



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# سیمای مخپتین

امیرالله سلیمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سیمای مخبتین در قرآن و روایات

نویسنده:

امرالله سلیمانی

ناشر چاپی:

زائر - آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۵	سیمای محبتین در قرآن و روایات
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۸	تقدیم به:
۱۹	فهرست مطالب
۳۸	پیشگفتار
۴۲	مقدمه
۴۶	بخش اول: کلیات
۴۶	اشاره
۴۸	فصل اول: مفهوم شناسی
۴۸	الف. مفهوم شناسی «خبات» و «محبتین»
۴۸	۱. سیر لغوی
۵۵	۲. خلاصه و جمع بندی بحث لغوی
۵۵	ب. مترادفات
۵۵	اشاره
۵۶	۱. تواضع
۵۶	اشاره
۵۶	مفهوم تواضع
۵۸	علائم تواضع
۵۹	فضیلت و اهمیت تواضع
۶۳	راههای تحصیل تواضع
۶۸	اقسام تواضع
۷۱	آثار تواضع

۷۵	۲. خشوع
۷۵	اشاره
۷۷	راههای تحصیل خشوع
۸۰	درجات خشوع
۸۲	آثار خشوع
۸۵	۳. سکینه
۸۵	اشاره
۸۵	مفهوم لغوی سکینه
۸۹	سکینه در آیات قرآنی
۹۲	سکینه در روایات
۹۳	راه های تحصیل سکینه
۹۶	درجات سکینه
۹۶	آثار سکینه
۹۸	موانع و آفات سکینه
۹۹	۴. اطمینان
۹۹	اشاره
۹۹	معنا و مفهوم
۱۰۱	راه های حصول اطمینان
۱۰۶	درجات طمأنینت
۱۰۷	آثار اطمینان
۱۱۱	۵. خوف و خشیت
۱۱۱	اشاره
۱۱۱	مفهوم خوف
۱۱۲	خشیت
۱۱۵	راههای تحصیل خوف
۱۱۷	اقسام خوف

۱۲۰	درجات خوف
۱۲۳	آثار و نتایج خوف و خشیت
۱۲۹	۶. اخلاص
۱۲۹	اشاره
۱۲۹	مفهوم لغوی
۱۳۱	مفهوم اصطلاحی
۱۳۳	موضوع اخلاص
۱۳۵	راههای تحصیل اخلاص
۱۳۷	درجات اخلاص
۱۳۸	نشانه های اخلاص
۱۴۲	آثار اخلاص
۱۴۷	۷. انابه
۱۴۷	اشاره
۱۴۸	مفهوم لغوی
۱۵۰	راههای تحصیل انابه
۱۵۸	آثار انابه
۱۶۱	فصل دوم: جایگاه اخبات و محبتین در قرآن و احادیث
۱۶۱	الف. جایگاه اخبات و محبتین در قرآن
۱۶۴	ب. جایگاه اخبات و محبتین در روایات
۱۸۰	فصل سوم: سیر تاریخی
۱۸۰	قرن اول
۱۸۲	قرن دوم
۱۸۳	قرن سوم
۱۸۴	قرن چهارم
۱۸۸	قرن پنجم
۱۸۸	قرن ششم

۱۹۰	قرن هفتم
۱۹۳	قرن هشتم
۱۹۳	از قرن نهم تا زمان معاصر
۱۹۷	بخش دوم: سیمای محبتین
۱۹۷	اشاره
۱۹۹	فصل اول: مصادیق محبتین
۱۹۹	پیامبران
۲۰۴	پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام
۲۱۳	علماء اسلامی
۲۱۴	امام خمینی
۲۱۵	علامه طباطبائی
۲۱۶	شیخ انصاری
۲۱۷	فصل دوم: صفات محبتین
۲۱۷	اشاره
۲۱۸	۱. هراسناکی از حق در اثر ذکر و یاد خدا
۲۱۸	اشاره
۲۱۸	ذکر
۲۱۸	اشاره
۲۱۸	تعریف لغوی
۲۱۹	معانی و مصادیق ذکر
۲۲۳	حقیقت ذکر
۲۲۸	روح و فلسفه حج «ذکر الله» است
۲۳۲	راههای تحصیل ذکر
۲۳۵	مراحل ذکر
۲۳۶	آثار ذکر
۲۴۰	آفات ذکر



۲۴۱	.....	وجل
۲۴۱	.....	اشاره
۲۴۱	.....	مفهوم لغوی
۲۴۲	.....	دیدگاه مفسران
۲۴۵	.....	منشأ وجل و مفهوم اصطلاحی آن
۲۴۷	.....	طرح یک سوال
۲۵۲	.....	نتیجه گیری
۲۵۳	.....	۲. صبر بر مصائب
۲۵۳	.....	اشاره
۲۵۳	.....	معنای صبر
۲۵۵	.....	دیدگاه مفسران
۲۵۶	.....	اهمیت و ارزش صبر
۲۶۲	.....	اقسام صبر
۲۶۲	.....	۱. صبر در برابر مشکلات و دشواریها
۲۶۳	.....	۲. صبر در برابر مصائب
۲۶۶	.....	۳. صبر در برابر تعهدات دینی
۲۷۰	.....	۴. صبر در برابر دشمن
۲۷۰	.....	۵. صبر در برابر خواسته های نفسانی
۲۷۰	.....	۶. صبر در برابر فراز و نشیب های زندگی
۲۷۱	.....	راههای تحصیل صبر
۲۷۱	.....	۱. شناخت ارزش صبر و پی بردن به فواید آن
۲۷۲	.....	۲. دنیا مزرعه و گذرگاه آخرت است
۲۷۲	.....	۳. یاد مرگ
۲۷۳	.....	۴. یقین
۲۷۳	.....	۵. توجه به مصیبت الهی
۲۷۴	.....	۶. امتحان الهی

۲۷۴	آثار و فواید صبر
۲۷۴	اشاره
۲۷۵	۱. تربیت نفس
۲۷۵	۲. تقویت ایمان
۲۷۶	۳. تقویم عزم و اراده
۲۷۶	۴. رضایت خداوند
۲۷۷	۵. همراهی و محبت خداوند
۲۷۸	۶. پیروزی
۲۷۸	۷. امداد الهی و همراهی ملائکه
۲۷۹	۸. احسان کامل خداوند
۲۷۹	۹. درجات بهشتی
۲۸۰	۱۰. اخبات
۲۸۱	۳. اقامه نماز
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	دیدگاه مفسران
۲۸۳	اهمیت نماز
۲۸۵	اقامه نماز
۲۸۸	اهمیت اقامه ی نماز
۲۹۰	آثار و فواید نماز
۲۹۰	۱. بازدارنده از زشتیها و بدیها
۲۹۲	۲. نیرو بخشیدن به انسان
۲۹۳	۳. برطرف نمودن غمها و نگرانیها
۲۹۳	۴. از بین بردن گناهان
۲۹۴	۵. رستگاری و نجات
۲۹۴	۴. انفاق
۲۹۴	اشاره

۲۹۵	دیدگاه مفسران
۲۹۶	مفهوم انفاق
۲۹۸	آداب و شرایط انفاق
۲۹۸	اشاره
۲۹۸	۱. دوری از منت و آزار
۲۹۹	۲. دوری از ریا
۲۹۹	۳. حفظ اعتدال و دوری از بخل و گشاده دستی
۳۰۰	۴. انفاق از بهترین ها
۳۰۱	موارد انفاق
۳۰۲	آثار انفاق
۳۰۲	اشاره
۳۰۳	۱. آثار فردی
۳۰۳	۲. آثار اجتماعی انفاق
۳۰۴	آفات انفاق
۳۰۴	اشاره
۳۰۴	۱. رباخواری
۳۰۶	۲. اسراف و تبذیر
۳۰۶	پاداش انفاق کنندگان
۳۰۹	۵. تحقیر
۳۰۹	اشاره
۳۰۹	تعارض ظاهری مفاهیم «خبثت» و «والهه» و پاسخ آن
۳۱۱	محبت الهی
۳۱۹	علامات و آثار محبت و اشتیاق به خداوند
۳۲۲	خلاصه و چکیده بحث صفات محبتین
۳۲۳	فصل سوم: فرجام محبتین
۳۲۳	اشاره

۱. هدایت به صراط مستقیم ..... ۳۲۳
۲. بهشت ..... ۳۳۲
۳. حیات طیبه ..... ۳۳۵
- فصل چهارم: ریشه های اخبات ..... ۳۳۷
- اشاره ..... ۳۳۷
۱. علم ..... ۳۳۷
- اشاره ..... ۳۳۷
- حقیقت علم ..... ۳۴۰
- ویژگیهای علم ..... ۳۴۶
- راه کسب نور علم ..... ۳۵۱
- ۳ و ۲. ایمان و عمل صالح ..... ۳۵۲
- اشاره ..... ۳۵۲
- متعلق ایمان چیست؟ ..... ۳۵۶
- ایمان باید مطلق باشد ..... ۳۵۷
- مراتب ایمان ..... ۳۵۸
- موانع ایمان ..... ۳۶۱
۴. یقین ..... ۳۶۶
- اشاره ..... ۳۶۶
- ارکان یقین ..... ۳۶۹
- مراتب یقین ..... ۳۶۹
- علائم و نشانه های صاحب یقین ..... ۳۷۱
- آثار یقین ..... ۳۷۳
- فصل پنجم: اقسام، درجات و آثار اخبات ..... ۳۷۴
- اقسام اخبات ..... ۳۷۴
- اشاره ..... ۳۷۴
۱. اخبات در برابر خدا ..... ۳۷۴

- ۳۷۶ ..... ۲. اخبات در برابر رهبران الهی
- ۳۷۸ ..... ۳. اخبات در برابر مردم
- ۳۸۱ ..... درجات اخبات
- ۳۸۴ ..... آثار اخبات
- ۳۸۴ ..... ۱. رضایت به قضا و قدر
- ۳۹۰ ..... ۲. عزت و شوکت
- ۳۹۲ ..... ۳. شب زنده داری
- ۳۹۳ ..... ۴. استجابت دعا
- ۳۹۵ ..... بخش سوم: آسیب شناسی اخبات
- ۳۹۵ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... فصل اول: نقطه مقابل ایمان و اخبات
- ۳۹۷ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... افترا زندگان به خداوند
- ۳۹۹ ..... ستمکارترین مردم
- ۴۰۱ ..... آینده شوم ستمگران در قیامت
- ۴۰۱ ..... ۱. کيفر و مجازات ستمگران
- ۴۰۲ ..... ۲. گواهی شاهدان اعمال
- ۴۰۴ ..... ۳. محروم شدن از رحمت خداوند
- ۴۰۵ ..... ویژگیهای بارز ستمگران
- ۴۰۵ ..... ۱. بازداشتن از راه خدا
- ۴۰۶ ..... ۲. ناهنجار نشان دادن راه خدا
- ۴۰۷ ..... ۳. انکار قیامت
- ۴۱۰ ..... سرانجام ستمگران
- ۴۱۰ ..... ۱. گرفتار شدن به عذاب دنیا
- ۴۱۱ ..... ۲. گردن نهادن به ولایتهای متعدد و بی اساس
- ۴۱۲ ..... ۳. عذاب مضاعف

۴۱۳	۴. خسران و تباهی سرمایه عمر -
۴۱۴	۵. پی بردن ستمگران به پوچی افترائات خویش -
۴۱۵	۶. زیانکارترین افراد در آخرت -
۴۱۹	فصل دوم: آفات اخبات -
۴۱۹	اشاره -
۴۱۹	۱. اعراض از یاد حق -
۴۲۶	۲. نسیان خدا و انساء الهی -
۴۳۱	۳. تکبر -
۴۳۱	اشاره -
۴۳۳	تعریف و حقیقت تکبر -
۴۳۳	شاخه های تکبر -
۴۳۴	اقسام تکبر -
۴۳۵	انگیزه های تکبر -
۴۳۹	ریشه های تکبر -
۴۴۴	درمان تکبر -
۴۴۸	۴. تصرف شیطان و نفس اماره -
۴۵۴	۵. حب دنیا و هوای نفس -
۴۵۸	۶. تلّون -
۴۶۳	کتابنامه -
۴۸۰	درباره مرکز -

## سیمای مخبتین در قرآن و روایات

### مشخصات کتاب

سرشناسه: سلیمانی، امرالله، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: سیمای مخبتین در قرآن و روایات/مؤلف امرالله سلیمانی .

مشخصات نشر: قم: زائر، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۴۵۵ ص.

فروست: زائر؛ ۹۱

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۵۶۷-۶۶-۲

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Amrollah soleymani Facing of competents

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۴۲ - ۴۵۴.

موضوع: اخلاق اسلامی .

موضوع: اخلاق اسلامی -- احادیث.

رده بندی کنگره: ۸/۲۴۷/۸/س۸۳س۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: م۸۵-۴۱۸۱۰

ص: ۱

اشاره

سیمای مخبّین در قرآن و روایات

مؤلف:

امرالّٰه سلیمانّی

ص: ۲



«و بشر المحبتين

الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم...»

و محبتان را بشارت ده

آنانکه چون یاد خدا کنند دلهاشان هراسان شود.

سوره حج، ۳۴ \_ ۳۵

ص: ۳

## تقديم به:

اول مظلوم عالم

باب علم الاولين و الاخرين امام المختبين

امير المومنين على بن ابى طالب عليه السلام

ص: ٤

## فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۵۰۰۰

مقدمه ۱۹۰۰۰

بخش اول: کلیات

فصل اول: مفهوم شناسی ۲۵۰۰۰

الف. مفهوم شناسی «احبات» و «مخبتین» ۲۵۰۰۰

۱. سیر لغوی ۲۵۰۰۰

۲. خلاصه و جمع بندی بحث لغوی ۳۲۰۰۰

ب. مترادفات ۳۲۰۰۰

۱. تواضع ۳۳۰۰۰

مفهوم تواضع ۳۳۰۰۰

علائم تواضع ۳۵۰۰۰

فضیلت و اهمیت تواضع ۳۶۰۰۰

راههای تحصیل تواضع ۴۰۰۰۰

اقسام تواضع ۴۵۰۰۰

آثار تواضع ۴۸۰۰۰

۲. خشوع ۵۲۰۰۰

ص: ۵

راههای تحصیل خشوع ۵۴۰۰۰

درجات خشوع ۵۷۰۰۰

صفات و علائم خاشعان ۵۸۰۰۰

آثار خشوع ۵۹۰۰۰

۳. سکینه ۶۲۰۰۰

مفهوم لغوی سکینه ۶۲۰۰۰

سکینه در آیات قرآنی ۶۶۰۰۰

سکینه در روایات ۶۹۰۰۰

راه های تحصیل سکینه ۷۰۰۰۰

درجات سکینه ۷۳۰۰۰

آثار سکینه ۷۳۰۰۰

موانع و آفات سکینه ۷۵۰۰۰

۴. اطمینان ۷۶۰۰۰

معنا و مفهوم ۷۶۰۰۰

راه های حصول اطمینان ۷۸۰۰۰

درجات طمأنیت ۸۳۰۰۰

آثار اطمینان ۸۴۰۰۰

۵. خوف و خشیت ۸۸۰۰۰

مفهوم خوف ۸۸۰۰۰

خشیت ۸۹۰۰۰

راههای تحصیل خوف ۹۲۰۰۰

اقسام خوف ۹۴۰۰۰

درجات خوف ۹۷۰۰۰

ص: ۶

آثار و نتایج خوف و خشیت ... ۱۰۰

۶. اخلاص ... ۱۰۶

مفهوم لغوی ... ۱۰۶

مفهوم اصطلاحی ... ۱۰۸

موضوع اخلاص ... ۱۱۰

راههای تحصیل اخلاص ... ۱۱۲

درجات اخلاص ... ۱۱۴

نشانه های اخلاص ... ۱۱۵

آثار اخلاص ... ۱۱۹

۷. انابه ... ۱۲۴

مفهوم لغوی ... ۱۲۵

راههای تحصیل انابه ... ۱۲۷

آثار انابه ... ۱۳۵

فصل دوم: جایگاه اخبات و محبتین در قرآن و احادیث ... ۱۳۸

الف. جایگاه اخبات و محبتین در قرآن ... ۱۳۸

ب. جایگاه اخبات و محبتین در روایات ... ۱۴۱

فصل سوم: سیر تاریخی ... ۱۵۷

قرن اول ... ۱۵۷

قرن دوم ... ۱۵۹

قرن سوم ... ۱۶۰

قرن چهارم ... ۱۶۱

قرن پنجم ... ۱۶۴

قرن ششم ... ۱۶۴

ص: ۷

قرن هفتم ... ۱۶۶

قرن هشتم ... ۱۶۹

از قرن نهم تا زمان معاصر ... ۱۶۹

بخش دوم: سیمای مختبین

فصل ۱: مصادیق مختبین ... ۱۷۳

فصل ۲: صفات مختبین ... ۱۷۳

فصل ۳: فرجام مختبین ... ۱۷۳

فصل ۴: ریشه های اخبات ... ۱۷۳

فصل ۵: اقسام، درجات و آثار اخبات ... ۱۷۳

فصل اول: مصادیق مختبین ... ۱۷۵

پیامبران ... ۱۷۵

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام ... ۱۸۰

علماء اسلامی ... ۱۸۹

امام خمینی ... ۱۹۰

علامه طباطبایی ... ۱۹۱

شیخ انصاری ... ۱۹۲

فصل دوم: صفات مختبین ... ۱۹۳

۱. هراسناکی از حق در اثر ذکر و یاد خدا ... ۱۹۴

ذکر ... ۱۹۴

تعریف لغوی ... ۱۹۴



معانی و مصادیق ذکر ۱۹۵۰۰۰

حقیقت ذکر ۱۹۹۰۰۰

ص: ۸

روح و فلسفه حج «ذکر الله» است ۲۰۴۰۰۰

راههای تحصیل ذکر ۲۰۸۰۰۰

مراحل ذکر ۲۱۱۰۰۰

آثار ذکر ۲۱۲۰۰۰

آفات ذکر ۲۱۶۰۰۰

وجل ۲۱۷۰۰۰

مفهوم لغوی ۲۱۷۰۰۰

دیدگاه مفسران ۲۱۸۰۰۰

منشأ وجل و مفهوم اصطلاحی آن ۲۲۱۰۰۰

نتیجه گیری ۲۲۸۰۰۰

۲. صبر بر مصائب ۲۲۹۰۰۰

معنای صبر ۲۲۹۰۰۰

دیدگاه مفسران ۲۳۱۰۰۰

اهمیت و ارزش صبر ۲۳۲۰۰۰

اقسام صبر ۲۳۸۰۰۰

۱. صبر در برابر مشکلات و دشواریها ۲۳۸۰۰۰

۲. صبر در برابر مصائب ۲۳۹۰۰۰

۳. صبر در برابر تعهدات دینی ۲۴۲۰۰۰

۴. صبر در برابر دشمن ۲۴۶۰۰۰

۵. صبر در برابر خواسته های نفسانی ۲۴۶۰۰۰

۶. صبر در برابر فراز و نشیب های زندگی ... ۲۴۶

راههای تحصیل صبر ... ۲۴۷

۱. شناخت ارزش صبر و پی بردن به فواید آن ... ۲۴۷

ص: ۹

۲. دنیا مزرعه و گذرگاه آخرت است ... ۲۴۸

۳. یاد مرگ ... ۲۴۸

۴. یقین ... ۲۴۹

۵. توجه به مصیبت الهی ... ۲۴۹

۶. امتحان الهی ... ۲۵۰

آثار و فواید صبر ... ۲۵۰

۱. تربیت نفس ... ۲۵۱

۲. تقویت ایمان ... ۲۵۱

۳. تقویم عزم و اراده ... ۲۵۲

۴. رضایت خداوند ... ۲۵۲

۵. همراهی و محبت خداوند ... ۲۵۳

۶. پیروزی ... ۲۵۴

۷. امداد الهی و همراهی ملائکه ... ۲۵۴

۸. احسان کامل خداوند ... ۲۵۵

۹. درجات بهشتی ... ۲۵۵

۱۰. اخبات ... ۲۵۶

۳. اقامه نماز ... ۲۵۷

دیدگاه مفسران ... ۲۵۷

اهمیت نماز ... ۲۵۹

اقامه نماز ... ۲۶۱

اهمیت اقامه ی نماز ۲۶۴۰۰۰

آثار و فواید نماز ۲۶۶۰۰۰

۱. بازدارنده از زشتیها و بدیها ۲۶۶۰۰۰

ص: ۱۰

۲. نیرو بخشیدن به انسان ... ۲۶۸
۳. برطرف نمودن غمها و نگرانیها ... ۲۶۹
۴. از بین بردن گناهان ... ۲۶۹
۵. رستگاری و نجات ... ۲۷۰
۴. انفاق ... ۲۷۰
- دیدگاه مفسران ... ۲۷۱
- مفهوم انفاق ... ۲۷۲
- آداب و شرایط انفاق ... ۲۷۴
۱. دوری از منت و آزار ... ۲۷۴
۲. دوری از ریا ... ۲۷۵
۳. حفظ اعتدال و دوری از بخل و گشاده دستی ... ۲۷۵
۴. انفاق از بهترین ها ... ۲۷۶
- موارد انفاق ... ۲۷۷
- آثار انفاق ... ۲۷۸
۱. آثار فردی ... ۲۷۹
۲. آثار اجتماعی انفاق ... ۲۷۹
- آفات انفاق ... ۲۸۰
۱. رباخواری ... ۲۸۰
۲. اسراف و تبذیر ... ۲۸۲
- پاداش انفاق کنندگان ... ۲۸۲

۵. تحیر ۲۸۵۰۰۰

تعارض ظاهری مفاهیم «اخبارت» و «والهه» و پاسخ آن ۲۸۵۰۰۰

محبت الهی ۲۸۷۰۰۰

ص: ۱۱

علامات و آثار محبت و اشتیاق به خداوند ... ۲۹۵

خلاصه و چکیده بحث صفات مخبتین ... ۲۹۸

فصل سوم: فرجام مخبتین ... ۲۹۹

۱. هدایت به صراط مستقیم ... ۲۹۹

۲. بهشت ... ۳۰۸

۳. حیات طیبه ... ۳۱۱

فصل چهارم: ریشه های اخبات ... ۳۱۳

۱. علم ... ۳۱۳

حقیقت علم ... ۳۱۶

ویژگیهای علم ... ۳۲۲

راه کسب نور علم ... ۳۲۷

۲ و ۳. ایمان و عمل صالح ... ۳۲۸

متعلق ایمان چیست؟ ... ۳۳۲

ایمان باید مطلق باشد ... ۳۳۳

مراتب ایمان ... ۳۳۴

موانع ایمان ... ۳۳۷

۴. یقین ... ۳۴۲

ارکان یقین ... ۳۴۵

مراتب یقین ... ۳۴۵

علائم و نشانه های صاحب یقین ... ۳۴۷



آثار یقین ... ۳۴۹

فصل پنجم: اقسام، درجات و آثار اخبات ... ۳۵۰

اقسام اخبات ... ۳۵۰

ص: ۱۲

۱. اخبات در برابر خدا ... ۳۵۰

۲. اخبات در برابر رهبران الهی ... ۳۵۲

۳. اخبات در برابر مردم ... ۳۵۴

درجات اخبات ... ۳۵۷

آثار اخبات ... ۳۶۰

۱. رضایت به قضا و قدر ... ۳۶۰

۲. عزت و شوکت ... ۳۶۶

۳. شب زنده داری ... ۳۶۸

۴. استجابیت دعا ... ۳۶۹

بخش سوم: آسیب شناسی اخبات

فصل اول: نقطه مقابل ایمان و اخبات ... ۳۷۳

افترا زندگان به خداوند ... ۳۷۳

ستمکارترین مردم ... ۳۷۵

آینده شوم ستمگران در قیامت ... ۳۷۷

۱. کیفر و مجازات ستمگران ... ۳۷۷

۲. گواهی شاهدان اعمال ... ۳۷۸

۳. محروم شدن از رحمت خداوند ... ۳۸۰

ویژگیهای بارز ستمگران ... ۳۸۱

۱. بازداشتن از راه خدا ... ۳۸۱

۲. ناهنجار نشان دادن راه خدا ... ۳۸۲

۳. انکار قیامت ۳۸۳۰۰۰

سرانجام ستمگران ۳۸۶۰۰۰

ص: ۱۳

۱. گرفتار شدن به عذاب دنیا ۳۸۶ ...

۲. گردن نهادن به ولایتهای متعدد و بی اساس ۳۸۷ ...

۳. عذاب مضاعف ۳۸۸ ...

۴. خسران و تباهی سرمایه عمر ۳۸۹ ...

۵. پی بردن ستمگران به پوچی افتراءات خویش ۳۹۰ ...

۶. زیانکارترین افراد در آخرت ۳۹۱ ...

فصل دوم: آفات اخبات ۳۹۵ ...

۱. اعراض از یاد حق ۳۹۵ ...

۲. نسیان خدا و انساء الهی ۴۰۳ ...

۳. تکبر ۴۰۸ ...

تعریف و حقیقت تکبر ۴۱۰ ...

شاخه های تکبر ۴۱۰ ...

اقسام تکبر ۴۱۱ ...

انگیزه های تکبر ۴۱۲ ...

ریشه های تکبر ۴۱۷ ...

مفاسد و پیامدهای تکبر و استکبار ۴۱۷ ...

درمان تکبر ۴۲۲ ...

۴. تصرف شیطان و نفس اماره ۴۲۶ ...

۵. حب دنیا و هوای نفس ۴۳۳ ...

۶. تلَوْن ۴۳۷ ...

کتابنامه ... ۴۴۲

ص: ۱۴

اسلام برای رساندن انسان به سعادت و کمال در همه زمینه های مادی و معنوی برنامه جامع و کامل داشته، چهار چوب اخلاق آدمی را به دقیق ترین و زیباترین شکل ترسیم نموده و پیروان خویش را به آراستن خود به ارزشهای و الای اخلاقی فرا خوانده است.

اسلام در راستای دست یابی به این هدف یک روش استاندارد شده در تخلقوا بأخلاق الله که گرفتن خلق و خوی خداست به مردم معرفی کرده و آنها را به سوی کمال بی نهایت سوق داده است و از سویی انسانهای کامل و از هر نظر شایسته و متخلق به این فضائل در نهایت و اوج را از طرق مختلف (۱) معرفی نموده است.

یکی از این شیوه ها، شیوه عام و از جمله آنها تعریف به اخبات است.

در حیطه اخلاق اسلامی، اخبات، جایگاه ویژه ای دارد.

ص: ۱۵

---

۱- ۱. منظور از تعریف به گونه های مختلف در اینجا عام، خاص و اخص می باشد.

از آیات و روایات نیز استفاده می شود که برای ایمان مراتب و درجاتی است که یکی از آن مراتب دارای نشانه ها و آثار و اوصاف خاصی است که از آن تعبیر به حالت (اخبات) می شود.

اگر ایمان به حق از مرحله زبان گذشته و به قلب برسد و در مرحله عمل ظهور کند که هر یک از اینها در زبان قرآن اسمی دارد و حالاتی را در روح ایجاد می کند و علاوه بر آن در روح نیز نفوذ کند و خضوع خاصی در برابر محتویات آن پیدا کند به گونه ای که هر چه معارف ایمانی به او عرضه شود با علم به حق بودنش تسلیم محض در برابر آن باشد. و هیچ گونه اعتراض قلبی نیز در برابر آن ننموده و خود را کاملاً در اختیار حق قرار دهد و همواره در یاد حق باشد و نخواهد هیچ غفلتی از آن داشته باشد. این حالت را (اخبات) گویند.

اخبات، دلها را نرم و دور ترین افراد را به انسان نزدیک نموده و اکسیر مهربانی، دوستی و عطف و پایه و اساس هر سر بلندی و عزت است.

اخبات کشتزاری است که در آن گلهای زیبا و عطر آگین برادری، صفا، مهر و محبت و بزرگواری می روید ارجمندی و منزلت واقعی را به ارمغان می آورد.

اخبات ثمره پر ارج درخت دانش و آگاهی و معرفت، منشا عظمت، قدرت، عزت، شرافت، کرامت، و حریت انسانی است. نخل وجود انسان را از طوفان نفس اماره و تند باد تکبر و غرور و نخوت مصون می دارد. اخبات از حالات نیکو و پسندیده ای است

که از مسیر آن درهای فیض و رحمت الهی بر روی بندگانش باز می شود و ضعف و زبونی را به قدرتی آمیخته با نرمی مبدل می سازد.

اخبات مقام والا و ارجمند پیامبران و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وائمه اطهار علیهما السلام و اولیای حق و عارفان واصل و ریشه و رکن و اساس هر سعادت و نیک بختی است.

مقام انبیایی چون ابراهیم تسلیم محض و بی چون و چرا در برابر فرمان و اراده حق تا آنجا که حاضر است در آتش افروخته دشمن او چون شمع سوخته و در اواخر عمر دردانه خود اسماعیل را به اذن او در مسلخ عشق قربانی کند و به تاریخ و بشریت درس تسلیم و فنا دهد.

اخبات جایگاهی است که سالک در آن از شر نفس در امان بوده و از فترات راه گذشته و به وادی اطمینان و سرای آرامش و سلام گام نهاده و سر بر آستان عبودیت محبوب سائیده و در پیشگاه قرب دوست آرمیده است و در یک کلام، اخبات دژی است مستحکم و پر صلابت که دشمن را یارای نفوذ در آن نباشد و تاج افتخاری است که بندگان مخلص خدا بر سر می نهند. و [مخبتین \(۱\)](#) کسانی هستند که در دار الأمن توحید و وادی السلام ایمان و اطمینان وارد شده اند و بشارت آنان [\(۲\)](#) از این جهت است که تزلزل و

ص: ۱۷

---

۱- ۱. کلمه «مخبتین» در فارسی «مخبتان» است ولی از آنجا که این کلمه، اصطلاح قرآنی است ما نیز جمع عربی را بکار برده و بنا را بر همان اصطلاح می گذاریم.

۲- ۲. اشاره به ایه «و بشر المخبتین» حج، ۳۴.



اضطراب و اندوه و نگرانی از آنان رخت بر بسته، غمی جز عشق وصال به حق ندارند و تنها با ذکر خدا دل‌هایشان ترسان و حیران در طیش از هیبت جلال اوست و لباس زیبای صبر برازنده قامت رعناى آنان است و بس و ایشانند تنها مدعیان راستین وصف علم (۱) و شکیبایی (۲).

این وارستگان مقرب خداوند در همه حال متذکر حق بوده و در اقامه نماز ساعی اند و از آنچه خداوند متعال به آنان ارزانی داشته در راه و سبیل او انفاق می کنند و به نور ایمان با خاطری آسوده و دلی آرام به ملکوت اعلی عروج نموده و در جنت اللقای الهی مأوی گرفته اند.

ص: ۱۸

---

۱- ۱. اشاره به آیه «انما یخشی الله من عباده العلماء».

۲- ۲. اشاره به حدیث «و الصبر یدعیه کل احد و لا یثبت عنده الا المخبتون».

توجه و عنایت خاص قرآن به این موضوع نشانگر نقش آن در تربیت و سازندگی معنوی انسان و در نتیجه اصلاح جامعه بشری است لذا هدف از پژوهش و تحقیق در باب این موضوع باز نمودن افق های تازه پیرامون شناخت هر چه بیشتر ابعاد وجودی و حالات انسان مورد تایید از ناحیه خداوند است. تا با تأسی به منش های این خاصان در گاه الهی از راه معرفت به ویژگیها و خصلتهای نورانی این آسمانی منشان و ملکوتی مآبان نهال وجود آدمی به بار نشسته و جوهره حقیقی او شکوفاگشته و وصال به کوی دوست و سعادت ابدی بیشتر از پیش برای مشتاقان قرب حق فراهم گردد.

همچنین کتاب حاضر در صدد آن است تا مرتبه معرفتی و ایمانی انسان محبت و مراحل سیرو سلوک وی را تا حد ممکن باز شناسد.

به تعبیر دیگر انسان عارف و سالک طریق الی الله با این خصلتها در چه مرتبه ای از معرفت و در چه مرحله ای از

ما در این راستا ابتدا به مفهوم شناسی اخبات از نظر لغت و اصطلاح پرداخته و مترادفات آن را نیز مورد بحث قرار داده ایم. کلماتی از قبیل تواضع، خشوع، سکینه، اطمینان، خوف و خشیت، اخلاص و انابه به عنوان واژه های هم معنا و یا نزدیک به کلمه اخبات بحث شده و پس از آن جایگاه اخبات و محبتین در قرآن و روایات و سپس سیر تاریخی بحث از اخبات را بیان کردیم.

در بخش دوم کتاب به سیمای محبتین پرداخته و پس از بیان مصادیق اعلاهی محبتین صفات آنان آنگونه که از قرآن مجید و روایات بدست می آید چون خوف از خداوند در اثر ذکر و یاد او، صبر و... بیان شده و توضیح داده ایم که محبتان در ابتدا بر اثر ذکر الهی به خوف و خشیت می رسند و سرانجام به اطمینان و آرامش. ضمناً فرجام محبتین و درجات و آثار اخبات نیز بیان شده است.

در بخش پایانی کتاب آسیب شناسی اخبات مطرح گردیده و در آن به نقطه مقابل ایمان و اخبات، آفت شناسی یا موانع اخبات پرداخته، اعراض از یاد خداوند و نسیان الهی و کبر و هوای نفس و حب دنیا و تصرف شیطان و تلون مورد بحث قرار گرفته و ادله قرآنی و حدیثی هر کدام در ارتباط با اخبات بیان شده است.

شایان ذکر است از آنجا که کار اتمام نگارش کتاب مصادف با عید سعید غدیر گردید این حسن تقارن را به فال نیک گرفته و آن را به صاحب این روز فرخنده حضرت مولی الموحدین امیر المومنین علی علیه السلام تقدیم داشتیم.

باشد که این قدم هر چند ناچیز، تمهیدی برای قدمهای بزرگتر بعدی در این راستا قرار گرفته و رضایت حضرت حق جل و علا را در پی داشته باشد.

در پایان از استادان محترم دکتر احمد عابدی و دکتر ناصر رفیعی که در گردآوری این مجموعه با ارشادات بی شائبه خود اینجانب را یاری نمودند صمیمانه تقدیر و تشکر می نمایم.

امرالله سلیمانی

۱۰/۱۱/۱۳۸۳ برابر با ۱۸ ذیحجه ۱۴۲۵ قمری

ص: ۲۱



## بخش اول: کلیات

### اشاره

فصل ۱: مفهوم شناسی

فصل ۲: جایگاه اخبارات و مخبتین در قرآن و احادیث

فصل ۳: سیر تاریخی

ص: ۲۳



۱. سیر لغوی

صاحب العین ریشه این کلمات را «خبث» و دانسته در این باره می نویسد:

«خبث» به معنای زمین فراخ و پهناور است و جمع آن «خبوت» و «مخبث» به معنای خاشع و متضرع، کسیکه به خداوند تضرع نموده و دلش برای او خشوع می ورزد<sup>(۱)</sup>، می باشد.

ازهری در تهذیب اللغه در این زمینه نوشته است:

ص: ۲۵

---

۱-۱. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین ج ۴، ۲۴۱.



«لیث گفته: «خبت» عربی اصیل و جمع آن «خبوت» و آن به معنای زمین فراخ و پهناور است و ابن اعرابی گفته: «خبت» جای امن و وسیع است و شمر گفته که ابو عمرو گفته: «خبت» زمین فراخ و هموار پر از سنگهای سیاه است. و برخی گفته اند: آن زمینهای گود و پست است که در آن انواع درختان بزرگ و خاردار می رویند.

و عدوی گفته: «خبت» پنهان و امن بودنست و گفته: «و خبت ذکره» یعنی هرگاه پنهان گردید و از آنست «المخبت من الناس» یعنی پنهان از مردم. اخبت الی ربه یعنی بدو آرام و ایمن گردید.

وفراء درباره سخن خداوند متعال «و اخبتوا الی ربهم» (۱) گفته یعنی: برای پروردگارشان خشوع ورزیدند. و عرب «الی» را به جای «لام» قرار می دهد و اخبات به معنای خشوع است و شمر گفته «خبت» زمین هموار بسیار پست و پایین است و هر گاه از آن بیرون شوی به فراخی و وسعت می رسی و جمع آن «خبوت» می باشد (۲).

صاحب تاج اللغه و صحاح العربیه «خبت» را به معنای زمین امن دارای رمل دانسته و «اخبات» را «خشوع» معنا کرده همانگونه که گفته می شود برای خداوند خشوع نمود و در آن «خبت» است یعنی فروتنی (۳).

ابن فارس در معجم المقاییس آورده است:

ص: ۲۶

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. ازهری، ابی منصور محمد بن احمد، معجم تهذیب اللغه، ج ۱، ۹۷۳.

۳- ۳. جوهری، ابی نصر اسماعیل بن حماد، تاج اللغه و صحاح العربیه، ج ۱/۳۶۹.

«خبت» دارای سه حرف اصلی (خ، ب، ت) است که بر خشوع دلالت می‌کند گفته می‌شود اخبت یخبت اخباتا هرگاه خشوع ورزد و برای خداوند متعال خاشع گردد همانطور که فرمود: «و بشر المخبّتين» (۱) و اصل آن از «خبت» است و آن بیابانی است که گیاه ندارد و از آنست سخن «ولو بخت الجمیش» آیا نمی‌بینی آنرا جمیش نامیدند گویا گیاه از آن برداشته شده یعنی کنده شده (۲).

راغب در مفردات می‌نویسد:

«خبت» جای امن زمین است و «اخبت الرجل» یعنی آهنگ جای امن نمود، یا فرود آمد مانند: اسهل و انجد. سپس «اخبات» به معنای نرمی و فروتنی بکار رفته، خداوند متعال فرمود: «اخبتوا الی ربهم» (۳) و نیز فرمود: «و بشر المخبّتين» (۴) یعنی فروتنان، مانند «لا یتکبرون عن عبادته» (۵) و نیز فرمود: «فتخبت له قلوبهم» (۶) یعنی نرم و خاشع می‌گردد و اخبات اینجا نزدیک به معنای هبوط در این سخن خداوند متعال است (۷): «و ان منها لما یهبط من خشیه الله» (۸).

ص: ۲۷

۱- ۱. حج / ۳۴.

۲- ۲. احمد بن فارس ابن ذکریا، معجم المقاییس فی اللغة، ۳۳۹.

۳- ۳. هود / ۲۳.

۴- ۴. حج / ۳۴.

۵- ۵. اعراف / ۲۰۶.

۶- ۶. حج / ۵۴.

۷- ۷. راغب اصفهانی، مفردات، کتاب الخاء، ۲۷۲.

۸- ۸. بقره / ۷۴.

صاحب اساس البلاغه در این زمینه نوشته است:

«خبت» جای امن و مطمئن و وسیع است و اخبت القوم یعنی: به جای امن و فراخ وارد شدند مانند: اصحروا و بطور مجاز (اخبثوا الی ربهم) یعنی به او اطمینان و آرامش یافتند و آن کسی است که با خشوع و اطمینان و خضوع و سکون و آرامش نماز می خواند و دلش مطمئن. و آرام است. (۱)

ابن اثیر در نهاییه نوشته است:

«خبت» در حدیث و گفتار دعا «و اجعلنی لک محبته» یعنی خاشع و مطیع و اخبات به معنای خشوع و تواضع.

و از آن سخن ابن عباس است «فیجعلها محبته منیه» و در سخن ذکر آنرا تکرار نموده و اصل آن از خبت به معنای جای امن و مطمئن است.

و در سخن عمرو بن یثرب است: اگر دیدی گوسفندی تیزی تیغه شمشیر و آهن گداخته را در بیابان بدون علف و گیاه تحمل می کند آنرا نسوزان، قتیبی گفته: از اهل حجاز پرسیدم (درباره خبت) به من گفتند صحرائی میان مدینه و حجاز است که به خبت معروف است، و جمیش: جایی است که گیاه نمی رویاند. (۲)

ابن منظور نیز نظری همسان ابن اثیر و ازهری در این مورد دارد بدین طریق که «خبت» را عربی اصیل به معنای زمین فراخ و وسیع و «اخبات» را به معنای خشوع و تواضع دانسته و از مجاهد نقل

ص: ۲۸

---

۱- ۱. زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، ۱۵۱.

۲- ۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث والاثار، ج ۲، ۴.

کرده که منظور از مخبتین در آیه «و بشر المخبتین» مطمئین و فروتنان اند و اخبثوا الی ربهم یعنی برای پروردگارشان فروتنی و خشوع ورزیدند»<sup>(۱)</sup>.

صاحب مصباح المنیر همچون دیگران می نویسد:

اخبث الرجل اخباتا یعنی برای خداوند خضوع نمود و قلبش خاشع گردید<sup>(۲)</sup> و خداوند فرموده است (و بشر المخبتین).

فیروز آبادی صاحب قاموس المحيط نیز همانند دیگر لغویان «خبث» را زمین فراخ و پهناور و جمع آنرا اخبات و خبوت و اخبث را خاشع گردید و فروتنی نمود، معنا کرده است.<sup>(۳)</sup>

زبیدی نیز در این زمینه دیدگاهی مشابه ازهری، ابن منظور و ابن اثیر ارائه می دهد و در ترجمه و معنای «خبث»، «اخبات» و آیات «و بشر المخبتین»، «و اخبثوا الی ربهم» با آنها هم نظر است.<sup>(۴)</sup>

صاحب مجمع البحرین نیز «اخبات» را به معنای خشوع و تواضع دانسته و این معنا را در آیه «فتخبث له قلوبهم» اعمال می کند و درباره سخن خداوند متعال که می فرماید: «و اخبثوا الی ربهم» می گوید یعنی اطمینان یافتند و دل و جانشان بدو تسکین و آرامش یافت.<sup>(۵)</sup>

ص: ۲۹

---

۱-۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ۲۷.

۲-۲. فیومی، مصباح المنیر، ۱۹۷.

۳-۳. فیروز آبادی، قاموس المحيط، ۱۹۳.

۴-۴. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، ج ۴، ۵۰۲.

۵-۵. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۱ و ۲، ۶۱۷.

مؤلف الجاسوس علی القاموس، کلمات خفض، هبط، خبت، غمط و هفت را دارای معنای نزدیک بهم می داند (۱) ابوالحسن شعرانی «اخبات» را به معنای فروتنی و خضوع دانسته است. (۲)

حسن مصطفوی نیز با صاحبان قاموس اللغة، لسان العرب، تهذیب اللغة، و نهاییه در معنای «خبت»، «اخبات»، «مخبت» هم عقیده بوده و تنها بین خضوع و اخبات تفاوت قائل است مبنی بر اینکه: مخبت دارای ایمانی کامل و مطمئن و گفته شده کوشا در عبادت، و گفته شده، ملازم با طاعت و سکون و آرامش است و آن مانند مومن و متقی از اسمهای ممدوح است ولی خضوع اینگونه نیست برای اینکه شامل مدح و ذم است و اخبات خضوع دائمی و یکنواخت است.

وی همچنین اضافه می کند که «خبت» زمین فراخ و مطمئن است که دارای انخفاض و انحطاط است و بخاطر همین برخی گفته اند: هو الوادی العمیق الوطی همانگونه که در تهذیب آمده، علاوه بر اینکه جای فراخ و مطمئن لازمه اش انخفاض و پائین بودن است و هم چنین انخفاض از کلمات نزدیک به ماده «خبت» مانند خبط و خفض و خزّ و خضع و خشوع و خسا و خفت و خفی استفاده می شود.

ولی اخبات مانند اصحار (وسیع و فراخ شدن) و انجاد (هموار گردیدن) است، یعنی نسبت دادن معنی و مفهوم به فاعل و در آن

ص: ۳۰

---

۱- ۱. احمد فارس الشدایق، الجاسوس علی القاموس، ۱۵۰.

۲- ۲. شعرانی، ابوالحسن، نثر طوبی، ج ۱ و ۲، ۲۱۰.

این ویژگی لحاظ می شود. پس معنای آن نسبت دادن خبت و پایداری آن به فاعل و متلبس شدن فاعل به آن است و این معنی ورود و دخول و آمدن در آن است پس اخبارت همان آمدن به محیط فراخ و امن است تا اینکه در آن مستقر می شود و از اضطراب (پریشانی) و انحراف و اختلاف و شک و تردید، رهایی یافته و اطمینان می یابد.

و این معنا با حقیقت ایمان و تسلیم و طمانینه ملازم می گردد همانگونه که در آیات: «فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم» (۱) «فله اسلموا و بشر المحبتین» (۲) «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم» (۳) آمده است. به محیط خضوع. و طمانینه در آمدند و برایشان خضوع برای خدا و اطمینان و آرامش به او حاصل گردید و این نتیجه ایمان و عمل صالح است. (۴)

اغلب فرهنگ لغات معاصر از جمله معجم الوسیط (۵)، الرائد (۶) و فرهنگ معاصر عربی - فارسی (۷) نیز با کتب لغت پیش از خود در این زمینه هم نظرند.

ص: ۳۱

۱-۱. حج / ۵۴.

۲-۲. حج / ۳۴.

۳-۳. هود / ۲۳.

۴-۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ۷ - ۵.

۵-۵. ابراهیم مصطفی، معجم الوسیط، ج ۱، ۲۱۴.

۶-۶. جبران مسعود، الرائد، ج ۱، ۵۳.

۷-۷. آذرتاش، آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی فارسی، ۱۵۵.

## ۲. خلاصه و جمع بندی بحث لغوی

اهل لغت غالباً «اخبات» را از ماده «خبت» به معنای زمین صاف و هموار و فراخ در نظر گرفته اند و «اخبات» رفتن و در آمدن به چنین جایی است و از آنجا که رفتن در اینگونه مکانها توأم با آرامش و امنیت و بدور از هرگونه اضطراب و تردید است لذا «اخبات» بطور مجازی به معنای تواضع و اطمینان می باشد.

همچنین اکثر لغوین برای آن معنای خضوع و خشوع در برابر خداوند را ذکر کرده اند. که با دقت در این مفاهیم می توان به ارتباط نزدیک معنای آنها با یکدیگر پی برد و به یک نقطه مشترک در همه آنها رسید و آن «تسلیم» است و «مخبت» به کسی گفته می شود که با تمام وجود در برابر خداوند خاضع و خاشع بوده و به مرحله اطمینان و تسلیم گام نهاده است.

### ب. مترادفات

#### اشاره

لازم به توضیح است که برخی از این مترادفات دقیقاً هم معنی اخبات نیستند و لذا در کتابهای اخلاقی و سیر و سلوک، هم از آنها بحث شده، و هم از اخبات.

ولی بهر حال اینها لازمه معنی اخبات بوده و یا قریب المعنی با اخبات هستند و به نوعی با آن در ارتباط می باشند و بحث از آنها در فهم مباحث اخبات راهگشا بوده، و در درک دقیقتر آن کمک شایانی می نماید.

باید اذعان نمود ما بحث از تواضع را، تنها به قصد مترادفات نیاورده ایم، بلکه از آن جهت که از یک دیدگاه می توان گفت تواضع، با اندکی توسعه یا تضییق در معنا و مفهوم، همان اخبات می باشد، بدان پرداخته ایم و نخست معنی آنرا از کتب لغت توضیح داده و سپس علائم، فضیلت، راههای تحصیل، اقسام و آثار و... آنرا بیان نموده ایم.

### مفهوم تواضع

واژه تواضع، از ریشه «وضع یوضع وضاعه» در اصل به معنای افتادگی و فروتنی است.

به گفته اهل لغت:

«الوضع ضد الرفع، التواضع التذلل»<sup>(۱)</sup>.

وضع ضد رفع و بلندی است و تواضع به معنای افتادگی و خاکساری است.

«تواضع الرجل»<sup>(۲)</sup> خود را هم تراز او کرد، فروتنی کرد.

«تواضعت الارض»<sup>(۳)</sup> زمین پست و گود بود.

عالمان اخلاق، تواضع را به معنای ناچیز شمردن نفس

ص: ۳۳

---

۱-۱. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، ج ۲، ۱۹۶.

۲-۲. جبران مسعود، الرائد، ترجمه انزابی نژاد، رضا، ج ۱، ۵۶۳.

۳-۳. همو.



دانسته اند. در برابر خداوند به اطاعت از اوامر و در برابر مردم به رفتار فروتنانه و رعایت انصاف.

خواجه نصیر الدین طوسی می نویسد:

«تواضع آن بود که خود را مزیتی نشمرد بر کسانی که در جاه از او نازلتر باشند»<sup>(۱)</sup>.

تعبیرهایی همچون: «تواضع، قبول حق است از حق برای حق»<sup>(۲)</sup> «تواضع ذلیل بودن دلهاست برای داننده غیبا»<sup>(۳)</sup> و «تواضع عبارتست از نرمی و آرامش و مهربانی»<sup>(۴)</sup> در آثار اخلاقی و عرفانی به چشم می خورد و همه بیانگر اظهار کوچکی، افتادگی، خاکساری و فروتنی در برابر خداوند و خلق است. در روایتی امام صادق علیه السلام با نشان دادن چند مصداق برای تواضع. همین را بیان فرموده است: «سئل عن الصادق علیه السلام عن التواضع فقال: هو ان ترضی من المجلس بدون شرفک و ان تسلّم علی من لقیته، و ان تترك المرء و ان كنت محققاً»<sup>(۵)</sup>.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد تواضع چیست؟

فرمود: به پایین نشستن در مجلس راضی باشی و به هر کسی رسیدی سلام کنی و از مجادله پرهیزی گرچه حق با تو باشد.

تواضع در اصطلاح عالمان اخلاق و عارفان بیدار دل معنایی

ص: ۳۴

---

۱- ۱. طوسی، محمد بن حسن «معروف به خواجه نصر الدین»، اخلاق ناصری، ۷۷.

۲- ۲. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ۵۹۹.

۳- ۳. همو.

۴- ۴. همو.

۵- ۵. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۹.

وسیع تر و فراتر از این موارد دارد. عزالدین محمود کاشی می نویسد:

«تواضع، وضع نفس خود با حق است در مقام عبودیت و با خلق، در مقام انصاف. که در قسم اول. به انقیاد اوامر و نواهی بود، یا به قبول تجلیات صفات یا فناء وجود در تجلی ذات. که انقیاد اوامر و نواهی تواضع مبتدیان است و قبول تجلی ذات در روح با فناء وجود خود در وجود مطلق تواضع منتهی نیست.

و قسم دوم، که وضع نفس در مقام انصاف باشد با خلق، یا به قبول حق بود یا به رعایت حقوق، یا به ترک ترفع و توقع حکم» (۱).

با توجه به آنچه بیان کردیم، تواضع در مقامهای مختلف فرق می کند. تواضع در مقابل خداوند و اطاعت از او، تواضع در برابر خلق و مردمان. اما در همه آنها به معنای افتادگی و فروتنی است. تواضع، نه اینکه فرد برای خود هیچ گونه مزیت و فضیلتی نبیند. ممکن نیست که صاحب هنر، دانش و دانای به حرفه ای، خویش را در آن علم و هنر، از فردی که بی بهره از آنهاست و هیچ نمی داند. برتر نبیند، بلکه تواضع، عدم فخر به علم، مال. جاه، زهد و تقوی، قدرت، زیبایی، فرزندان، قوم و قبیله و بالاخره رنگ و نژاد است.

### علائم تواضع

۱. آنکه چون به امثال و اقران خود در مسئله ای گفتگو کنی اگر حق بر زبان ایشان جاری شد و تو به خلاف بوده ای، پس اگر

ص: ۳۵

اعتراف به آن کردی و شکرگزاری ایشان نمودی معلوم است که تواضع داری.

۲. اگر در محافل و مجالس، امثال تو بر تو مقدم نشینند و تو فروتر، یا در راه رفتن بر تو مقدم باشند و تو در عقب آنها باشی، پس اگر مطلقاً تفاوتی در حال تو پیدا نشد متواضعی.

۳. پیشی گرفتن در سلام کردن بر تو گران نباشد، و اگر مضایقه داشته باشی متواضع نیستی.

۴. اگر فقیری تو را دعوت نمود، اجابت نمایی و به جهت حاجات مهم رفقاء و خویشان به کوچه و بازار آمد و شد نمایی، و هم چنین ضروریات خانه خود را از آب و نان و هیزم و گوشت و غیره را از بازار خریده و خود برداری و به خانه ببری.

۵. پوشیدن لباسهای کهنه و سبک قیمت و درشت و چرک کن بر تو گران نباشد.

۶. با کنیزان و غلامان و خدمتکاران خود در سر یک سفره طعام خوری(۱)، چنانچه این صفت از سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است.(۲)

### **فضیلت و اهمیت تواضع**

در سلسله ارزشها و خصلتهای نیک آدمی، تواضع جایگاه ویژه ای دارد. اگر این صفت بر رفتار انسان پرتو افکند، بسیاری از

ص: ۳۶

---

۱-۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، تلخیص، ۲۲۷ \_ ۲۲۲.

۲-۲. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۶.

فضایل دیگر خود بخود رخ می دهد.

در اهمیت و فضیلت تواضع همین بس که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در برابر خداوند تواضع و کرنش نمود، بفرموده خداوند بنام او و جمال و کمالش آسمان و زمین آراسته گردید و در خزائن غیب بر او گشاده شد خواجه عبدالله انصاری در این باره می نویسد: او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم صلی الله علیه و آله وسلم، چون درویش در بازار افلاس بدید، جامه درویشی در پوشید و از روی تواضع بر درگاه عزت، نیاز خود عرضه کرد:

احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین، تا لاجرم از حضرت عزت او را خطاب آمد که، اکنون خویشان را به چشم حقارت می نگری و نام خود را مسکین می نهی، ما بنام تو و جمال و کمال تو آسمان و زمین بیاراستیم و در خزائن غیب بر تو گشادیم که: «انا فتحنا لك فتحا مبینا» (۱). (۲).

در منابع دینی از حضرت صادق علیه السلام، در اهمیت تواضع و جایگاه آن، روایت است که فرمود: «التواضع اصل کل شرف نفیس و مرتبه رفیع» (۳).

تواضع و فروتنی اصل و اساس هر شرف است؛ چرا که هر گاه کسی ملازم فروتنی و افتادگی شد به جمیع مراتب شرف و کمالات نفس می رسد و از استفاده و تعلم از هر که باشد و هر چه

ص: ۳۷

---

۱- ۱. فتح، ۱.

۲- ۲. المیبدی، ابوالفضل رشید الدین، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۹، ص ۲۱۶.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۵.

باشد و هر وقت که باشد و هر جا که باشد ابا و امتناع نمی کند، و از رعونت نفس که مانع وصول به کمالات است خلاصی می یابد و تواضع مرتبه بسیار بلندست در نزد باری عز اسمه.

هم چنین بر ارزش و فضیلت تواضع افزوده می شود اگر بدانیم رسول گرامی اسلام نزدیکترین افراد به خود در قیامت را متواضعین قلمداد نموده و می فرماید:

«ان احبکم الی و اقربکم منی یوم القیامه مجلسا، احسنکم خلقا و اشدکم متواضعا، و ان ابعدهم منی یوم القیامه الثرثارون و هم المستکبرون»<sup>(۱)</sup>.

همانا محبوبترین و نزدیکترین کسان به من، در روز قیامت، نزد من خوش اخلاق ترین و متواضعترین افراد است و دورترین افراد به من در روز قیامت، مستکبران و خود بزرگ بینانند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن توصیه های خود به امام حسن علیه السلام، تواضع را از برترین عبادات بر شمرده است.<sup>(۲)</sup>

هم چنین در منابع دینی ما آمده است که: خداوند آنگاه که بنده ای را دوست بدارد، تواضع و افتادگی به وی الهام می نماید: «ان الله اوحی الی: ان تواضعوا»<sup>(۳)</sup>.

خداوند متعال به من وحی کرد تا به شما اعلام کنم: تواضع را

ص: ۳۸

---

۱- ۱. الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۱۱، ۳۰۱.

۲- ۲. طوسی، محمد بن حسن، امالی، ۵.

۳- ۳. حجتی، سید محمد باقر، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ۲۶۱. نیز شهید ثانی، منیه المرید، ۶۹.

نشانه عبودیت انسان باید در رفتار و برخوردهایش بروز کند اعمال آدمی، جلوه ای از روحيات و آينه ای از افکار و اندیشه اوست. انسانی می تواند به پایه ای از حقیقت عبودیت و بندگی دست یازد که خود را قطره ای در اقیانوس بیکران هستی ببیند و عالم و موجودات آنرا جلوه و مظهر خداوند متعال بداند. در این جایگاه است که به حلاوت و جوهره عبادت خویش خواهد رسید؛ چرا که پرستش خداوند، یعنی عالی ترین و برترین اعمال، جز در پرتو فروتنی و خاکساری در پیشگاه حضرتش پذیرفته نیست.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به جمعی از مؤمنین که مشغول دعا و نماز بودند فرمود:

«... مالی لا اری علیکم حلاوه العباده؟ قالوا: و ما حلاوه العباده؟ قال: التواضع» (۱)

چه شده است که شیرینی و حقیقت عبادت را در شما نمی بینم؟ گفتند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع!

در این روایت، تواضع، نشانه بندگی و روح اعمال عبادی مؤمنان دانسته شده است. و در جای دیگر، از تواضع، به عنوان علامت تشیع راستین و پیروان امیر المؤمنین علی علیه السلام، یاد شده از امام عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«و من تواضع فی الدنيا لاخوانه فهو عندالله من الصدیقین و من

کسی که با برادران دینی خود تواضع کند در نزد خداوند از صدیقین محسوب می شود و از شیعیان علی بن ابی طالب است.

اهمیت و جایگاه تواضع را با حدیثی از امام علی علیه السلام به پایان می بریم آنجا که فرمود: «... و بالتواضع تتم النعمه...» (۲).  
... با تواضع نعمت کامل می شود.

## راههای تحصیل تواضع

عالمان اخلاق برای رسیدن به خصلت ارزشمند تواضع راههایی را بر شمرده اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. توجه به عظمت خداوند و ضعف و زبونی خویش

اولین راه برای ایجاد روحیه تواضع شناخت نقایص و ضعفهای خود و توجه به عظمت و قدرت خداوند است.

انسان در درجه نخست باید آگاه شود که قدرتهای مادی و معنوی مقهور اراده اوست و آدمی در سایه لطف و عنایت خداوند ادامه حیات می دهد و حتی لحظه ای بدون توجه او نمی تواند زندگی کند. عزت، اقتدار، عظمت و بزرگی شایسته مقام کبریایی اوست.

اگر این بصیرتها توام با ایمان گردد، بی گمان انسان را به تواضع

ص: ۴۰

---

۱- ۱. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۱، ۳۶۲.

۲- ۲. صبیحی صالح، نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴.

و انکسار و تذلل و ا می دارد چنانکه راهکارهای اخلاقی نیز مؤید آنست و در آنها می خوانیم:

«من اراد التواضع فليتوجه نفسه الى عظمه الله فانها تذوب و تصفوا و من نظر الى سلطان الله، ذهب سلطان نفسه، لان النفوس كلها فقيره عند هيئته»<sup>(۱)</sup>.

هر که روحیه فروتنی خواهد، باید خویش را متوجه عظمت خداوند گرداند، زیرا توجه به آن، ریشه تکبر در انسان رامی خشکاند و اندیشه او را پاک می کند. کسیکه اقتدار خداوند را مشاهده می کند، خود را ناچیز و ناتوان می یابد، زیرا همه نفوس در برابر هیبت و اقتدارش ناچیز و محتاجند.

## ۲. شناخت فلسفه آفرینش

هدف و مقصود غایی و نهایی از آفرینش انسان، عبودیت و پرستش خداوند متعال است خداوند متعال می فرماید:

«و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»<sup>(۲)</sup>.

همه انسانها با هم برابر بوده و هیچ امتیاز بر یکدیگر ندارند مگر در پرتو تحصیل و کمال و درجات تعالی و ترقی که با قیام به وظایف عبادی و کسب دانش و تقوی و... بدست می آید کسیکه که در این حوزه ها پیشتاز است از کرامت و ارزش بالاتری نیز برخوردار می باشد و امتیازات مادی و اعتباری چون مال و مقام و

ص: ۴۱

---

۱- ۱. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ۱۴۱.

۲- ۲. ذاریات، ۵۶.



امثالهم نمی تواند ملاک و معیار برتری قرار گیرد چنانچه در قرآن کریم نیز بدان اشارت دارد.

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائلا لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم» (۱)

ای مردم، ما شما را از ماده ای بیافریدیم و شما را ملتها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را باز شناسید. قطعا گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شماست.

بدین صورت، شناخت فلسفه خلقت و توجه به اینکه ثروت و جاه و مقام و... نمی تواند عامل برتری و بزرگی باشد، می تواند راهکار مهمی در ایجاد روحیه تواضع گردد.

۳. بصیرت و آگاهی

آگاهی و دانش، چون مشعل فروزانی است که آدمی با کمک آن تاریکیها را در نور دیده و پرده اوهام خیالات را کنار زده چهره واقعی و حقیقی اشیاء را می نمایاند و هرچه این بصیرت و بینش افزایش یابد، واقعیات را بهتر از اوهام باز می شناسد واقعیاتی که پرده از نقص و کاستی او نقاب از کمال بی نهایت خالقش بر می دارد و خود را در پیشگاه وجود بی نیاز، سراسر فقر و نیاز یافته و در برابرش به تذلل و تواضع روی می آورد چرا که علم وقتی بر دلهای پاک و زلال فرود آید. در کشتزار دل انکسار و خاکساری می رویاند و افتادگی و کوچکی به بار می آورد.

ص: ۴۲

امام علی علیه السلام می فرماید: «التواضع ثمره العلم»<sup>(۱)</sup> میوه دانش، فروتنی است.

#### ۴. مشکلات و گرفتاریها

مصائب و گرفتاریها در رشد و تعالی انسان بسیار موثر است. در کوران حوادث و سختیها، فولاد وجود آدمی صیقل می خورد و جوهره ارزشمند او رخ می نمایاند.

از آثاری که شدائد و گرفتاریها برای انسان به ارمغان می آورد، تواضع و فروتنی است. خداوند انسانها را با سختیها آزمایش می کند، تا به خود آمده و از نخوت و عصیان دست بردارند:

«ولكن الله يختبر عباده بانواع الشدائد و يتعبد هم بانواع المجاهد و يبتليهم بضروب المكاره، اخراجا للتكبر من قلوبهم و اسكانا للتدلل في نفوسهم»<sup>(۲)</sup>

لکن خداوند بندگانش را به انواع سختیها می آزماید و با مجاهدتها به بندگی شان وا می دارد و به اقسام گرفتاریها آزمایششان می کند، تا تکبر را از قلبهایشان خارج سازد و فروتنی و آرامش را در دل آنان جایگزین نماید.

#### ۵. اشتغال به امور کوچک و کم ارزش

گاهی انسان آنچنان مغرور می شود که انجام بسیاری از کارهای

ص: ۴۳

---

۱- ۱. آمدی، عبد الواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱ ص ۸۱.

۲- ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. ترجمه محمد دشتی، ص ۳۹۰.

ظاهرا کوچک را برای خود سخت می انگارد. مثلا در محله های فقیر نشین مسکن نمی گزینند. و با افرادی که آنها را پایین تر از خود می داند هم کلام نمی شود و یا استاد دروس مقدماتی را تدریس نمی کند و آنها را دون شان خود به حساب می آورد و همواره بدنبال کاری است که بر شخصیت و مقام و منزلت او بیفزاید. چنین فردی بدون آنکه خود متوجه باشد، در آتش کبر و نخوت سوخته و زمینه رشد صفت نکوهیده تکبر را در خود فراهم نموده است.

در این صورت، راه معالجه و رهایی از نخوت و خود برتری بینی و ایجاد فروتنی در نفس، ملزم ساختن نفس بر انجام امور کوچک و پیش پا افتاده است که با طبع و منش او سازگاری ندارد. امام باقر علیه السلام این راه را به محمد بن مسلم از فقهای نامی زمان خود که از ثروت و مکنت نیز برخوردار بود و بیم آن می رفت که دچار تکبر گردد توصیه نموده و فرمود:

«تواضع یا محمد»<sup>(۱)</sup> تواضع کن ای محمد!

محمد بن مسلم از این برخورد اخطار گونه امام سخت هشیار شده و تصمیم گرفت با انجام امور خرد و ناچیز، با نفس سرکش خویش به مبارزه برخیزد. وقتی که به کوفه بازگشت سبد خرمایی همراه با ترازویی تهیه نمود و بر در مسجد جامع، محل رفت و آمد مردم به خرما فروشی پرداخت و با توجه به خرده گیریهای قوم و قبیله اش و علی رغم ملامتهای آنان به کار خود ادامه می داد و

ص: ۴۴

می گفت: «مولایم به من فرموده است که متواضع باشم و او مرا به این کار اشارت کرده است».

خریدن ما یحتاج زندگی از بازار و حمل آن به منزل نیز از جمله این امور است بسیاری از علماء و بزرگان، خرید و حمل اسباب معیشت و لوازم زندگی خود را بعهده داشته و دارند و با کمال تواضع به کارهای پیش پا افتاده و معمولی بدون ناراحتی اقدام می کنند.

## اقسام تواضع

بطور کلی تواضع بر دو قسم است: ۱. ممدوح؛ ۲. مذموم.

### ۱. تواضع ممدوح

بارزترین نمود تواضع اصیل و پسندیده بندگی و کرنش در برابر خداوند است. تا بندگی و انقیاد در برابر پروردگار نباشد، اقسام دیگر تواضع بجا و ممدوح تجلی نمی کند. انسان باید رابطه خود با خدا را بگونه ای تنظیم کند که تمامی اعمال و رفتارش رنگ عبودیت و تسلیم گرفته و پیوسته خود را در برابر قدرتی لایتناهی و عظمتی بی کران، مشاهده نماید. بر اساس چنین اعتقاد و باور درونی، آنچنان، خاکسار و فروتن باشد که جز تسلیم و سرسپردگی در مقابل خداوند و اطاعت از قوانین الهی و حدود شرعی، اندیشه دیگری او را به خود مشغول ندارد.

ص: ۴۵

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اصل التواضع من اجلال الله تعالى و هيبة و عظمته و ليس لله عزوجل عباده يقبلها و يرضاها الا و بابها التواضع، ولا يعرف ما في معنى حقيقه التواضع الا المقربون المستقلين بوحدانيته»<sup>(۱)</sup>.

اصل و عمده تواضع، بیاد آوردن عزت و بزرگواری حضرت حق، و ناچیز و حقیر شمردن خود است. هیچ عبادتی مقبول درگاه حضرتش نیست مگر آنچه از روی تواضع و افتادگی باشد. نشناخته اند حقیقت تواضع را مگر بندگان مقرب که به توحید و یگانگی او معترفند.

گونه های دیگر تواضع ممدوح، فروتنی و خاکساری در برابر رهبران الهی و تذلل در برابر مردم است.

کسیکه منقاد و مطیع خداوند باشد، در برابر رهبران عادل و صالح نیز مطیع و منقاد است. شنیدن و بکار بستن دستورات و تواضع در برابر آنان، مشخصه اصلی امتی است که به رهبران خویش اعتماد کرده است.

برخورد فروتنانه و مهربانانه با مردم یکی از ارزشهای اخلاقی و اجتماعی است. در جهان بینی اسلامی همه انسانها بندگان خداوند هستند و برخورداری از نعمتهای مادی چون: مال، منصب، قدرت، زیبایی، علم و... نمی تواند اسباب بزرگی و برتری جویی انسان گردد بلکه بر اساس روایات دینی مردم، هموعان و

ص: ۴۶

یا برادران دینی او هستند(۱) و می بایست با فروتنی و تواضع با آنان رفتار نماید.

## ۲. تواضع مذموم

تواضع همانگونه که بیان گردید، اظهار کوچکی است در عین صلابت و عزت و اگر این اظهار خاکساری موجب ذلت و تحقیر انسان گردد از نظر اسلام مذموم است و باید از آن حذر نمود و این گونه تواضع بشدت از آن نهی شده و مذمت گردیده است و دارای نمودهایی است از جمله: تواضع در برابر متکبران(۲)، تواضع در برابر کافران(۳) تواضع با فاسقان و ظالمان(۴)، تواضع با ثروتمندان و

ص: ۴۷

۱-۱. امام علی ابن ابیطالب علیه السلام در نامه ای خطاب به مالک اشتر هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید، فرمود: «و اشعر قلبک الرّحمه للرّعیه، و المحبّه لهم، و اللّطف بهم، و لا تکننّ علیهم سبعا ضاریا تغتتم اکلهم، فانّهم صنفان: اما اخ لک فی الدّین، او نظیر لک فی الخلق...» مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند نهج البلاغه، نامه ۵۳، ترجمه محمد دشتی، ۵۶۷.

۲-۲. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳-۳. «محمد رسول الله و الذین معه اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم...» محمد فرستاده خداست و یاران او بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر بسیار مهربان و مشفق هستند... فتح، ۲۹. «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه اذلّه علی المؤمنین اعزّه علی الکافرین...» ای کسانی که ایمان آورده اید هر که از شما از دین خود مرتد شود. بزودی خدا قومی را که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و شیعیانش) به نصرت اسلام برمی انگیزد، مائده ۵۴.

۴-۴. الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۳.

## آثار تواضع

بدون تردید، روحیه تواضع و آداب و فرهنگ خاکساری چه در برابر خداوند متعال و چه در برابر رهبران دینی و الهی و چه در برابر بنندگان حضرت باری، از زیباترین جلوه های روابط سالم اجتماعی و آداب معاشرت نیکوست. هنگامی که تمامی افراد جامعه بر اساس تذلل و فروتنی روابط خود را بنا نهند. مدینه فاضله ای بوجود می آید که حیات طیبه در آن رخ خواهد نمود و بهره های وافری را نصیب چنین جامعه ای خواهد نمود که به برخی از آنها بصورت گذرا اشاره می کنیم.

### ۱. عزت و شرافت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ولا یسلم الشرف التام الحقیقی الا بالتواضع فی ذات الله تعالی» حاصل نمی شود شرافت و عزت که از ثوب نقصان منزه باشد مگر از تواضع و فروتنی در ذات الهی یعنی در پیش وجود

ص: ۴۸

حق سبحانه وجود خود را لا شیء و ناچیز دانستن، و اعتبار وجود بذات و صفات خود راه ندادن. (۱)

و نیز می فرماید: «و من تواضع لله شرفه الله علی کثیر من عبادہ» یعنی هر که تواضع و فروتنی کرد از برای خداوند عالم، بزرگ می کند او را خدای متعال بر بسیار از بندگان خود و در نزد مردم عزیز و بزرگ می شود. (۲)

هم چنین در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم:

«من تواضع لله رفعه الله. فهو فی نفسه ضعیف و فی اعین الناس عظیم...». (۳)

کسیکه برای خدا فروتنی کند، خداوند او را بلند مرتبه گرداند. او در پیش خود ناتوان و در دیدگاه مردم، بزرگ و ارجمند است.

۲. محبت و دوستی

فروتنی دلهای مردم را نرم و نسبت به یکدیگر مهربان می کند و این انس و الفت دلها از رهگذر تواضع میسر می گردد چنانچه امام علی علیه السلام می فرماید:

«ثمره التواضع المحبّه».

میوه فروتنی کردن دوستی است؛ یعنی دوستی خدا عزوجل مرصاحب آن را و همچنین دوستی خلق. (۴)

ص: ۴۹

---

۱-۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح مصباح الشریعه، ۲۲۷.

۲-۲. همو، ص ۳۲۳.

۳-۳. المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۱۳.

۴-۴. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۳۲۷.



و یا می فرماید:

«ثلاث یوجبن المحبه، الدین و التواضع و السخاء».(۱)

سه چیز محبت و دوستی می آورد: دینداری، فروتنی، بخشندگی.

بدین جهت در فرهنگ اسلامی، صراحتاً به رهبران و والیان حکومت اسلامی توصیه شده است که با مردم به نرمی و ملایمت و خوشرویی برخورد نموده تا دوستی و محبت آنانرا جلب نموده و موجبات وحدت امت اسلامی را فراهم آورند قرآن کریم در این زمینه خطاب به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«فبما رحمه من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لا- نفصّوا من حولك، فاعف عنهم و استغفر لهم، و شاورهم فی الامر».(۲)

از پرتو رحمت و لطف الهی در برابر آنها نرم و فروتن شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت کن.

۳. دانش و حکمت

انسان متواضع با گشودن بالهای خاکساری و تذلل در برابر عالمان درصدد رفع جهل و نادانی و عیوب و نواقص خود بر آمده

ص: ۵۰

---

۱- ۱. همو، ۳۴۲.

۲- ۲. آل عمران، ۱۵۹.

و زمینه رشد و شکوفایی خرد و اندیشه خود را فراهم نموده و شقایق و گل‌های معطر وجود خویش را با باران علم و معرفت و آگاهی و بصیرت می‌رویاند و به تعالی فرهنگی می‌رسد. امام کاظم علیه السلام، خطاب به هشام بن حکم می‌فرماید:

«یا هشام! ان الزرع ینبت فی السهل ولا ینبت فی الصفا، فکذلک الحکمہ، تعمر فی قلب المتواضع، ولا تعمر فی قلب المتکبر الجبار، لان الله جعل التواضع آله العقل و جعل التکبر من آله الجهل».<sup>(۱)</sup>

زراعت، در زمینهای نرم و افتاده می‌روید نه بر سنگلاخها. هم چنین، حکمت و دانش در دل انسان فروتن به شکوفایی و رشد می‌نشیند و در دل متکبر ستمگر جای نمی‌گیرد، زیرا فروتنی نشانه خردمندی و گردن‌فرازی علامت نادانی است.

۴. سیمای نورانی اهل تواضع

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«... و لاهل التواضع سیماء یعرفها اهل السماء من الملائکه و اهل الارض من العارفين».

یعنی از برای اهل تواضع نوری و سیمائست که می‌شناسد ایشان را با آن نور و سیمای اهل آسمان از فرشتگان؛ و اهل زمین از علماء و عرفا.

خداوند متعال می‌فرماید: «... و علی الاعراف رجال یعرفون

ص: ۵۱

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۵، ۳۱۲.

و بر منازل بلند بهشتی مردانی (افاضلی از اهل ایمان) هستند که به (سپید رویی) سیمایشان شناخته می شوند.

آثار دیگری نیز بر تواضع مترتب است از قبیل: بهره مندی از نعمتهای مختلف زندگی، اصلاح امور، امنیت و آسایش و... که از حوصله بحث ما خارج است لذا از توضیح آنها صرفنظر می کنیم.

## ۲. خشوع

### اشاره

دوم از مترادفات اخبات خشوع است خشوع به معنای ساکن شدن، آرمیدن و تذلل نمودن است و خشع فی صلاته و دعائه یعنی با دلش بدان روی آورد، و آن برگرفته از خشعت الارض است یعنی هنگامیکه زمین ساکن و آرام گردید. و به قول مجاهد، خشوع، خوف دائم در قلب است. (۲).

خشوع به معنای خضوع یا نزدیک به آن است با این اختلاف که خضوع مربوط به بدن و خشوع مربوط به صوت و بصر است. (۳) فیومی نیز ضمن قائل شدن به نزدیکی معنای بین خضوع و خشوع بر این اعتقاد است که خشوع بیشتر در صوت ولی خضوع بیشتر

ص: ۵۲

---

۱-۱. اعراف، ۴۶.

۲-۲. طوسی، محمد بن حسن، تبيان، ج ۳، ۹۴؛ الحسيني، السيد علي خان، رياض السالكين في شرح الصحيفه، ج ۳، ۵۰۴.

۳-۳. فيروز ابادي. قاموس المحيط، ج ۳، ۱۸.

خشوع در قرآن مجید در معانی بسیاری از قبیل: خشوع دلها (۳)، خشوع در صوت (۴)، خشوع در صلاه (۵)، خشوع برای خدا (۶)، خشوع در چشم (۷)، خشوع در صورت (۸)، خشوع در زمین (۹) و... استعمال شده است.

خشوع قلب، سلیم بودن قلب است نسبت به اوامر، احکام و اراده الهی «یوم لا- ینفع مال ولا- بنون الا- من اتی الله بقلب سلیم». (۱۰).

ص: ۵۳

- 
- ۱-۱. فیومی، مصباح المنیر، ۲۳۶.
- ۲-۲. الحسینی، السید علی خان، ریاض السالکین فی شرح الصحیفه، ج ۵، ۷۶.
- ۳-۳. «الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله...» آیا نوبت آن نرسیده که گرویدگان (ظاهری) دلهاشان بیاد خدا خاشع گردد... حدید، ۱۶.
- ۴-۴. «... و خشعت الاصوات للرحمن...» ... و صداها پیش خدای رحمان خاشع و خاموش گردد... طه، ۱۰۸.
- ۵-۵. «الذین هم فی صلاتهم خاشعون» آنانکه در نمازشان خاضع و خاشعند. مؤمنون، ۲.
- ۶-۶. «و انّ من اهل الكتاب لمن یومن بالله و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم خاشعین لله...» همانا برخی از اهل کتاب کسانی هستند که بخدا و کتاب آسمانی شما و هم به کتاب آسمانی خودشان ایمان آوردند در حالتی که مطیع فرمان خدا بوده و... آل عمران، ۱۹۹.
- ۷-۷. «خاشعه ابصارهم ترهقهم ذلّه...» (مجرمان) چشمانشان ذلیل و ترسان و حسرت آنها را فرا گرفته و... قلم، ۴۳.
- ۸-۸. «وجوه یومئذ خاشعه» آنروز رخسار کافران ترسناک و ذلیل باشد. غاشیه، ۲.
- ۹-۹. «و من آیاته انک تری الارض خاشعه...» و از جمله آیات قدرت الهی آنکه زمین را بنگری مطیع (و مستعد)،... فصلت، ۳۹.
- ۱۰-۱۰. شعرا، ۲۶.

در قیامت مال و اولاد بکار نیاید قلب سلیم موجب نجات است.

خواجه در معنای خشوع می گوید: «الخشوع خمود النفس و همود الطباع لمتعاضم او مفزع».

خشوع خمود نفس و همود طباع است برای شخص بزرگ یا ملجا و پناهی.

خمود و همود به معنی سکون و آرامش است اگر گفتیم: «خمدت النار» باید معنی کنیم آتش از التهاب افتاد «خمد المریض» مریض مرد «همدت النار» آتش حرارتش کم شد «همد القوم» قوم مردند از توجه به معنی خمود و همود چنین به نظر می رسد که نظر خواجه از خشوع سکوت شبیه به موت است که باید برای شخص در مقام خشوع حاصل شود. (۱)

### راههای تحصیل خشوع

۱. درك عظمت و قدرت خداوند و نعمتها و احسانهای او

وقتیکه هر انسانی از دیگری دو چیز را می فهمد یکی عظمت و قدرت و توانایی او را و دیگر انعام ها و احسان های پی در پی او را، درباره این شخص پس از التفات به عظمت، هیبتی از آن بزرگ در دلش پدیدار می گردد که بزرگی و عزت و قدرت را در جهان منحصر به او دانسته و جمیع اجزاء عالم هستی را ناتوان و مقهور

ص: ۵۴

---

۱-۱. بینا، محسن، مقامات معنوی «ترجمه و تفسیر منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری»، ۱۱۰ \_ ۱۰۹.

او می بیند و پس از ظهور هیبت در دلش همراه با دیدن نعمتهای بی شمار پروردگار به این معرفت دست می یابد که جز او نعمتی نیست لذا محبت خداوند در دل او جای گرفته و پس از آن حال برای اظهار عبودیت خود و اداء شکر انعامهای او بر پا ایستاده و به نماز مشغول می شود و با منعم عظیم الشان خود راز و نیاز و مناجات می کند.

و بدین وسیله خود را رستگار می نماید: «قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون» (۱) به تحقیق مومنان رستگار شدند آنانکه در نماز شان خاشعند

امام صادق علیه السلام می فرماید: «... و معرفتک بذکره یورثک الخضوع و الاستحیاء و الانکسار» یعنی چون دانستی که خداوند متعال عالم از تو غافل نیست و به کل اطوار و احوال تو عالم و داناست پس به مقتضای علم خود باید عمل کنی و در نهایت خضوع و خشوع و حیا باشی و دقیقه ای از دقایق بندگی و عجز و انکسار، از خود فوت نکنی. (۲)

۲. معرفت به فقر و عجز و ناتوانی خویش

با توجه به آنچه در راه اول تحصیل خشوع بیان کردیم کسیکه به عظمت و بزرگی خالق هستی و موهبتهای وافر او پی ببرد، در کنار آن حقارت و نیستی و فقر و ناتوانی خود را نیز خواهد یافت

ص: ۵۵

---

۱- ۱. مؤمنون، ۱ و ۲.

۲- ۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۴۸.

در غیر این صورت یعنی کسیکه هنوز برای خود یا مخلوقی دیگر بزرگی و توانایی و عزت و ارجمندی می پندارد یا نعمتهای بی شمار پروردگار را از خود یا از مخلوقی دیگر تصور می کند از رسیدن به مقام خشوع برای حضرت آفریدگار محروم است و به عبارت دیگر تا خود را می بیند و برای خود شانی قائل است از حقیقت ایمان و آثار آن بی نصیب است.

پس برای برخورداری از ایمان و آثار آن که یکی از آنها خشوع است می بایست با اظهار فقر و ضعف و به اعتراف به نهایت عجز و قصور با تضرع و زاری از خداوند جلت عظمته استعانت جست چنانچه نبی مکرم اسلام فرموده است: «... و استعن بالله فی جمیع امورک متضرعا الیه آناء اللیل و النهار» در جمیع کارها و در همه حالات و اوقات شب و روز مدد و یاری از خدا طلب کن، و در هنگام مناجات با پروردگار در نهایت خضوع و خشوع باش؛ و از روی عجز و شکستگی و فروتنی بگو:

خداوندا بنده ضعیف توام و در نهایت عجز و ناتوانی و قصورم و بی مدد و یاری تو از من کاری بر نمی آید. تو از روی کرم و شفقت بهر چه خیر من در اوست توفیقم ده، و از اغوای شیطان دوری کرامت فرما. (۱)

چنانچه حضرت باری عزّ اسمه فرموده:

«ادعوا ربکم تضرعا و خفیه انه لا یحب المعتمدین». (۲)

ص: ۵۶

---

۱- ۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۳۷۴.

۲- ۲. اعراف، ۵۴.

یعنی بخوانیدای بندگان من خدای خود را در کارها و حاجتها از روی تضرع و خفیه (پنهانی).

## درجات خشوع

درجه اول از خشوع این است که سالک نسبت به اوامر حق مطیع و نسبت به احکام او تسلیم و در امور چنان باشد که از خود سلب نظر نماید در مقابل اراده و مشیت الهی اظهار نظر نکند. حافظ می گوید بنده مقبل آنست که هر سخن جانان گوید او بجان قبول کند.

مزن زچون و چرا دم که بنده مقبل قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت

درجه دوم خشوع این است که سالک مراقب علل و آفات نفس باشد (بیدار باشد نفس خدعه نکند تا حقی ضایع گردد) هر ذی فضلی را بر خود مقدم دارد و آماده باشد که به فناء کامل نفس نائل گردد.

و درجه سوم خشوع سالک در این است که در مکاشفه حفظ حرمت کند یعنی آنچه از طرف شرع مقدس تحریم شده در وقت مکاشفه به آن بی اعتنا نباشد، از معاشرت بیجا و بی مورد خودداری نماید وقت را بیهوده تلف نکند، صفای باطن و حالات خویش را به رخ این و آن نکشد و به نظر فضل بر دیگران ننگرد. (۱)

ص: ۵۷

---

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی، «ترجمه و تفسیر منازل السائرین خواجه عبداللّه انصاری»، ۱۰۹، ۱۱۰.



۱. دعا و مناجات.

۲. مشمول مواهب الهی گردیدن.

۳. سبقت در امور خیر.

۴. استجاب دعا.

خداوند متعال می فرماید: «فاستجبنا له و وهبنا له یحیی و اصلحنا له زوجه انهم كانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا و كانوا لنا خاشعین» (۱).

دعایش را مستجاب کردیم و به او یحیی را بخشیدیم و زنش را برایش شایسته گردانیدیم. اینان در کارهای نیک شتاب می کردند و با امید و بیم ما را می خواندند و در برابر ما خاشع بودند.

۵. ترس از خدا در همه حالات.

۶. به فکر و یاد قیامت بودن.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در فرمودند:

«اما علامه الخاشع فاربعه: مراقبه الله فی السر و العلانیه، و رکوب الجمیل، و التفکر لیوم القیامه، و المناجاه لله» (۲).

نشانه خاشع چهار چیز است: حساب بردن از خدا در نهان و آشکار، انجام کارهای نیک، اندیشیدن برای روز قیامت و راز و نیاز با خدا.

ص: ۵۸

---

۱- ۱. انبیاء، ۹۰.

۲- ۲. شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۲۰.

۷. خشوع و روی آوردن به خداوند با تمام وجود.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در جواب سؤال از خشوع فرمودند:

«التواضع فی الصلاة، و ان یقبل العبد بقلبه کله علی ربه عزوجل» (۱) تواضع داشتن در نماز اینکه بنده با تمام دل و وجود به پروردگارش عزوجل روی آورد.

امام علی علیه السلام نیز می فرماید:

«من خشع قلبه خشعت جوارحه» (۲) کسیکه دلش خاشع شد، اندامهایش نیز خاشع گردد. و نیز روایت شده است از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم: که مردی را دید که در نمازش با ریش خود بازی می کرد، پس فرمود:

«لو خشع قلبه لخشعت جوارحه» (۳) اگر قلبش خاشع شده بود اعضاء و جوارحش نیز به تبع آن خاشع گردیده بودند.

## آثار خشوع

۱. خشوع همه اشیاء در برابر بنده خاشع

در حدیث معراج به نقل از خدای متعال آمده است:

«ما عرفنی عبد و خشع لی الا خشع له کل شیء» (۴).

ص: ۵۹

---

۱- ۱. مجلسی، سید محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸۴، ۲۶۴، نیز: نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسایل ج ۱، ۹۸ و ج ۴، ۱۰۳.

۲- ۲. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، خصال، ۶۲۸.

۳- ۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ۵۱۴.

۴- ۴. مجلسی، سید محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۷، ۲۷، نیز: نوری، میرزا حسین، مستدرک الوایل، ج ۱۱، ۲۳۳.

هیچ بنده ای مرا شناخت و در برابرم خاشع نشد مگر آنکه همه اشیاء در برابر او خشوع کردند.

۲. عدم توجه به غیر حق در همه حالات بویژه در نماز

از عایشه روایت شده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با ما و ما با او سخن می گفتیم چون هنگام نماز فرا می رسید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سبب توجه به عظمت حق تعالی چنان بود که گویی ما را شناخته و ما او را نمی شناسیم. (۱)

ابراهیم خلیل چون به نماز می ایستاد، صدای تپیدن قلب او از فاصله دو میلی شنیده می شد و خداوند او را ستوده و فرموده است: «ان ابراهیم لحلیم أواه منیب». (۲)

در تفسیر قشیری آمده است:

«علی ابن ابی طالب علیه السلام چون وقت نماز می رسید بدنش می لرزید و رنگ چهره اش دگرگون می شد. به او گفته می شد: ای امیر مؤمنان! تو را چه شده است؟ می فرمود: «وقت ادای امانتی فرا رسیده است که خداوند آن را بر آسمان ها و زمین و کوهها عرضه کرد و آنها از تحمل آن سر باز زدند و ترسیدند». (۳)

از سرور شهیدان امام حسین علیه السلام روایت گردیده است به هنگامی که وضو می گرفت رنگ چهره اش زرد می شد، اهل

ص: ۶۰

---

۱-۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحججه البیضاء، ج ۱، ۳۵۰.

۲-۲. همانا ابراهیم بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (بسوی خدا) بود، هود، ۷۵.

۳-۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ۱۷.

خانه اش به او می گفتند: این چه حالتی است که در هنگام وضو به تو دست می دهد، می فرمود: «آیا می دانید می خواهم در پیش روی چه کسی بایستم؟» (۱).

فاطمه زهرا سلام الله علیها وقتی که به نماز می ایستاد از خوف خدا نفسش به شماره می افتاد. امام حسن علیه السلام نیز پس از فراغت از وضو رنگ رخسارش تغییر می کرد. (۲)

حضرت صادق علیه السلام فرموده است: «پدرم می گفت: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام به نماز می ایستاد مانند ساقه درخت بی حرکت بود مگر چیزهایی از او که با د به حرکت در می آورد». (۳)

و نیز روایت شده است که امام صادق علیه السلام در نماز خود قرآن تلاوت می کرد که از هوش رفت. وقتی به هوش آمد سؤال کردند چه شد که به این حال افتادید؟ حضرت پاسخی به این مضمون داد:

آیات قرآن را پیوسته تکرار می کردم تا جایی که این حالت به من دست داد که گویی آن را از زبان نازل کننده اش می شنوم. (۴)

۳. ایمنی از بلای دنیا و برائت از عذاب آخرت

عبادت خاشعانه و خاضعانه، امنیت و آسایش از مصائب و

ص: ۶۱

---

۱- ۱. همو، ج ۴۳، ۱۷۲.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن، المحججه البیضاء ج ۱، ۳۵۱.

۳- ۳. کلینی، محمد، کافی، ج ۳، ۳۰۰، ح ۴.

۴- ۴. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۷، ۳۱۱۳.

گرفتاری های دنیا را فراهم نموده و موجب رهایی از آتش جهنم است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«معنی السلام فی دبر کل صلوه معنی الأمان، ای من أدى أمر الله و سنّه نبیه صلی الله علیه و آله وسلم خاضعا خاشعا منه فله الامان من بلاء الدنيا و براءه من عذاب الآخرة»

معنی سلام در عقب هر نماز امن و ایمنی است از گرفتاری دنیا، و اشارت است به آنکه هر که نماز گزارد و ادا کرد امر خدا را از واجب و نافله آن از روی خشوع، پس از برای اوست ایمنی از عذاب آخرت. (۱)

### ۳. سکینه

#### اشاره

همان طور که در ابتدای مبحث تواضع نیز گفته شد، بحث از سکینه را به منظور مترادفات بیان ننموده ایم، بلکه از آن جهت که از یک منظر می توان گفت: سکینه با اندکی قبض و بسط در معنا و مفهوم، همان اخبات است. لذا در ابتدا به توضیح مفهوم آن از دیدگاه لغویین و پس از آن، موارد سکینه در قرآن، راه های تحصیل، آثار و موانع و آفات آن را در حد نیاز شرح داده ایم.

#### مفهوم لغوی سکینه

راغب در مفردات در معنای آن می گوید: «سکینه و سکن به

ص: ۶۲

---

۱- ۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح مصباح الشریعه، و مفتاح الحقیقه، ۱۱۹.

معنی زوال ترس است (۱) و بر این اساس است که خداوند متعال می فرماید: «ان آیه ملکه ان یأتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم» (۲) پادشاهی او این است که به سوی شما خواهد آمد، آن صندوق (عهد) که در آن آرامش ظاهری از جانب پروردگارتان است.

ابن منظور آن را به معنای آرامش و سنگینی دانسته است. (۳)

قریشی می نویسد: سکن: یعنی آرامش باطن و انس و به این آیه استناد می کند: و جعل منها زوجها و لیسکن الیها» و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد (۴) و همچنین در واژه های قرآن می آورد:

سکن بر وزن فرس محل آرامش است. سکینه یعنی: آرامش قلب و اطمینان خاطر چنانکه در قرآن مجید آمده: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین». او کسی است که آرامش خاطر در دل های مؤمنین فرو فرستاد (۵). (۶)

ص: ۶۳

---

۱- ۱. راغب اصفهانی، مفردات، ۲۴۳. وی همچنین درباره ی «سکینه» در آیه ی «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا...» (فتح، ۴). می نویسد: گفته شده آن (سکینه) فرشته ای است که دل مؤمن را تسکین داده و به آن امنیت می بخشد.

۲- ۲. بقره، ۲۴۸.

۳- ۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ۲۰۵۳.

۴- ۴. اعراف، ۱۸۹.

۵- ۵. فتح، ۴.

۶- ۶. قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۴، ۲۳۹.

و از باب سکینه، وقار و سنگینی است و از آن سکان کشتی است برای اینکه آن را از اضطراب نگه دارد. و سکینه به معنای مهابت (پرهیز و بزرگی) و رزانت (آهستگی) و وقار است. (۱)

سکینه بر وزن فعلیه از سکون است و آن چیزی است که از آن به استقرار و ثبات و سکون توصیف می گردد. مانند شریفه و کریمه و منظور، فرو فرستادن روح از جانب خداوند متعال است که دارای استقرار و ثبات نفس و اطمینان می باشد به گونه ای که اضطراب و تشویش رابه کلی از خاطر مرتفع می کند و بدیهی است که سکون و آرامش نفس و نیروی روحی و قدرت باطنی به مراتب از نیروی بدنی و ظاهری بزرگتر است بلکه قوای ظاهری تجلی نیروی باطنی و نماینده آن است. (۲)

سکن یک قاعده کلی است که بر عدم اضطراب و حرکت دلالت می کند گفته می شود سکن الشیء یسکن سکونا یعنی آن شیء ساکن است.

و سکن: یعنی خانواده ای که در یک خانه سکونت دارند. (۳)

اصل در این ماده «سکن» همان استقرار و ثبات در مقابل حرکت است و آن اعم از استقرار مادی و روحی است.

و از استقرار باطنی تعبیر به طمأنینه و آرامش و رفع اضطراب و

ص: ۶۴

---

۱-۱. المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵ و ۶، ۱۶۲.

۲-۲. همو، ۱۶۴، ۱۶۵.

۳-۳. همو، ۱۶۲.

تشویش می شود پس گفته می شود در خانه سکونت گزید و آن شیء ساکن گردید یعنی در جایی استقرار یافت و حرکت نکرد. (۱)

صاحب المیزان می نویسد: سکینه نوعی حالت آرامش و اطمینان است که هرگونه شک و دو دلی و ترس و وحشت را از انسان دور می کند و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می گرداند. (۲)

صاحب تفسیر نمونه در این زمینه آورده است: سکینه زاییده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند موجی از امید در دلشان پیدا می شود. (۳) خواجه عبدالله انصاری می نویسد: و اما سکینه یعنی وقاری که صفت بر ارباب خود است. آن سکینه نور، قسم سوم سکینه ای است که ما ذکر کردیم. (۴)

ملا احمد نراقی در معراج السعاده آورده است:

و ضد صفت عجله، وقار است که عبارت است از اطمینان نفس و سکون آن در گفتار و کردار و حرکات و سکنت پیش از آن که شروع در یکی از آنها کند و آن نتیجه قوت نفس است و از فضائل صفات است بلکه از اخلاق حسنه کم صفتی است که به شرافت این صفت رسد و برگزیدگان خدا را به این صفت مدح

ص: ۶۵

---

۱- ۱. همو، ۱۶۳.

۲- ۲. طباطبایی محمد حسین، المیزان، ج ۲، ۵۲۴.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ۳۴۵.

۴- ۴. انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، ۱۴۴.



می کنند، چنانچه در مدح سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله وسلم است: «صاحب الوقار والسکینه».

و ظاهر است که در نظر مردم هیچ صفتی مانند این صفت آدمی را شریف و عزیز نمی کند پس سزاوار مؤمن آن است که پیوسته شرافت و نیکی این صفت را در نظر داشته باشد. و خود را در افعال و اقوال بر آن بدارد تا عادت و ملکه او گردد و نیز ظاهر است که: کارها به صبر و تأمل برآید و مستعجل به سردر آید. (۱)

### سکینه در آیات قرآنی

آیاتی که امدادها و نصرت های الهی را با نازل ساختن سکینه بر دلهای مؤمنین بیان فرموده است در چند مورد از قرآن کریم بکار رفته است:

۱. در مورد بنی اسرائیل

از جمله جریانات و داستانهای بنی اسرائیل حکومت و زمامداری طالوت از طرف خداوند بر آنان است و خداوند برای حکومت و زمامداریش آیه و نشانه ای هم قرارداد و آن پیدا شدن صندوقی بود که سال ها آن را نمی یافتند. این صندوق محل گذاشتن الواح تورات بوده است که در جنگها همراه بنی اسرائیل و پیشاپیش آنها قرار می گرفت.

ص: ۶۶

«... ان آیه ملکه أن یأتیکم الثابوت فیہ سکینه من ربکم...» (۱).

نشانه پادشاهی او این است که به سوی شما خواهد آمد آن صندوق که در آن آرامش از ناحیه پروردگارتان است.

۲. در مورد نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم

«فأنزل الله سکینته علیه و آیده بجنود لم تروها» (۲).

پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهیی که آنها را نمی دید تأیید کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که در غار ثور بود خداوند متعال او را با سپاه فرشتگان تأیید نمود و خداوند روح آرامش و اطمینان را بر او فرستاد.

۳. در مورد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و مؤمنین

«ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و أنزل جنودا لم تروها» (۳).

خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد و به وسیله لشکر یانی که قادر به دیدنشان نبودید، یاریتان نمود، این آیه مربوط به داستان جنگ حنین و گریز سپاهیان اسلام از جنگ است.

ص: ۶۷

---

۱- ۱. بقره، ۲۴۸.

۲- ۲. توبه، ۴۰.

۳- ۳. همان، ۲۶.

۴. عطیه و موهبت عظیم بر همه مؤمنان

در سوره فتح پس از آن که از فتح و نصرت الهی خبر می دهد می فرماید:

«هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» (۱)

او کسی است که آرامش خاطر در دل‌های مؤمنین فرو فرستاد.

۵. ثبات و اطمینان قلوب مومنین در بیعت با پیامبر

در مورد بیعت مؤمنین با رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در زیر درخت حدیبیه است که می فرماید:

«... فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (۲)

خداوند رضا و خشنودی خود را از مؤمنین در این آیه ابراز داشته و لذا آرامش و سکون را بر آنان فرو فرستاد.

۶. انزال سکینه بر پیامبر و مؤمنین و ملزم نمودن آنان به کلمه تقوی

خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خدا و مؤمنان پس از صلح حدیبیه نازل فرمود و این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند و اعتماد بر لطف او بود آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت نمود.

ص: ۶۸

---

۱-۱. فتح، ۴.

۲-۲. همان، ۱۸.

«... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمِيمَ كَلِمَةَ التَّقْوَى...» (۱).

خدا وقار و اطمینان خاطر بر رسول خود و بر مؤمنان نازل کرد و آنان را با کلمه تقوی ملازم نمود.

### سکینه در روایات

در روایاتی چند سکینه به ایمان تفسیر شده است. محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

سکینه همان ایمان است. همچنین امام صادق علیه السلام در باره خدای عز و جل می گوید:

او ست که سکینه را در دل‌های مؤمنین نازل فرمود که آن سکینه ایمان است (۲)، امام علی علیه السلام فرمود: «... فَأَمَّا السَّكِينَةُ وَالصَّمْتُ فَهِيَ هَيْئَةٌ حَسَنَةٌ رَفِيعَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَهْلِهَا وَهِيَ أَمْنَاءٌ، أَسْرَارُهُ فِي أَرْضِهِ».

می فرماید که: آرمیدگی و خاموشی صفت خوب است و خوشاینده است و صاحب این دو صفت چنان که نزد خلق عزیز و مکرم است نزد خالق نیز مرتبه اش بلند است و نیز صاحبان این دو صفت حفظ کننده اسرار الهی اند در زمین (۳).

ص: ۶۹

۱-۱. همان، ۲۶.

۲-۲. عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته، عن قول الله عزّ وجلّ: «انزل السكينة في قلوب المومنين» (فتح، ۴)، قال: «هو الايمان». كليني، محمد، اصول کافی، ج ۲، ۱۸ و ۱۹.

۳-۳. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه. و مفتاح الحقیقه، ۲۶۳.

۱. دعا

از جمله فواید و آثار دعا زائل نمودن غم ها از انسان و دائم الذکر بودن است. کمترین اثری که ارتباط انسان با خدا ایجاد می کند این است که ملالت، اندوه، و غم و پلیدی را از دل و جان می زداید و انسان را به طهارت ضمیر و نشاط روحی می رساند

۲. نماز

قران کریم ذکر خدا را به عنوان برترین داروی آرامش بخش و شفا دهنده قلبها معرفی می نماید و نماز را به عنوان مصداق برتر ذکرها می داند.

۳. ایمان

آرامش روحی و سکینه با ایمان رابطه نزدیکی دارد. سکینه زاییده ایمان است. افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند موجی از امید در دلهایشان پیدا می شود و این امید موجب اطمینان و آرامش نفسانی آنان می گردد.

۴. ذکر

توجه انسان به خدا در واقع اتصال قلبی انسان به درگاه الهی

است. یکی از ثمرات ذکر و یاد خداوند آرامش قلبی و قدرت روحی است. «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» (۱) آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابد. میزان آرامش قلبی هر کس متناسب است با میزان توجه او به خدا، ذکر خدا خود برانگیزاننده خرد و اندیشه است. کسی که به یاد خدا است به یاد خود نیز هست.

## ۵. ازدواج

هدف ازدواج سکون و آرامش است چنانچه در قرآن مجید آمده است:

«و من آیاته أن خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه» (۲).

و از نشانه های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به ایشان آرامش یابید و میان شما دوستی و مهربانی نهاد این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی و هم روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی است.

## ۶. مساکن طیبه

در سوره مبارکه نحل آمده است: «والله جعل لکم من بیوتکم سکناً» (۳) خدا خانه هایتان را جای آرامشستان قرار داد. در قرآن

سه

ص: ۷۱

---

۱-۱. رعد، ۲۸.

۲-۲. روم، ۲۱.

۳-۳. نحل، ۸۰.

چیز مایه آرامش شمرده شده است:

تاریکی شب (۱)، خانه های مسکونی (۲) و همسران (۳).

۷. توبه

توبه سبب آموزش گناهان و تقویت امید انسان به جلب رضایت الهی و موجب کاهش اضطراب و باعث احساس امنیت و آرامش روانی می شود

۸. رضایت به قضا و قدر الهی

راضی بودن به مقدرات الهی بهترین عامل معنوی است که اندوه و افسردگی را از انسان می زداید و باعث آرامش و اطمینان او می گردد.

از دیگر عوامل حصول سکینه یا آرامش، یاد مرگ، خوش بینی و واقع بینی، شکر، اخلاص، قناعت، آرامش مؤمن به مؤمن، اخلاق حسنه، رضایت والدین، امید به آینده، صداقت، ادای مسئولیت، انتظار فرج، محاسبه و مراقبه از نفس، ایثار، شجاعت،

ص: ۷۲

---

۱- ۱. «... و جعل الليل سكنا...» ... و شب را برای آسایش خلق مقرر داشته... انعام، ۹۶.

۲- ۲. «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا...» و خدا برای سکونت دایم شما منزلهایتان را قرار داد... نحل، ۸۰.

۳- ۳. «وَمِنْ آيَاتِهِ انْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا اليها...» و باز یکی از آیات الهی آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرید... روم، ۲۱.

فرزندان صالح، صله رحم، و رزش و تفریح، مطالعه، مسافرت، طهارت و پاکیزگی، تلاوت قرآن و... را می توان ذکر نمود.

## درجات سکینه

سکینه بر سه درجه است:

درجه نخست سکینه خشوع که هنگام به پا خاستن برای خدمت پدید می آید به عنوان رعایت محضر الهی و تعظیم حضور خداوند.

درجه دوم سکینه هنگام معامله است به محاسبه کردن نفس و ملاحظه با خلق و مراقبه حضور خداوند.

درجه سوم سکینه سکینه ای است که رضایت به قسمت را پدید می آورد و از شطح زیاد جلوگیری می کند و صاحب خود را بر حد رتبه نگه می دارد. و سکینه هرگز نمی آید مگر در قلب نبی یا ولی. (۱)

## آثار سکینه

۱. تقوی و طهارت قلب

یکی از آثار سکینه این است که هر کسی آن را واجد شود، ملازم تقوی و طهارت و دوری از مخالفت خدا و رسولش می شود و دیگر پیرامون محرمات و گناهان نمی گردد. نازل شدن سکینه

ص: ۷۳



موقوف بر این است که قبلا طهارت دل و صفای باطنی در کار بوده باشد تا خداوند با فرستادن سکینه آنرا محکم و استوار سازد. (۱)

۲. افزایش ایمان

همانگونه که بیان کردیم خداوند سکینه را از خواص ایمان و از مواهب بزرگ خود شمرده است شخص با ایمان بر تکیه گاهی استوار و پایه ای ویران نشدنی تکیه زده، و امور خود را بر معارف حقه و اعتقادات غیر قابل تردید ساخته است. خداوند متعال هر جا در کلام خود اسمی از آن به میان می آورد آنرا به عنوان نعمتی بر رسول خدا و مؤمنان و عطیه مخصوصی که تنها از ناحیه خود بر آنان نازل کرده یاد می فرماید. خداوند سکینه را بر دلهایی نازل می فرماید که ایمان داشته باشند، ایمانی صادق آمیخته با نیت صادق و با نازل کردن سکینه بر ایمان آنان می افزاید.

چنانچه فرمود:

«هو الذی أنزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم». (۲)

او کسی است که آرامش خاطر در دلهای مؤمنین فرو فرستاد تا بر ایمانشان بیفزاید. و این اقرار به طمأنینه ایمان و ثبات و پایداری و استحکام آن است. (۳)

ص: ۷۴

---

۱- ۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۹، ۳۳۸.

۲- ۲. فتح، ۴.

۳- ۳. محجوب، فاطمه، الموسوعه الذهبيه، للعلوم الاسلاميه، ۱۷۳.

۱. ارتکاب گناه

انجام گناه موجب دغدغه خاطر و تأثیر نا مطلوب در زندگی و سلب آرامش و آسایش انسان است.

۲. حسد

حسد صاحب خود را به عذاب دنیا و آخرت مبتلا می سازد و حسود لحظه ای از غم و اندوه آسوده نیست و آرامش خیال ندارد.

۳. افسوس بر گذشته

این حالت لحظات حال و آینده را تیره و تار می کند و آسایش آدمی را به هم می زند چنانچه خداوند متعال فرموده است: «... لکیلا تأسوا علی ما فاتکم» (۱).

۴. مرأ و جدال

مرأ و جدال ستیز و کینه جوئی و لجاجت و خودخواهی و خصومت عامل مهمی در سلب آرامش انسان است که باید مؤمنان از آنها دور باشد تا آسایش یابد.

۵. حب دنیا

دوستی دنیا سرچشمه همه بدیها است که باعث به هم خوردن

ص: ۷۵

---

۱- ۱. (این را بدانید) تا هرگز آنچه از دست شما بدر رود دلتنگ نشوید... حدید، ۲۳.

آرامش و تعادل و آسایش انسان می شود.

خشم و غضب، عجله و شتاب، وسواس، غفلت از یاد خدا، خلف وعده، دروغ، یأس و ناامیدی، عیب جویی، عدم رعایت قانون، بی نظمی و بی برنامه‌گی، فقر و... از عواملی هستند که باعث سلب آرامش می شوند.

#### ۴. اطمینان

#### اشاره

لازم به تذکر است، بحث از اطمینان را به قصد مترادفات نیاورده ایم بلکه به جهت آن که از یک دیدگاه می توان گفت: اطمینان با اندکی توسعه یا تضییق در معنا و مفهوم همان اخبات می باشد، ابتدا به توضیح معنای لغوی آن پرداخته سپس راه های حصول، درجات و آثار آن را در حد ضرورت بیان نموده ایم.

#### معنا و مفهوم

اهل لغت ریشه آن را از «طمن» به معنای سکون و آرامش در نظر گرفته اند.

لسان العرب آورده است: طمأنینه به معنای سکون و آرامش است و قول خداوند که می فرماید: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله» یعنی هرگاه خداوند به یگانگی یاد شود بدون شک به آن ایمان آورند و زجاج درباره قول خداوند که می فرماید: «قل لو كان في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين» گفته: به معنای این

ص: ۷۶

است که آنان در زمین مسکن گزیدند(۱) و اطمأنت الأرض و تطأنت یعنی زمین آرام گردید و در تفسیر قول خداوند که می فرماید: یا ایها النفس المطئنه، گفته شده آن کسی است که به وسیله ایمان اطمینان و آرامش یافته و در برابر پروردگارش خشوع و خضوع نموده است. و قول خدای عز و جل که فرمود: و لکن لیطمئن قلبی، یعنی برای این که با رؤیت و مشاهده پس از ایمان به غیب آرامش یابد و نیز آورده که ابو اسحاق درباره سخن خداوند متعال که می فرمود: فاذا اطمأنتم فأقیموا الصلاه گفته یعنی هر گاه دل‌هایشان ساکن و آرام گردید.(۲)

صاحب مجمع البحرین درباره قول باری که می فرماید: «و رضوا بالحوه الدنیا و اطمأنوا بها» گفته یعنی بدان آرامش یافتند و تنها به لذائد و زخارف دنیا بسنده کردند.(۳)

خواجه عبدالله انصاری در باب طمأنینه در منازل السائرین می نویسد:

خداوند عز و جل فرماید: «ای نفس آرام گرفته».

طمأنیت: آن سکون است که امن صحیح، شبیه به عیان، آن را تقویت بخشد.

ص: ۷۷

- 
- ۱-۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ۱۹۷. طریحی نیز درباره آیه فوق با زجاج هم نظر بوده و می نویسد: و «مطمئنین» یعنی در زمین سکونت یافتند. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ۱۱۱۴.
  - ۲-۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ۱۹۷.
  - ۳-۳. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ۱۱۱۴.

میان طمأنیت و سکینه دو فرق است:

یکی این که: سکینه صوتی است که گاهی آتش هیبت را فرو نشاند و طمأنیت سکون امن است که در آن راحت انس میسر آید.

دوم این که سکینه نعمتی است که گاه باشد و طمأنیت نعمتی است که هرگز از صاحب خود زایل نشود. (۱)

خلاصه کلام آنکه اطمینان به معنای سکون و آرامش است و اطمینان به چیزی به این است که آدمی با آن دلگرم و خاطر جمع شود. (۲)

### راه های حصول اطمینان

۱. ایمان

قران کریم در آیاتی چند، قبل از ذکر اطمینان و مشتقات آن، سخن از ایمان به میان آورده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

«الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله». (۳)

کسانی که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرامش یافت.

«قال أولم تؤمن قال بلی و لكن لیطمئن قلبی». (۴)

گفت: آیا ایمان نیاورده ای گفت: آری ولی برای این است که

ص: ۷۸

---

۱- ۱. انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، ۱۴۵.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ۴۸۳.

۳- ۳. رعد، ۲۸.

۴- ۴. بقره، ۲۶۰.

«... الا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان...» (۱).

مگر آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد.. صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ۲۸ سوره مبارکه رعد می نویسد:

ایمان به خدا به صرف این نیست که انسان بداند و درک کند که خدا حق است، زیرا مجرد دانستن و درک کردن ملازم با ایمان نیست، بلکه با استکبار و انکار هم می سازد همچنان که خودش فرموده: «و جحدوا بها و استيقنتها أنفسهم» (۲).

و چون می دانیم ایمان با انکار نمی سازد پس نتیجه می گیریم که ایمان صرف ادراک نیست، بلکه عبارتست از پذیرایی و قبول مخصوص از ناحیه نفس، نسبت به آنچه که درک کرده. قبولی که باعث شود نفس در برابر آن ادراک و آثاری را که اقتضاء دارد تسلیم شود، و علامت داشتن چنین قبولی این است که سایر قوا و جوارح آدمی نیز آن را قبول نموده، مانند خود نفس در برابرش تسلیم شود.

اینجاست که می بینیم بسیاری از اشخاص با علم و درک زشتی و پلیدی عملی، معذلک به آن عمل اعتیاد دارند و نمی توانند خود را از آن باز دارند، برای همین است که فقط قبح آن را درک

ص: ۷۹

---

۱- ۱. نحل، ۱۰۶.

۲- ۲. و با آنکه پیش نفس خود یقین دانستند معجزه خداست باز از کبر و نخوت و ستمگری انکار آن کردند... نمل ۱۴.

کرده اند، ولی ایمان به آن ندارند و در نتیجه تسلیم درک خود نمی شوند و بعضی دیگر را می بینیم که علاوه بر درک، تسلیم هم شده اند، و بعد از تسلیم توانسته اند بدون درنگ دست از آن کار بردارند و این همان ایمان است و به بیان دیگر عبارت از این است که آدمی خود را در قبول امر، مقبول در امنیت بیند و قلبش با آن تسکین و آرامش یابد، و آن امر در قلبش راه پیدا کند و در آن جایگزین شود، بدون این که قلب مضطرب یا روی گردان شود. از همین جا معلوم می شود که جمله «و تطمئن قلوبهم بذكر الله» عطف تفسیری بر جمله «آمنوا» است و در نتیجه می فهماند که ایمان به خدا ملازم به اطمینان قلب به وسیله یاد خداست. (۱)

به تعبیر دیگر حقیقت ایمان «تسلیم در ظاهر و باطن» در برابر حق است، بنا براین اگر انسان به چیزی یقین دارد اما در باطن یا ظاهر تسلیم در مقابل آن نیست ایمان ندارد بلکه دارای کفر جحودی است که در ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنج گانه کفر یکی از اقسام آن را «کفر جحود» می شمرد و یکی از شعبه های جحود را چنین بیان می فرماید: «هو ان يجحد الجاحد و هو يعلم انه حق قد استقرّ عنده...» آن عبارت از چیزی است که انسان آن را انکار کند در حالی که می داند حق است و نزد او ثابت است. سپس به آیه مورد بحث استشهاد می کند. (۲)

ص: ۸۰

---

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان. ج ۱۱، تلخیص ۴۸۵ \_ ۴۸۴.

۲- ۲. مکارم شیرازی و جمعی از دانشمندان، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ۴۱۲.

قران کریم در سوره مبارکه رعد درباره اطمینان دلها را به ذکر و یاد خدا نسبت داده که یکی از این دو مورد به صورت انحصار بیان گردیده است:

«الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب» (۱).

کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان به یاد خدا آرامش یافت (ای مردم) آگاه باشید که تنها با یاد خدا دلها آرامش یابد.

مسلم است که منظور از ذکر خدا در آیه فوق تنها یاد آوری به زبان نیست که زبان ترجمان قلب است بلکه هدف آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی اش و حاضر و ناظر بودنش گردد. و این توجه، مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت ذکر که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است (۲) و ما درباره ذکر و مراتب و مصادیق آن در بخش دوم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۳. دعا

آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته شود

ص: ۸۱

---

۱- ۱. رعد، ۲۸.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ۲۱۶- ۲۱۵.



واز هر نظر درمانده و مضطر می گردد و امنیت و آسایش او به تشویق و اضطراب مبدل می گردد. تنها کسی که می تواند گره از مشکلات باز کند و نور امید در دلها ایجاد کند و آشفستگی و اضطراب را به امنیت و آسایش مبدل نماید تنها ذات پاک اوست چنانچه می فرماید:

«أمن يجيب المضطر إذا دعاه و يكشف السوء...» (۱).

آیا کیست که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را بر طرف می سازد.

۴. عبادت

یقینا عبادت و راز و نیاز با خدا باعث اطمینان و آرامش خاطر انسان می گردد.

۵. توبه

توبه سبب آمرزش گناهان و سبک شدن انسان و تقویت امید انسان به جلب رضایت الهی و موجب کاهش اضطراب و باعث احساس امنیت و اطمینان خاطر می گردد.

۶. صبر و استقامت

شکیبایی توصیه قرآن به مؤمنان است زیرا در صبر فواید بی شماری برای تربیت نفس و تقویت شخصیت و افزایش توانایی

ص: ۸۲

انسان در برابر سختی ها و اطمینان وی به خود و به معبود هستی است. و ما در بخش دوم، فصل صفات مخبتین، آنرا یکی از ویژگیهای اصلی آنان قلمداد نموده و آنرا بطور کامل شرح خواهیم داد.

۷. درود و تشکر از خداوند

در سوره مبارکه توبه می فرماید: «خذ من أموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلوا تک سکن لهم...» (۱)

از اموال آنها زکات بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و برایشان دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست.

در این آیه خداوند شنوا و دانا به آنهایی که زکات اموال خود را می پردازند آرامش روحی و فکری بخشیده است.

۸. آرامش یافتن مؤمن به مؤمن

مومن به جهت مصاحبت و همنشینی با دوست مؤمن خود به امنیت و آرامش روحی و اطمینان خاطر دست می یابد.

## درجات طمأنیت

خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین می نویسد:

طمأنیت بر سه درجه است:

درجه نخستین: طمأنیت دل است، با ذکر خدای و آن طمأنیت

ص: ۸۳

یافتن ترسنده است از روی رجاء و طمأنیت یافتن نا شکیباست، از روی (پذیرش) حکم و طمأنیت مبتلاست، از روی امید به ثواب.

درجه دوم: طمأنیت روح است، در مقصد به سوی کشف و در شوق است به سوی وعده (نیکو) و در تفرقه، به سوی جمع.

درجه سوم: طمأنیت در مشاهده حضور است، از روی لطف و طمأنیت در جمع است، از روی بقاء و طمأنیت در مقام است از روی نور ازل. (۱)

## آثار اطمینان

۱. رسیدن به مقام رضا

خداوند متعال نفس مطمئنه را که در پرتو ایمان به آرامش رسیده در سوره مبارکه فجر به «راضیه و مرضیه» توصیف نموده و می فرماید:

«یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه». (۲)

ای روح آرام گرفته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو از او خشنودی و او نیز از تو خشنود است.

رضا از حالات شریفه بندگان صدیق است که در رسیدن به آن روز و شب مجاهده نفسانی کرده و نفس خود را از فرو رفتن در دنیا و شئونش و اطمینان پیدا کردن به آن و خشنودی از آن، با انجام وظایف بندگی در شئون مختلف زندگی، منصرف کرده و از

ص: ۸۴

---

۱- ۱. انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، ۱۴۵.

۲- ۲. فجر، ۲۷ و ۲۸.

تسویلات شیطان و نفس اماره به سوء گذشته و به نفس لوامه رسیده و از آن نیز فراتر رفته، به گونه ای شده است که از تحت سلطه شیطان بیرون رفته و به فرموده خداوند متعال، «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان» همانا تو \_ شیطان \_ بر بندگان من تسلط نداری و ایمانش به اندازه ای بالا رفته که به آنچه خداوند متعال برایش مقدر فرموده \_ از امور تکوینی و وظایف مقررهِ آرامش باطنی دارد و هیچ شک و شبهه ای نسبت به مقدر ایش نداشته و هیچ موجودی را مؤثر مستقل در عالم نمی داند زیرا فقط خداوند را غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق می داند، بلکه بالاتر نسبت به آنچه تحقق پیدا می کند به علت انتسابش به خداوند متعال رضایت باطنی دارد و سر تسلیم نسبت به امور محققه فرود می آورد. او فقط در پی انجام وظایف بندگی است از پیاده کردن دستورات حق و اولیائش و دعا کردن برای استمرار نعمت ها و دفع بلاها، دیگر کاری به نتایج امور ندارد حتی خود را در انجام بندگی نیز مستقل نمی داند (۱) و تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می کرد قرین واقعیت می بیند و آنچه خدا شامل حال او می گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می شود.

و اما تعبیر به (مرضیه) به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است. (۲)

ص: ۸۵

---

۱- ۱. تحریری، محمود، سیمای مخبّین، ۵۵.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ۴۷۷.

در ادامه همان آیات در باره نفس به اطمینان رسیده می فرماید:

«فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی»<sup>(۱)</sup>.

پس در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من وارد شو.

صاحب تفسیر المیزان در ذیل این آیه می نویسد: این آیه به دلیل اینکه حرف «فاء» در اولش در آمده نتیجه گیری از جمله «ارجعی الی ربک» است می فرماید: چون راضی و مرضی به سوی پروردگارت بر می گردی پس در زمره بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو. و این فرمان دلالت دارد بر این که صاحب نفس مطمئنه در زمره بندگان خدا است. و حائز مقام عبودیت است. و باید هم همینطور باشد، چون وقتی کسی مطمئن به پروردگار خود باشد و از ادعای استقلال منقطع گردید. و به آنچه از ناحیه پروردگارش می رسد به دلیل اینکه حق است راضی شد، قهرا ذات و صفات و افعال خود را ملک طلق پروردگارش می داند، پس در آنچه او مقدر می کند و قضایی که او می داند و امر و نهی که او می کند هیچ خواستی از خود نشان نمی دهد. مگر آنچه را پروردگارش خواسته باشد. و این همان ظهور عبودیت تامه در بنده است، پس اینکه فرمود: «فادخلی فی عبادی» در حقیقت امضای عبودیت وی است.<sup>(۲)</sup> و با تحلیل توصیف عباد الله در سوره

ص: ۸۶

---

۱- ۱. فجر، ۲۹ و ۳۰.

۲- ۲. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان ج ۲۰، ۴۷۸.

انسان، آیات ۲۲ \_ ۵ و عباد الرحمن در سوره فرقان آیات ۷۶ \_ ۶۳ و نیز مقربان که همان عباد الله هستند، در سوره مطففین آیات ۲۸ \_ ۱۸ این نتیجه به دست می آید که این عبادالله همان امام الابرارند و دارای شخصیت و شأن ملکوتی و عصمت الهی اند<sup>(۱)</sup> و با توجه به حضور آنان در جامعه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که به اتفاق فریقین، اهل بیت علیهم السلام می باشند و با توجه به عدم ذکر حوریان بهشتی در آیات یاد شده، با وجود ذکر آن برای عموم مقام عصمت و طهارت در سوره «واقعه و صافات» ممکن است استفاده اختصاص این توضیحات را برای خاندان پیامبر اسلام نمود که گویا دیگر معصومین از امم سابق در نعم خاص این آیات شراکتی با اهل بیت ندارند و حرمت «سیده نساء اهل الجنه» در میان عبادالله موجب عدم ذکر حوریان بهشتی گشته است.<sup>(۲)</sup>

نویسنده کتاب اهل بیت علیهم السلام در قرآن درباره آیات ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه فجر بر این باور است که تعبیر «فادخلی فی عبادی» نیز با توجه به قرینه قبل و با توجه به بعد آن «و ادخلی جنتی» (که جنه اللقاء را مطرح می کند که در قرآن مشابه ندارد) مقام عباد الله را که عبد محض می باشند مطرح می کند که مقام مقربان و معصومین علیهم السلام می باشد که بحث آن گذشت.

خلاصه کلام این که این خطاب «یا ایها النفس المطمئنه» در سطح عصمت مطرح است و دیگران را شامل نمی شود تا گفته

ص: ۸۷

---

۱- ۱. نقی پور فر، ولی اله، اهل بیت علیهم السلام در قرآن، ۳۱۹ \_ ۳۱۷.

۲- ۲. همو، ۳۲۷.

شود که حضرت حمزه و دیگر مؤمنان و شهدای غیر معصوم نیز، مصداق این آیه شریفه می باشند چرا که «جنه اللقاء» جنتی است که فوق تصور عارفان است و سهم عباد الله می باشد که خداوند ساقی شراب محفل آنان است «و سقیهم ربهم شراباً طهوراً» (۱). (۲)

## ۵. خوف و خشیت

### اشاره

با توجه به نظر صاحب تفسیر القرآن العظیم که به نقل از ابن عباس «اخبارت» را «خوف» معنا کرده (۳)، ما نیز بحث «خوف» را بعنوان یکی از مترادفات «اخبارت» آوردیم.

### مفهوم خوف

حاج شیخ عباس قمی در خلاصه معراج السعاده آورده است:

خوف به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آنرا دارد و این حالت برای اکثر مردم حاصل می شود هر چند که مراتبش متفاوت است؛ مرتبه اعلای آن جز برای گروه اندکی حاصل نخواهد شد. (۴)

شارح منازل السائرین می نویسد:

خوف در مورد امری است که هنوز واقع نشده و انتظار وقوع آن

ص: ۸۸

۱-۱. و خدایشان آنان را شرابی پاک و گوارا را بنوشاند. انسان، ۲۱.

۲-۲. نقی پور فر، ولی اله، اهل بیت علیهم السلام در قرآن، ۳۴۲ و ۳۴۳.

۳-۳. ابن ابی حاتم تفسیر القرآن العظیم ج ۱۶، ۲۰۲۰ \_ ۲۰۱۹.

۴-۴. صدر حاج سید جوادی، احمد، دائره المعارف تشیع، ج ۷، ۱۴۶.

هست. خوف حال قلق و اضطرابی است که از برخورد به چیزی مکروه یا مشاهده منظره ای وحشت آور به شخص دست می دهد. در سیر الی الله سالک از نقص رو به کمال و از هجر رو به وصال می رود هر قدر سالک به حق نزدیکتر شود ضعف او کمتر می شود. خوف از ضعف نفس و از دور بودن از حق است شخص به کمال برسد، سیر او پایان پذیرد و خوف از او زایل می گردد. (۱)

خوف از صفات رذیله متعلقه به قوه غضبیه است و آن عبارت است از متألم شدن به سبب تشویش رسیدن مکروهی که تحقق آن محتمل باشد، و اما مکروهی که حصول آن مظنون یا متیقن باشد اگر چه آنرا خوف نگویند و لکن چون آن نیز از ضعف و موجب هلاکت است در ضمن خوف مذکور می شود؛ و فرق خوف با جبن آن است که در جبن الم و دل سوختن ضرور نیست، بخلاف خوف. (۲)

### خشیت

خشیت به معنی «ترس توأم با تعظیم و احترام» است (۳) و از همین رو با «خوف» که این ویژگی در آن نیست متفاوت است و گاه به معنی مطلق «ترس» نیز به کار می رود. (۴)

ص: ۸۹

---

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی، ۱۰۲.

۲- ۲. قمی، شیخ عباس، خلاصه معراج السعاده، ۲۵.

۳- ۳. راغب اصفهانی، مفردات، ذیل ماده «خشیت»، نیز: شریعتمداری، جعفر، شرح لغات قرآن، ج ۱، ۶۸۳.

۴- ۴. همو.



این کلمه ۸ بار در قرآن مجید به کار رفته و مشتقات آن نیز در آیات مختلف بارها آمده است. جرجانی گوید: «خشیت دردمندی دل است از چشم داشت امر نامطلوبی، که در آینده به وجود می آید. این حالت گاهی ناشی از کثرت جنایت از سوی بنده و گاهی ناشی از شناخت جلال و هیبت خداوند پدید می آید که خشیت انبیا از این قبیل است.» (۱)

خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی یا نزدیک به یک معنی می باشند ولی در عرف صاحب‌دلان میان آن دو تفاوت هست و آن اینکه: خوف به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان بخاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آنرا دارد و این حالت برای اکثر مردم حاصل می شود هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است و مرتبه‌های آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی شود. اما خشیت حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او برای انسانی حاصل می شود و این حالتی است که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریایی او هستند و لذت قرب او را چشیده اند حاصل نمی شود.

و لذا قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه دانسته و می فرماید: «أَنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او خشیت دارند (۲). (۳)

ص: ۹۰

---

۱- ۱. صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی (مترجم: صانعی)، ۳۳۷.

۲- ۲. فاطر، ۲۸.

۳- ۳. شریعتمداری، جعفر، شرح لغات قرآن، ۶۸۴.

خشیت در قرآن به مفهوم خوف بکار رفته و بصورت مترادف با آن استعمال شده است.<sup>(۱)</sup>

خشیت، مترادف اشفاق، خوف، رعب، فزع، ذعر، مخافت، رهبت، مخافت، وجل، روع، مهابت و توجس است.<sup>(۲)</sup> خشیت به معنی هر گونه ترس نیست بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد و به گفته راغب همان ترسی است که یک فرزند از پدر بزرگوارش دارد، بنابراین پرهیزگاران ترسشان از خدا توأم با معرفت است.<sup>(۳)</sup>

خشیت، جنبه قلبی و اشفاق جنبه عملی دارد در آیه «انّ الذین هم من ربهم مشفقون».<sup>(۴)</sup> آنانکه از خوف پروردگارشان بیمناکند. مؤمنان کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خداوند در دل‌هایشان جای کرده و آثارش در عملشان و مراقبت‌هایشان نسبت به دستوره‌های الهی مشهود است. اشفاق مرحله تکامل خشیت است که در عمل اثرمی گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیت‌ها و او می‌دارد.<sup>(۵)</sup>

صاحب‌المیزان می‌گوید:

«خشیت نوعی ذلت است و حالت ذلت بیش از هر چیز دیگر

ص: ۹۱

---

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ۱۸۷ - ۱۸۶.

۲- ۲. صلیبا، جمیل. فرهنگ فلسفی (مترجم: صانعی)، ۳۳۷.

۳- ۳. شریعتمداری، جعفر، شرح لغات قرآن، ۶۸۴.

۴- ۴. مؤمنون، ۵۷.

۵- ۵. همو، ۶۸۵. (با اندکی تصرف).

## راههای تحصیل خوف

اول: آنکه سعی کند در تحصیل یقین و ایمان به خدا و روز جزا و بهشت و دوزخ و عقاب و حساب.

دوم: آنکه پیوسته متفکر احوال روز حساب و متذکر انواع عذاب گردد، مرگ را در پیش نظر بدارد، و صعوبت عالم قبر، برزخ و مؤاخذه روز قیامت را تصوّر نماید.

سوم: آنکه مشاهده نماید احوال خائفین از خدا، و استماع کند حکایت خوف انبیا و اولیا را که خوف ایشان به چه حدّ بوده، سپس بکار خود افتد.

چهارم: آنکه تأمل کند فهمیدن حقایق قضا و قدر الهی در قوه بشر نیست و هیچ کس را از آنچه در پس پرده است خبر نه، پس به طاعت و ایمان خود خرسند شدن، نیست مگر از بی خبری و بی خردی، بلکه اگر کسی همه خیرات از برای او حاصل باشد خاتمه خود را چه می داند، از آخر کارچه خبر دارد، چگونه مطمئن می شود که دفتر حال او برنگردد و احوال او متبدّل نشود؟!

چنانچه وارد شده است که مردی پنجاه سال عبادت و عمل اهل بهشت را می کند تا اینکه میان او و بهشت به قدردوشیدن شتر باقی نمی ماند، و خاتمه او به آنچه از برای او مقدر شده است

ص: ۹۲

یکی از راههای اصلی تحصیل خوف علم و معرفت است.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید: «الخشیه میراث العلم و العلم شعاع المعرفه و قلب الایمان و من حرم الخشیه لایکون عالما و ان شقّ الشّعربمتشابهات العلم».

«خوف الهی نتیجه علم است، و هر که را علم نیست خوف نیست، و علم شعاع معرفت است یعنی معرفت ذات واجب و صفات واجب و سایر تکالیف شرعیّه، از علم حاصل می شود. و نیز از علم حاصل می شود ایمان کامل؛ چرا که ایمان حاصل نمی شود مگر باذعان کردن و تصدیق نمودن بأصول دین به دلیل؛ و این نمی شود مگر به علم، و هر که از خوف الهی محروم است و از این سعادت عظمی مغبون است درسلک جهال منسلک است، و با ایشان درقیامت محشورخواهد بود هرچند درحدّت فهم و کثرت علم موشکاف باشد و در نهایت علم و کمال باشد. قال الله تعالی: جناب احدیت در قرآن عزیز فرموده است که: «انما یخشی الله من عباده العلما» یعنی نمی ترسد خدا را مگر صاحبان علم و صاحبان علم نمی ترسند مگر بواسطه علم». (۲)

لازم به ذکر است ما این راه را در بخش دوم، فصل ریشه های اخبات به تفصیل خواهیم آورد.

ص: ۹۳

---

۱-۱. نراقی، ملا احمد، جامع السعادات، ج ۱، ۲۴۰، نیز: قمی، شیخ عباس، خلاصه معراج السعاده، ۳۲.

۲-۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۳۶۶ \_ ۳۶۵.

خوف به طور کلی بر دو نوع است: ۱. خوف ممدوح؛ ۲. خوف مذموم.

۱. خوف ممدوح و آن بر سه نوع است: خوف از عظمت و جلال خداوند متعال و خوف از گناهان و تقصیرات خود، و خوف از این هر دو با هم.

بدون شک هر اندازه معرفت بنده به عظمت و جلال پروردگار بیشتر و به عیوب خود بیناتر شده باشد ترس او از خدا زیادتر می شود، و از این جهت است که حق تعالی خوف را نسبت به علماء داده چنانچه فرمود: «انما يخشى الله من عباده العلماء» (۱).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «من كان بالله اعرف كان من الله اخوف» (۲).

لذا از این بابت فرموده که ترس من از خدا از همه بیشتر است و چنانچه در بحث خشوع بیان کردیم حکایات خوف انبیاء و مقربین و غش های پی در پی امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیه السلام، به سبب کمال معرفت آنهاست به خدا، زیرا که معرفت کامله در دل اثر می کند و آنها را به سوزش و اضطراب می آورد، و اثر آن از دل به بدن سرایت می کند و تن را ضعیف و لاغر و چهره را زرد و دیده را

ص: ۹۴

---

۱- ۱. فاطر، ۲۸.

۲- ۲. نراقی، ملا احمد، جامع السعادات، ج ۱، ۲۱۸؛ نیز نویسنده مجهول، جامع الاخبار، ۱۱۳.

گریان می سازد.

و خوف در صورتی ممدوح است که از حدّ شایسته تجاوز نکند، و گرنه مذموم است، و بسا باشد که منجر به نومیدی و یأس از رحمت خدا گردد و این حدّ ضلال و کفر است، و علماء گفته اند که خوف از خدا به منزله تازیانه ای است که می راند بندگان را به سوی مواظبت بر علم و عمل و طاعت و عبادت، مانند تازیانه ای که اطفال را بدان تأدیب می کنند، که کم آن بی ثمر و زائدش مهلک است. (۱)

۲. خوف مذموم که بر چند نوع است:

اول: آنکه خوف از امری باشد که البته واقع خواهد شد و دفع آن ممکن نیست و شکی نیست که خوف از چنین چیزی از روی جهل است و به جز الم عاجل فایده ای ندارد، پس عاقل باید که این خوف را از خود دور کند، و به قضای الهی و مقدرات سبحانی راضی باشد تا راحت یابد.

دوم: خوف از امر محتمل است و این هم مثل سابق مذموم، بلکه بدتر است.

سوم: آنکه خوف از امری باشد که سبب آن در دست آن شخص باشد، اما هنوز سبب یافت نشده، و از آن ترسد که مبادا فلان امر از او سرزند و فلان اثر بر آن مترتب شود؛ و علاج آن مراقب بودن حال خود است تا آن امر از او صادر نشود.

چهارم: اینکه خوف او از چیزهایی باشد که طبع از آنها

ص: ۹۵

بی سبب و بدون جهت وحشت داشته شد، مثل جن و میّت خصوصا در شب در حالت تنهایی و منشأ این خوف غلبه قوه واهمه و قصور عقل و نهایت ضعف نفس است، و علاج آن آنست که اندکی با خود تأمل کنی که امثال این امور به چه جهت باعث خوف می شود؟

و صاحب این صفت باید در شبهای تاریک به تنهایی در مواضع موحشه صبر کند تا به تدریج این خوف از او زایل شود. (۱)

و خوف مرگ نیز از این نوع و نوع اول است، و باعث این خوف چند چیز است:

اول آنکه چنان گمان کند که از مردن نقصی به او می رسد و تنزلی برای او حاصل می شود، این نیست مگر از جهت جهل به حقیقت انسانی، و مرگ.

دوم صعوبت قطع علاقه از دنیا و اموال است، و این ترس از مرگ نیست بلکه غم مفارقت از بعضی زخارف فانیه دنیویّه است؛ و علاج آن به قطع علاقه آنهاست.

وسوم خوف از شماتت دشمنان و تصوّر خوشحالی ایشان است و بدون تردید این از وساوس شیطان است.

چهارم خوف ضایع شدن اهل و عیال و ذلت و خواری آنهاست و این خیال نیز از وساوس شیطانیّه است.

پنجم آنکه خوف او از عذاب الهی باشد بواسطه معاصی؛ و این قسم خوف ممدوح است، ولکن باقی ماندن بر این ترس و

ص: ۹۶

معالجه نکردن آن را به توبه و انابه از جهل و غفلت است، پس از آنچه گفتیم معلوم شد که خوف از موت به سبب یکی از جهات مذکوره راهی ندارد، و عاقل باید که آنرا به خود راه ندهد و تأمل کند که مرگ شربتی است چشیدنی، و آرزوی حیات دائمی و تمنای بقای ابدی از بدن خیالی است محال، بلکه باید یقین نماید به آنکه هر چه در نظام عالم می شود خیر و صلاح است، پس خود را به هر چه می شود رضا و خشنود کند، و الم و کدورات بخود راه ندهد. (۱)

## درجات خوف

۱. خوف عامه

شارح منازل السائرین می نویسد: درجات خوف در مراحل سیر مختلف می گردد.

در بدایات خوف سالک از جهت عذاب هایی است که حق تعالی برای عاصیان مقرر فرموده است ذکر جنایات، توجه به امر آخرت، تصدیق وعید، این سه موجب می شوند که سالک خائف گردد برای خلاصی از عذاب، راه تقوی و پرهیزکاری پیش گیرد این خوف لازمه ایمان است وجود این خوف موجب صحت ایمان خواهد بود: و یخافون یوما کان شره مستطیرا. خواجه بدین خوف عنوان «خوف عامه» داده است.

ص: ۹۷



## ۲. خوف خواص

در درجه دوم خوف سالک از مکر است او از مکر الهی خائف است این خوف در وقتی است که سالک در یقظه است و از لذت حضور متنعم. حلاوت انس لذت خاصی دارد سالک در حال حضور و انس خائف می گردد از این جهت که مبادا این حال از او سلب شود بیشتر این خوف در جریان انفاس مستغرق در یقظه (یقظه مشوب به حلاوت انس) به سالک دست می دهد.

## ۳. خوف اخص خواص

در درجه سوم (در مقام اهل خصوص) گفته شده خوف نیست در این مقام، خوف از سالک گرفته شده او واجد هیبت اجلال است او را هیبت اجلال فرو می گیرد این هیبت گاه در خواب و گاه در بیداری به سالک دست می دهد البته خیلی ضعیف آن، چه این همان تجلی جلالی است که جهت حضرت موسی در کوه پدید آمده کوه را زیر و رو، و حضرت موسی را بصعقه انداخت. با این هیبت کار سالک یکسره می شود نفس او از خودمختاری دست می کشد به خواست حق تسلیم می گردد و این همان کمال مطلوبی است که سائرین الی الله به قصد وصول به آن قیام کرده و همواره در پی آن هستند.

خواجه می گوید:

«این هیبت برای مکاشف در اوقات مناجات و برای مشاهد و

معاین در زمانهای راز و نیاز پیش می آید. مشاهد را حفظ و معاین را به صدمه عزت منکر می سازد».

مکاشف، مشاهد، و معاین عنوان سالک حقیقت جو و حق طلب است آنجا که برای سالک حقیقتی کشف می شود سالک مکاشف است آنجا که با تجلیات اسمائی و صفات روبروست مشاهد (شاهد آثار جلالی و جمالی حق متعال است) آنجا که از عشق طلب رؤیت می کند چون حضرت موسی که گفت «ربّ ارنی انظر الیک» معاین، چون رؤیت بعیان برای سالک غیر ممکن است از جهت هیبت اجلالی، سالک معاین را، منکر می کند.

در جواب طلب رؤیت حضرت موسی، خطاب رسید «به کوه نگاه کن اگر در جایش ثابت ماند تو مرا خواهی دید» وقتی حضرت به کوه تجلی فرمود کوه فرو ریخت و حضرت موسی بیهوش بروی زمین افتاد. (۱)

سعید الدین فرغانی در این زمینه در شرح بیته عرفانی:

ففی کلّ عضو فیّ اقدام رغبه و من هیبه الاعظام، احجام رهبه

از استاد خود ابن فارض می نویسد:

پس در هر عضوی که در منست، پیش آمدن و حلقه در وصال زدن است از سر رغبتی بحکم تحقق من به مقام بسط و رجاء، و باز از هیبت عظمت و جلال اطلاق و بی نهایتی او در تجلیات او، و خواطر رحمانی و قلبی من، مرا امتناعی است از آن اقدام از

ص: ۹۹

## آثار و نتایج خوف و خشیت

### ۱. مسئولیت شناسی و ادای رسالت

انسانی که به مقام خوف و خشیت رسیده، ایمانش قوی شده و درک او از خداوند تقویت گردیده و حضور او و عظمت او را می تواند درک کند و این درک مانع تمرد او می شود از این جهت خداوند متعال درباره ملائکه می فرماید:

«یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون».(۲)

از پروردگارشان که در بالای ایشان است می ترسند و آنچه را که به آن امر می شوند انجام می دهند.

توجه ایشان به فوقیت حق تعالی و عظمت او و کوچکی و مقهور بودنشان، محرک بر اطاعتشان از حق تعالی می شود و از آنجا که گفتیم خشیت به معنای ترسی است توأم با تعظیم که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد، ترس از خدا به معنی ترس از مسئولیت هایی است که انسان در برابر او دارد، ترس از اینکه در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند و از اینجا می توان نتیجه گرفت که عالمان واقعی کسانی هستند که در برابر وظایف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل عملند نه سخن چرا که علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است و

ص: ۱۰۰

---

۱-۱. فرغانی، سعید الدین سعید، مشارق الدراری، ۱۷۹.

۲-۲. نازعات، ۴۱ \_ ۴۰.

این حقیقت به گونه ای دیگر در حدیثی از امام سجاد علیه السلام متبلور شده است آنجا که می فرماید:

«و ما العلم بالله و العمل الا الفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه، و حثه الخوف على العمل بطاعه الله، و ان ارباب العلم و اتباعهم (هم) الذين عرفوا الله فعملوا له، و رغبوا اليه، و قد قال الله: انما يخشى الله من عباده العلماء».<sup>(۱)</sup>

علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسیکه خدا را بشناسد از او می ترسد، و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند، صاحبان علم و پیروان آنها کسانی هستند که خدا را بخوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند؛ و به او راغب هستند چنانچه خداوند متعال فرموده تنها از میان بندگان او عالمان از خدا می ترسند.

۲. ایمنی از عذاب ها و بدیها

خداوند متعال نمی خواهد همواره بنده اش در سختی باشد و چنانچه در برهه ای از عمرش را در حالت خوف از عذابش بسر برد و آثارش را مرتب نمود به او بشارت ایمنی از عذاب را می دهد از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خداوند متعال نقل می کند که می فرماید:

«من بر بنده ام دو خوف و دو امنیت را جمع نمی کنم پس وقتی

ص: ۱۰۱

---

۱- ۱. کلینی، محمد، روضه کافی، ج ۸، ۱۶، نیز حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، ۲۵۴.

که در دنیا از من ایمن بود، روز قیامت او را می ترسانم، و هنگامیکه در دنیا از من ترسید روز قیامت او را ایمن می کنم». علی علیه السلام نیز می فرماید: «مَنْ خَافَ اللَّهَ قَلَّتْ مَخَافَتُهُ».

هر که بترسد از خدا کم شود ترس او، زیرا که او دیگر از مردم نمی ترسد بر خلاف کسی که از خدا نترسد که او از هر که از او قویتر باشد بترسد. (۱)

و این ترس بتدریج انقدر کم می شود که دیگر چیزی بنام ترس در دل او باقی نمی ماند و جای خود را به امنیت و آسایش می دهد چنانچه حضرت می فرماید. «مَنْ خَافَ أَمِنَ» هر که بترسد ایمن گردد، مراد ترس از خدای عزّ و جلّ است. (۲)

و در این راستا کسانی که به لوازم خوف عمل کرده باشند خداوند متعال ایشان را از خوف و حزن در امان داشته و می فرماید:

«بلى و من أسلم وجهه لله و هو محسن فله أجره عند ربه و لا - خوف عليهم و لا هم يحزنون». (۳) به کسیکه خودش را تسلیم خداوند کند در حالیکه نیکوکار است پس اجر او نزد پروردگارش می باشد و خوف ترس از آینده و اندوهی از گذشته برایشان نیست. (۴)

ص: ۱۰۲

---

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۲۰۶، حدیث ۸۰۰۰.

۲- ۲. همو، ص ۱۴۸، حدیث ۷۷۱۲.

۳- ۳. بقره / ۲۷۷.

۴- ۴. تحریری، محمود، سیمای مخبّتین، ۳۱۳ - ۳۱۲.

اگر کسی به مرتبه معرفت نسبت به حق تعالی برسد، به مرتبه بالاتری که خوف و خشیت در برابر پروردگار است دست یافته، هیچگاه گرد معصیت نمی گردد چرا که با قلبی منیب لحظه به لحظه بر خوف و خشیتش افزوده شده و به حق تعالی رجوع می کند.

و از این جهت است که حضرت علی علیه السلام می فرماید: «عالم ترین مردم به خداوند ترسش نسبت به او بیشتر است و ائمه علیهم السلام نیز اصحاب خود را به تحصیل چنین خوفی ترغیب می نمودند چنانچه امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار می فرماید:

«خف الله كأنك تراه و ان كنت لاتراه فأنه يراك و ان كنت تراه أنه جعلته من أهول الناظرين عليك»<sup>(۱)</sup>.

«از خدا بترس بگونه ای که او را می بینی و اگر او را نمی بینی او ترا می بیند و اگر معتقد باشی که او ترا نمی بیند پس برستی کافر شده ای و اگر میدانی که او تو را می بیند سپس آشکارا او را معصیت می کنی. او را از سبک ترین بینندگان نسبت به خودت قرار داده ای».

۴. ترک دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید: «... و من خاف الله سخت نفسه عن

ص: ۱۰۳

«و کسیکه از خدا ترسید نفسش دنیا را ترک می کند توجه هدف گونه به آن ندارد».

۵. ایمنی از غیر خدا

امام علی علیه السلام می فرماید:

«من خاف الله سبحانه آمنه الله من كل شيء» (۲).

«کسیکه از خداوند سبحان بترسد، خداوند او را از هر چیزی در امان قرار می دهد».

۶. ترسیدن موجودات از او

از آنجا که ترس از خداوند متعال از درک عظمت او ناشی می شود و حالت خوف انسان از حق تعالی موجب استقلال خضوع تنها برای اوست و چون سایر مخلوقات نیز در برابر خالق هستی اینگونه اند و انسان بر همه آنها شرافت وجودی دارد، لذا خداوند متعال عظمت او را بر موجودات ظاهر ساخته تا در برابر او، خضوع که نتیجه خوف است را، داشته باشند و از این بابت است که امام صادق علیه السلام به معلی بن قیس می فرماید:

«یا معلیّ اعترز بالله يعزرك الله قال: بماذا يابن رسول الله؟»

قال: «یا معلیّ خف الله يخف منك كل شيء»

ص: ۱۰۴

---

۱- ۱. همو، ۳۶۴.

۲- ۲. آمدی، عبد الواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و درر الکلم، ۳۱۰۵.

«ای معلی؛ بواسطه خداوند عزت پیدا کن تا خداترا عزیز کند، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به چه چیز عزت پیدا کنم؟ حضرت فرمود: ای معلی؛ از خدا بترس تا هر چیزی از تو بترسد» (۱) و در روایت دیگر امام باقر علیه السلام می فرماید: «کسیکه از خدا بترسد خداوند هر چیزی را از او می ترساند» (۲).

۷. دوری از ظلم

مولای متقیان علی علیه السلام می فرماید:

«مَنْ خَافَ رَبَّهُ كَفَّ عَنْ ظُلْمِهِ» (۳).

هر که بترسد از پروردگار خود باز ایستد از ظلم خود.

۸. ورود به بهشت

قرآن کریم می فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (۴)، و اما کسیکه از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوی پرستی نهی کند پس بهشت جایگاه اوست».

و در جای دیگر می فرماید:

«وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۵) «و برای کسیکه از مقام

ص: ۱۰۵

---

۱- ۱. تحریری، محمود، سیمای مخبّتین، ۳۱۵.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۲۷۵، حدیث ۸۳۳۰.

۴- ۴. نازعات، ۴۱ \_ ۴۰.

۵- ۵. رحمن، ۴۶.



پروردگارش بترسد دو بهشت خواهد بود. و با توجه به مراتب خوف مقتضی بهشت نیز ذو مراتب بودن است چنانچه امام صادق علیه السلام می فرماید: «نگویید یک بهشت است همانا خداوند می فرماید درجاتی است که بعضی فوق بعضی دیگر است» (۱).

## ۶. اخلاص

### اشاره

با توجه به نظر صاحب تفسیر زاد المسیر که «اخبثوا» را «أخلصوا» معنا کرده (۲)، ما نیز بحث «اخلاص» را بعنوان یکی از مترادفات «اخبثات» بیان کرده و به تحلیل و بررسی آن می پردازیم.

### مفهوم لغوی

الخالص فی اللغه کلّ صفی و تخلّص و لم یمترج بغیره، و العمل الخالص فی العرف ما تجرّد قصد التقرب فیه عن جمیع الشوائب. (۳)

خالص در لغت به معنای این است که هر چیزی پاک و خالص گردید و به غیر خود آمیخته نشد و عمل خالص در عرف عملی است که به قصد تقرب و بدور از همه ی شائبه ها باشد.

خلص: لیث گفته: خَلَصَ الشیءُ خُلُوصاً: آن چیز خالص شد، ناب و سره شد، هنگامیکه گرفتار بود پس از ناخالصی رهایی یافت

ص: ۱۰۶

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸، ۱۹۸.

۲- ۲. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ۷۱.

۳- ۳. القمی، الشیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲، ۶۶۷.

و سالم گردید. و خَلَصَ فلان الی فلان یعنی به او رسید، و خلص الشیء خلاصاً: آن چیز کاملاً خالص و پاک شد. و خلاص مصدر برای شیء خالص می باشد و گفته می شود: فلانی دوست صمیمی و رفیق من است و می گویی: این شیء خالص، برای توست یعنی ویژه و مخصوص شماست.

و خداوند عزوجل می فرماید: «و قالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا».(۱)

و اما قول خداوند عزوجل که می فرماید: «إنا اخلصنا هم بخالصة ذکری الدار».(۲)

و معنای «دار» اینجا، دار آخرت است و «أخلصناهم» یعنی آنانرا خالص و پاک گردانیدیم به اینکه آنها نرا متذکر سرای آخرت نموده و نسبت به دنیا زهد می ورزند و آن، شأن و مقام انبیاست. و جایزست که آنان بسیار از آخرت و بازگشت به خداوند، یاد کنند. ولیث گفته: اخلاص، یگانگی ورزیدن خالصانه برای خداست و بدین جهت سوره «قل هو الله احد» سوره اخلاص نامیده شده است و خداوند عزوجل می فرماید: «إنه من عبادنا المخلصین»(۳) و خوانده شده «المخلصین»، «مخلصون» به معنای برگزیدگان و «مخلصون» به معنای مؤحدان است و گفته: «تخلص» به معنای

ص: ۱۰۷

---

۱-۱. و گفتند آنچه در شکم این حیوانات است ویژه و خالص مردان و پسران ماست. انعام، ۱۳۹.

۲-۲. ما آنها را خالص و پاکدل برای تذکر سرای آخرت، گردانیدیم. ص، ۴۶.

۳-۳. براستی او از بندگان برگزیده ما بود. یوسف، ۲۴.

کنار زدن و برطرف کردن هر مشکل و گرفتاری است می گویی: زبده آن چیز را گرفتم (سره و ناب آنرا برداشتم) یعنی اضافات آنرا کنار زدم و آنرا کاملاً جدا نمودم همانطور که نخ جدا می شود هنگامیکه بهم پیچیده و در هم کلاف شده باشد.<sup>(۱)</sup>

## مفهوم اصطلاحی

امام علی علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرَّهُ عِلَانِيَتَهُ وَفَعَلَهُ مَقَالَتَهُ فَقَدْ آدَى الْإِمَانَةَ وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ».<sup>(۲)</sup>

کسیکه ظاهر و باطن و کردار و گفتار او با هم متفاوت نباشد به ادای امانت الهی پرداخته و در بندگی، «اخلاص» را رعایت کرده است؛ و حقیقت اخلاص آن است که غیر از خدا را در قلب انسان راهی نباشد. (یعنی همه چیز در محور جلب رضای خدا و بخاطر او مورد توجه باشد).

صاحب معراج السعاده در تعریف اخلاص می نویسد:

ضد ریا اخلاص است و آن عبارتست از خالص ساختن قصد از غیر خدا و پرداختن نیت از ما سوی الله و هر عبادتیکه قصد در آن به این حد نباشد از اخلاص عاری است.<sup>(۳)</sup>

صاحب تفسیر نمونه با توجه به روایات اسلامی اخلاص را

ص: ۱۰۸

---

۱- ۱. الأزهري، ابي منصور محمد بن احمد، معجم تهذيب اللغة، ج ۱، ۱۰۸۱.

۲- ۲. نهج البلاغه، دشتی، محمد، نامه ۲۶، ۵۰۶.

۳- ۳. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۴۸۶.

روح عمل صالح قلمداد نموده و در این زمینه نوشته است:

اخلاص آن است که محرک انسان از هر گونه شائبه‌ی غیر الهی پاک باشد و می‌توان نام آنرا «توحید نیت» گذاشت، یعنی در تمام برنامه‌ها تنها به پروردگار و رضای او اندیشیدن. (۱)

و در جای دیگر آورده: روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدایی و شرک در آن نباشد. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله». (۳) قلب حرمسرای خداست، بیگانه را در آن راه ندهید.

شارح منازل السائرین ضمن تعریف اخلاص در طاعت، که آنرا ترک ریا و انجام عمل برای خدا می‌داند، به نقل از ابوالفتوح رازی می‌نویسد: حذیفه بن یمان گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که اخلاص چه باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت: من از جبرئیل پرسیدم گفت من از خدای پرسیدم مرا گفت: «الاخلاص سرّ من سرّی استودعه قلب من احبته من عبادی». اخلاص سرّی از اسرار من است آنرا در دل بنده ای می‌گذارم که او را دوست دارم. (۴)

یحیی معاذ گفت: اخلاص آن باشد، که عمل خالص دارد از عیب و ذم چنانکه شیر ممیز است از میان سرگین و خون. (۵)

ص: ۱۰۹

---

۱-۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ۵۷۸

۲-۲. همو، ج ۱۴، ۹۴.

۳-۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۷۰، ۲۵.

۴-۴. بینا، محسن، مقامات معنوی «شرح منازل السائرین»، ۱۵۴.

۵-۵. همو، ۱۵۵.

ابوالحسن بوشنجی گفت: اخلاص آن باشد که فرشته را به نیشن راه نبود و شیطان را به تباه کردنش و آدمی بر او مطلع نباشد و جز خدای عزوجل کسی نداند. (۱)

گفته شده اخلاص آنست که پوشیده باشد از خلائق و صاف باشد از علایق. (۲)

رویم گفت: اخلاص آن باشد آنچه کنی نبینی. (۳)

ابویعقوب مکفوف گفت: اخلاص آن بود که حسنات هم چنان پوشیده دارد که سیئات را. (۴)

خواجه عبدالله انصاری در تعریف اخلاص می گوید:

اخلاص در عمل اینست که عمل از هر عیب و نقص مبرا باشد و مشوّب به هیچ شائبه ای نبوده باشد. (۵)

## موضوع اخلاص

موضوع اخلاص عمل آدمی اعم از عمل قلبی (نیت)، عمل باطنی (حب و دوستی) و عمل ظاهری (بدنی) می باشد که به تفصیل به آنها می پردازیم.

ص: ۱۱۰

۱-۱. همو.

۲-۲. همو.

۳-۳. همو.

۴-۴. همو.

۵-۵. همو.

## ۱. نیت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِءٍ مَا نَوَى»<sup>(۱)</sup>.  
اعمال انسان به نیت آن بستگی دارد و البته عمل هر کس همان است که نیت بدان گواهی می دهد.  
و بر همین اساس است که امام علی علیه السلام می فرماید: «رَبِّ عَمَلٍ أَفْسَدْتَهُ النِّيَّةُ».  
چه بسا عملی که در پرتو نیت ناخالص، فاسد گشته است.

## ۲. دوستی و صداقت

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَدَّ الْمُؤْمِنُ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ مَنْعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>.

دوستی و محبت مؤمن با دیگران به خاطر خدا یکی از بزرگترین شاخه های ایمان به خداوند متعال است. آگاه باشید! کسیکه دوستی و دشمنی، و بخشش و عدم دستگیریش بخاطر خدا باشد در شمار برگزیدگان خداوند است.

## ۳. عمل ظاهری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَخْلَصَ الْعَمَلُ لِلَّهِ فَإِنَّ النَّاقدَ بَصِيرٌ

ص: ۱۱۱

---

۱-۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ۲۵.

۲-۲. الحر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ۴۳۱.

بصیر» (۱) عمل خود را برای خدا خالص گردان، زیرا ناقد (خداوند متعال)، بصیر و آگاه است.

## راههای تحصیل اخلاص

۱. جهان بینی صحیح و تقویت آگاهی: دارا بودن جهان بینی کامل و بینش صحیح، در پیدایش اخلاص، نقش اساسی دارد زیرا کسی که به وجود خدا، اعتقادی ندارد و به جهان رستاخیز نمی اندیشد و خدا را در همه احوال ناظر بر خود در هر جا حاضر، نمی یابد، اخلاص نیز برای او مفهومی نخواهد داشت. در زمینه علم و معرفت شناسی به طور مفصل در بخش دوم بحث خواهیم نمود.

۲. پرهیز از صفات ناپسند از جمله دنیاگرایی و آرزوهای دراز و حرص و آز: وجود آرزو و آز نامعقول دلالت بر شدت وجود حب دنیا دارد و حبی که اساس همه خطایا و انحرافها در زندگی آدمی است. که این نیز در بحث علم و معرفت شناسی در بخش دوم به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳. توجه و اندیشیدن به آثار حیات بخش اخلاص در زندگی که پس از بحث راههای تحصیل اخلاص خواهد آمد.

۴. توجه به اثرات منفی ریا.

«آثار ریا»:

۱. شرک: امام باقر علیه السلام فرمود:

ص: ۱۱۲

---

۱- ۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۳، ۲۶.

«لو ان عبداً عمل عملاً يطلب به وجه الله عزوجل و الدار الاخره فادخل فيه رضى احد من الناس كان مشركاً».(۱)

اگر کسی عملی را جهت جلب رضای حق و ذخیره زندگی اخروی به جای آورد، و در عین حال، جلب رضایت دیگران را نیز منظور بدارد «مشرك» است.

۲. سقوط: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«يا بن مسعود! من تعلم العلم يريد به الدنيا و أثر عليه حب الدنيا و زينتها استوجب سخط الله عليه و كان في الدرک الاسفل من النار مع اليهود و النصارى الذين نبذوا كتاب الله تعالى».(۲)

ای پسر مسعود! کسی که قرآن، بخاطر احراز مقامات دنیوی و زندگی دنیوی و زینت آن، هدف وی باشد در محشر در دره اسفل با گروهی از یهود و نصارا که کتاب و پیام الهی را نادیده انگاشته اند محشور خواهد شد.

۳. حبط عمل: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«رب عمل افسدته التيه»(۳) بسا عملی که بر اثر تبت ناستوده آن تباه گشته است.

۴. مخوفترین خصلت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اخوف ما اخاف عليكم الريا و الشهوه الخفيه»(۴) مخوفترین

ص: ۱۱۳

---

۱- ۱. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، ثواب الاعمال، ۵۵۰.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۳، ۳۰۲.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ۴۱۵.

۴- ۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۱، ۵۳.



خصلتی که از آن برای شما هراس دارم ریاء و شهوت پنهانی است.

۵. بیچارگی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إن المرائی ینادی علیه یوم القیامه یا فاجر، یا مرائی، ضلّ عملک و حبط اجرک، اذهب فخذ اجرک ممن کنت تعمل له» (۱).

در قیامت به شخص ریاکار خطاب می شود ای فاجر! ای مکار! ای ریاکار! عمل تو نادیده و نابود شد، پاداش تو ضایع گشت، و پاداش خود را از کسی که عمل را به خاطر جلب نظر و انجام داده ای طلب کن.

## درجات اخلاص

درجه اول: به چشم پوشی از عمل، به راضی نبودن از عمل، و بخلاصی از طلب عوض است نسبت بعمل.

درجه دوم: به چشم پوشی از شهود، بخجل بودن از اجزاء عمل با بذل جهد، و بدیدن عمل است که عمل توفیقی است از حق متعال.

درجه سوم: بخلاصی از عمل، به آزادی از رقّ رسم و به رها نمودن عمل است در مسیر علم ازلی بوجهی که عامل خود شاهد بر حکم عدل بوده باشد.

عامل وقتی از مرحله اول اخلاص گذشت و مرحله دوم را نیز پشت سر گذاشت عملاً وارد مرحله سوم آن می شود.

در این مرحله عامل می بیند عملی که انجام می دهد طرح و

ص: ۱۱۴

---

۱-۱. فیض کاشانی، ملا محسن، محجه البیضاء، ج ۶، ۲۴۱.

نقشه اش از قبل ریخته شده حکم ازلی این بوده که این عمل بدین کیفیت و بدین ترتیب در این زمان بدست این عامل عمل گردد.. البته آن عملی که فساد بر آن مترتب نیست حسنه است نه سیئه و به حکم «ما اصابك من حسنه فمن الله» (۱) بتوان آنرا بحق متعال نسبت داد. در این مقام عامل با این شهود عمل را در مسیر علم ازلی قرار داده و به حکم «علم بما كان قبل ان يكون» او شاهد حکم و عامل علم ازلی خواهد.

با این توجه هنگام عمل عامل به کنار رفته از اثر جزائی عمل بکلی نظرش سلب می گردد. بدین ترتیب از رُق رسم خارج به کمال اخلاص می رسد. (۲)

### نشانه های اخلاص

#### ۱. رضا و توکل

انسان با اخلاص، با اعتقاد راستین و بینش الهی، عمل می کند و جزر و مد زندگی را برخاسته از حسن تدبیر خدا می شناسد و می داند که سودها و زیانها، آرامش و ناامنیها رازی (سرّی) است، لذا به خداوند امید می بندد و به او توکل می کند.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: از پیک وحی خدا، جبرئیل پرسیدم توکل چیست؟ گفت: «العلم بان المخلوق لا یضّرّ ولا ینفع، و لا یعطى و لا یمنع، و استعمال الیأس من الخلق فاذا

ص: ۱۱۵

۱-۱. نازعات، ۴.

۲-۲. بینا، محسن، مقامات معنوی، شرح «منازل السائرین» ۱۵۷ \_ ۱۵۶.

كان العبد كذلك لم يعمل لاحد سوى الله و لم يطع في احد سوى الله فهذا هو التوكل» (۱) آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می رساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن، هنگامی که بنده ای چنین شد جز برای خدا کار نمی کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است»

«توکل به معنای اعتماد به خدا و تکیه بر اوست. انسانی که بخدا توکل می کند و وظیفه ی خود را انجام می دهد و نتیجه را به او واگذار می نماید، خود را به کسی وابسته می کند که از هر شخص دیگری نسبت به او مهربانتر و در انجام کارها از همه تواناتر است. بدین جهت انسان می تواند با آرامش خیال به آینده امیدوار باشد و بداند که اگر در راه رضای خدا قدم بر دارد، هر نتیجه ای که بدست آید به مصلحت اوست حتی اگر خود بدان مصلحت آگاه نباشد.

اگر توکل بر خدا حقیقی و همراه با اخلاص باشد، خداوند کار را به بهترین وجه چاره خواهد کرد و هیچ چیز نمی تواند مانع خواست و اراده ی الهی باشد. البته اگر خداوند مصلحت انسان توکل کننده را در انجام کار نبیند و بداند که آن کار در آینده ضررهایی را بدنبال خواهد داشت، حاجت وی را برآورده نخواهد کرد ولی پاداش او نزد خداوند محفوظ است.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به داود علیه السلام وحی کرد هر بنده ای از بندگانم به جای پناه بردن به دیگری با نیت خالص به من

ص: ۱۱۶

پناه آورد، از کارش چاره جویی می کنم، گرچه همه ی آسمانها و زمین و هر چه در آن است، علیه او توطئه کنند. (۱)

۲. عدم انتظار ستایش و سپاسگزاری

انسان با اخلاص، با انگیزه الهی دست به کار می شود. بر این اساس انتظار پاداش و سپاسی ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لکل حق حقیقه و ما بلغ عبد حقیقه الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شیء من عمل الله» (۲) برای هر چیز، حقیقتی است و انسان مؤمن به حقیقت اخلاص نمی رسد، جز آنکه دوست ندارد در برابر کاری که برای خدا انجام می دهد مورد ستایش دیگران قرار گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا یصیر العبد عبدا خالصا لله تعالی حتی یصیر المدح و الذم عنده سواء، لأن الممدوح عند الله لا یصیر مذموما بذمهم و كذلك المذموم»

نمی گردد بنده، بنده خالص مگر وقتی که بگردد به حیثیتی که مدح و ذم مردم نزد او مساوی باشد؛ نه از مدح کسی شاد شود و نه از ذم کسی دلگیر، چرا که ممدوح خدا بذم مخلوق مذموم نمی شود و مذموم خدا به مدح کسی ممدوح نمی شود، و آنچه مناط اعتبار است مدح و ذم خداست نه مدح و ذم دیگران.

ص: ۱۱۷

---

۱- ۱. کافی، ج ۳، ص ۱۰۶.

۲- ۲. همو، ج ۳، ص ۲۹۴.

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

«و ادنی حد الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا يعجل لعمله عند الله قدرا فيوجب به على ربه مكافاه بعمله لعلمه انه لو طالبه بوفاء حق العبوديه لعجز»<sup>(۱)</sup>.

کمترین نشانه اخلاص آن است که آدمی در اطاعت و عبادت کوشا باشد و برای عمل خود اهمیتی قائل نباشد و خود را در برابر خدا طلب کار نداند، زیرا بنده می داند که اگر خدا از بندگان خود عبادت واقعی را خواستار شود همگان عاجز خواهند بود.

### ۳. اجتناب از حرام

انسان با اخلاص، خدا را بر همه امور و در همه جا حاضر می داند و نافرمانی را منافی با اخلاص خود می شناسد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من قال: لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة و اخلاصه بها أن تحجزه لا اله الا الله، عما حرم الله»<sup>(۲)</sup>.

کسی که ذکر «لا اله الا الله» را با اخلاص به زبان آورد، داخل بهشت خواهد شد و البته نشانه اخلاص این است که ذکر «لا اله الا الله» وی را از ارتکاب معاصی باز دارد.

### ۴. پرهیز از مردم آزاری

انسان با اخلاص، از هر گونه عمل منافی با رضای الهی از جمله

ص: ۱۱۸

---

۱- ۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۴۲۴.

۲- ۲. فلسفی، آیه الکرسی، ۳۰.

مردم آزاری به دور است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«و اما علامه المخلص فاربعه: یسلم قلبه، یسلم جوارحه و بذل خیره و کفّ شرّه»<sup>(۱)</sup>.

نشانه های اخلاص چهار چیز است: داشتن قلب سلیم و اعضاء و جوارح تسلیم و پیشتازی در خیر و نیکی و پرهیز از مردم آزاری.

## آثار اخلاص

۱. ارزش و اعتبار عمل به اخلاص بستگی دارد:

در حدیث آمده است که امیر المومنین علیه السلام فرمود:

«الدنيا كلها جهل الا مواضع العلم، و العلم كله حجه الا ما عمل به، و العمل كله رياء الا ما كان مخلصا، و الاخلاص على خطر حتى ينظر العبد بما يختم له»<sup>(۲)</sup>.

دنیا جز مواضع علم سراسر جهل و علم جز آنچه بدان عمل شود سراسر حجت و برهان و عمل جز آنچه با اخلاص صورت پذیرد، سراسر ریا است و اخلاص در خطر است تا زمانیکه بنده به آنچه برایش ختم می شود می نگرد.

۲. پذیرفته شدن عمل: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«صفتان لا يقبل الله الاعمال الا بهما التقى و الاخلاص»<sup>(۳)</sup>.

ص: ۱۱۹

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ۱۲۱ و ۱۳۱.

۲- ۲. محدث قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲، ۶۴۸.

۳- ۳. همو.

دو صفت اند که اعمال انسان (در پیشگاه خدا) پذیرفته نمی شوند، مگر با وجود این دو صفت، آن دو عبارتند از: تقوا و اخلاص.

و براین اساس است که در حدیث آمده است: «الاخلاص ملاك العباده»<sup>(۱)</sup>. اخلاص ملاك عبادت است.

و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و تركه و كلامه و صمته و فعله و قوله، لا یكون المسلم مسلماً حتی یكون و رعا ولن یكون و رعا حتی یكون زاهدا»<sup>(۲)</sup>.

خوشا به حال کسی که: عمل، علم، دوستی، دشمنی، پذیرفتن، ترک کردن، گفتن، لب فرو بستن، گفتار و کردار خود را برای خدا خالص گرداند و نیز انسان مسلمان، مسلمان واقعی نیست مگر آنکه پارسا و پرهیز کار باشد، و پارسایی نیز حاصل نمی آید مگر آن که زاهد باشد.

۳. رهایی از ریا: خالص نمودن باطن از برای خدا از لوث مشتهیات نفسانی و خضوع و خشوع از دل و زبان منحصر به رهایی از ریا خواهد شد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«و من اخلص لله باطنه و خشع له بقلبه و رأى نفسه مقصراً بعد بذل كل مجهود وجد الشكر عليه حاصلاً فيكون ممن یرجى له

ص: ۱۲۰

---

۱- ۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۱، ۶۳۳.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۷، ۲۸۹.

الخلاص من الريا و النفاق اذا استقام على ذلك في كل حال».(۱)

هر که خالص کرد باطن خود را از برای خدا از لوث مشتهیات نفسانی و در ظاهر و باطن و از دل و زبان ملازم خضوع و خشوع شد، و با این مراتب معترف به تقصیر خود شد، و وقعی و اعتباری بخود و عبادت خود راه نداد، و در هر مرتبه خود را مقصر دانست، و از طریقه شکر گذاری تجاوز نکرد و انحراف نورزید، و به همین حال مستقیم ماند، چنین کسی با این شرایط می توان گفت که: از ریا خالص است و به این رذیله موسوم نیست.

۴. تقرب به خدا: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تقرب عبد، به خدا از طریق اخلاص در نیت حاصل می آید.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اوحى الله تعالى الى موسى: يا موسى من كان ظاهره ازين من باطنه فهو عدوى و من كان ظاهره و باطنه سواء فهو مؤمن حقا و ما كان باطنه ازين من ظاهره فهو وليي».(۳)

از سوی خدا به موسی «وحی شد که ای موسی! کسی که ظاهرش مزین تر از باطن او باشد، او دشمن است، و کسی که ظاهر و باطنش مساوی باشد، او مؤمن حقیقی است و کسی که باطن او زیباتر از ظاهر وی باشد او (ولی) من خواهد بود.

۵. پاکیزگی از اخلاق مذمومه و افعال ناشایست: امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «من اخلص التيه تنزه عن الدتیه».

ص: ۱۲۱

---

۱-۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۲۸۳.

۲-۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم، ۳۶۶ \_ ۳۴۷.

۳-۳. نویسنده مجهول، جامع الاخبار، فصل ۱۴۱، ص ۲۱۲.



هر که خالص گرداند نیت را پاکیزگی جوید از دنیته، مراد به «دنیته» اخلاق مذمومه و اعمال و افعال ناشایست و بد است و مراد اینست که اعمالی که نیت در آنها خالص نباشد از برای خدا و آمیخته بغرض دیگر باشد ناشایست و بد است، پس هر که خالص کند نیت را پاکیزگی جوید از اینکه آن اعمال او بد و ناشایست باشد و ممکن است که خالص کردن نیت در طاعات و عبادات از برای خدای عز و جل سبب توفیق پاکیزگی از مطلق اخلاق و اعمال دنیته شود چنانکه دربارہ نماز حق تعالی فرموده که: «نهی می کند از فحشاء و منکر»<sup>(۱)</sup>.

۶. محبوبیت: امیر المؤمنین فرمود: «قال: احبّ عبادالله... من اخلص»<sup>(۲)</sup>.

محبوبترین بندگان خدا کسی است که دارای اخلاص باشد.

۷. سرانجام نیک: فاطمه علیها السلام فرمود:

«من اصعد الى الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل اليه افضل مصلحته»<sup>(۳)</sup>.

کسی که عبادت با اخلاص را به سوی خدا تقدیم بدارد خدا هم برترین مصلحت ها را برای او منظور می دارد.

۸. ابّته: امام صادق علیه السلام فرمود:

«إن المؤمن ليخشع له كل شيء ثم قال: إذا كان مخلصاً لله

ص: ۱۲۲

---

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۲۹۶، ح ۸۴۴۷.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه: دشتی محمد، خطبه ۸۷، ص ۱۴۶.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷، ۲۵۰.

اخاف الله منه كل شيء حق امّ الارض و سباعها و طير السماء».(۱)

و در برابر انسان مؤمن تمام موجودات خاشع و خاضع اند و همه چیز از او می هراسند (و سپس فرمود) وقتی که انسان مؤمن برای خدا خالص شود خداوند همه چیز را از او می ترساند حتی حشرات زمین و درندگان بیابان و پرندگان آسمان.

۹. آزادگی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بالاخلاص یكون الخلاص»(۲) بوسیله اخلاص است که انسان از اسارتها رها می شود.

۱۰. حکمت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ما اخلص عبدا لله عزوجل اربعین صباحا الا جرت ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه».(۳)

کسی که تا چهل شبانه روز برای خدا اخلاص پیشه کند چشمه سار حکمت از قلب وی بر زبانش جاری می شود.

۱۱. صعود اعمال: امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمود: «بالاخلاص ترفع الاعمال».(۴)

به وسیله اخلاص، اعمال انسان صعود می کند و بالا می رود.

و بر این اساس است که امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمود: «السعيد من أخلص الطاعة».(۵)

سعادت مند کسی است که طاعت خود را برای خدا خالص

ص: ۱۲۳

---

۱- ۱. کلینی، محمد، کافی، ج ۲، ۳۴۰.

۲- ۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ۲۳۴.

۳- ۳. همو. نیز قمی، عباس، سفینه البحار، ج ۲، ۶۶۸.

۴- ۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۳۴.

۵- ۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالكلم، ج!، ص ۱۸۴.

گرداند.

۱۲. باروری و رشد عمل: علی علیه السلام فرمود:

اخْلَصِ الْعَمَلَ يَكْفِيكَ الْقَلِيلَ مِنْهُ (۱)؛ و الكيس من عرف نفسه و اخلص عمله». (۲)

عمل خود را خالص گردان که اندک آن تو را کفایت کند و نیز فرمود: انسان زیرک کسی است که خود را بشناسد و عمل خود را خالص گرداند.

و در حدیث آمده است: عملی که بر اساس اخلاص انجام یافته است رشد و نمو خواهد کرد.

۱۳. نیل به مقصود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «اخْلَصِ تَنَلْ». (۳)

اخلاص پیشه کن، تا (به درجات عالیه) نایل آیی.

**۷. انابه**

**اشاره**

از آنجا که برخی از لغویین (۴) و نیز تعداد از مفسرین (۵) «اخبارت» را «انابه» معنا کرده اند؛ ما نیز بحث «انابه» را بعنوان یکی از مترادفات «اخبارت» مطرح ساخته و در این زمینه مطالبی را بیان می کنیم.

ص: ۱۲۴

۱-۱. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ۲۱۲.

۲-۲. همو.

۳-۳. حکیمی، محمد رضا، الحیاه، ج ۱، ۲۷۱.

۴-۴. ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ۴.

۵-۵. زید بن علی بن الحسین، تفسیر غریب القرآن، ۲۱۸؛ نیز: طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج ۵، ۵۳۵؛ نیز: ابن ابی

حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۰۲۰.

انابه مصدر باب افعال از ماده «نوب» می باشد خداوند متعال می فرماید:

«فمنین الیه» (۱) یعنی بازگشت کنندگان به سوی او، از اناب، نیب، انابه هنگامیکه بازگردد و مانند قول خداوند متعال «دعا ربه منیا الیه» (۲) یعنی با دعا بسوی او بازگشت کننده و «الیه انیب» (۳) یعنی با اقبال بسویش باز می گردم. (۴)

انابه موجب هدایت است چنانچه می فرماید: «... و یهدی الیه من اناب». (۵)

و منبیا اهل ایمان بوده و دلشان بیاد خدا اطمینان یافته است چنانکه فرمود: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب». (۶)

انابه از عبادات قلب است و آن روی آوردن به خداوند متعال است و بازگشت بسوی اوست و انابه عبادتی است که خداوند

ص: ۱۲۵

۱-۱. روم، ۳۱.

۲-۲. زمر، ۳۹.

۳-۳. هود، ۸۸.

۴-۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین ج ۳، ۱۸۴۴.

۵-۵. ... و هر که را که بدرگاه او تضرع و انابه کند هدایت می کند. رعد، ۲۷.

۶-۶. آنانکه بخدا ایمان آورده و دلشان بیاد خدا آرام می گیرد آگاه باشید که تنها یاد خدا آرام بخش دلهاست. همان، ۲۸.

بندگان را به آن فرمان داده است آنجا که می فرماید:

«و أنیبوا الی ربکم و أسلموا له»<sup>(۱)</sup> و خبر داده است که هر کس انابه کند بسوی او هدایت می شود، و به پیروی از راه کسیکه به سوی او انابه کرده و امر نموده است آنجا که می فرماید: «و أتبع سبیل من اناب الی»<sup>(۲)</sup> و مشخص است که غیر خدا مالک نفع و ضرر مرگ و زندگی و احیای پس از مرگ خویش نیست و حال که چنین است (اگر اینگونه باشد) پس انسان مسلمان چگونه بسوی غیر خدا انابه می کند و امید دارد که چیزی را برای او محقق کند که برای خود نمی تواند و از اینجاست که کسیکه به سوی غیر خدا انابه می کند و از او امید خیر دارد یا از سخط (عذاب) یا کیفر او ترسان است، مشرک شده است. شارح منازل السائرین در باب انابه می نویسد انابه رجوع به حق و توبه بازگشت از مخالفت به موافقت است. مرتبه انابه بالاتر از مرتبه توبه است سالک در توبه رو از معصیت بر می گرداند در انابه رو به حق دارد. جمله (و أسلموا له) در آیه «و انیبوا الی ربکم و أسلموا له و...»<sup>(۳)</sup> مکمل معنی انابه است. انابه کامل وقتی است که دل تسلیم امر حق گردد.<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۲۶

۱-۱. و باز گردید به سوی پروردگارتان و در برابر او تسلیم باشید. زمر، ۵۴.

۲-۲. و پیروی کن راه کسی را که به سوی من انابه کرد. لقمان، ۱۵.

۳-۳. زمر، ۵۴.

۴-۴. بینا، محسن، مقامات معنوی (شرح منازل السائرین)، ۵۲.

۱. اصلاح حال «توبه»

نخستین گام برای اصلاح حال، توبه از گناه است که حقیقتاً راه نجات از آتش دوزخ است، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن، بوده باشد. توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

می دانیم حقیقت «توبه» همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است، و اگر کاری بوده که قابل جبران است درصدد جبران برآید، و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است و به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: ترک گناه ندامت تصمیم بر ترک در آینده جبران گذشته استغفار» (۱).

خداوند متعال درهای بازگشت به روی افراد فریب خورده و یا پشیمان را همیشه گشوده و می فرماید «ثم ان ربك للذین عملوا السوء بجهاله ثم تابوا من بعد ذلك و اصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم» (۲) اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده اند سپس توبه کردند و در مقام جبران بر آمدند بعد از آن آمرزنده و مهربان است. در آیه علت ارتکاب به

ص: ۱۲۷

---

۱-۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۹۰ و ۲۸۹.

۲-۲. نحل، ۱۱۹.

گناه جهالت شمرده شده چرا که جهل عامل اصلی بسیاری از گناهان است، و اینگونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می‌گردند، نه آنها که آگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجاجت و مانند آن راه غلط را می‌پیمایند. مسأله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی‌کند، بلکه روی اثر عملی آن تأکید کرده، و اصلاح و جبران را مکمل توبه می‌شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله «استغفر الله» می‌توان جبران کرد. نه، باید عملاً خطاها جبران گردد و قسمتهایی که از روح انسان و یا جامعه بر اثر گناه آسیب یافته اصلاح و مرمت شود.

توبه حقیقی این است نه لقلقه لسان. به قدری روی این مسأله تأکید دارد که مجدداً جمله «ان ربك من بعدها لغفور رحيم» تأکید می‌کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن تنها بعد از توبه و اصلاح امکان پذیر است.

به عبارت دیگر این واقعیت که پذیرش توبه حتماً بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر ضمن یک آیه بیان شده است: نخست به وسیله کلمه «ثم» سپس «من بعد ذلك» و سرانجام با کلمه «من بعدها» تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می‌کنند و می‌گویند ما به لطف خدا غفران و رحمتش امیدواریم این یک فکر نادرست را از سر به در کنند. (۱)

خواجه عبد الله انصاری در منازل السائرین در حقیقت توبه

ص: ۱۲۸

می نویسد: حقیقت توبه سه چیز است:

۱. تعظیم جنایت.

۲. اتهام توبه.

۳. عذر خواهی از خلق.

تعظیم جنایت این است که خلاف و نافرمانی حق به نظر بزرگ آید. اتهام توبه این است بهروجه توبه بعمل می آید توبه را سالک توبه ناقص پندارد و آنرا غیر مقبول بداند. عذر خواهی از خلق با رفع ظلم: پرداخت حقوق و جبران است نسبت به جفائی که کرده. (۱)

کاشانی می گوید: انابت درجه ای از درجات توبت است فوق درجه اول و از ابراهیم ادهم نقل می کند که گفته است: «اذا صدق العبد فی توبته صار منبیا لان الانابه ثانی درجه التوبه» (۲) هنگامیکه عبد در توبه خود صادق بود او منیب است زیرا انابه مرتبه دوم از توبه است.

۲. وفای به عهد

خداوند متعال می فرماید: «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تبعدوا الشیطان انه لکم عدو مبین» (۳) فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم که شیطان نپرستید براستی که او دشمن آشکار شماست.

ص: ۱۲۹

---

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی، ۳۹ و ۳۸.

۲- ۲. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، ۵۸.

۳- ۳. یس، ۶۰.



اگر تائب به وفای به عهد نظر نداشت نمی گفت من گناه نمی کنم از این جهت که حق با من عهد بسته مخالفت او ننمایم. منیب در این تعهد از توهین اهل غفلت ممنوع شده چه او می بیند که اهل غفلت به جهت ارتکاب معاصی و روی گردانیدن از حق از رحمت حق محروم شده و نمی توانند به حق رو کنند. ضلالتی که نصیب این جماعت شده از جهت ظلمی است که به خود نموده و پیروی از نفس کرده اند. قال الله تعالی «فمن یهدی من اضلّ الله». (۱)

دیگر اینکه منیب به عللی که موجب فساد اعمال و تباهی افعال است آشناست. نفس را شناخته خدعه و نیرنگ نفس را می داند او می داند در هر عملی نفس دخالت کند آن عمل مقبول در گاه الهی نیست.

التذادی که از گناه حاصل است مربوط به نفس است، نفس از گناه و معصیت ملتذ می شود آنجا که منیب از گناه لذت نمی برد از شرّ نفس راحت شده است. (۲)

### ۳. عنایت و توفیق الهی

شخص منیب اگر دو راه قبلی را طی نموده باشد، می بیند عمل هر چه باشد کاری از پیش نمی برد و عنایت حق تنها سبب اصلاح حال است در این راه کار منحصرأ بدست حق متعال است اراده او شرط انجام هر امری است تا او اراده نفرماید کاری صورت

ص: ۱۳۰

---

۱- ۱. چه کسی هدایت می کند کسی را که خدا او را گمراه نمود. روم، ۲۹.

۲- ۲. بینا، محسن، مقامات معنوی، ۵۴.

نمی‌گیرد. می‌بیند کشش از آن طرف خیری نیست همین استشعار موجب اضطراب و سبب توجه و انابه به حق می‌شود.

«الهی ان لم نبتدئنی الرحمه منک بحسن التوفیق فمن السالک بی الیک من واضح الطریق» پروردگارا من اگر رحمت تو بر من سبقت نداشت که مرا بحسن توفیق موفق سازد راهبر من بسوی تو در این راه واضح که بود؟

فضل حق عزّ اسمہ بر همه سبقت دارد، هدایت و راهنمایی از جانب اوست که جهت سبق بر همه منت دارد.

حضرت سید الشّهدا عرض می‌کند «الهی حقّنی بحقایق اهل القرب و اسلک بی مسلک اهل الجذب» پروردگار من مؤید بدار مرا به حقایق اهل قرب (آن معارفی که نزدیکانت از تو در دست دارند) و ببر مرا براه اهل جذب (آن افرادی که تو آنها را بسوی خود کشانیده‌ای).

و در قسمت دیگر عرض می‌کند: «الهی امرت بالرجوع الی الاثار فارجعنی بکسوه الانوار»

پروردگار من تو امر کرده‌ای که به آثار تو رجوع کنم از دیدن آثار، بذات کبریائی مؤثر پی ببرم مرا از آثار بانوار برگشت ده، انوار ذات کبریائیت را بمن ارائه ده و لباس نور در بر من بنما.

توجه به مضامین این سه فقره از دعا موضوع مورد بحث را که کشش، سبقت رحمت، و ارائه نور باشد تأیید می‌کند و معلوم می‌دارد همان طور که گفته شد هر سه یک طرفی است.

تا حق متعالی از عبد یاد نکند توجهی بدل نرسد عبد بیاد حق

نمی افتد آن منیبی که به حق رو می کند مضطرّ و پریشان اوست باید بداند توجه و کششی هست که او این حال را دارد اگر حضرت حق توجه خاص خود را قطع کند منیب از تقاضا و طلب می افتد آرام و ساکت می نشیند. (۱)

راههای دیگری نیز برای تحصیل انابه در قرآن ارائه شده که عبارتند از: توکل، استغفار، خضوع، دعا، خشیت که به اختصار به آنها می پردازیم.

#### ۴. توکل

در برخی از آیات قرآن توکل «قبل از انابه» آمده است از جمله «رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَ الْيَكُ انبِنَا وَ الْيَكُ الْمَصِيرُ» (۲) پروردگارا ما بر تو توکل نمودیم و به سويت انابه كرديم و بازگشت به سوي توست.

«و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه انيب...» (۳) و از خدا در هر كارى توفيق مى طلبم و بر او توكل كرده و بسويش انابه مى كنم.

«ذلكم الله ربي عليه توكلت و اليه انيب...» (۴) آن الله، پروردگار من است بر او توكل نمودم و به سويش انابه مى كنم. توكل به معنای تنها خداوند را وكيل و ضامن خود قرار دادن و تنها به او

ص: ۱۳۲

---

۱- ۱. همو، ۵۵.

۲- ۲. ممتحنه، ۴.

۳- ۳. هود، ۸۸.

۴- ۴. شوری، ۱۰.

اعتماد نمودن است که بحث در مورد آن در مبحث نشانه های اخلاص گذشت.

۵. دعا

خداوند متعال می فرماید: «فاذا مس الانسان ضرّ دعا ربه منيبا اليه...» (۱).

و هرگاه به انسان ضرری می رسد پروردگارش را خوانده و با انابه پروردگارش را می خواند.

«و اذا مسّ الناس ضرّ دعوا منيبا اليه و...» (۲) هرگاه انسانها را ضرری می رسد پروردگارش را با انابه می خوانند. که در بحث خشوع به تفصیل در این رابطه (دعا) سخن به میان آمد.

۶. استغفار و خضوع

«و ظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خرّ راكعاً و اناب...» (۳).

و داود یقین داشت که ما او را آزمودیم، پس به درگاه پروردگارش استغفار نمود و کاملاً خضوع و خشوع را بجا آورد و انابه نمود.

(برای توضیح بیشتر در این باره به بحث خشوع مراجعه شود).

ص: ۱۳۳

---

۱- ۱. زمر، ۸.

۲- ۲. روم، ۳۳.

۳- ۳. ص، ۲۴.

خداوند متعال می فرماید: «من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب»<sup>(۱)</sup>.

کسی که نسبت به خدای رحمن پنهانی خشیت ورزید و قلب منیب آورد.

در این آیه خشیت از مقام و عظمت خداوند، از لوازم و مقدمات انابه محسوب شده است. که بحث از آن به تفصیل در مبحث خوف و خشیت آمده است.

۸. اجتناب از پرستش طاغوت

خداوند متعال می فرماید: «و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله...»<sup>(۲)</sup>.

بشارت باد بر کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کرده اند و به سوی خدا بازگشته اند. بازگشت به سوی خداوند در این آیه مشروط و مقید به اجتناب از عبادت طاغوت گردیده است و همانگونه که می دانیم طاغوت در اصل از ماده طغیان معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است، لذا آن کلمه بر هر متجاوز و معبودی جز خدا مانند شیطان و حکام جبار اطلاق می شود<sup>(۳)</sup>، بنابر این

ص: ۱۳۴

---

۱- ۱. ق، ۳۳.

۲- ۲. زمر، ۱۷.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ۴۱۱.

اجتناب از طاغوت معنای وسیع و گسترده اش تنها راه رجوع به حق تعالی می باشد که جامع روح تقوی و پرهیزگاری و ایمان است.

## آثار انابه

۱. تسلیم و رضا

در آیه «و انیبوا الی ربکم و اسلموا له...»<sup>(۱)</sup> تسلیم از آثار انابه شمرده شده است.

یعنی کسی که به سوی پروردگارش بازگشت نماید کاملاً در برابر فرامین او تسلیم بوده و حتی حق کوچکترین اعتراضی نیز در برابر مقدرات الهی، به خود نمی دهد.

۲. بشارت

«و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله لهم البشری»<sup>(۲)</sup>.

و کسانی که از عبادت طاغوت دوری نمودند و به سوی الله انابه کردند برای ایشان بشارت (به سعادت و رستگاری) است.

در این آیه «بشری» مطلق است و همه گونه بشارت بر نعمتهای الهی اعم از مادی و معنوی را شامل می شود اما این بشارت وسیع و گسترده مخصوص کسانی است که از پرستش طاغوت اجتناب

ص: ۱۳۵

---

۱- ۱. زمر، ۵۴.

۲- ۲. زمر، ۱۷.

ورزند و به سوی خدا بازگردند که مجموع ایمان و اعمال صالح در این جمله جمع است. (۱)

۳. تذکر

کسی که به سوی خداوند رجوع نماید متذکر خداوند شده چنانکه خداوند متعال می فرماید:

«و ينزل لكم من السماء رزقا و ما يتذکر الا من ینیب» (۲)

و برایتان از آسمان روزی نازل می کند و متذکر نمی گردد مگر کسی که به توفیق انابه نائل گردد. در بحث صفات محبتین به مطلب ذکر به تفصیل خواهیم پرداخت.

۴. تقوی و اقامه نماز

کسانی که به مقام انابه می رسند در هر شرایطی (پنهان و آشکار) خود را در محضر خداوند احساس نموده و پروای الهی را رعایت می کنند و حق نماز را آنچنان که شایسته و بایسته آن است ادا می نمایند.

چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«منیبین الیه و اتقوا و اقیموا الصلوہ...» (۳) به سوی او بازگردید و تقوی الهی پیشه کنید و نماز را برپا دارید.

ص: ۱۳۶

---

۱-۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ۴۱۱.

۲-۲. غافر، ۱۳.

۳-۳. روم، ۳۱.

در بحث اخبات و صفات مخبتین بحث از تقوی و اقامه نماز به تفصیل خواهد آمد.

۵. هدایت

کسی که به خدای تعالی پناه برده و به سوی او انابه کند و سعادت و حیات جاویدان را تحصیل نماید، به هدایت و توفیق حق است. زیرا که تمام اسباب تحصیل را حق تعالی مرحمت فرموده و چنین انسانی بر مرکب هدایت سوار است.

چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«اللّٰه یجتبی الیه من یشاء و یرحمه من یشاء...» (۱)

خداوند کسی را که بخواهد به سوی خود بر می گزیند و کسی را که به درگاه او به تضرع باز آید هدایت می فرماید.

ص: ۱۳۷

---

۱- ۱. شوری، ۱۳.



## فصل دوم: جایگاه اخبات و مخبتین در قرآن و احادیث

### الف. جایگاه اخبات و مخبتین در قرآن

واژه (مخبتین) (۱) و کلمات هم خانواده آن (أخبتوا، تخبت، خبت) (۲) هرکدام یک بار در قرآن کریم به کار رفته اند.

«... و بشر المخبتین» (۳) مژده بده فروتنان را.

«... و أخبتوا الی ربهم...» (۴) و برای پروردگارشان خضوع

ص: ۱۳۸

---

۱-۱. «مخبتین» جمع «مخبت» از ماده «اخبات» از ریشه «خبت» (بروزن ثبت) گرفته شده که تحلیل آن در فصل اول «مفهوم شناسی اخبات» به تفصیل گذشت.

۲-۲. «خبت» فعل ماضی از ماده «خبو» به معنای فرو نشستن آتش است. گفته می شود: خبت النار تخبو. رک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۶ و ۱۵؛ نیز همو: ج ۸، ۲۹۱؛ نیز ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ۲۲۳؛ نیز فیروز ابادی قاموس المحيط ج ۴، ۳۲۳. نیز همو، ج ۱۰، ۱۱۰.

۳-۳. حج، ۳۴.

۴-۴. هود، ۲۳.

«... فتختت له قلوبهم...» (۱) و دلشان در برابر او خاضع گردید.

«... كلما خبت زدناهم سعيرا...» (۲) هر زمان التهاب آن آتش فرو می نشیند شعله تازه ای بر آنها می افزائیم.

مخبتین مردمانی آگاه و با ایمان و تنها فرمانبردار حق و تسلیم در برابر فرمان او هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مأموریت دارد به آنان نوید نجات و رستگاری و سرافرازی دهد چنانکه خداوند متعال می فرماید: «... فله أسلموا وبشر المخبتين» (۳) پس تسلیم فرمان او باشید و (ای پیامبر) بشارت ده فروتنان را.

درباره این فروتنان و اهل خشوع و خضوع که به خدا ایمان و اعتقاد دارند، دو نظر وجود دارد:

۱. منظور، کسانی هستند که در برابر حق و عدالت سر تواضع فرود می آورند. (۴)

۲. کسانی هستند که ستم نمی کنند و اگر ستمی هم به آنان برسد به اندازه ای به کیفر ستمکار اطمینان دارند که ناراحت نمی شوند. (۵)

این متواضعان خداجو دارای ویژگی هایی هستند که خداوند

ص: ۱۳۹

---

۱-۱. حج، ۵۴.

۲-۲. اسراء، ۹۷.

۳-۳. حج، ۳۴.

۴-۴. طبرسی، حسن بن فضل، مجمع البیان، ج ۷، ۱۵۱.

۵-۵. الحسینی، السید شرف الدین. تاویل الايات الظاهره، ج ۱، ۳۳۷؛ نیز: ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۴۹۳.

متعال در وصف آنان می فرماید: «الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم» (۱).

آنان کسانی هستند که وقتی نام و یاد خدا به شکوه و عظمت برده می شود دلشان ترسان شود.

«و الصابرين علی ما اصابهم» (۲) و در برابر رویدادهای تلخ و بلاها شکیبایی و برای فرمانبرداری خدا و در راه انجام وظیفه پایداری می ورزند. (۳)

«و المقیمین الصلوه» (۴) آنان نماز را انگونه که شایسته و بایسته است برپا می دارند. (۵)

«ومما رزقناهم ینفقون» (۶)

و بخشش های واجب و مستحب را از یاد نمی برند و از آنچه خدا روزی آنها ساخته است انفاق می کنند. (۷)

پس در آیه فوق چهار ویژگی برای فروتنان بر شمرده است:

۱. ترس از خدا.

۲. شکیبایی در راه حق.

۳. برپاداشتن نماز و فرهنگ آن.

ص: ۱۴۰

---

۱- ۱. حج، ۳۵.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج ۷، ۳۱۵.

۴- ۴. حج ۳۵.

۵- ۵. طبرسی. فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۷، ۱۵۱.

۶- ۶. حج، ۳۵.

۷- ۷. الحسینی، السید شرف الدین، تاویل الایات الظاهره، ج ۱، ۳۳۷.

که این ویژگی ها در بخش دوم به طور کامل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### ب. جایگاه اخبات و مخبتین در روایات

در روایات در یک مورد «اخبات» به معنای «تسلیم» آمده است چنانچه زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است به نام کلیب که هیچ دستوری از شما نرسد جز اینکه می گوید: «أنا أسلم» یعنی من تسلیم (وپذیرا) هستم و نام او را کلیب گذارده ایم. گوید: امام صادق علیه السلام برای او رحمت فرستاد سپس فرمود:

«أتدرون التسليم؟ فسكتنا، فقال: هو والله الأخبات»<sup>(۱)</sup>.

یعنی هیچ می دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت شدیم، فرمود: تسلیم ب خدا سوگند همان اخبات است سپس آیه سوره حج را قرائت فرمود.

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فقط اهل اخبات در صبر و بردباری ثابت قدم هستند.

«... و الصبر يدعيه كل أحد و لا يثبت عنده إلا المخبتون»<sup>(۲)</sup>.

ص: ۱۴۱

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ۲۰۳؛ نیز: کلینی، محمد، اصول کافی، کتاب الحج، باب التسليم و فضل المسلمين، با اندکی اختلاف؛ نیز: نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ۱۵۸، نیز: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۵۴۵. نیز، میرزای نوری، خاتمه مستدرک، ج ۵، ۹۶.

۲- ۲. نوری طبرسی، حاج میرزا حسین، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ج ۲، ۴۲۷.

صبر و بردباری را هر کسی ادعا دارد ولی تنها اهل اخبات هستند که نزد آن ثابت قدم هستند.

ایشان در ادامه همین روایت «اخبات» را در کنار «انابه» و «تضرع» به درگاه الهی قرار داده اند.

«... و کل نازله خلت اوائلها عن الأخبات و الأنابه و التضرع الى الله عزو جل فصاحبها جزوع غير صابر»<sup>(۱)</sup>.

هر گاه مصیبتی وحادثه ای بر کسی فرود آید و آن کس در اول آن ملازم صبر و شکیبایی نشود و انابه و رجوع به حضرت باری عزاسمه ننماید آن کس از اهل جزع است نه از اهل صبر.

و در حدیث دیگر باز از زبان حضرتشان در کنار «ورع» و «پارسایی» ذکر گردیده که به تفصیل در بخش دوم خواهد آمد.

و در جای دیگر در کنار «ایمان» و «تقوا» ذکر شده چنانچه در زیارت وداع مشاهد ائمه علیهم السلام آمده است:

«و رزقنی الله العود ثم العود أبدا ما أبقانی ربی بنیه صادق و ایمان و تقوی و أخبات و رزق واسع حلال طیب»<sup>(۲)</sup>.

... و خدا روزیم کند باز گشت را و دوباره باز گشت را هم چنان همیشه تا هنگامی که پروردگرم مرا زنده دارد، نیتی صادق و ایمان و تقوی و اخبات و روزی فراخ و حلال و پاک... .

ابن شهر آشوب در مناقب پس از اینکه امیر المومنین علیه السلام را به

ص: ۱۴۲

---

۱- ۱. همو، ۶۲.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۲ و ۱۳۴، نیز: شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ۱۰۱.

فضائلی همچون امام المسلمین، سید الوصیین،... وارث علم النبیین، حبل الله المتین، لسانه الناطق بالحق المبین و افضل الناس بعد رسول الله اجمعین می ستاید در پایان منقبت «المخبت المتین» را برای ایشان ذکر می کند که این مطلب بر ارزش و منزلت بالای اخبات تاکید دارد.<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه در تجلیل از ابو عبدالله معروف به نعمه استاد وی و از نوادگان امام علی علیه السلام، اخبات را در کنار اوصاف اخلاقی چون: ستر و صلاح، سکینه و وقار، عفاف و تقوی آورده است و ایشان را به متخلق بودن به این ویژگی ها ستوده است.<sup>(۲)</sup>

صاحب کتاب موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام به نقل از سرور شهیدان ابا عبدالله الحسین علیه السلام در جواب نامه معاویه «کلمه مخبتین» را در کنار «عابدین» آورده و می نویسد:

«آیا تو قاتل حجر و یاران عابد و مخبتش نیستی، آنان که بدعت ها را زشت می دانستند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند پس تو ایشان را از روی ستم و دشمنی کشتی پس از آن که پیمان های محکم بستی و بر آن عهدها تأکید فراوان نمودی و بر خداوند جسارت نموده و پیمانش را خفیف شمردی».<sup>(۳)</sup>

صاحب بحار الأنوار ذیل آیات «و بشر المخبتین الذین اذا ذکر

ص: ۱۴۳

---

۱- ۱. این شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ۷۵.

۲- ۲. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ۲.

۳- ۳. شریفی، محمود، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ۲۵۳.

اللّٰه و جلت قلوبهم» ضمن اينکه آيات ۶۰ \_ ۵۷ از سوره مؤمنون و آيه ۲۸ از سوره انبياء را می آورد، فرموده خداوند: «و هم من خشيته مشفقون» را توضیح داده و در جای ديگر کتاب، از امام صادق عليه السلام روايت می کند که به اصحابش من جمله عبداللّٰه بن جنذب وصيت نمود:

«يا بن جنذب انما المؤمنون الذين يخافون اللّٰه و يشفقون أن يسلبوا ما أعطوا من الهدى فاذا ذكروا اللّٰه و نعماءه و جلوا و أشفقوا و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا مما أظهره من نفاذ قدرته، و على ربهم يتوكلون».<sup>(۱)</sup>

ای جنذب مومنان کسانی هستند که از خداوند خوف دارند و می ترسند از اين که هدايتی را که شامل حالشان نموده از آنان بگيرند. هر گاه خداوند نعمتهايش را ياد کنند از عظمت و قدرتش خائفند و هراسان و هنگامي که آيات الهی بر آنان تلاوت شود بر ايمانشان افزوده گردد و اين ناشی از ظهور نفوذ قدرت و اراده خداوند است و ايشان بر پروردگار شان اعتماد و توکل می کنند.

صاحب کتاب نهج السعاده في مستدرک نهج البلاغه به نقل از امام علی عليه السلام آورده است: «... فناجزهم حکيم بن جبلة فقتلوه في سبعين رجلا من عباد اهل البصره و مخبتيهم يسمون المثفين كأن راح أكفهم ثغفات الابل».<sup>(۲)</sup>

و حکيم بن جبلة با آنان پيکار نمود پس او را با هفتاد نفر از

ص: ۱۴۴

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۵، ۲۸۰.

۲- ۲. المحمودی، محمد باقر، نهج السعاده في مستدرک نهج البلاغه، ج ۵، ۲۳۰.

عابدان و زاهدان بصره و محبتین ایشان که صاحبان پینه ها نامیده می شوند، کسانی که کف دستهایشان مانند اعضای از شتر (که به هنگام خوابیدن به زمین می رسد)، پینه بسته است، به قتل رساندند.

وی توضیح می دهد که منظور از «مخبتین» در آیه ۳۴ سوره حج «مُتَّفَنِّین» می باشند.

و ایشان کسانی هستند که بخاطر سجده بسیار، پیشانی، زانوها و کف دستهایشان خشن و درشت شده و بدین جهت امام سجاد علیه السلام آنان را صاحبان پینه ها نامیده است. (۱)

علامه مجلسی به نقل از عیسی بن داود از موسی بن جعفر علیه السلام آورده است که امام کاظم علیه السلام فرمود: از پدرم امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند: «و بشر المخبتین» سؤال کردم، ایشان فرمودند: «نزلت فینا خاصه» (۲) یعنی آیه فقط در باره ما نازل شده است.

وی همچنین از ابن عباس درباره آیه «و بشر المخبتین... و مّا رزقناهم ینفقون» نقل کرده که گفت: «علی و سلمان» (۳) یعنی منظور از مخبتین، علی علیه السلام و سلمان هستند.

و درجایی دیگر به نقل از ابن مردویه درباره آیات مذکور آورده

ص: ۱۴۵

---

۱- ۱. همو، ۲۳۲.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۴، ۴۰۱؛ نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ۱۶۵.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۶، ۱۶۶، نیز: علامه حلی، کشف الیقین، ۳۸۰. نیز: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ۵۱۹.



است که گفت: «منهم علی و سلمان»<sup>(۱)</sup> یعنی علی و سلمان از زمره محبتین هستند.

ایشان در حدیث دیگری به نقل از کناسی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «لما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، في الغار و معه ابوالفضيل قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اني لأنظر الآن الى جعفر و اصحابه الساعة تعوم بينهم سفينتهم في البحر، و اني لأنظر الآن الى رهبط من الانصار في مجالسهم محبتين بافئيتهم، فقال له ابو الفضيل:

أتراهم يا رسول الله الساعة؟! قال: نعم، قال: فأرنيهم فمسح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على عينه ثم قال: انظر، فنظر فرآهم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، أرأيتم؟ قال: نعم، و أسرّ في نفسه أنه ساحر»<sup>(۲)</sup>.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در غار بود. فرمود: من اکنون جعفر و یارانش را می بینم، او کشتی آنان را در دریا هدایت می کند و نیز گروهی از انصار را می بینم که در خانه هایشان محبت اند. ابوبکر به پیامبر گفت: آنان را به من نشان بده. پس پیامبر بر چشم او دست کشید، سپس فرمود: نگاه کن، او نگاه کرد و آنان را دید و پیامبر فرمود: آیا آنان را دیدی؟ ابوبکر گفت: آری و او با خودش گفت که پیامبر ساحر و جادوگر است.

صاحب بحار هم چنین در جای دیگر به نقل از شرح مشیخه درباره «ابی بصیر» آورده است: «ظاهرا منظور نویسنده کتاب همان لیث بن بختری مرادی کوفی است زیرا او از وزنه های گران سنگ

ص: ۱۴۶

۱- ۱. همو، ۱۸۵.

۲- ۲. همو، ج ۳۰، ۱۹۳ \_ ۱۹۴، نیز: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۴۴۲.

عصر خود و از نشانه های دین می باشد همان طور که در خبر جمیل از امام صادق علیه السلام است که از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام روایت شده که درباره وی مدحی نموده اند که دلالت بر بزرگواری و جایگاه عظیم او دارد و کشی نیز وی را از اصحاب اجماع دانسته است، او یکی از مخبتین است. کسانی که امام صادق علیه السلام آنان را به بهشت بشارت داده است»<sup>(۱)</sup>.

شیخ حر عاملی در خاتمه تفصیل وسائل الشیعه به نقل از امام صادق علیه السلام درباره فضیل بن یسار نوشته است:

«او اهل کوفه و مولای بنی نهد است که از کوفه به بصره آمد و امام صادق علیه السلام هنگامی که او را دید فرمود: «بشر المخبتین» یعنی بشارت و مژده ده مخبتین و فروتنان را»

شیخ صدوق در من لا یحضره به نقل از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام آورده است که امام فرمود: «و بشر المخبتین» و ربیع بن عبدالله را نامبرده سپس فرمود: خداوند فضیل بن یسار را رحمت کند او از اهل بیت ما بود.<sup>(۲)</sup>

علامه مجلسی هم چنین به نقل از کشی در کتاب الرجال از جمیل بن دراج نقل می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مخبتین را به بهشت بشارت ده و آنها عبارتند از: بریدین

ص: ۱۴۷

---

۱- ۱. همو، ج ۹۹، ۲۸۳؛ نیز ج ۱۰۲، ۱۷۹؛ نیز: المحمودی، الشیخ محمد باقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۸، ۱۲۶.

۲- ۲. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ۴۴۴. نیز: میرزای نوری، خاتمه مستدرک، ج ۵، ۸۶..

معاویه العجلی، أبو بصیر لیث بن البختری المرادی، محمد بن مسلم و زراره، چهار انسان نجیب و شریف که بر حلال و حرام خداوند امین اند و اگر اینها نبودند آثار نبوت منقطع می شد و از بین می رفت. (۱)

کشی به نقل از محمد بن خالد طیالسی و او هم از پدرش آورده که گفت: محمد بن مسلم از ثروتمندان و متمولان کوفه، هر گاه بر امام باقر علیه السلام وارد می شد امام می فرمود: بشر المختبین و او را به تواضع و فروتنی سفارش کرد... (۲) چنانچه در بحث تواضع از

ص: ۱۴۸

۱ - ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵، ۲۱۷؛ نیز: الحر العاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسایل الشیعه، ج ۲۷، ۱۴۲؛ همو: الفصول المهمه فی اصول الائمه، ج ۱، ۵۸۸، نیز: غفاری، علی اکبر، دراسات فی علم الدرایه، ۲۳۸.

۲ - ۲. حدثنی محمد بن مسعود، قال حدثنی عبد الله بن محمد بن خالد الطیاسی، عن ابیه، قال کان محمد بن مسلم من اهل الکوفه، یدخل علی ابی جعفر علیه السلام فقال ابو جعفر بشر المختبین، و کان محمد بن مسلم رجلاً موسراً جلیلاً فقال ابو جعفر علیه السلام تواضع! قال، فاخذ قوصره تمر فوضعها علی باب المسجد و جعل یبیع التمر، فجاء قومه فقالوا فضتحننا! فقال امرنی مولای بشئ فلا أبرح متى أبیع هذه القوصره، فقالوا اما اذا بیت الا هذا فاقعد فی الطحانین، ثم سلموا الیه رجا، فقعد علی بابہ و جعل یطحن. قال ابوالنصر: سألت عبد الله بن محمد بن خالد، عن محمد بن مسلم؟ فقال: کان رجلاً شریفاً موسراً، فقال ابو جعفر علیه السلام تواضع یا محمد! فلما انصرف الی الکوفه اخذ قوصره من تمر مع المیزان و جلس علی باب المسجد الجامع و جعل ینادی علیه، فاتاه قومه فقالوا له فضتحننا، فقال ان مولای امرنی بامر فلن اخالفه ولن ابرح حتی افرغ من بیع باقی هذه القوصره، فقال له قومه اذا بیت الا لتشتغل بیع و شراء فاقعد فی الطحانین! فهیا رحی و جملاً و جعل یطحن، وقیل انه کان من العباد فی زمانه. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، ۱۶۵ - ۱۶۴.

همچنین در حدیثی مرفوع به نقل از خلف ابن حماد از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که هرگاه فضیل بن یسار بر امام وارد می شد امام می فرمود: آفرین آفرین مخبتان را بشارت باد «بشر المختبتین» مرحبا بر کسیکه با زمین مأنوس و همنشین باشد (کنایه از سادگی و فروتنی) و به نقل از ابن ابی عمیر از جماعتی از مشایخ آورده که حضرت هرگاه فضیل بن یسار را می دید می فرمود: بشر المختبتین و می گفت: فضیل از اصحاب پدرم است و من دوست دارم کسی را که به اصحاب پدرم محبت بورزد. (۱)

روایات بسیاری درباره «مختبتین» در باب دعاء و زیارات در کتب حدیثی وارد شده است که حاکی از جایگاه والا و ارزشمند و تقرب خاص آنان به خداوند متعال می باشد.

از جمله این روایات روایتی است که امام احمد و حارث از ابی الأحوص و زید بن علی و ایشان از وفد عبد القیس آورده اند که آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدند که می فرمود: خدایا ما را از

ص: ۱۴۹

---

۱- ۱. عبد الله بن محمد، قال حدثني الحسن بن علي الوشاء، عن خلف ابن حماد، عن رجل، عن ابی جعفر علیه السلام قال كان ابو جعفر علیه السلام اذا دخل علیه الفضیل بن یسار يقول: بَخَّ بَخَّ بشر المختبتین، مرحبا بمن تانس بن الأرض. حدثني علی بن محمد بن قتیبه، عن الفضل بن شاذان و محمد مسعود، قال كتب الی الفضل بن شاذان، عن ابن ابی عمیر، عن عدده من اصحابنا، قال كان ابو عبد الله علیه السلام اذا نظر الی الفضیل بن سار مقبلاً قال: بشر المختبتین و كان يقول: ان فضیلاً من اصحاب ابی و انی لاحب الرجل ان یحب اصحاب ابیه. همو، ۲۱۳.

بندگان مخبت خود قرار ده (۱) آنانکه مواضع طهارتشان از سفیدی می درخشد و نیز از گروه اجابت شوندگان قرار ده، اصحاب سؤال کردند بندگان مخبت او چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود آنان بندگان صالح خداوند هستند... (۲).

همچنین از زر بن حبیش نقل است که گفت: قرآن را از اول تا آخرش در مسجد جامع کوفه بر امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام خواندم و قتیکه به حوامیم رسیدم امیر مؤمنان به من فرمود: به

ص: ۱۵۰

۱ - ۱. این دعا که پیامبر از خداوند می خواهد، او را از مخبتان قرار دهد از طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت نیز وارد شده است بعنوان نمونه در مسند احمد بن حنبل به نقل از ابن عباس از طریق ابی صالح می خوانیم ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان یدعو رب اعنی ولا تعن علی و انصرنی ولا تنصر علی وامکرلی و لا تمکر علی و اهدنی و یسر الهدی الی و انصرنی علی من بغی علیه رب اجعلنی لک شکارا لک ذکارا لک رها با لک مطوعا الیک مخبتا لک أوها منیبا. الأمام احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ۲۲۷. این روایت هم چنین از طریق دیگر با اندکی اختلاف در کتب ذیل آمده است. البخاری، الأدب المفرد، ۱۴۴. نیز: القزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ۱۲۵۹. نیز: السجستانی، ابن الأشعث، سنن ابی داود، ج ۷، ۶۱. نیز: عبد بن حمید بن نصر الکسی، منتخب مسند عبد بن حمید، ۲۳۶. نیز: ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۳، ۲۲۷ و ۲۲۹. نیز: طبرانی، کتاب الدعاء، ۴۱۷. نیز: الهیثمی، موارد الظمان، ۵۹۹.

۲ - ۲. الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۸، ۵۳۰. هم چنین در جمال الأسبوع واژه های «صالحون»، «محسنون»، «مخبتون» و عابدون به یک معنا و مرادف هم بکار رفته اند از آن چنانکه در آن کتاب آمده است: «... فأن بتوفیقک یفوز الفائزون و یتوب التائبون و یعبدک العابدون و بتسدیدک یصلح الصالحون المحسنون المخبتون العابدون لک الخالفون منک» السید ابن طاووس الحسنی، جمال الأسبوع، ۱۷۷.

عرایس قرآن رسیده ای هنگامیکه به ابتدای آیه ی بیستم از حم عسق «والذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات لهم ما یشاءون عند ربهم ذلک هو الفضل الکبیر» رسیدم گریست تا صدایش بلند شد بعد سرش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: ای زر با این دعا خود را بیمه کن، سپس فرمود: خدایا از تو اخیات و فروتنی مخبتان، و اخلاص اهل یقین و همنشینی نیکان، استحقاق حقایق ایمان و نصیب و بهره از هر نیکی و سلامتی از هر گناه و وجوب رحمت و اراده ی آمرزش و رستگاری به بهشت و نجات از آتش را خواهانم. ای زر هرگاه قرآن را ختم کردی اینگونه دعا کن که حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود که با این عبارات به هنگام ختم قرآن دعا کنم. (۱)

در معنای مخبت از امیر مؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

احدی از شیعیان ما که کاری بر خلاف دستور ما مرتکب شده نمی میرد مگر اینکه به بلایی گرفتاری شود که گناهانش بوسیله آن پاک می گردد (آن بلا) یا در مال، یا فرزند، و یا در جان اوست، تا اینکه خداوند را پاک و خالص ملاقات می کند در حالیکه گناهی برای او نیست و اگر چیزی از گناهانش باقی بماند. بهنگام مرگش بر او سخت می گیرد تا گناهانش پاک گردد. (۲)

ص: ۱۵۱

- 
- ۱- ۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۷ و ۲۰۶، نیز: الموفق الخوارزمی، المناقب، ۸۵. نیز: الشیخ المحمودی، محمد باقر، نهج السعاده، ج ۶، ۲۵۴.
- ۲- ۲. «ما أحد من شیعتنا یقارف أمرا نهیناه عنه فیموت حتی یتلی بیلیه تمحص بها ذنوبه: اما فی مال، أو ولد، و اما فی نفسه، حتی یلقى الله مخبتا و ماله ذنب و انه لیبقی علیه شیء من ذنوبه، فیشدد علیه عند موته فتمحص ذنوبه». الاسکافی، محمد بن همام، کتاب التمحیص، ۳۸. نیز: الجزائری، السید نعمه الله، نور البراهین، ج ۱، ۶۴.

یکی از بهترین زیارتنامه‌ها زیارت شریفه امین الله است که امام سجاده علیه السلام هنگام زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواندند و امام باقر علیه السلام فرمودند: آن را می‌توان در تمامی زیارتگاههای ائمه خواند این زیارتنامه در بردارنده معارف بلند و مسائل اخلاقی و الایبی است که در قالب دعا نفس انسانی را ترغیب می‌کند که به این کمالات متصف شود و به گونه ای است که مرحوم مجلسی درباره آن فرموده است از صحیح ترین زیارتنامه‌ها ست از جهت سند و عام ترین آنهاست از نظر مورد. (یعنی می‌توان آن را نزد همه ائمه خواند).

امام سجاده علیه السلام در این زیارت پس از دعاها و تقاضاهای سیزده گانه، صورت مبارکشان را بر قبر مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام گذارده و سپس عباراتی را در ۲۲ فراز به صورت مناجات با حق تعالی ابراز می‌فرماید. که بعضی از آنها حالات بندگان مؤمن است و نوع آنها بیان عنایت های الهی به بندگان می‌باشد و می‌توان استفاده کرد که مقصود حضرت از این جملات طلب مضمون آنهاست از خداوند برای خویش همانطور که در اغلب دعاها می‌توان این معنا را استفاده کرد و این معنا منافات ندارد با این که این بزرگواران این کمالات را در حد اعلای آن دارا بوده اند، زیرا ایشان حدوث و بقاء آنها را از خداوند متعال می‌دانستند و با دعا

تقاضای دوام آنها را می کردند.

آنچه از این دعا مربوط به بحث ما است فرازی است که امام در آن می فرماید: (... اللهم ان قلوب المختبين اليك والهه) یعنی خداوند دل های فروتنان نزد تو واله و حیران است که بحث از این فراز به تفصیل در بخش دوم فصل صفات مختبین خواهد آمد.

و از جمله این دعاها، دعایی است که در زیارت مشهد عباس بن علی است که آن را شیخ مفید و سید مرتضی در کتاب مزارشان این گونه نقل نموده اند:

«... ثم ادخل وانكب على القبر و قل: السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و... و انك مضيت على بصيره من امرك، مقتديا بالصالحين و متبعا للنبيين، فجمع الله بيننا و بينك و بين رسوله و اوليائه في منازل المختبين، فانه ارحم الراحمين».(۱)

برخی آن را با حذف سند در زیارت عاشورا نقل کرده اند و همین طور مؤلف مزار کبیر فرموده است زیارت شهداء رضوان الله عليهم در روز عاشورا می باشد.(۲)

صاحب بحار آورده: ابوالفتح محمد بن محمد جعفری ادام الله عزه از فقیه عماد الدین محمد بن ابی قاسم طبری... از شیخ محمد بن احمد بن عیاشی و آنچه همانند آن است برایم روایت نمود که آن را فقط در زیارات مطلقه وارد کردیم چون روایت اختصاص به

ص: ۱۵۳

---

۱- ۱. ابن طاووس، السيد علی بن موسی، مصباح الزائر، ۲۱۴، نیز: شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ۳۳.

۲- ۲. المشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ۱۶۲.



وی در جای دیگر می گوید: همین روایت را محمد بن احمد بن الحسین العسکری از حسن بن علی بن مهزیار و او نیز از پدرش و او نیز از ابن ابی عمیر از محمد بن مروان از حمزه ثمالی نقل نموده است. (۲)

ایشان هم چنین (مختبین) را در باب دعا و در کنار متمسکان به مناسک الهی و صابران و شاکران و مطعیان فرمان او و اقامه کنندگان نماز و پردازندگان زکات و متوکلان آورده است. (۳)

در روایتی ابی امامه به نقل از پیامبر آورده است که کسیکه شبی هشتصد آیه از قرآن بخواند از مختبین است. (۴) و در روایتی عباد بن صامت به نقل از رسول خدا در این خصوص چهار صد آیه را ذکر کرده است (۵) البته اینگونه افراد از مصادیق عام مختبین می باشند.

امام علی علیه السلام اخبات را از صفات والای فرشتگان الهی قلمداد کرده آنجا که می فرماید:

«... وَأَشَعَّرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضَعُ اخْبَاتِ السَّكِينَةِ...».

... دل‌هایشان را در پوششی از تواضع و فروتنی و خشوع و

ص: ۱۵۴

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۸، ۲۷۴.

۲- ۲. همو، ۲۷۸.

۳- ۳. همو، ج ۸۴، ۶۵.. نیز: سید بن طاووس حسنی، جمال الاسبوع، ۱۳۹. شیخ حسنی

۴- ۴. الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۸، ۱۸۰، نیز: الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۲، ۲۶۷.

۵- ۵. همو، ۲۶۸.

آیت الله مکارم شیرازی در شرح آن نوشته اند: قلب آنان را با تواضع و خشوع و سکینه و آرامش قرین ساخته (تا در انجام این وظیفه خطیر گرفتار خطا نشوند). (۲).

صاحب الغارات نیز «اخبار» را از خصوصیات اولیای الهی دانسته و آنرا در کنار کلماتی چون «بَرّ» و «زهد» آورده و نقطه مقابل آنرا «کبر» بر می شمارد که به نظر ایشان از ویژگیهای اولیای شیطان است. (۳) با توجه به روایاتی که بیان گردید محبتین می بایست از جایگاهی رفیع و ارزشمند برخوردار باشند تا شخصیتی نظیر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از خداوند متعال تقاضا کند که ایشان را از زمره ی آنان محسوب نماید. (۴).

و معصومین علیهم السلام نیز از حضرتش درخواست کنند که میان آنان و خداوند جل جلاله و میان رسول و اولیائش جمع نموده و همگی را در منازل محبتین جای دهد و در برخی ادعیه علو این منازل درخواست شده است. (۵).

ص: ۱۵۵

---

۱- ۱. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۱۶۲.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرمؤمنان علیه السلام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷.

۳- ۳. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱، ۳۱۹.

۴- ۴. این درخواست از ناحیه شخصیت های دیگری نیز در ادعیه وارد شده است از جمله صاحب الدرود الوقیه آورده است: اللهم اجعلنی من المحبتین. السید ابن طاووس الحسنی، الدرود الوقیه، ۱۳۴ و ۲۲۳.

۵- ۵. یا من یعلم سریرتی و یستر علانیتی، أعطنی ثواب المطیعین، و علو منازل المحبتین. همو، اقبال الأعمال، ج ۲، ۱۵۶.

خلاصه اینکه اخبات در روایات به معنای «تسلیم» آمده است و در کنار کلماتی نظیر: انابه، تضرع، ورع و پارسایی و ایمان و تقوا ذکر گردیده و صبر و بردباری صرفاً شایسته اهل اخبات دانسته شده است.

کلمه «مخبتین» در روایات به معنای مختلف از جمله «صالحین» و «عابدین» آمده است (عابدانی که به خاطر سجده بسیار پیشانی و زانوهای و کف دستهایشان خشن و درشت شده و به تعبیر امام سجاد علیه السلام، صاحبان پینه ها یند) و در روایتی به کسانی که از خداوند خوف داشته و از عظمت و قدرتش می هراسند و بر او توکل نموده و به هنگام تلاوت قرآن بر ایمانشان افزوده می گردد. تفسیر شده است.

و اما مخبتین مصادیق مختلفی بر اساس رتبه ایمانی داشته، که در روایات به اسامی برخی آنان از قبیل، ائمه هدی علیهم السلام بالأخص امام علی علیه السلام، اصحاب ائمه از جمله سلمان، ابو بصیر، فضیل بن یسار، برید بن معاویه، محمد بن مسلم و زراره و... اشاره شده است.

ص: ۱۵۶

قرن اول

در قرن نخست بزرگان و کبار صحابه و تابعین چون: ابن عباس، زید بن علی بن الحسین، مجاهد و... که پایه و اساس روایات تفسیری را تشکیل می دهند، به چشم می خورند که به نظرات آنان در زمینه اخبات و مخبتین می پردازیم.

ابن عباس «اخبات» را «انابه» در نظر گرفته (۱) و به قولی آنرا «خوف» معنا کرده (۲) و برخی به نقل از وی هر دوی آنها (انابه و

ص: ۱۵۷

- 
- ۱ - ۱. طوسی، تفسیر تبیان، ج ۵، ۵۳۵؛ نیز طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۵، ۵۹ (طبرسی می نویسد: «و أختوا الی ربهم» یعنی بدرگاه پروردگارشان انابه و تضرع کردند).
- ۲ - ۲. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۲۰۲ و ۲۰۱۹.

خوف) را نوشته اند.<sup>(۱)</sup>

هم چنین از او درباره «مخبتین» وارد شده، مقصود آنهایی است که ظلم نمی کنند و چون به آنها ظلم شود، بقدری به کيفر اخروی ظالم اطمینان دارند که ناراحت نمی شوند.<sup>(۲)</sup>

زید بن علی بن الحسین، «و أختوا» را انابه و تواضع نمودند، معنا کرده است و درباره قول خداوند متعال که می فرماید «و بشر المخبتین» مخبتان را مطیعان و متواضعان دانسته است.<sup>(۳)</sup>

مجاهد «اخبارت» را اطمینان به ذکر و یاد خدا دانسته<sup>(۴)</sup> و «أختوا» را «اطمأنوا»<sup>(۵)</sup> و قول خداوند متعال «واختوا الی ربهم» را بذکر و یاد خدا آرامش و اطمینان یافتند<sup>(۶)</sup>، معنا نموده و به نقلی درباره «و بشر المخبتین» گفته: و متواضعانی که بخدا اطمینان دارند را، بشارت ده<sup>(۷)</sup> و «مخبتین» را «مطمئنین»<sup>(۸)</sup>، و به قولی «المطمئنین الی ذکر ربهم»<sup>(۹)</sup> و برخی به نقل از وی آنرا «الذین لا

ص: ۱۵۸

- 
- ۱- ۱. ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۳، ۱۶۱ - ۱۶۲. نیز: ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۷۲ و ۷۱.
  - ۲- ۲. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۷، ۱۵۱.
  - ۳- ۳. زید علی بن الحسین، تفسیر غریب القرآن، ۲۱۸.
  - ۴- ۴. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج ۵، ۵۳۵.
  - ۵- ۵. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۲۰ و ۱۹.
  - ۶- ۶. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان: ج ۵، ۲۵۹.
  - ۷- ۷. همو، ج ۷، ۱۵۱.
  - ۸- ۸. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۴، ۶۴۹.
  - ۹- ۹. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۷، ۳۱۵.

## قرن دوم

در قرن دوم نیز عده ای از بزرگان مفسران و علمای اخلاق و سیر و سلوک به مسأله اخبات توجه کرده و آنرا مورد مطالعه و بررسی قرار داده اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ابن ابی شیبیه و ابن منذر و ابن ابی حاتم به نقل از ضحاک درباره آیه «و بشر المخبتين» آورده اند که گفت: منظور متواضعان هستند. (۲)

باز ابن ابی حاتم به نقل از وی (ضحاک) در تفسیر خود نوشته و «بشر المخبتين» یعنی «الوجلين» (۳) شیخ طوسی در معنای اخبات از حسن (بصری) آورده، هو الخشوع للمخافه الثانيه فی القلب (۴) «آن خشوع بخاطر ترس دوم در دل است».

قتاده در معنای «اخبات» گفته: آن خشوع به درگاه خداوند و خضوع برای اوست. (۵) و به نقل دیگر از وی «اخبات» یعنی خشوع و تواضع. (۶) باز از وی درباره «و أختبوا الی ربهم» آورده اند که

ص: ۱۵۹

- 
- ۱-۱. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۰۲۰.
  - ۲-۲. جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ۶۴۹.
  - ۳-۳. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۰۲۰.
  - ۴-۴. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۵، ۵۳۵.
  - ۵-۵. همو.
  - ۶-۶. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۰۲۰.

می گفت: یعنی بسوی پروردگارشان انابه کردند.<sup>(۱)</sup> هم چنین در معنای آیه «و بشر المخبّتين» از وی گفته اند یعنی «متواضعان»<sup>(۲)</sup> ابن ابی حاتم از سدی نقل کرده که درباره ایه «و بشر المخبّتين» گفته یعنی «الوجلین».<sup>(۳)</sup>

ابن جوزی در تفسیر خود از مقاتل آورده که درباره ایه «و اخبتوا الی ربهم» گفته یعنی «أخلصوا».<sup>(۴)</sup>

## قرن سوم

فرا درباره آیه فوق الذکر گفته یعنی: برای پروردگارشان خشوع ورزیدند.<sup>(۵)</sup>

و ابن قتیبه گفته یعنی برای پروردگارشان تواضع و فروتنی نمودند.<sup>(۶)</sup>

شیخ طوسی در تبیان از جایی نقل کرده «اخبار» سکون و آرامش جوارح و اعضای بدن به گونه خضوع برای خداوند متعال است.<sup>(۷)</sup>

ابن ابی شیبه کوفی به نقل از یزید بن هارون از محمد بن مسلم

ص: ۱۶۰

---

۱-۱. همو.

۲-۲. شیخ طوسی، تبیان، ج ۷، ۳۱۵.

۳-۳. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۴، ۶۴۹.

۴-۴. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ۷۱.

۵-۵. همو.

۶-۶. همو.

۷-۷. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۵، ۵۳۵.

درباره مخبتین می نویسد: مخبتان کسانی هستند که ظلم نمی کنند و اگر مورد ظلم واقع شوند دادخواهی نمی کنند.<sup>(۱)</sup>

وی همچنین به نقل از ابو اسامه از جویبر از ضحاک آورده است:

مخبتین در آیه «و بشر المخبتین» به معنای متواضعان و فروتنان می باشد.<sup>(۲)</sup>

ابن ابی الدنیا به نقل از حسین از عبد الله از علی بن الحسن روایت می کند.

مخبتین در آیه «و بشر الخبتین» به معنای اطمینان یافتگان و کسانی است که به قضای الهی خشنودند و در برابر او سر تسلیم فرود آورده اند.<sup>(۳)</sup>

### قرن چهارم

در این قرن عرفای نامدار چون خواجه عبد الله انصاری کتب مبسوطی در سیر و سلوک تدوین نموده و در کتاب «منازل السائرین» بابتی را به این مبحث اختصاص داده و در باب ۱۵ این کتاب در معنی اخبات می گوید: «الاخبات من اوائل مقام الطمأنینه و هو ورود المأمن من الرجوع و التردد».<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۶۱

---

۱-۱. ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۸، ۲۹۱.

۲-۲. همو، ۲۹۲، نیز ابن ابی الدنیا، التواضع و الخمول، ۱۲۰.

۳-۳. همو، کتاب الرضا عن الله بقضائه، ۹۹.

۴-۴. انصاری هروی، عبد الله، منازل السائرین، ۲۹.



اخبات ابتدای طمأنینه است وارد شدن به مقام امنی است که برای شخص وارد، رجوع و برگشت نیست.

لازم به ذکر است که بحث طمأنینه در مترادفات به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته، و ما از تکرار آن صرفنظر می کنیم.

وی در کتاب صد میدان می نویسد:

میدان سی و نهم اخبات است از میدان تذلل اخبات زاید «قوله تعالی» «و بشر المحبتین» اخبات: نرم خوئیست و تنگدلی، و ترسگاری مردیست. حقیقت اخلاص چشیده و عذر خلاق بدیده. و از خویشتن رسته.

نشان چشیدن اخلاص سه چیز است:

۱. از تیمار رزق، و از کوشیدن، و از ساختن جهان بر آسودن.

۲. و در مداومت خدمت، و استغراق اوقات، و تصفیه انفاس آویختن.

۳. در جهان و جهانیان و آدمیان و جز از ایشان را از اذای خویش آزاد داشتن و این سیرت «ابدالان» (۱) است. (۲)

ص: ۱۶۲

۱-۱. ابودردا گوید: باید دانست که برای خدا بندگانی است که به آنها ابدال می گویند. آنها جانشین پیامبر و مایه قوام زمین هستند و چون نبوت سپری شد خداوند گروهی از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را جایگزین آنها ساخت، آنها از نظر نماز و روزه بسیار وزیورنیک، بر مردم برتری ندارند، لیکن برتری آنها به دینداری راستین و نیت خوب و نیز به این خاطر است که نسبت به تمام مسلمانان، خوش بین اند و برای خوشنودی خدا خیر خواه مردمند، شکیبایند بی آن که بیمی داشته باشند و متواضعند بی آن که خواری پذیرند، آنان گروهی هستند که خدای متعال آنها را برگزیده و برای خود خالص قرار داده و آنان چهل نفر صدیق یاسی مردند که در دلشان یقینی چون یقین ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است و مردی از آنها نمی میرد مگر این که خداوند جانشین او را آفریده است. برادرم بدان که آنها هیچ چیز را نفرین نکرده و آزار نمی دهند و کوچک نمی شمارند و به هیچ چیز تجاوز نمی کنند و به هیچ کس حسد نمی ورزند و به دنیا حریص نیستند، پاک ترین مردم از نظر خوبی هستند، از نرمخوترین و بخشنده ترین مردمند. نشانه آنها بخشندگی و طبیعتشان خوشرویی، و صفتشان سلامتی است، امروز در بیم و فردا در بی خبری نیستند لیکن به حال ظاهری خود ادامه می دهند و تنها با خدا رابطه دارند، بادهای تند و اسبهای دونده آنان را از جای حرکت نمی دهد (ثابت و استوارند) و بر اثر شوق به لقای خدا دلشان به سوی خدا صعود می کند و در سبقت به کارهای خیر حرکت می کنند. «اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون» راوی می گوید: به ابو درداء گفتم: صفتی نشنیدم که در نظر من استوارتر از این صفات باشد و چگونه من به آنها برسم؟ گفت: به این صفات نمی رسی مگر این که دنیا را دشمن بداری، زیرا هرگاه دنیا را دشمن بداری به دوستی آخرت روی می آوری و به اندازه محبتی که به آخرت داری به دنیا بی میل می شوی، و هر گاه خدا بداند بنده ای بخوبی در طلب آخرت است او را هدایت فرماید و از لغزش حفظ کند، بدان ای پسر برادرم که این مطلب در قرآن آمده است «ان الله مع الذين اتقوا الذين هم محسنون» یحیی

بن کثیر گوید: در این مطلب اندیشیده ام که اهل لذت از هیچ چیز مانند دوستی خدا و طلب رضای او لذت نبرده اند.  
صاحبی، عبدالعلی، راه روشن «ترجمه محجه البیضاء»، ج ۶، ص ۳۵۶ و ۳۵۵.  
۲-۲. انصاری هروی، خواجه عبداله، منازل السائرین، ۳۹.

اکثر مفسران قرن چهارم به بعد صرفاً به معنای لغوی اکتفا کرده اند که در بخش فصل سیر لغوی به تفصیل گذشت لذا ما نظریاتی را می آوریم که پیشینیان بدان نپرداخته یا کمتر بدانها اشاره نموده اند.

ص: ۱۶۳

## قرن پنجم

از جمله مفسران نام آور این قرن شیخ طوسی است.

وی سه قول در معنای اخبات بترتیب از ابن عباس و حسن بصری و جبایی نقل نموده که در قرن اول و دوم و سوم، بیان گردید.

## قرن ششم

از مفسران و عرفای کامل این قرن ابن عربی می باشد که در تفسیر رحمه من الرحمن درباره مخبتان می نویسد: مخبتان کسانی هستند که خداوند به واسطه اخبات، ایشان را ولایت و سرپرستی نموده و آن طمأنینه است و «خبت» جای مطمئن زمین است. پس آنانکه از میان بندگان، دلشان به خداوند سبحان اطمینان و آرامش یافته و در برابر عزتش اظهار فروتنی و تذلل نمودند، مخبتان اند که خداوند در کتاب خود به پیامبرش امر فرمود که به آنان بشارت دهد.

پس اگر گفته شود مخبتان چه کسانی هستند بگو این صفات و ویژگیهای مخبتان است یعنی آنان ساکن و آرام بودند پس ذکر و یاد خدا آنانرا به حرکت و تکاپو واداشت به میزان ذکر که داشتند و از آن متأثر شدند و شکیبایی نمودند یعنی نفوسشان را در برابر آنچه از مصائب به ایشان رسید، نگه داشتند.

و آن خوف و ترسی که داشتند مانع آنان از اقامه نماز نشد و

ص: ۱۶۴

هنگامیکه وقت آن رسید، آنرا بطور کامل بجا آوردند و این بدان خاطر بود که خداوند قوت اینکار را به آنان عطا فرمود.

پس از آن با توجه به صبر ایشان بر شدت مصائب و سختی ها، سائلی از ایشان تقاضایی نمود و آنان با توجه به توانایی خود از غذا یا لباس و پوشاک به او بخشیدند، و مرتبه ای ایشان را، از مرتبه ای دیگر بازداشت و این صفت محبتانی است که خداوند آنان را بدان توصیف نموده و ایشان به سرنوشت و تقدیریکه خداوند برایشان در نظر گرفته، آرامش یافته و بدان راضی و خشنودند. (۱)

تاج الدین حسین خوارزمی به نقل از ابن عربی نوشته است:

«و بشر المحبتين» الذين خبت نار طبيعتهم، فقالوا لها ولم يقولوا طبعه. «خبت» از «خبو» است، و «خبو» نارخمود و انطفای اوست. و «اخبات» تواضع و کسر نفس است. (۲)

شارح فصوص الحکم هم چنین می نویسد:

شیخ قدس سره بعد از ایراد آیت از برای قول اعلی «مخبتین» را تفسیر

ص: ۱۶۵

---

۱- ۱. ابن عربی، محی الدین، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۳، ۱۶۹. نیز: همو، الفتوحات المکیه، ج ۱۱، جزء ۷۹ از فتح مکی، ص ۴۷۲، هم چنین شارح منازل السائرین به نقل از ابن عربی نوشته است: محبتین کسانی هستند که در عین بزرگی در برابر عزت خداوند اظهار کوچکی کنند آنانکه با شوق و اشتیاق به او اطمینان و آرامش یافته و از دیگران بسوی او انقطاع کامل کرده اند در حالیکه در او فانی گشته اند. کاشانی، کمال الدین عبد الرزاق، شرح منازل السائرین، ۵۱.

۲- ۲. خوارزمی، تاج الدین حسین، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۹۱.

کرد که ایشان گشندگان آتش طبیعتند، لاجرم معنی آن باشد که: بشارت ده طایفه ای را که آتش طبیعت را به سلوک و مجاهده کشته اند که بعد از کشته گشتن آتش طبیعت تجلی کرد بر ایشان صفت الهیه و انوار ذاتیه.

پس حق را و انوار و آثار صادر را از اسماء و صفاتش هم به حق شناختند، و فروع آن جمال دیده ایشان را نوری داد تا بدان نور نظر بر آن جمال انداختند، لاجرم اله گفتند، و به اسم غیرش از طبیعت نخواندند، چنانکه محبوب می گوید که طبیعت چنین و چنین کرد. و طبیعت اگر چه مظهري از مظاهر کلیه است، اما از رُق عبودیت و سمت غیریت خلاص نیافته است، لاجرم موحد اسناد افعال و آثار به طبیعت نمی کند. (۱)

### قرن هفتم

در این قرن مفسران و علمای اخلاق و سیر و سلوک و عرفان به تبع اساتید خود به این مسئله توجه نموده اند. یکی از عرفای نامی این قرن سعید الدین فرغانی از شاگردان ابن فارض است.

فرغانی «اخبات» را از وجه دوم نفس دانسته که به اصطلاح صاحب منازل، خواجه عبدالله قسم ابواب نام دارد و قسم ابواب مشتمل است بر حزن و خوف و اشفاق و خشوع و اخبات و زهد و ورع و تبّتل و رجاء و رغبت، که نزد برخی از اهالی تحقیق اهم قسم ابواب، زهد و ورع و حزن است که رجاء و رغبت و تبّتل داخل در

ص: ۱۶۶

زهد، و قناعت جزء ورع و خوف و حذر و اشفاق و خشوع و اخبات از فروع حزن است.<sup>(۱)</sup>

وی در جای دیگری از کتاب خود مشارق الدراری شرح اشعار عرفانی استاد خود، ابن فارض که اخبات را به معنای خضوع و خشوع و تواضع و تذلل دانسته و آنرا از فروع مقام توبه از قسم بدایات برشمرده، می نویسد: در این بیت ارشادش می فرماید به کیفیت ثبات در کوی مجاهده و تحقق به مقام توبه، بواسطه ملازمت صدق و عدالت و غیرهما.

و سدّ و قارب و اعتصم واستقم لها مجيبا اليها عن انايه محبت

در اقوال و اعمال، طلب راه راست و صواب کن و در افعال و احوال، طریق نزدیک جوی و آن قصد است. میان افراط و تفریط که صورت عدالت است و در قصد و نیت، توجه، چنگ در عروه و ثقای شرعیت زن که میزان عدالت او است و نفس را برای استقامت در طریق شریعت الزام کن، در حالیکه اجابت کننده باشی مرعشوق و دعوات او را بر وفق «اجیبوا داعی الله».<sup>(۲)</sup>

و قوله «یدعوکم لیغفرلکم»<sup>(۳)</sup> از سر بازگشت نفسی بسوی حضرت معشوق که آن نفس خود را خاضع و خاشع و ذلیل و متواضع یابد، در حضرت مالک حقیقی خویش.<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۶۷

---

۱-۱. فرغانی، سعید الدین سعید، مشارق الدراری، ۴۱.

۲-۲. احقاف، ۳۱.

۳-۳. ابراهیم، ۱۰.

۴-۴. فرغانی، سعید الدین سعید، مشارق الدراری، ص ۳۲۶.

وی هم چنین در ادامه می نویسد:

چون در مقام توبه در آمدی و به سبب ریاضات و مجاهدات بر وفق حکم مرشد، حجب نفس تو ضعیف شد، تا نفس تو مر خود را منبع صور انحرافات بسیار و تداليس بی شمار که حقیقت شرّ آن است، مشاهده کرد و به سبب این آگاهی از سیر عجز و انکسار و خضوع و خضوع تمام. از شرّ خود پناه به حق که مُحْمَدٌ و وحدت و عدالت که اصل همه خیرات است، آورد و از خود به وی رجوع کرد، و دعوتِ «و الله یدعو»<sup>(۱)</sup> را اجابت نمود و به مقام انابت و اجابت و اخبات که فروع مقام توبه اند، متحقق گشت و هو المراد بقوله: «مجيبا عن انابه مخبت اليها» باید که در چنین حال بر صدق و سداد در اقوال و اعتدال در افعال و احوال، ملازمت نمایی و در آن باب اعتصام به عروه و ثقای حقایق شریعت، کسی که میزان این حکم اعتدالی او است و بر این معانی که گفته شد، می باید که استقامت و ثبات نمایی، تا تمام به حقیقت این مقام اُعْنَى توبه متحقق شده باشی.<sup>(۲)</sup>

از دیگر عارفان این قرن خواجه نصیر الدین طوسی است.

گویا وی «اخبات» را در ردیف رجاء و خشیت و شوق و... دانسته و در ذیل آیه:

«و الذین آمنوا أشدّ حبّاً لله»<sup>(۳)</sup> از زبان اهل ذوق می نویسد:

ص: ۱۶۸

۱-۱. یونس، ۲۵.

۲-۲. فرغانی، سعیدالدین سعید، مشارق الدراری، ص ۳۲۷ و ۳۲۶.

۳-۳. بقره، ۱۶۵.



رجاء و خشیت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم، همگی از لوازم محبت اند، زیرا محبت با تصویر محبوب رجاء را اقتضاء می کند و با تصویر هیبتش، خشیت را و با عدم وصول (به محبوب) شوق را با استقرار وصول (مستقر شدن در مقام وصل) انس را و با افزایش انس انبساط را اقتضاء می کند. (۱)

### قرن هشتم

عبدالرزاق کاشانی از عارفان بنام این قرن در شرح خود بر منازل السائرين خواجه از باب «اخبار» می نویسد:

«اخبار» همان سکون و آرامش است، بطوریکه شخص سالک با نیروی شوق مجذوب او گردد و آن وارد شدن سالک سایر در قصد و سیر خود به جایگاه امن از رجوع و تردد و تفرق به موطن و جایگاه واقعی نفس است. ذکرهایی که آنها را از نور تجلی و واردات غیبی و خطاب باطنی می یابد. (۲)

### از قرن نهم تا زمان معاصر

غالب مفسران در طی این قرون به بحث لغوی اکتفا کرده اند لذا بخاطر تکراری بودن نظرات از آوردن آنها خودداری می شود و از میان معاصرین علامه طباطبایی در این زمینه بحث نسبتاً جامعی ابراز نموده اند که آوردن آن خالی از لطف نیست.

ص: ۱۶۹

---

۱- ۱. الطوسی، محمد بن حسن «معروف به خواجه نصیر»، اوصاف الاشراف، ۸۰.

۲- ۲. کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، شرح منازل السائرين، ص ۵۱.

شیخ محمود تحریری در کتاب خود در تحلیل معنای «اخبات» آورده است: حضرت استاد آیت الله العظمی حاج سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله می فرماید: این کلمه نیز استعمال می شود در مورد شتری که گاهی در سرش کرمهایی بوجود می آید و او را ناراحت و اذیت می کند و می رود در بیابان تا پرنده ای که مأمور خداوند است بیاید این کرمها را با نوکش بردارد و بخورد تا از این درد خلاصی یابد. در این حال شتر با تمام وجود، بدون کوچک ترین حرکتی خود را در اختیار آن پرنده کوچک گذارده تا مبادا با کمترین حرکتی پریده و از دستش برود و آن ناراحتی عود کند این حالت را أَخْبَتَ البعیر گویند، این یک تمثیلی بود برای نشان دادن حالت قلبی بعضی از مؤمنین و مراتب ایمانشان نسبت به حق تعالی که به مرتبه ای از اطمینان رسیده اند که هیچ چیز آنها را متزلزل نکرده و از یاد خداوند متعال غافل نمی شوند. (۱)

استاد مصباح نیز در کتاب اخلاق در قرآن نوشته است:

علامه طباطبائی قدس سره از استاد خود مرحوم آقای قاضی رضوان الله علیه نقل می کردند که برای تصور صحیح مفهوم، «اخبات» باید به ریشه آن توجه کنیم. این کلمه در اصل از «اخبَت البعیر» گرفته شده، شتریکه در اثر وجود کک یا کنه یا عامل دیگری خارشی در بدن خود احساس می کند وقتی تنش را می خاراند و جای خارش را مالش می دهند، خودش را کاملاً تسلیم می کند آرام و بی حرکت می ایستد بطوریکه حتی چشمش هم دیگر حرکت نمی کند، این

ص: ۱۷۰

حالت انقیادی که پیدا می کند نامش «اخبارت» است.<sup>(۱)</sup>

صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان در تفسیر آیه ۲۲ سوره مبارکه هود، پس از اینکه نظر صاحب مفردات درباره معنای کلمات «خبت و اخبارت» را می آورد. که بحث آن در سیر لغوی (مفهوم شناسی) گذشت، دیدگاه صاحب تفسیر جامع البیان را به نقد کشیده، می نویسد: «منظور از اخبارت مؤمنین به سوی خدا» اطمینان و آرامش یافتنشان به یاد او و تمایل دلهايشان بسوی او است، بطوریکه ایمان درون دلشان متزلزل نگشته، به این سو و آنسو منحرف نشوند و دچار تردید نگردند، همانطور که زمین محکم این چنین است، و اشیائی که بر گرده خود دارد نمی لغزانند، بنابر این وجهی نیست برای گفتار آن مفسر که گفته: اصل جمله «أخبتوا الی ربهم» «أخبتوا لربهم» بوده؛ زیرا نکته ای که در معنای اطمینان هست نکته ای است که باید با حرف «الی» متعدی شود؛ نه با حرف «لام».

صاحب تفسیر راهنما نیز «اخبارت» را اطمینان در نظر گرفته و آنرا به ربوبیت خداوند نسبت داده و ذیل آیه ۲۲ سوره هود می نویسد: «و اخبتوا الی ربهم» یعنی، به ربوبیت خدا اطمینان دارند.<sup>(۲)</sup>

سپس در تفسیر آن می افزاید: توجه به ربوبیت خدا، گرایش دهنده آدمی به خضوع و خشوع در برابر اوست و حتی اعمال

ص: ۱۷۱

---

۱- ۱. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، ۳۵۷.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۶۱.

صالح بدون ایمان و اطمینان به ربوبیت خدا، کارساز نیست. (۱)

علامه طباطبائی هم چنین می نویسد: در این آیه خدای تعالی ایمان و عمل صالح را مقید کرده به اخبات و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به خدا دارند و دارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند و این خصوصیت همان است که ما در صدر آیات در تفسیر جمله «افمن کان علی بینه من ربّه» آورده و گفتیم: این آیات ما بین دو طایفه خاص از مردم مقایسه می کند، یکی آنهایی که اهل بصیرت الهی اند و یکی آنهایی که چشم بصیرت خود را از دست داده اند. (۲)

علامه در آیه فوق آن طایفه خاص و بحث تفصیلی آنرا بیان نموده که در بخش دوم، فصل مصادیق بدان خواهیم پرداخت.

ص: ۱۷۲

---

۱- ۱. همو، ۶۲.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۷۸.

## بخش دوم: سیمای مخبتین

### اشاره

فصل ۱: مصادیق مخبتین

فصل ۲: صفات مخبتین

فصل ۳: فرجام مخبتین

فصل ۴: ریشه های اخبات

فصل ۵: اقسام، درجات و آثار اخبات

ص: ۱۷۳



### پیامبران

با توجه به مترادفات اخبیات که بحث آنها در بخش اول گذشت و با نظر به مبحث صفات مخبتین که پس از بحث مصادیق خواهد آمد پیامبران الهی از نخستین کسانی هستند که از زمره مخبتین محسوب می شوند و ما به اختصار به برخی از آنها اشاره می کنیم.

خداوند متعال درباره القاء کلمات به آدم علیه السلام و توبه و انابه اش بسوی حضرت حق می فرماید:

«فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم».(۱)

ص: ۱۷۵

سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت، خداوند تواب و رحیم است.

بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم متوجه شد راستی به خویش ستم کرده، و از آن محیط آرام و پر نعمت، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده، و در محیط پر زحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرد، در اینجا آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد، توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت و لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت و توبه او را پذیرفت. (۱)

خداوند متعال در سوره صافات به انبیاء سلام می دهد و سلام ویژه را اختصاص به حضرت نوح علیه السلام می دهد: «سلام علی نوح فی العالمین» (۲) سلام و درود باد بر نوح در میان جهانیان.

چه افتخاری از این برتر و بالاتر که خداوند بر او سلام می فرستد، سلامی که در میان جهان و جهانیان باقی می ماند، و تا دامنه قیامت گسترده می شود، سلام خدا توأم با ثناء جمیل و ذکر خیر بندگانش. سلامی که کمتر در قرآن به این گستردگی و وسعت درباره کسی دیده می شود. (۳)

ص: ۱۷۶

---

۱-۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ۱۹۵ \_ ۱۹۶.

۲-۲. صافات، ۷۹.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ۸۲.



قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام را به برخورداری از مقام تسلیم معرفی نموده و می فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِزَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱) آنگاه که خداوند فرمودای ابراهیم سر به فرمان خدا فرود آر عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.

و در جای دیگر پدر (حضرت ابراهیم علیه السلام) و پسر (حضرت اسماعیل علیه السلام) را به دارا بودن چنین مقامی ستوده، می فرماید:

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» (۲) هنگامیکه هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین فرزند را بر خاک نهاد.

هم چنین با توجه به دعای حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام، ذریه و فرزندان ایشان نیز از چنین جایگاه رفیعی برخوردار بوده اند چنانچه می فرماید: «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ...» (۳).

(ابراهیم و اسماعیل عرض کردند) پروردگارا اول ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم تسلیم رضای خود بدار... .

در جای دیگر نیز توصیه حضرات ابراهیم و یعقوب علیهما السلام را در چنگ زدن به چنین مقامی به فرزندانشان گوشزد می کند: «وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا

ص: ۱۷۷

---

۱- ۱. بقره، ۱۳۱.

۲- ۲. صافات، ۱۰۳.

۳- ۳. همان، ۱۲۸.

تَمَوْتُنَّ الْآ- و أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۱) ابراهیم و یعقوب راجع به تسلیم بودن به فرمان خدا به فرزندان خود توصیه نمودند که ای فرزندان ما خدا شما را به آئین پاک برگزیده پیوسته از آن آئین پیروی کنید و تا گاه جان سپردن جز تسلیم رضای خدای یگانه نباشید.

و در جای دیگر نیز چون نوح، بر او سلام ویژه می دهد: «سلام علی ابراهیم» (۲).

سلام بر ابراهیم باد.

و وصول به جایگاه اطمینان را از زبان او در جای دیگر گوشزد نموده و می فرماید:

«قال اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی» (۳) خطاب شد آیا باور نداری گفت: آری باور دارم لیکن خواهی به مشاهده آن دلم اطمینان و آرامش یابد.

هم چنین او را از نیکان (۴)، صالحان (۵)، قانتان (۶)، صدیقان (۷)، بردباران (۸)، و وفا کنندگان به عهد دانسته است.

و حضرت اسماعیل علیه السلام را به صفت صبر ستوده، آنجا که

ص: ۱۷۸

۱-۱. همان، ۱۳۲.

۲-۲. همان، ۱۹.

۳-۳. بقره، ۲۶۰.

۴-۴. ص، ۴۷.

۵-۵. نحل، ۱۲۲.

۶-۶. همان، ۱۲۰.

۷-۷. مریم، ۴۱.

۸-۸. توبه، ۱۱۴.

فرمود: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ إِفْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (۱) هنگامیکه به سن بلوغ رسید (ابراهیم) گفت فرزندم من در خواب می بینم که ترا قربانی می کنم نظرت چیست گفت پدر آنچه را مأموری انجام بده اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت و در ادامه او را از کسانی معرفی می کند که به همراه پدر به مقام تسلیم رسیده است:

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» (۲) هنگامیکه هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم پیشانی فرزند را بر خاک نهاد.

حضرت یوسف علیه السلام نیز چون سایر پیامبران از این منزلت رفیع مستثنی نبوده چنانچه خداوند متعال از زبان ایشان می فرماید: «... تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (۳) مرا به تسلیم و رضای خود بمیران و با صالحانم محشور فرما.

حضرت موسی علیه السلام نیز از محبتین بوده است چرا که او به مقام رضا رسیده بود و مقام رضا از صراط اخبات می گذرد چنانچه در این زمینه اهل عرفان گفته اند: آغاز رضا از جمله مقامات اکتسابی به دست بنده است و نهایت آن از جمله مقاماتی است که عبد بطور اکتسابی تحصیل می کند و نهایت آن از جمله احوالی است که خداوند آنرا واجب می گرداند و کسیکه به زیور رضا آراسته

ص: ۱۷۹

---

۱-۱. صافات، ۱۰۲.

۲-۲. همان، ۱۰۳.

۳-۳. یوسف، ۱۰۱.

گردد به نحو احسن از او استقبال شده و به بالاترین مقام قرب گرامی داشته می شود.

بنده از خداوند خشنود نمی شود تا اینکه خداوند از او خشنود گردد همانگونه که خداوند متعال فرمود: «رضی الله عنهم و رضوا عنه» خداوند از ایشان راضی و خشنود است و ایشان نیز از او راضی و خشنودند.

موسی علیه السلام فرمود: خدایا مرا به عملی ارشاد و راهنمایی کن که هر گاه آنرا انجام دهم از من راضی شوی (خداوند) فرمود: موسی تو طاقت آنرا نداری پس موسی سجده کنان با تضرع و اخبات بر زمین افتاد سپس خداوند به او وحی کردای پسر عمران همانا رضای من در رضای تو به قضای من است. (۱)

### پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام

با توجه به اینکه خداوند متعال نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را به حق عظیم ستوده که در بردارنده مجموعه کمالات اخلاقی است و آیات و روایات فراوانی درباره حضرتشان مبنی بر دارا بودن صفات عالیه انسانی آنهم در مراتب وصف ناپذیراز جمله: ایمان، بصیرت، تقوا، اخلاص، یقین، عمل صالح، انفاق و اسطوره بودن در صبر و مقاومت، وجود دارد.

درباره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و عفو و گذشت و عطف و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم داستانهای

ص: ۱۸۰

زیادی در کتب تفسیری و تاریخی آمده است که همه آنها ما را از بحث مصادیق مخبتین خارج می کند ولی تا آن جا که مجال اجازه می دهد در این زمینه مطالبی را بیان می کنیم.

در حدیثی از حسین بن علی علیه السلام آمده است که می فرماید: از پدرم امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره ویژگیهای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود، در فرازی از این حدیث آمده است: رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با همشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او مأیوس نمی شد. و هر کسی به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت... هر گاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و در خواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هر گاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او اعطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد. (۱)

و باز در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «انما بعثت لا تمم مکارم الاخلاق». (۲)

من برای این مبعوث شده ام که فضایل اخلاقی را تکمیل کنم.

امام احمد و حارث از ابی الأحوص و زیدبن علی و آن دو از وفد عبد القیس آورده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدند که

ص: ۱۸۱

---

۱- ۱. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، معانی الاخبار، ۸۳.

۲- ۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ۳۳۳.

می فرمود: «اللهم اجعلنا من عبادك المختبين...»<sup>(۱)</sup>.

خدایا ما را از بندگان محبت قرار ده... .

همچنین روایتی که از طریق مختلف وارد شده که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن آن از خداوند درخواست می کند که ایشان را از زمره ی محبتین قرار دهد آنجا که می فرماید: «... رب اجعلنی لک شکارا لک ذکارا لک رهابا لک مطوعا الیک محبتا أوها منیا»<sup>(۲)</sup>.

که بحث آن در فصل دوم کتاب تحت عنوان جایگاه اخبات و محبتین در روایات به تفصیل گذشت.

با توجه به مواردی که ذکر کردیم نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بر بلندای قله اخبات تکیه زده و بطور مسلم از محبتین طراز اول محسوب می شوند بگونه ای که هیچ انسانی در شأن و منزلت به جایگاه ویژه ایشان نمی رسد.

علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه در تفسیر عبارت «وأخبتوا الی ربهم»<sup>(۳)</sup> اخبات را قابل انطباق بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام دانسته و می نویسد:

در این آیه خدای تعالی ایمان و عمل صالح را مقید به اخبات کرده و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن

ص: ۱۸۲

---

۱- ۱. الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۸، ۵۳۰.

۲- ۲. همو، ج ۱، ۴۳۶ و ج ۸، ۵۲۳.

۳- ۳. هود، ۲۳.

افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به خدا دارند و دارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند و این خصوصیت همان است که ما در صدر آیات در تفسیر جمله «أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه» (۱) آوردیم. (۲)

ایشان در تفسیر آیه فوق الذکر و آیات پس از آن (هود، ۱۷ \_ ۲۴). می نویسد:

از ظاهر این آیات بر می آید که در زمینه دلخوش کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تقویت ایمان آن جناب به کتاب خدا و تأکید بصیرتش نسبت به وظیفه اش سخن دارد پس سیاق کلام در این آیات سیاق خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. (۳)

وی هم چنین در ادامه آورده است: اینکه بعضی (۴) گفته اند منظور از کلمه «من كان» خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است به این معنا که اراده استعمال، آن جناب را مخصوص نموده به اینکه معنای کلمه خاص باشد، سخن درستی نیست و اگر آن جناب منظور هست بخاطر این است که مورد با آن جناب منطبق می شود (و قهرا به ذهن می رسد که تنها آن حضرت منظور است، در حالیکه آن جناب تنها منظور نیست). (۵)

ایشان درباره اینکه منظور از آن شاهد کیست می نویسد: ظاهرا

ص: ۱۸۳

---

۱- ۱. هود، ۱۷.

۲- ۲. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ۲۸۷.

۳- ۳. همو، ج ۱۰، ۲۷۰.

۴- ۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ۱۳۰.

۵- ۵. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۲۷۳ و ۲۷۲.

مراد بعضی از افرادی است که به حجّیت و حقانیت قرآن یقین داشته، و در این یقین خود بصیرتی الهی دارند و بخاطر همان بصیرت و یقین به قرآن ایمان آورده و شهادت داده اند به یکتایی خدای تعالی و به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم.

و در پایان به این نتیجه می‌رسند که آیه شریفه با روایاتی منطبق می‌شود که هم شیعه آنها را قبول دارد و نقل کرده و هم سنی، و در آن روایات آمده که مقصود از «شاهد» علی بن ابی طالب علیه السلام است، البته این وقتی است که منظور روایات این باشد که مورد آیه با آن جناب منطبق است، نه به این معنا که الفاظ آیه در مورد آن جناب استعمال شده است. (۱)

ائمه معصومین علیهم السلام یکی دیگر از مصادیق محبتین می‌باشند که تنها به برخی از روایات و اخبار رسیده در این زمینه اشاره می‌کنیم.

به روایت بشر و بشیر پسران غالب اسدی حضرت سید الشهداء علیه السلام پسین روز عرفه در عرفات از خیمه ی خود با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان بیرون آمدند و با نهایت تذلل و خشوع در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را بسوی کعبه گردانیدند و دستها را بلند کردند و مانند مسکینی که طعام بخواهد دعای روز عرفه را خواندند که در فرازی از آن آمده است: «لااله الا انت سبحانک انی کنت من الوجیلین». (۲)

هیچ معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی تو و من از سطوت

ص: ۱۸۴

---

۱- ۱. همو، ۲۷۴.

۲- ۲. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، دعاء امام حسین علیه السلام در روز عرفه، ۴۸۸.



اگر ما این فراز از این دعای شریف را در کنار روایت ابن ابی حاتم از سدی که محبتین را در آیه «و بشر المحبتین» و جلین معنا کرده<sup>(۱)</sup>، قرار دهیم، حاصل آن خواهد بود که حضرت ابی عبد الله علیه السلام نیز با توجه به فرمایش ایشان از زمره ی محبتین می باشند.

همچنین علامه مجلسی به نقل از عیسی بن داود از موسی بن جعفر علیه السلام آورده که امام کاظم علیه السلام فرمود: از پدرم امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند: «و بشر المحبتین» سؤال کردم ایشان فرمود: «نزلت فینا خاصه»<sup>(۲)</sup> یعنی آیه فقط درباره ما نازل شده است. امام سجاد علیه السلام در زیارت امین الله پس از دعاها و تقاضاهای سیزده گانه، صورت مبارکشان را بر قبر مطهر امیر المؤمنین علی علیه السلام گذارده و سپس عباراتی را در بیست و دو فراز بصورت مناجات با حق تعالی ابراز می فرماید که در یکی از آن فرازها آمده است: «اللهم إن قلوب المحبتین الیک والهه» خدایا دل‌های محبتین و فروتنان نزد تو واله و حیران است.

بعضی از آن فرازها حالات بندگان مؤمن است و نوع آن‌ها بیان عنایتهای الهی به بندگانش می باشد، و می توان استفاده کرد که مقصود حضرت از این جملات طلب مضمون آنهاست از خداوند متعال برای خویش، همانطور که در اغلب دعاها می توان این معنا

ص: ۱۸۵

---

۱- ۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۴، ۶۴۹.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۴، ۴۰۱؛ نیز: نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ۳.

را استفاده کرد، و این معنا منافات ندارد، با اینکه این بزرگواران، این کمالات را در حد اعلای آن دارا بوده اند، زیرا ایشان حدوث و بقاء آنها را از خداوند متعال می دانستند و با دعا تقاضای دوام آنها را می کردند.<sup>(۱)</sup>

علامه مجلسی ضمن اینکه این زیارتنامه را از صحیح ترین زیارتنامه ها از جهت سند و عامترین آنها از نظر مورد دانسته، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: آنرا می توان در تمامی زیارتگاههای ائمه خواند.<sup>(۲)</sup>

در برخی روایات از ائمه معصومین علیهم السلام به همراه اصحابشان به عنوان محبتین یاد شده است صاحب بحار الأنوار از ابن عباس درباره آیات «بشر المحبتین... و مما رزقناهم ینفقون» نقل کرده که گفت: «علی و سلمان»<sup>(۳)</sup> یعنی منظور از محبتین علی علیه السلام و سلمان هستند.

و در جای دیگر به نقل از ابن مردویه درباره آیات فوق الذکر آورده که گفت: «منهم علی و سلمان»<sup>(۴)</sup> یعنی علی و سلمان از گروه محبتین می باشند.

ایشان هم چنین به نقل از کناسی از حضرت صادق علیه السلام آورده که فرمود:

ص: ۱۸۶

---

۱- ۱. تحریری، محمود، سیمای محبتین در شرح زیارت امین الله، ۲۶۵ (با اندکی تصرف).

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۷ و ۲۶۹.

۳- ۳. همو، ج ۳۶، ۱۶۶.

۴- ۴. همو، ۱۸۵.

«لما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، في الغار و معه ابوالفصیل، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

أتى لأنظر الآمن الى جعفر و اصحابه الساعه تعوم بينهم سفيتهم في البحر، و إني لأنظر الآن الى رهط من الأنصار في مجالسهم مخبتين بأفئيتهم، فقال ابوالفصیل: أترأهم يا رسول الله الساعه؟! قال: نعم. قال: فأرنيهم فمسح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على عينه ثم قال: انظر. فنظر فرأهم. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أرأيتهم؟ قال: نعم. و أسرّ في نفسه أنه ساحر».(۱)

وقتيکه پیامبر صلی الله عليه و آله وسلم به همراه ابوبکر در غار بود. فرمود: من اکنون جعفر و یاران را می بینم. او کشتی آنان را در دریا هدایت می کند و نیز گروهی از انصار را می بینم که در خانه هایشان مخبت اند. ابوبکر گفت: آنانرا به من نشان بده، پس پیامبر بر چشم او دست کشید سپس فرمود: نگاه کن. ابوبکر نگاه کرد و آنان را مشاهده کرد و پیامبر فرمود: آیا آنان را مشاهده نمودی؟ ابوبکر گفت: آری در حالیکه با خودش گفت که پیامبر ساحر و جادوگر است.

شیخ مفید و سید مرتضی در کتاب مزارشان دعایی را در زیارت مشهد عباس ابن علی آورده اند که در فرازی از آن آمده است: «... و أنك مضیت علی بصیره من امرک، مقتدیا بالصالحین، و متبعا للنبیین، فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی

ص: ۱۸۷

منازل المخبّتين، فأنه ارحم الراحمين»<sup>(۱)</sup> که ما آنرا در بحث جایگاه اخبات و مخبتین در روایات با تفصیل بیشتر آوردیم.

صاحب کتاب نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه به نقل از امام علی علیه السلام از حکیم بن جبله و عابدان و مخبتان اهل بصره یاد نموده که در پیکاری سخت به قتل رسیدند<sup>(۲)</sup> کسانی که به تعبیر امام سجاد علیه السلام بخاطر سجده بسیار، پیشانی، زانوها و کف دستانشان خشن و درشت شده ذی ثنات (صاحبان پینه ها) هستند.

روایاتی وجود دارد که در آنها برخی از اصحاب ائمه نظیر: حجر بن عدی، کلیب، عبد الله بن جندب، فضیل بن یسار، ابی بصیر، ربیع بن عبد الله، برید بن معاویه العجلی، محمد بن مسلم و زراره تحت عنوان مخبتین یاد شده اند که ما بحث آنها را در بخش اول، فصل جایگاه مخبتین در روایات به تفصیل آوردیم.

صاحب المصنف به نقل از بکر بن معز درباره ی ربیع بن خثیم آورده است که: عبد الله بن مسعود هرگاه، ربیع بن خثیم را می دید می گفت: مخبتان را بشارت ده، بخدا سوگند اگر رسول خدا تو را می دید البته تو را دوست می داشت.<sup>(۳)</sup>

و در روایتی به نقل از ابو عبیده بن عبد الله آورده که او گفت: هرگاه ربیع بن خثیم بر عبد الله وارد می شد در آنروز اذن و اجازه

ص: ۱۸۸

---

۱-۱. ابن طاوس، السیدعلی بن موسی، مصباح الزائر، ۲۱۴.

۲-۲. محمودی، محمد باقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۵، ۲۳۰.

۳-۳. ابن ابی شیبّه الکوفی، المصنف، ج ۸، ۳۰۰.

نداشت تا اینکه یکی از آندو از مصاحبش جدا شود گفت که عبدالله به او گفت ای ابا یزید اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را دیده بود البته تو را دوست می داشت و ندیدم تو را جز اینکه مخبتین را یاد کردم. (۱)

در برخی روایات به مصادیق عام مخبتین اشاره شده است از جمله آنها روایتی است که ابی امامه به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آورده است که کسیکه شبی هشتصد آیه از قرآن تلاوت کند از مخبتین می باشد (۲) و در روایت دیگر عباد بن صامت به نقل از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این خصوص قرائت چهارصد آیه را ذکر کرده است. (۳)

شیخ صدوق نیز در کتاب من لایحضر در تجلیل از ابو عبدالله معروف به نعمه استاد وی و از نوادگان امام علی علیه السلام ایشان را به اوصافی از قبیل: اخبات، سکینه و وقار و... ستوده است. (۴)

### علماء اسلامی

با توجه به بحث مترادفات که متذکر شدیم تواضع با اندکی ضیق و توسعه، قریب المعنی با اخبات است از این جهت ما نیز نمونه هایی عالی از عالمان بزرگ و پیشتازان دانش الهی را که

ص: ۱۸۹

---

۱- ۱. همو، ۲۹۴، نیز: الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ۲۳. نیز: الطبرانی، المعجم الکبیر، ۱، ۱۵۱.

۲- ۲. همو، ج ۸، ۱۸۰، نیز: الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۲، ۲۶۷.

۳- ۳. همو، ۲۶۸.

۴- ۴. ابن بابویه قمی (صدوق) محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ۲.

همواره بر قله فضایل و مکارم اخلاقی، همچون گوهر شبچراغ درخشیده اند و در عرصه های مختلف اخلاقی سرآمد روزگار خود بوده اند در این مبحث متذکر می شویم، کسانی که همیشه خود را طلبه ای کوچک و خدمتگذار مردم معرفی می کردند خود به بازار می رفتند و مایحتاج زندگی خویش را تهیه می کردند و در مجالس درس خود با تواضع و سکینه به سخن شاگردان خود گوش می دادند و با شجاعت و صراحت حین بحث و محاجّه، سخن حق را قبول می کردند و به اشتباه خویش معترف بودند و هیچگاه از گفتن کلمه نمی دانم عار و ننگ نداشتند. هرگز خود را بالاتر و برتر از دیگران ندانسته و به بزرگ و کوچک در سلام کردن پیش دستی می کردند. در پائین ترین جای مجلس روی حصیر و گلیم می نشستند و به مریدان خود درس ادب و اخبات می دادند و هرگز کلمه «من» بر زبان نمی آوردند و بجای آن از «لا ادری»، بسیار استفاده می کردند و هیچگاه اندوخته های علمی خود را به رخ این و آن نمی کشیدند و دچار کبر و غرور نمی شدند. یاد آوری گوشه هایی از زندگانی آن بزرگان و رفتار فروتنانه آنان با مردم می تواند الگویی مؤثر و آموزنده برای دانشجویان و طالبان علم باشد. لذا در اینجا به چند مورد از فروتنی و اخبات عالمان اسلامی می پردازیم.

### امام خمینی

بنیان گذار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران هنگامیکه در

ص: ۱۹۰

اوج اقتدار و عظمت قرار داشت و فریاد پر صلابت او لرزه بر اندام قدرتهای استکباری و استعماری شرق و غرب انداخته بود و خور و خواب را بر دشمنان خویش حرام کرده بود، در نهایت تواضع و اخبات در سطح یک طلبه ناچیز خود را پایین می آورد و همیشه خویش را خادم و خدمتگزار مردم معرفی می نمود و آن هنگام که جنگ تحمیلی و خانمانسوز بر ما سایه افکنده بود نوجوانی بسیجی و فداکار را بعنوان رهبر خود معرفی کرده و بوسه بر دست و بازوی آن دلاور مردان به ظاهر کوچک را افتخار خود می دانست و می فرمود: «من دست و بازوی شما را، که دست خدا بالای آن است، می بوسم و بر این بوسه افتخار می کنم».<sup>(۱)</sup>

### علامه طباطبایی

حضرت علامه با مهربانی و فروتنی شاگردان خود را در مباحثه می پذیرفتند و با خاکساری و تواضع منحصر به فرد خود از امور کوچک که برخی انجام آن ها را دون شأن خود می دانستند، ابا نداشتند بعنوان مثال وقتی که بحث فلسفه رونق نداشت و در حوزه های علمیه بیشتر مباحث فقه و اصول مطرح بود ایشان با نهایت فروتنی تدریس فلسفه را تقبل نمودند و در این راستا از هیچ کوششی مضایقه نکردند. و شاگردان ممتازی چون استاد شهید مطهری و... را پرورش داده و به عرصه های علمی معرفی نمودند.

ص: ۱۹۱

فقیه نام آور و کم نظیر، شیخ انصاری که از نوابغ فقه و اصول و سایر علوم اسلامی محسوب می شود بگونه ای که ملقب به خاتم الفقهاء و المجتهدین گردید، گفته شده در تدریس چند روزی از وقت مقرر تأخیر داشتند علت را از وی جویا شدند فرمود: یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل گشته و این امر را با چند نفر در میان نهاده تا درس مقدمات برایش بگویند، ولی هیچیک از آنان حاضر نشدند و شأن خود را بالاتر از آن دیدند؟! بدین جهت، خود، متصدی این امر شده و درس او را بعهدہ گرفتم. (۱)

ما به همین مقدار از زندگی پربار و عبرت آموز عالمان عامل در این زمینه بسنده نموده و همگان بالأخص قشر دانشجو و طالب علم را دعوت می کنیم تا با تعمق بیشتر در رفتار و سجایای این بزرگان در جهت خودسازی و اصلاح جامعه گامهای مؤثرتری بردارند.

ص: ۱۹۲



### اشاره

قرآن کریم در آیه ۳۵ سوره مبارکه حج به چهار ویژگی از ویژگیهای مخبتین اشاره کرده است:

«و بشر المخبتین الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم و الصابرين علی ما اصابهم و المقیمى الصلوه و مما رزقناهم ینفقون».

این چهار ویژگی عبارتند از:

۱. هراسناکی از حق در اثر یاد خداوند.

۲. صبر در برابر مشکلات و پیشامدها.

این دو صفت از اعمال قلب و اوصاف باطن است.

۳. اقامه نماز.

۴. انفاق در راه خدا، که این دو صفت از اعمال جوارح و بدن است.

ص: ۱۹۳

پس از تحلیل و بررسی این چهار خصلت، واله بودن دل‌های مخبتین که در فرازی از زیارت امین‌الله وارد شده است را بعنوان پنجمین ویژگی آنان که آن هم از اعمال قلب و اوصاف باطن است به تفصیل بیان خواهیم کرد.

## ۱. هراسناکی از حق در اثر ذکر و یاد خدا

### اشاره

«و بشر‌المخبتین الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم».

پیش از آنکه هراسناکی این بندگان خاص خداوند از حق را مطرح کنیم ابتدا مطالبی را درباره «ذکر» و یاد خداوند بیان می‌کنیم.

### ذکر

### اشاره

«ذکر» در اصطلاح معارف اسلامی به معنای یادآوری خداوند به قلب و زبان است «یاد خدا» سرچشمه قدرت روحی و معنوی انسان است و قرآن کریم، در مواضع متعدّد، مسلمانان را به این امر مهم فراخوانده است تا از آثار و برکات آن برخوردار گردند و نیز از آفات «فراموشی خدا» و نسیان و غفلت از ذکر الهی، آنان را سخت پرهیز داده است، تا از زیانها و دشواریهای گوناگون در امور دنیوی و اخروی بدور مانند.

### تعریف لغوی

حسن مصطفوی در تحقیقی که از این کلمه به عمل آورده است

ص: ۱۹۴

به این نتیجه رسیده است که: «اصل در این کلمه همان یادآوری است که در مقابل غفلت و نسیان است و این معنی اعم از تذکر قلبی یا لسانی است وی در ادامه می افزاید: گاهی ذکر به صورت مبالغه بر «ما یذکر به» اطلاق می شود چنانکه پنداری آن وجود خارجی، مظهري برای ذکر است همانگونه که می گوییم «زید عدل».(۱)

### معانی و مصادیق ذکر

معانی مختلفی از ذکر در قرآن آمده است از جمله: یادآوری و ذکر به زبان(۲)، یادآوری در مقابل نسیان(۳)، ذکر زبانی(۴)، یادآوری قلبی و زبانی(۵)، یادآوری قلبی(۶)، قرآن مجید(۷)،

ص: ۱۹۵

- ۱-۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ۱۳۱۸.
- ۲-۲. «... و ذکر الله كثيرا...» و(آنکه) یاد خدا بسیار کند. احزاب، ۲۱.
- ۳-۳. «... فَأَنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ وَ مَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذُكَّرَهُ» كهف، ۶۳.
- ۴-۴. «... لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ...» همانا با بسوی امت کتابی که مایه ی شرافت و عزت شما است فرستادیم... انبیاء، ۱۰.
- ۵-۵. «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ - كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...» آنگاه که اعمال حج را بجای آوردید شما هم مانند پدران خود بلکه بیش از آنکه پدرانتان را یاد می کنید خدا را یاد کنید (هر حاجت دنیا و آخرت را از خدا خواهید)... بقره، ۲۰۰.
- ۶-۶. «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...» پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم... بقره، ۱۵۲. «وَإِذْ كُنَّا فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ...» خدای خود را با تضرع و پنهانی و بی آنکه آواز برکشی در دل خود و در صبح و شام یاد کن... اعراف، ۲۰۵.
- ۷-۷. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ آتَانَاهُ لَحَافِظُونَ» البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و آنرا محققا محفوظ خواهیم داشت. حجر، ۹.

شرف (۱)، کتب متقدم (۲)، و وصفی برای پیامبر (۳)، بکار رفته است و در کتب روایی در معانی زیارت ائمه علیهم السلام (۴) و زیارت عالم (۵) نیز آورده شده است. حضرت امام خمینی رحمه الله در این باره میفرماید: «کسیکه خود را عادت داد به قرائت آیات و اسماء الهیه از کتاب تکوین و تدوین الهی کم کم قلب او صورت ذکری و آیه ای به خود گیرد و باطن ذات محقق به «ذکر الله» و «اسم الله» و «آیت الله» شود. چنانچه ذکر بر رسول اکرم و علی بن ابیطالب علیهما السلام و آلهما و اسماء حسنی به ائمه هدی و آیت الله نیز به آن بزرگواران تفسیر و تطبیق شده، آنها آیات الهیه و اسماء الله حسنی و ذکر الله اکبرند. (۶)

در تعالیم اسلامی از یاد خدا بعنوان «نور دلها» (۷) و «جلای قلوب» (۸) تعبیر شده است این نور معنوی دلها را از انواع ظلمتها و

ص: ۱۹۶

- 
- ۱- ۱. «وَأَنَّهُ لَمَذْكُرٌ لَمْكَ وَ لِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» قرآن برای تو و (مؤمنان) قومت شرف و نام بلندی است و البته شما را (درباره ی اطاعت از قرآن) باز می پرسند. زخرف، ۴۴.
  - ۲- ۲. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الذُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الْمَذْكُورِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» و ما (بعد از تورات) در زبور داود و در کتب انبیاء گذشته و عده دادیم که البته بندگان نیکو کار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد. انبیاء، ۱۰۵.
  - ۳- ۳. «... قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ...» ... خداوند آنکه مایه ی تذکر شما است بر شما نازل کرده، رسولی که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند... طلاق، ۱۰ و ۱۱.
  - ۴- ۴. رجوع شود به کامل الزیارات و نیز کتب روایی در باب حج.
  - ۵- ۵. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۱، ۳۹.
  - ۶- ۶. امام خمینی، آداب الصلوه، ۲۳۹.
  - ۷- ۷. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۵۱۴۴.
  - ۸- ۸. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، محمد، خطبه ۲۲۲، ص ۴۵۴.

کدورت‌های حاصل از توجه به غیر حق می‌رهاند و آثار معنوی عظیمی بر جای می‌گذارد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«اللهم انّ او حشتم الغربه آنستهم ذکرک»<sup>(۱)</sup>.

پروردگارا اگر غربت آنان را (دوستانت را) به وحشت اندازد یاد تو مونس تنهایی آنان است.

ملاک زندگی واقعی یا «حیات طیبه» توجه به خداست. همچنانکه رویگردانی دلها نتیجه غفلت از یاد اوست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید:

«بذکر الله تحى القلوب و نسیانه موتها»<sup>(۲)</sup>.

با یاد خدا دلها زنده می‌شود مرگ دلها در فراموشی خداست.

وقتی دل از یاد خدا غفلت می‌ورزد، رنجور شده و آدمی به بیماری روحی و معنوی گرفتار می‌شود.

تنها درمان این بیماری‌های توان فرسای معنوی، آشنایی با خدا و معطوف کردن دل بسوی درگاه اوست. در احادیث اسلامی از ذکر قلبی بعنوان «شفاء القلوب»<sup>(۳)</sup> یاد شده است.

در دعای کمیل می‌خوانیم:

یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء

ای آنکه درمان دردها، و یادش شفابخش بیماریهاست یاد

ص: ۱۹۷

---

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکم، ۳۲۷۰.

۲- ۲. نهج الفصاحه، به قلم حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، ۱۳۰۴.

۳- ۳. متقی الهندی، کنز العمال، ۱۷۵۱.

خدا، دل را نشاط و توان می بخشد و ضعف و سستی را که اغلب در جریان زندگی روزمره به صورتهای گوناگون پیش می آید، جبران می کند و شخص با کسب شادابی و نشاط روحی، قدرت معنوی بیشتری می یابد.

یاد خدا زندگی را از بن بست بیرون آورده و پنجره ی امید و روشنایی را به روی انسان گشوده و به او شور و نشاط و انگیزه ی فعالیت و کار در زندگی می دهد. چنین انسانی دارای انرژی فوق العاده و همت خستگی ناپذیر شده و از کار و تلاش لذت می برد. او با تلاش و توان بسیار در خدمت به خلق خدای کوشد و می داند که هر چه بیشتر به دیگران خدمت کند، آخرت او زیباتر خواهد بود. تلاش چنین انسانی نه تنها برای خود بلکه در جهت رفاه آحاد جامعه است. حضرت علی علیه السلام روزها به نخلستان می رفت و به حفر چاه مشغول می شد و وقتی به آب می رسید، در حالی که عرق از سر و رویش جاری بود، آنرا وقف می کرد و در اختیار عموم مردم و به خصوص محرومان قرار می داد.

از سخنان امام علی علیه السلام است که:

«مداومه الذکر، قوه الارواح»<sup>(۱)</sup>.

مداومت بر یاد خدا موجب قدرت و قوت دلهاست میزان آرامش قلبی هر کس متناسب با میزان توجه او بخداست. دلهایی که از یاد خدا غافلند، به سان زورقی هستند، که به کوچکترین نسیم به حرکت در می آیند و با اولین موجی که بر می خیزد واژگون

ص: ۱۹۸

---

۱- ۱. آمدی، عبد الواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و درر الکلم، ۹۸۳۲.

و غرق می گردند. اما دل‌هایی که یاد خدا توجه دارند به کشتیهای عظیمی می مانند که خود را به پایگاه محکمی بسته اند و با شدیدترین طوفانها به تلاطم نمی افتند. جا دارد به برخی از آراء و اقوال دانشمندان اسلامی درباره ذکر و حقیقت آن بپردازیم.

### حقیقت ذکر

خواجه عبدالله انصاری درباره حقیقت ذکر، سخن جنید را نقل کرده می گوید:

قال الجنید: حقیقه الذكر الفناء بالمذكور عن الذكر.

سپس در ادامه گفتارش بر این نکته تأکید می کند که ذکر حقیقی، ذکر قلبی است: «ذکر نه همه آنست که تو به اختیار خویش از روی تکلف لب جنبانی آن خود تذکر است و تذکر تصنع. ذکر حقیقی آنست که زبان همه دل شود. و دل همه سرگردد و سرعین مشاهدت شود، اصول تفرقت منقطع گردد. کمال جمعیت در عالم معیت از این مقام پدید آید»<sup>(۱)</sup>.

سید قطب می گوید: ذکر الهی ذکر با لب و زبان نیست بلکه ذکر با قلب و روح است، ذکر الهی اگر وجدان را نلرزاند و قلب را به تپش نیاندازد و نفس را زنده نگرداند و همراه با تضرع و تذلل و خشیت نباشد ذکر نیست بلکه بی ادبی در حق خداوند است، ذکر فراخواندن جلال و عظمت الهی و ترس از غضب و عقاب او و امید و پناه بردن به اوست، به گونه ای که گوهر روح را در انسان

ص: ۱۹۹

---

۱- ۱. میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۵، ۶۸۴.

مصفاً کند و او را به سرچشمه لدنیش پیوند دهد. سپس آنگاه زبان با قلب به حرکت درآید. (۱)

ایشان در جای دیگر درباره ارتباط ذکر قلبی و لفظی می گوید: یاد خدا، لفظی که بر زبان جاری گردد نیست، حالتی است در دل و شعوری در روح و تأثیری که آدمی را به اطاعت و بر دل او جلوه ای از دیدار خدا می تاباند و با این همه گاهی، لفظی هم بر زبان جاری می شود و گاه نمی شود. (۲)

کتب اخلاقی در بیان ذکر آورده اند:

ذکر عبارت است از یاد خدا کردن، نفع آن در صورتی است که دوامی داشته باشد. یعنی دائم یا اکثر اوقات در یاد خدا باشد و به زبان او را یاد کند با حضور قلب و فراغت دل و توجه تام به خداوند تا اینکه فکر او در دل قرار گیرد و انوار عظمت او بر دل بتابد و از اشراقات خورشید جمال او سینه گشاده گردد، این ثمره جمله عبادات و غایت مطلب در همه طاعات است. (۳)

در معراج السعاده درباره ذکر حقیقی آمده: ذکر حقیقی عبارت است از یاد نمودن خدا در دل و چون زبان هم به موافقت دل حرکت کند، نور علی نور است و اما مجرد ذکر زبان اگر چه هر گاه به قصد قربت و ثواب باشد فایده بسیار بر آن مترتب است، اما اثر انس و محبت بدون حضور قلب و یاد خدا در دل حاصل

ص: ۲۰۰

---

۱-۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۳، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷.

۲-۲. همو، ج ۱، ۱۴۰.

۳-۳. فیض کاشانی، ملا محسن، المحججه البيضاء، ج ۱، ۳۸۶.



علامت ذکر: «ذکر همان وسیله ارتباط است و علامت آن غفلت و فراموشی از غیر خداست، پس کسیکه قلب و زبانش به ذکر خدای تعالی مشغول شد، از اشتغال به غیر آن دوری می کند و از هواهای نفسانیش غافل می شود. (۲)

یاد خدا، روح و فلسفه همه عبادات است.

حقیقت عبادت حرکت روح انسان به سوی خداست و تنها ظاهر اعمال بدنی در صورتیکه عاری از توجه قلب باشد، عبادت حقیقی محسوب نمی گردد و فاقد ارزشهای واقعی می باشد. (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در این باره می فرمایند:

«انما فرضت الصلوه و امر بالحج و الطواف و اشعرت المناسک لاقامه ذکر الله؛ فاذا لم یکن فی قلبک للمذکور الذی هو المقصود و المبتغی عظمه و لاهیبه ما قیمه ذکرک». (۴)

منظور از وجوب نماز و حج و طواف و دیگر مناسک، به پا داشتن ذکر و یاد خداست.

پس وقتی قلب تو از هیبت و عظمت خدا که مقصود و مطلوب اصلی از عبادت است خالی شد در این صورت تنها ذکر زبانی چه ارزشی خواهد داشت.

ص: ۲۰۱

---

۱-۱. نراقی، احمد، جامع السعادات، ج ۳، ۴۴۶.

۲-۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ۳۲۱.

۳-۳. ضیاء آبادی، سید محمد رضا، حج برنامه کامل، ۸۰.

۴-۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۴۷، فراز ۵، ۵۵۸.

نتیجه نماز، یاد خداست. از بین عبادات و طاعات هیچیک به مرتبه نماز نمی رسد و اهمیت آن به اندازه ای است که حضرت علی علیه السلام در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان لحظه ای پیش از آنکه جان به جان آفرین تسلیم کند، ضمن وصیت تاریخی خود به فرزندان گرامیش امام حسن و حسین علیهما السلام می فرماید:

«اللّٰهُ اللهُ فِي الصَّلَاةِ فَانْهَاهَا عَمُودَ دِينِكُمْ»<sup>(۱)</sup>.

خدا را خدا را که برپاداشتن نماز را از یاد نبرید، زیرا که نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شود به سایر اعمال رسیدگی می شود و اگر پذیرفته نشود و مقبول درگاه حق واقع نگردد، بقیه اعمال نیز مردود است و کان لم یکن تلقی می گردد.

با این وجود خداوند متعال در خلوت انس و محفل قدس به کلیم خود موسی بن عمران علیه السلام فرمود:

«اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى و اقم الصلوة لذكركى»<sup>(۲)</sup>.

منم خدای یکتا، هیچ خدایی جز من نیست، پس مرا به یگانگی پرست و نماز را مخصوصا برای یاد ما بپا دار.

مفسران درباره «اقم الصلوة لذكركى» تفاسیر گوناگونی ارائه داده اند که به برخی از آنها اشاره می شود.

سید قطب گوید: اینکه فرموده «اقم الصلوة لذكركى» برای اینست که نماز کاملترین صورت عبادات و کاملترین وسیله ذکر است زیرا نماز منحصر در جهت ذکر و از هر ترکیب به دور است و

ص: ۲۰۲

---

۱- ۱. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۳، ۳۲۲.

۲- ۲. طه، ۱۴.

در نماز است که نفس فقط برای همین هدف آماده می شود و با خدا پیوند می خورد.<sup>(۱)</sup>

حضرت امام خمینی رحمه الله می فرمایند: خداوند غایت اقامه صلوه را ذکر خود قرار داد.<sup>(۲)</sup>

شهید مطهری می نویسد: پاداشتن نماز آنست که حق نماز ادا شود، یعنی بصورت یک پیکر بی روح انجام نگیرد، بلکه نمازی باشد که واقعا بنده را متوجه خالق و آفریننده خویش سازد.<sup>(۳)</sup>

خداوند متعال در بیان آثار نماز می فرماید:

«ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله اکبر».<sup>(۴)</sup>

همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است.

ذکری که غایت و نتیجه نماز است، ذکر قلبی است که از همه ی اعمال خیر، قدر و قیمت بیشتری دارد و نیز از همه انحاء عبادتها اثر بیشتری در سرنوشت انسان دارد.

علامه طباطبایی «ولذكر لله اکبر» را نیز یکی از اثرات نماز می دانند. یعنی عبادت را به جمله ی قبل متصل می دانند و می فرمایند: این اثر از اثرات قلبی که نهی از فحشاء و منکر بوده است مهمتر است زیرا ذکر خدا بزرگترین چیزی است که ممکن

ص: ۲۰۳

---

۱-۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ۲۳۳.

۲-۲. امام خمینی، آداب الصلوه، ۲۴۴.

۳-۳. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ۶۷.

۴-۴. عنکبوت، ۴۵.

است به یک انسان برسد و کلید همه ی خیرات است و نهی از فحشاء و منکر نسبت به آن فایده ای جزئی است. (۱)

سید قطب در این باره می گوید: چون ذکر خدا از هر عبادت و خشوعی بالاتر است به همین دلیل فرمود: «و لذكر الله اکبر». (۲)

با توجه به آیات شریفه قرآن، غرض اصلی از نماز، یاد خدا بوسیله قلب و حضور عظمت او در اندیشه انسانی است و این نکته منشأ باز دارندگی نماز از بدیها و زشتیهاست و این مسئله با توجه کامل به سوی خدا و ملاحظه ی جلال او و خوف و خشیت و خضوع و خشوع در برابر او، حاصل می شود چنانچه یکی از مفسران درباره ی قول خداوند که می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوه من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله». (۳)

برای سعی و دویدن به سوی نماز، تعبیر جالبی دارد: آن سعی و دویدن بر قدمها نیست، همانا نهی شده که برای نماز نیایند مگر با سکینه و وقار، بلکه سعی به دلها و نیت و خشوع است. (۴)

### روح و فلسفه حج «ذکر الله» است

عمل حج با ارکان و اجزایی که دارد یک دوره کامل مسیر

ص: ۲۰۴

---

۱- ۱. الطباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ۱۳۶.

۲- ۲. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۵، ۱۷۳۸.

۳- ۳. ای کسانیکه ایمان آورده اید هر گاه شما را برای نماز جمعه بخوانند فی الحال بسوی ذکر خدا بشتابید. جمعه، ۹.

۴- ۴. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱۰، ۴۰۳.

ابراهیم خلیل علیه السلام در مراحل توحید، ونفی شرک و اخلاص عبودیت او را مجسم می سازد و به همین جهت است که خداوند می فرماید: «در میان مردم حج را اعلام کن تا بسویت بیایند».

چون معنای آمدن مردم بسوی ابراهیم، این است که مردم بسوی خانه ای که او بنا کرده بیایند و آنرا زیارت کنند، و وقتی مشاهده کردند، علاقه مند به آن خانه می شوند، چون خلقت انسان بگونه ای است که منفعت را دوست دارد و حج هم دارای منافع دنیوی مانند: تجارت، سیاست، امارت، تدبیر، و اقسام رسوم و آداب و سنن، و عادات، و انواع تعاون و یاریهای اجتماعی، و غیر آن و منافع اخروی است که همان وجود انواع تقریبات بسوی خداست.

تقریباتی که عبودیت آدمی را مجسم می سازد و اثرش در عمل و گفتار آدمی هویدا گردد. و عمل حج با مناسکی که دارد انواع عبادتها و توجه به خدا را شامل و متضمّن است، چون مشتمل است بر ترک تعدادی از لذایذ زندگی، و کارهای دنیایی و کوششها برای دنیا، و تحمل مشقتها، و طواف پیرامون خانه او، و نماز و قربانی، و انفاق و روزه، و غیر آن (۱) و در یک کلام، حج آینه ی تمام نمای «ذکر الله» است.

امام خمینی درباره ذکر و عبادت حقیقی می فرماید:

آن عبارت است از آن که شخص سالک عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر به جا آورد، زیرا که عبادت را با

ص: ۲۰۵

---

۱- ۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۴، خلاصه ۳۶۸، ۳۶۹.

حال اضطراب قلب و تزلزل به جا آورد، آن عبادت صورت با طنبه ی قلب نگردد. (۱)

در اول امر که زبان قلب گویا نشده سالک راه آخرت، باید آنرا تعلیم دهد و با طمأنینه و سکونت، ذکر را به آن القاء کند، همین که زبان قلب باز شد، قلب قبله ی لسان و سایر اعضا شود، با ذکر آن همه مملکت وجود انسانی ذاکر گردد. (۲)

مثلاً اگر کسی ذکر شریف لا اله الا الله، محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را با سکونت قلب و اطمینان دل بگوید و قلب را به این ذکر شریف تعلیم دهد، کم کم زبان قلب گویا شود، و زبان ظاهر تابع زبان قلب شود و اول قلب ذاکر گردد و پس از آن لسان، اما اگر این ذکر شریف را بی سکونت قلب و طمأنینه آن با عجله و اضطراب و اختلال حواس گفت: از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حدّ زبان و گوش حیوانی ظاهری به باطن و سمع انسانی نرسد و حقیقت آن در باطن قلب محقق نشود و صورت کمالیه ی قلب نگردد که ممکن الزوال نباشد.

پس اگر احوال و شدائدی دست دهد، خصوصاً مثل احوال و سكرات موت و شدائد نزع روح انسانی، بکلی آن ذکر را فراموش کند و از صفحه ی دل، آن ذکر شریف محو شود، بلکه اسم حق تعالی و رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم و دین شریف اسلام و کتاب مقدس الهی و ائمه هدی علیهم السلام و سایر معارف را که به قلب نرسانده

ص: ۲۰۶

---

۱- ۱. امام خمینی، آداب الصلوه، ۹.

۲- ۲. همو، ۱۷.

فراموش کند و در وقت سؤال قبر جوابی نتواند دهد، تلقین را نیز به حال او فایده ای نباشد، زیرا که در خود از حقیقت ربوبیت و رسالت و دیگر معارف بشری اثری نمی بیند و آنچه به لقلقه لسان گفته بود و در قلب صورت نگرفته بود از خاطرش محو شود و او را نصیبی از شهادت به ربوبیت و رسالت و دیگر معارف نخواهد بود.<sup>(۱)</sup>

و در حدیث است که: «یک طایفه از امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را که وارد جهنم می کنند، از هیبت مالک جهنم اسم پیغمبر را فراموش می کنند، با آنکه در همان حدیث است که آنها اهل ایمان هستند و قلوب آنها و صورتهای آنها از نور ایمان درخشان و متأللی است».<sup>(۲)</sup>

خلاصه گفتار آن که حقیقت «ذکر» ذکر قلبی است، چنین ذکری است که روح همه ی عبادات عملیه می باشد و پاداش آن ذکر از سوی خداست. پس اگر انسان در اکثر اوقات به دل متوجه خدای تعالی باشد و به زبان بر آن کاری که از طریق شرع رسیده مداومت نماید، انس به حق تعالی پیدا می کند و از انس محبت تولید می گردد و از محبت قرب پدید می آید آنوقت مقام بنده به خدا نزدیکتر خواهد شد.<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۰۷

---

۱- ۱. همو، ۱۸.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، مرآه العقول، ج ۱۰، ۳۹۲.

۳- ۳. تربتی مقدم محمد آباد، منصوره. پایان نامه، بررسی مفهوم ذکر از دیدگاه وحی، ۱۹.

سه چیز اساس و پایه تذکر است از آن سه سالک متذکر می رسد.

۱. اتعاض از مواعظ.

۲. مستبصر شدن از غیر.

۳. بهره مند شدن از ثمرات فکر.

سالک پندی می شنود متعظ می شود، اتفاقی می افتد عبرت می گیرد. فکر می کند از فکر بهره می گیرد این هر سه موجب می شوند که او بیاد حق افتد و به حق برسد.

اتعاض از مواعظ

سالک وقتی از وعظ واعظ متعظ می گردد که بداند واعظ اهل عمل است اگر سالک بعیوب واعظ واقف باشد پند و اندرز واعظ در او اثری نخواهد کرد حافظ می گوید.

«الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلب» کلام وقتی از دل برخاست به دل می نشیند.

علاوه بر اینکه واعظ باید اهل عمل باشد متعظ هم باید قابل باشد. شنونده اگر به وعد و وعید حق عزّ اسممه معتقد نباشد پند و اندرز در او اثری نخواهد کرد او باید معتقد باشد خود را محتاج بوعظ بداند و قابل آن باشد تا متعظ شود.

ص: ۲۰۸



عبر جمع عبرت است استبصار از عبر بصیرت یافتن بسبب عبرت است. سالک مراتب بحال دیگران نظر افکنده از گرفتاریها، ناکامیها، انحرافها، سختی ها، غفلتها، پیش آمدها، پند گرفته بحق رو می کند متوجه حال خود می شود. این توجه از بصیرتی است که از عبرت برای او حاصل شده است بدیهی حصول بصیرت هم منوط به وجود عقل و نور حکمت است آنکه از عقل و حکمت بهره مند است متعظ شده و پند می پذیرد امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و من تینت له الحکمه عرف العبره و من عرف العبره فکانما کان فی الاولین».

«آنکه به حکمت رسید عبرت حاصل کرد و آنکه عبرت حاصل کرد چنان است که گوئی از حال گرفتاران واقف و در بین آنها است».

از عبرت، سالک ارزش وقت را می داند و می فهمد که چگونه باید عبادت کند عبادت را روی غرض و نظر انجام نمی دهد، خواجه می گوید:

«و انما یستبصر العبره بثلاثه اشیاء بحیوه العقل و معرفه الایام و السلامه من الاغراض».

بهره مند شدن از ثمرات فکر

کلمه ی طیبه که در قرآن به شجره طیبه تشبیه شده «الم تر کیف

ضرب الله مثلاً كلمه طيبه كشجره طيبه اصلها ثابت وفرعها في السماء توتى اكلها كل حين باذن ربها».

هر چه هست چیزی است که اصلش ثابت و فرعش تا به آسمان کشیده شده میوه اش دائم هر زمان اراده شود باذن رب حاضر است فکر یا فکرت به کلمه طیبه تشبیه شود از جهاتی در تشبیه وجه مشابهت موجود است.

فکر چون شجره طیبه اصلش در خمیر ثابت شاخه و فرعش تا به مقام اعلی و ملکوت اشیاء کشیده شده حدود سیرش و سبوع و محل دوران آن نامحدود است.

میوه شجره طیبه قطعا شیرین، خوش طعم و مطبوع است غذائی است روحانی ثمره فکرت لذیذ، گوارا و دلپذیر است غذائی است روحانی.

آن حصول و وجودش باذن ربّ است این نیز حصول و وجودش باذن رب است، آن متنوع و مختلف بی حد و بی پایان است، این نیز متنوع و مختلف، بی حد و بی پایان است.

آن ممدوح و مستحسن این ممدوح و مستحسن بطوریکه شده یک ساعت فکر برابر شصت سال عبادت.

خواجه به فکر و ثمره فکر اشاره ای ندارد و در آن مورد بحث نمی کند به آنچه سالک را به فکر می کشاند و موجب تفکر او می گردد اشاره ای دارد در حقیقت بیان او در موجبات وجود فکر است او می گوید بهره مند شدن از ثمرات فکر در وقتی که خواب و خور کم علقه و علاقه منقطع، امل و آرزو تمام، دل بعزلت متمایل

باشد و با قطع علائق زمینه استضاءه از آیات شریفه قرآن برای سالک فراهم باشد. (۱)

## مراحل ذکر

مرحله اول «ذکر» نام اوست چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«و اذکر اسم ربك» (۲) مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست بلکه توجه به معنا است چرا که یاد لفظی مقدمه یاد قلبی است و ذکر قلبی روح و جان را صفا می بخشد و نهال معرفت و تقوی را در دل آبیاری می کند مرحله ی دوم یاد آوری ذات پاک او در قلب است چنانچه می فرماید:

«و اذکر ربك فی نفسك تضرعا و خیفه» (۳) پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خشوع یاد کن.

مرحله سوم رسیدن به مقام مجموعه ی صفات جمال و جلال خدا که در الله جمع است، می باشد چنانچه می فرماید: «یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا» (۴) ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید. و به این ترتیب این ذکر همچنان ادامه می یابد و مرحله به مرحله تکامل یافته و صاحبان آن را با خود به اوج کمال می رساند. (۵) تا آنجا که می فرماید:

ص: ۲۱۱

---

۱-۱. بینا، محسن، مقامات معنوی، ص ۷۷ و ۷۴.

۲-۲. مزمل، ۸.

۳-۳. اعراف، ۲۰۵.

۴-۴. احزاب، ۴۱.

۵-۵. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۳۰، ۱۷۷.

«و تبتل الیه تبتیلاً»<sup>(۱)</sup>، دل به خدا ببند و از غیر او قطع امید کن و خالصانه به عبادتش برخیز.

مراحل ذکر را به ترتیب دیگری نیز می توان بیان نمود که عبارتند از:

۱. ذکر زبانی.

۲. ذکر قلبی.

۳. درک و جود حق در روح.

۴. استغراق در ذکر بطور دائم.

۵. متحقق شدن انسان به حقیقت اسماء و صفات.

۶. مظهر اسم اعظم پروردگار شدن.

## آثار ذکر

۲۰۱. خشوع و اطمینان

بحث از این دو اثر از آثار ذکر در بخش اول قسمت مترادفات به تفصیل آمد و در پی مبحث ذکر که از وجل و ترس دلها سخن بمیان خواهد آمد نیز به گونه ای دیگر به این موضوعات خواهیم پرداخت.

۳. اطاعت از حق و دوری از معصیت

امام صادق علیه السلام می فرماید: من کان ذاکراً لله علی الحقیقه فهو مطیع، و من کان غافلاً منه فهو عاصٍ.

ص: ۲۱۲

---

۱-۱. مزمل، ۸.

هر که بیاد خداست نه به زبان تنها بلکه به دل و زبان و به ظاهر متوجه جناب اوست پس البته او مطیع و منقاد الهی است و از او عصیان صادر نمی شود، چرا که منشأ صدور عصیان غفلت است و غفلت از او منتفی است. هر گاه ثابت شد که هر ذاکر مطیع است پس بحکم عکس نقیض هر عاصی غافل باشد از این جهت فرمود که: هر که از باری تعالی غافل است و به یاد او نیست عاصی است یعنی در شرف عصیان است و محمول باشد به مجاز مشارفه، و می شود که مراد از «طاعت» و عصیان نفس ذکر و غفلت باشد یعنی هر که بیاد خداست مطیع است به آنچه مأمور است که ذکر الهی باشد و هر که از او غافل است عصیان کرده است به آنچه مأمور است، چرا که غفلت از حضرت باری نزد مقربین معصیت است. (۱) و اطاعت نشانه ی هدایت و معصیت نشانه ی ضلالت و گمراهی است.

۴. جلب توجه خدا

در قرآن مجید می خوانیم: «اذکرونی اذکرکم» (۲) خداوند متعال می فرماید: مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

۵. محبت الهی

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «من اکثر ذکراً لله أحبه» (۳)

ص: ۲۱۳

---

۱-۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۴۳.

۲-۲. بقره، ۱۵۲.

۳-۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۳، ۱۶۰.

هر کس خدا را بسیار یاد کند محبوب خداوند می شود.

۶. ایمنی از شیطان

امام علی علیه السلام می فرماید: «الذکر دعامة الايمان و عصمه من الشيطان».(۱)

ذکر ستون ایمان و ایمنی از شیطان است. و هم چنین فرمودند:

«ذکر الله رأس مال كل مؤمن و ربحه السلامه من الشيطان».(۲)

یاد خداوند سرمایه هر مؤمن است و سود آن سالم ماندن از دستبرد شیطان است.

۷. قوت قلب و توانمندی روح

در پرتوقوت قلب، استمرار حالت مقدس خلوص و فناء فی الله صورت می پذیرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «مداومه الذکر قوه الارواح».(۳)

مداومت در ذکر موجب نیرومندی جانها می گردد.

۸. تقرب

امام هشتم علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: موسی حکیم در مناجات خود اظهار داشت:

خدایا با

ص: ۲۱۴

---

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی، غرر الحکم و درر الکلم، ۵۱۷۲.

۲- ۲. همو، ۵۱۷۱.

۳- ۳. همو، ۹۸۳۲.

کدامین بانگ تورا بخوانم (از من دوری)؟ یا بکدام گونه مناجات تو را صدا کنم (به من نزدیکی)؟

ندا رسید: یا موسی! انا جلیس من ذکرنی: من هم نشین کسی هستم که به یاد من باشد، موسی بار دیگر اظهار داشت: پروردگارا! گاهی در حالی قرار دارم که سزاوار نیست ذکر تو را بر لب داشته باشم، ندا رسید: اذکر علی کل حال. (۱)

۹. روشن بینی و بصیرت

قران کریم می فرماید: «انّ الذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون» (۲) پرهیز کاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او راه حق را می بینند) بینا می گردند. و در جایی دیگر آیات قران را که از مصادیق ذکر است وسیله بیداری و بینایی از طرف پروردگار معرفی می کند که به هر انسان آماده ای دید و روشنایی و نور می دهد «هذا بصائر من ربکم». (۳)

۱۰. شادمانی روحی

امام علی علیه السلام می فرماید: الذکر لذّه المحبین. (۴) ذکر لذت محبین

ص: ۲۱۵

---

۱-۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۲، ۴۹۶، و نیز: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۳. (با اندکی اختلاف).

۲-۲. اعراف، ۲۰۱.

۳-۳. همان، ۲۰۳.

۴-۴. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی، غرر الحکم و درر الکلم، ۶۷۰.

است و کسیکه به این لذت نایل شود از هر لذتی به غیر یاد او بیزاری جسسته و طلب مغفرت می کند، و استغفرک من کلّ لذه بغیر ذکرک. (۱) و از تو طلب آمرزش می کنم از هر لذتی که بدون یاد تو باشد.

## آفات ذکر

### ۱. شیطان

یکی از آفات و عوامل باز دارنده از یاد خدا ابلیس است و قرآن کریم درباره ی بعضی از انسانها می فرماید:

«استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله» (۲) شیطان به آنها مسلط گشت و یاد خدا را از آنان به فراموشی برد. و ما در بخش سوم «آفت شناسی اخبات» به تفصیل در باره شیطان سخن خواهیم گفت.

### ۲. دنیا پرستی

دنیا پرستی نیز یکی از عوامل بازدارنده از یاد خداست، و بر این اساس است که قرآن در توصیف انسانهای راستین می فرماید:

«رجال لا تلهیهم تجاره ولا بیع عن ذکر الله» (۳)

مردانی که سرگرمی تجارت و خرید و فروش (در زندگی) آنان

ص: ۲۱۶

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۴، ۱۵۱.

۲- ۲. مجادله، ۱۹.

۳- ۳. نور، ۳۷.



را نتوانست از خدا، غافل کند. لازم به تذکر است، این مورد را نیز در بخش سوم «آفت شناسی اخبات» با تفصیل بیشتر آورده ایم.

۳. آرزوها

دل بستگی قلبی و امیدهای ناهنجار مایه ی غافل ماندن از خداست که امیر المؤمنین علیه السلام هشدار می دهد که:

«واعلموا ان الأمل یسهی العقل و ینسی الذکر» (۱).

آگاه باشید! که آرزوی (ناستوده) باعث غفلت عقل و فراموشی یاد خداست.

**وجل**

**اشاره**

همانگونه که در ابتدای بحث ذکر گفتیم و جل (ترس) دلها یکی از آثار ذکر است که به عنوان یکی از صفات مخبتین در قران کریم نیز بیان شده است، «الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم» که در ادامه به شرح و توضیح آن می پردازیم.

**مفهوم لغوی**

وجل، به معنای فزع (وحشت) و خوف (ترس)، ماضی آن وجل و مصدر آن وجلاً می باشد و در حدیث است: مارا موعظه ای کرد که از آن دلها ترسید و مضارع آن با واو «توجل» و با یاء «تیجل»

ص: ۲۱۷

نیز آمده (۱) و سیبویه مضارع آنرا به دو صورت با الف «یاجل» و با یاء «یيجل» آورده که در یا جل «واو» به «الف» تبدیل شده بخاطر کراهت واو با یاء و در «یيجل» «واو» به خاطر نزدیکی اش با «یاء» تبدیل به «یاء» گردیده و «یاء» مکسور شده به خاطر اشعار به وجل و آن نادر است. (۲)

## دیدگاه مفسران

نظر برخی از مفسران درباره ی آیه مذکور از این قرار است:

مراغی در تفسیر خود می نویسد:

آنان هنگامی که خدا را یاد می کنند به خاطر ترس از خشیت او و خوف از عقابش لرزه بر اندامشان می افتد. (۳)

سید قطب می گوید:

به مجرد ذکر اسم خداوند در ضمایر و مشاعر آنان ترس تحریک می شود. (۴)

شیخ طوسی در تبیان آورده است:

یعنی هنگامی که ثواب خداوند بر طاعت و عقاب او بر معاصی را یاد کنند، از عقابش بترسند و از ترک طاعاتش دچار خشیت شوند (۵) صاحب تفسیر صافی در خصوص این آیه

ص: ۲۱۸

---

۱- ۱. ازهری، تهذیب اللغه، ج ۴، ۳۸۴۱.

۲- ۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ۴۰۴.

۳- ۳. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر مراغی، ج ۴، ۲۱۳.

۴- ۴. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ۵۳۴.

۵- ۵. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج ۷، ۳۱۵.

به خاطر تابیدن پرتوجلال خداوند بر قلوب آنان، دل‌هایشان دچار هیبت شده است<sup>(۱)</sup>، غالب مفسران<sup>(۲)</sup> قریب به همین معانی را در ذیل آیه بیان داشته‌اند که از تکرار آنها پرهیز می‌شود.

صاحب کتاب شریف بحار الأنوار نیز در ذیل آیه «و بشر المحبتين الذين اذا ذكر الله و جلت قلوبهم»<sup>(۳)</sup> در باب خوف و رجاء و حسن ظن به خداوند متعال آورده است: «مؤمنان کسانی هستند که از خشیت پروردگارشان مشفقند تا آنجا که می‌فرماید: و آنانکه آنچه وظیفه‌ی بندگی و ایمانست بجای آورده و دل‌هایشان از آنروزیکه بخدای خود رجوع می‌کنند هراسان است»<sup>(۴)</sup> «آنان دائم از قهر خدا هراسانند»<sup>(۵)</sup>.

«و آنان از خشیت او» یعنی از عظمت و مهابتش «مشفقون» یعنی لرزانند و اصل خشیت خوف و ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است، و بدین خاطر به علماء و دانشمندان اختصاص دارد و اشفاق، خوف و ترس همراه با عنایت و توجه است پس اگر با «مِنْ» متعدی شود معنای خوف در آن ظاهر تر است و اگر با

ص: ۲۱۹

- 
- ۱- ۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۲۳.
  - ۲- ۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ۱۵۱؛ نیز، طبری، جامع البیان، ج ۵، ۳۱۷؛ نیز: السید شرف الدین علی الحسینی، تاویل الایات الظاهره، ج ۱، ۳۳۷؛ نیز: ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۴۹۳.
  - ۳- ۳. حج، ۳۵ \_ ۳۴.
  - ۴- ۴. مؤمنون، ۶۰ \_ ۵۶.
  - ۵- ۵. انبیاء، ۲۸.

«علی» متعدی گردد بر عکس (۱).

ایشان هم چنین ضمن روایتی از حفص از ابی عبدالله علیه السلام درباره ی فرموده ی خداوند: «والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم و جله آنهم الی ربهم راجعون» (۲).

آورده: از امام سؤال شد چه چیزی را به جا آوردند؟ فرمود: به خدا قسم طاعت را با محبت و ولایت به جا آوردند با وجود اینکه در این حال خائفند ولی خوفشان، خوف شک نیست بلکه می ترسند از اینکه در طاعت و ولایت ما کوتاهی کرده باشند (۳).

و نیز آورده: «وقلوبهم و جله» یعنی می ترسند که از آنان پذیرفته نشود، و اینکه بگونه ی دیگر واقع نمی گردد تا به آن مؤخذه شوند (۴).

کلینی در روضه به اسنادش از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که امام درباره ی آیه مذکور فرمود: منظور اشفاق و رجاء آنان است می ترسند از اینکه اعمالشان به آنها باز گردانده شود گر چه خداوند عزّ ذکره را اطاعت نکردند، با این حال امید دارند از آنان پذیرفته شود (۵).

آیت الله محمدی گیلانی و جل قلب را مترادف خشیت دانسته و می نویسد: وجل قلب، یعنی استشعار خوف، هنگام ذکر خدای

ص: ۲۲۰

---

۱-۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ۳۴۰.

۲-۲. مؤمنون، ۶۰.

۳-۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۴۰.

۴-۴. همو، ۳۴۱.

۵-۵. کلینی، محمد، الکافی، ج ۸، ۲۲۹.

تعالی که نور عظمت او بر قلبش می تابد و هیبت حضرتش او را فرا می گیرد که معنای خشیت همین است!<sup>(۱)</sup>

در سوره انفال نیز خداوند متعال و جل و ترس دلها در اثر ذکر حق را در توصیف مؤمنان متذکر شده، می فرماید: «انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم...»<sup>(۲)</sup> مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دلهای آنها به خاطر احساس مسئولیت در پیشگاهش ترسان می گردد.

### منشأ وجل و مفهوم اصطلاحی آن

صاحب تفسیر نمونه در معنای وجل و سر چشمه ی آن می نویسد:

«وجل» حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سر چشمه ی آن یکی از این دو چیز است، گاهی به خاطر درک مسئولیتها و احتمال عدم قیام به وظایف لازم در برابر خدای باشد، و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است.<sup>(۳)</sup>

وی در توضیح این مطلب می گوید:

گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که براستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. شخص دیدار کننده گاهی

ص: ۲۲۱

---

۱-۱. محمدی گیلانی، محمد. شرح زیارت امین الله، ۱۷۲.

۲-۲. انفال، ۲.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ۸۶.

آنچنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می‌گیرد، که احساس یکنوع وحشت در درون قلب خویش می‌نماید، تا آنجا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می‌کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می‌نماید، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او وهمه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سر نزده است، این نوع ترس، بازتاب و عکس العمل در ک عظمت است.

قرآن مجید می‌گوید: «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیه الله»<sup>(۱)</sup> اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خدا شکافته می‌شد. و نیز می‌خوانیم «انما یخشى الله من عباده العلماء»<sup>(۲)</sup> تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می‌ترسند.

و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره برقرار است، بنابر این اشتباه است، که ما سرچشمه‌ی خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیتها بدانیم.<sup>(۳)</sup>

رشید رضا نیز درباره‌ی سرچشمه‌ی وجل دو چیز را مطرح می‌کند، می‌گوید: گاهی به خاطر ترس از عاقبت مجهول است و گاهی به خاطر درک جلال و مهابت اوست.<sup>(۴)</sup>

سید قطب در تعریف وجل می‌نویسد: وجل آن لرزش

ص: ۲۲۲

---

۱- ۱. حشر، ۲۱.

۲- ۲. فاطر، ۲۸.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۷ و ۸۶.

۴- ۴. رشید رضا، محمد، المنار، ج ۹، ۵۸۹.

وجدانی است که در هنگام ذکر خدا بر قلب مؤمن عارض می شود، و جلالتش او را می پوشاند و دچار ترس می شود و عظمت خداوند در تقصیرات است و گناهانش جلوه گر می شود و به عمل و طاعت فرا می خواند. (۱)

علامه طباطبایی می فرماید: نور ایمان بتدریج در دل تابیده می شود و هم چنان رو به زیادی می گذارد تا به حد تمام رسیده و حقیقتش کامل شود. مرتبه ی اول آن که همان تأثر قلب است عبارتست از وجل و ترس و تکان خوردن دل در هنگام ذکر خدا. (۲)

صاحب مجمع البیان ضمن تأکید بر اینکه وجل تأثری است قلبی می گوید: وجل ترس است که با شدت اندوه همراه است. (۳)

### طرح یک سوال

از مقایسه آیه ۲ سوره انفال با آیه ۲۸ سوره ی رعد این سؤال به ذهن می رسد که خداوند در آیه ۲ سوره انفال ذکر را موجب ترس و لرز قلوب مؤمنین یاد کرده در حالیکه در آیه ۲۸ سوره رعد می فرماید: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله» آنها که به خدا ایمان آورده و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد.

به تعبیر دیگر در یکجا ذکر را موجب ترس و اضطراب و در جای دیگر موجب اطمینان و آرامش قلمداد نموده است که به

ص: ۲۲۳

---

۱- ۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۳، ۱۴۷۵.

۲- ۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۹، ۱۱.

۳- ۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ۷۹۸.

ظاهر با هم نمی سازد.

صاحب مجمع البیان در بیان حل این مشکل و رفع اختلاف میان این دو آیه دو وجه را ذکر کرده است، یکی اینکه مؤمنین هنگامی که عقوبت خداوند و عدل او و وعیدی که بوسیله عقاب، بر گناهان داده است را یاد می کنند از سر تعظیم از خدا بترسند و در حالتیکه نعمت خدا بر بندگانش و احسان و فضل و رحمت او بر آنان و ثوابش بر طاعات را یاد می کنند قلبشان مطمئن شود و نفسشان به عفو خدای تعالی آرام گیرد، چنانچه فرمود: «الا بذكر الله تطمئن القلوب».

وجه دیگری که ایشان مطرح می نمایند اینست که از صفات مؤمن است که هر گاه نعمتهای الهی بر او ارزانی شود، در آن می نگرند. و مغفرت و رحمت عظیم او را می بینند قلبش مطمئن می شود و به خدا حسن ظن پیدا می کند و آنگاه که گناهان بزرگش را که منجر به ترک اوامر الهی و ارتکاب نواهی است یاد کند، قلبش می ترسد و نفسش مضطرب می شود. (۱)

رشید رضا در نقد این نظر که ذکر را مخصوص وعید دانسته می گوید:

هر کس ذکر را مخصوص وعید دانسته است و گمان کرده است که وجل فقط از ترس عذاب است از مفهوم ذکر غفلت کرده است زیرا مراد به ذکر خدا، ذکر عظمت و سلطان و جلال و وعد و وعید و محاسبه او و سایر صفات و افعال اوست، چنین کسی طعم

ص: ۲۲۴



خشیت و ترس از مهابت و مقام کبریایی خدا را نچشیده است و آیه «انما یخشی الله من عباده العلماء» را نخوانده است و نمی داند که برخی از بندگان خدا قلبشان خاشع است و با ذکر اسماء الهی در آخرسوره حشر اشک از چشمانشان سرازیر می شود: «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیه الله» (۱) و چنین ترسی هنگام وصف جهنم و ذکر حساب و جزا یافت نمی شود. (۲)

خواجه عبدالله انصاری به این مطلب اشاره می کند که هر یک از این دو آیه وصف الحال دو عده است، آیه ی مورد نظر نشان مبتدیان است و آیه «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله» وصف الحال متقیان است، این گونه به توضیح مطلب می پردازد: بنده در بدایت روش خویش پیوسته می گوید و می زارد و می نالد چندان از بیم فراق بگرید که نداء «الّا تخافوا» بر وی رسد. از بیم فراق به روح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارامد، این است که می گوید جل جلاله: «تطمئن قلوبهم بذكر الله» و گفته اند در «وجلت قلوبهم» وصف مرید است و «تطمئن قلوبهم» لغت مراد است. (۳)

صاحب تفسیر المیزان در این زمینه می نویسد:

آیه «تطمئن قلوبهم بذكر الله» با آیه سوره ی انفال که

ص: ۲۲۵

---

۱- ۱. حشر، ۲۱.

۲- ۲. رشید رضا، محمد، المنار، ج ۹، ۵۹۰.

۳- ۳. المیبدی، ابولفضل رشید الدین، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۴، ۱۰.

می فرماید: «انما المؤمنین الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم» (۱). منافات ندارد، زیرا ترسی که در این آیه آمده ترسی نیست که با اطمینان منافات داشته باشد، بلکه حالتی است قلبی که طبعاً قبل از آمدن اطمینان عارض قلب می شود، هم چنانکه آیه ی «الله نزل أحسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء» (۲). هم این معنا را افاده می کند (۳) و نظر ما نیز بر همین است.

ایشان در توضیح این مطلب می گوید:

هر نعمتی از ناحیه خدای سبحان نازل می شود، و اما نعمت و عذاب و و ناراحتی هر چه که باشد در حقیقت چیزی نیست که از ناحیه او نازل شده باشد، چون امر وجودی نیست، بلکه امری است عدمی، عبارت است از افاضه نکردن خدا و امساک او از رساندن نعمت و انزال رحمت، هم چنانکه آیه شریفه ی «ما یفتح الله الناس من رحمہ فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده» (۴).

هم آنرا افاده می کند. و وقتی مسلم شد که هیچ شری از ناحیه خدا نازل نمی شود، چون ترس همیشه از شری است که ممکن

ص: ۲۲۶

---

۱- ۱. انفال، ۲.

۲- ۲. زمر، ۲۳.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ۴۸۵.

۴- ۴. فاطر، ۲.

است پیش بیاید، نتیجه می‌گیریم که حقیقت ترس از خدا همانا ترس آدمی از اعمال زشت خویش است که باعث می‌شود خداوند از انزال رحمت و خیر خود امساک و خودداری کند، بنابراین هر وقت که دل آدمی بیاد خدا بیافتد اولین اثری که از خود نشان می‌دهد این است که ملتفت قصورها و تقصیرها و گناهان خود گشته، آنچنان متأثر شود که عکس‌العملش در جوارح، لرزه‌ی اندام باشد.

دومین اثرش این است که متوجه پروردگارش می‌شود که هدف نهایی فطرت اوست، و در نتیجه خاطرش سکون یافته و بیاد او دلش آرامش می‌یابد. (۱)

زمخشری نیز بر این اعتقاد است که قلب مؤمنین پس از آشفتگی و اضطراب از ترس خدا، با ذکر رحمت و مغفرت او آرام می‌شود، مانند آیه «ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله». (۲) این آرامش یا با ذکر دلایل و حدانیت خداوند است و یا با قرآن، از آن رو که معجزه‌ی آشکاری است که دلها به آن تسکین می‌یابد و به یقین می‌رسد. (۳) حضرت امام خمینی رحمه الله حقیقت خشوع را اینگونه بیان می‌فرماید: «حقیقت خشوع عبارت است از خضوع تام ممزوج با حبّ یا خوف و آن حاصل شود از ادراک عظمت و سطوت و هیبت جمال و جلال». (۴)

ص: ۲۲۷

---

۱-۱. موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۴۸۶ و ۴۸۵.

۲-۲. زمزم، ۲۳.

۳-۳. زمخشری، محمود بن عمر، کشف، ج ۲، ۵۲۸.

۴-۴. امام خمینی، آداب الصلوه، ۱۳.

ایشان در تفصیل این تعریف اجمالی می فرمایند: «پاره ای از قلوب عشقی و از مظاهر جمالند و به حسب فطرت متوجه به جمال محبوب هستند، و چون در سلوک ادراک ظلّ جمیل یا مشاهده ی اصل جمال کنند، عظمت مختفیّه در سرّ جمال آنها را محو کند و از خود بیخود نماید. پس، هیبت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرو گیرد و حالت خشوع در مقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد و از این حالت انس رخ دهد و وحشت واضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدّل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد، چنانچه حالت قلب خلیل الرحمن علیه السلام چنین بوده است.

پاره ای از قلوب خوفی و از مظاهر جلالند، آنها همیشه ادراک عظمت و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد! (۱)

### نتیجه گیری

سپس نتیجه گیری می فرمایند که: پس خشوع گاهی ممزوج با حبّ و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است، گرچه در هر حبّی و وحشتی و در هر خوفی حبّی است. (۲)

خلاصه سخن آنکه ذکر در دلّهای مخبتین در ابتدا ترس و خشیت را موجب می شود و پس از آن در قلوب آنان اطمینان و سکینه را به ارمغان می آورد، به تعبیر دیگر وقتی آنان، صفات

ص: ۲۲۸

---

۱-۱. همو، ۱۴.

۲-۲. همو، ۱۵.

جلال خداوند را متذکر می شوند حالت وجل واضطراب در دل‌هایشان ایجاد می گردد و هنگامی که صفات جمال حق تعالی را بیاد می آورند وقار و اطمینان در قلوب ایشان جایگزین می شود.

## ۲. صبر بر مصائب

### اشاره

«و بشر المحبتین... والصابرین علی ما اصابهم» (۱).

و بشارت ده محبتین را... و شکیبایند بر آنچه (از مصائب و بلاها) به آنها می رسد.

همانطور که قبلاً گفتیم دومین ویژگی ای که قرآن، محبتین را به آن ستوده، صبر بر مصائب است که از اعمال قلب و اوصاف باطنی آنها محسوب می شود.

ابتدا به معنای صبر از دیدگاه بزرگان اخلاق و عرفان و پس از آن دیدگاه مفسران درباره آیه فوق و آنگاه مباحث دیگری پیرامون صبر از قبیل: ارزش و جایگاه و فضیلت صبر راههای تحصیل صبر، درجات و اقسام صبر را مطرح نموده و در پایان به آثار و فواید آن خواهیم پرداخت.

### معنای صبر

امام صادق علیه السلام فرمود: «و تفسیر الصبر ما یستمر مذاقه و ما کان

ص: ۲۲۹

معنی صبر هر چیزی است که تلخ مزه باشد و مقارن اضطراب نباشد، هر چه تلخ باشد و مقارن اضطراب باشد آنرا صبر نمی نامند.

خواجه نصیر الدین طوسی در معنای صبر می نویسد: «صبر، نگاهداری نفس است از بیتابی نزد مکروه» (۲).

خواجه عبدالله انصاری در این زمینه آورده است: «صبر، نگاهداری نفس است از شکایت بر جزع مستور» (۳).

شیخ عباس قمی در خلاصه معراج السعاده نوشته است: و ضد جزع صبر است، که مضطرب نگشتن در بلاها و مصائب است، و این صبر در شدائد است (۴).

عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل می گوید: «مراد شیخ که فرماید صبر خودداری از شکایت است، شکایت به مخلوق است، و الا- شکایت به حق تعالی و اظهار جزع در درگاه قدس او با صبر منافات ندارد، چنانچه حضرت ایوب عرض شکوی به حق نمود: اَنتَی مَسِّئِی الشَّیْطَانِ بِنَصْبٍ وَعَذَابٍ. (پروردگارا) شیطان مرا معذب ساخته است. ص، ۴۱. با آنکه حق تعالی او را مدح فرماید:

بقوله: «ءنا وجدناه صابراً نعم العبد إنه أواب». ما ایوب را

ص: ۲۳۰

---

۱- ۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۶۳.

۲- ۲. طوسی، محمد بن حسن «معروف به خواجه نصیر»، اوصاف الاشراف، ۱۰۸.

۳- ۳. انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، ۳۸.

۴- ۴. قمی، شیخ عباس، خلاصه معراج السعاده، ۲۲۶.

بنده ای حلیم و خویشندار یافتیم، چه نیکو بنده ای بود، رجوعش دائم به درگاه ما بود. (۱)

و حضرت یعقوب عرض می کند: «إِنَّمَا أَشْكُوا وَ بَنِي وَ حَزَنِي إِلَى اللَّهِ» شکایت غم و اندوه خویش به خدا می برم، یوسف، ۸۶. با آنکه او از صابران بود. بلکه ترک شکایت به سوی حق اظهار تجلّد و ظهور به دعوی است. (۲)

### دیدگاه مفسران

نظر غالب مفسران درباره آیه «و الصابرين علی ما اصابهم» (۳) بیانگر اینست که منظور از صبر در اینجا، صبر بر مصائب و بلاها است که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

طبرسی در مجمع البیان می نویسد: و آنها که در برابر بلاها و مصیبتها و بر طاعت خدا صبر می کنند. (۴)

صاحب تفسیر تبیان در این زمینه آورده است: «والصابرين علی ما اصابهم» یعنی بر آنچه که خداوند مبتلایشان ساخته از بلاهای دنیا از انواع سختیها و بیماریها و گرفتاریها، صبر و شکیبایی می ورزند. (۵)

فیض کاشانی در تفسیر آیه فوق نوشته است: یعنی بر آنچه از

ص: ۲۳۱

---

۱-۱. ص، ۴۴ و ۴۵.

۲-۲. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، ۸۵.

۳-۳. حج، ۳۵.

۴-۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۵، ۲۵۹.

۵-۵. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج ۷، ۳۱۵.

مصائب و سختیها به آنها می رسد شکیبایند. (۱)

سید شرف الدین در تأویل الایات الظاهره بر این اعتقاد است: یعنی بر آنچه از بلاها و سختیها در اطاعت و فرمانبرداری خداوند به آنها می رسد، صابرند. (۲)

مراغی نیز در این خصوص با وی هم نظر است. (۳)

ابن عربی در تفسیر خود در ذیل آیه فوق می نویسد: و صبر و شکیبایی ورزیدند یعنی بر آنچه که بر آنها وارد شد خود را حفظ نمودند. (۴)

### اهمیت و ارزش صبر

«یکی از فضایل اخلاقی، صبر و بردباری» است، صبر در کانون زندگی، اثرات مثبت و سازنده و حیاتی دارد و منشأ استواری بسیاری از فضایل اخلاقی است و عدم توجه به آن پیامدهای ناگواری در بردارد، نه تنها پایبندی به اخلاق، بلکه دین داری و استواری در تعهد دینی، و بلکه همه تکامل، تعالی و پیشرفت در زندگی به وجود این صفت حیات بخش بستگی دارد.

برخی از موارد اهمیت صبر به شرح ذیل می باشد:

۱. صبر رأس ایمان است: امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۲۳۲

۱-۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۲۳

۲-۲. علی الحسینی، السید شرف الدین، تأویل الایات الظاهره، ج ۱، ۳۳۷.

۳-۳. المراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۴، ۲۲ و ۲۳.

۴-۴. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، ج ۱۱، ۴۷۱.



«الصبر رأس الأيمان» (۱) صبر و بردباری (سرمایه حیات) ایمان است.

و بر همین اساس است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «... فمن لا- صبر له لا- ايمان له» (۲) کسیکه صبر ندارد، ایمان ندارد.

۲. صبر از پایه های ایمان است: امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «الایمان علی أربع دعائم (شعب) علی الصبر، و یقین و العدل، و الجهاد» (۳).

ایمان بر چهار پایه استوار است:

صبر، یقین، عدل و جهاد.

۳. برترین عبادت: امام علی علیه السلام فرمود: «أفضل العباده الصبر و الصمت و انتظار الفرج» (۴).

برترین عبادتها، صبر و سکوت و انتظار فرج است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «انتظار الفرج بالصبر عباده» (۵).  
با شکیبایی منتظر فرج شدن، عبادت است.

۴. نشانه کمال: امام صادق علیه السلام فرمود: «كان علی بن الحسین یقول: انّ المعرفة بکمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا یعینه و قله المرء و حلمه و صبره و حسن خلقه» (۶) امام سجاد علیه السلام همیشه

ص: ۲۳۳

---

۱- ۱. کلینی، محمد، کافی، ج ۲، ۹۹.

۲- ۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۱۴۳.

۳- ۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۳۱، ص ۶۲۸.

۴- ۴. همان، ۱۴۲.

۵- ۵. شبر، عبدالله، الاخلاق، ۲۳۰.

۶- ۶. ابن بابویه قمی، (صدوق) محمد بن علی، خصال، ج ۱، ص ۲۹۰.

خاطر نشان می کرد: که نشانه کامل بودن ایمان شخص مسلمان این است که گفتار بی فایده نگویید، و جدل را رها کند و دارای حلم، صبر و اخلاق نیک باشد.

۵. برترین بندگان: از امام رضا علیه السلام سؤال شد، برترین بندگان خدا چه کسانی هستند؟ امام علیه السلام فرمودند: «الذین اذا أحسنوا استبشروا و اذا أساؤا استغفروا و اذا أعطوا شکروا و اذا ابتلوا صبروا و اذا غضبوا غضوا»<sup>(۱)</sup>.

بهترین بندگان خدا کسانی هستند که وقتی کار نیک انجام دهند شادند، و هنگامیکه کاری ناشایست انجام دهند (ناراحتند) و استغفار می کنند؛ و آنگاه که به آنان چیزی داده شود، شکر گذارند، و وقتی که گرفتار بلا و سختی شوند صابرند و در هنگام غضب نیز عفو و اغماض را پیشه خود می سازند.

۶. مرکز فرماندهی: امام علی علیه السلام فرمود: «تعلموا الحلم فانّ الحلم خلیل المؤمن و وزیره و العلم دلیل و الرفق اخوه و العقل رفیق و الصبر امیر جنوده»<sup>(۲)</sup>.

حلم را فرا گیرید، زیرا که حلم دوست انسان است و راهنمای او است، و رفق و مدارا برادر انسان مؤمن، و عقل رفیق اوست، (ولی) صبر و بردباری امیر لشکر و مرکز فرماندهی انسان با ایمان است.

آنچه در باب اهمیت و ارزش صبر در اینجا شایسته ذکر است و

ص: ۲۳۴

---

۱-۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۳۲۸.

۲-۲. همو، ۱۵۹.

کاملاً با بحث اخبات و مختین ارتباط دارد این است که در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در فضیلت صبر و بردباری فرمود:

«... و الصبر يدّعه كل أحد و لا يثبت عنده الا المختون...»<sup>(۱)</sup>

صبر و بردباری را هر کسی ادعا دارد و لی تنها اهل «اخبار» هستند که نزد آن ثابت قدم هستند.

و باز از اهمیت و جایگاه والا و ارزشمند صبر است که خداوند متعال می فرماید در مشکلات و مهمات امور به صبر و صلوه، استقامت جوید «استعينوا بالصبر و الصلوه و إنها لكبيره الا على الخاشعين»<sup>(۲)</sup> و باز در جای دیگر می فرماید: «يا ايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر و الصلوه ان الله مع الصابرين»<sup>(۳)</sup>

عالی ترین محصول کارگاه آفرینش و نیرومندترین قوای روی زمین، روح و نفس آدمی است که همه عوامل این کارگاه بصورت تکوینی فرمان بردار از او می باشند و از کانال صبر، به قدرت نامتناهی متصل است «إن الله مع الصابرين» این سلاح ظفر انگیز، عماد پیروزی همه انبیاء بوده است که قرآن کریم نیز از زبان همه انبیاء بر آن صحنه می گذارد و می فرماید: «و ما لنا ألا نتوكل على الله و قد هدانا سبلنا و لنصبرنّ على ما آذيتمونا و على الله فليتوكل المتوكلون»<sup>(۴)</sup>

ص: ۲۳۵

---

۱-۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۶۲.

۲-۲. بقره، ۴۵.

۳-۳. همان، ۱۵۳.

۴-۴. ابراهیم، ۱۲.

پیامبران به مردم می گفتند: چرا ما بر خدا توکل نکنیم؟ در صورتی که خدای متعال ما را به راهمان هدایت فرموده است و حتما بر آزارهای شما شکایا می باشیم و باید اهل توکل و طمأنینه، همیشه بر خدا اعتماد و توکل نمایند.

هدایت نفس به راه خویش، که همان انبساط نور ایمان و استیلاء آن بر قلب است، شجره زاکیه صبر را می رویاند و همه ناهمواریها، هموار می شود و عمر هر اندازه طولانی باشد، در نظر مؤمن محبت، جز مدت صبر نیست که همه گردنه های صعب العبور سلوک الی الله را هموار می کند و تمام عقبات را برای وی «خبت» ارض مطمئن و مستوی می گرداند و حیات برای این مؤمن، هر اندازه هم که محیط اجتماعی پر تشویش و آشوب باشد، جز سلوک در صراط مستقیم نیست، و صبر است که قرآن مجید آنرا ضمن وصایای لقمان به فرزندش این چنین می ستاید:

«و اصبر علی ما اصابک إنّ ذلک من عزم الأمور» (۱).

آری صبر عزیمت نفس است و عزم، تصمیم نفس بر امضای امر مورد نظر خویش است.

و به همین معنا انبیاء علیهم السلام به اولوالعزم توصیف می شوند.

استعانت یعنی یاری خواستن در امور مهمه و مشکلات و چون معین و ناصر حقیقی جز خدای متعال نیست، استعانت از حضرتش در مهمات و شدائد، همان ثبات و استقامت بخشیدن و اتصال در ارتباط به حضرت اوست و همین است صبر و صلوه که

ص: ۲۳۶

محکمترین سبب ظفر بر مشکلات است، صبر است که مشکلات کوبنده و عظیم را می کوبد و صغیر و هموارش می کند و از مانع، معین می سازد. (۱) و سلامت دین را تضمین می کند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«... و السَّلامه قد عزَّت في الخلق في كل عصر خاصه في هذا الزمان و سبيل وجودها في احتمال جفاء الخلق و اذيتهم و الصبر عند الرزايا...».

دین را سلامت داشتن بسیار مشکل است و دین سالم بسیار کمیاب و عزیز الوجود است در هر زمان، بخصوص در این زمان یعنی در زمان خودش و از جمله شروط سلامت دین احتمال جفای خلق است و گوارا کردن اذیت و آزارشان به خود. و یکی دیگر صبر کردن است در مصائب و بلاها مثل امراض بدنی و تنگی معاش و هر چه از دوست به تو رسد راضی باشی و لب به شکوه نگشایی و منافی شکرگزاری به خاطر نگذرانی. (۲) و صبر در صورتی ارزشمند است که با جزع و بی تابي همراه نباشد آنگونه که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«ينزل الصبر على قدر المصيبة و من ضرب يده على فخذة عند مصيبتة حبط عمله (اجرته)». (۳) صبر به اندازه مصیبت فرود آید، و آنکه در مصیبت بی تاب بر رانش زند، اجرش نابود می گردد. و از

ص: ۲۳۷

---

۱- ۱. محمدی گیلانی، محمد، شرح زیارت امین الله، ۱۷۳ و ۱۷۴.

۲- ۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، تلخیص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳- ۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۱۴۴، ص ۶۵۸.

حضرت صادق علیه السلام است که فرمود «... و کلّ نازله خلت أوائلها من الإخبات و الإنابه و التضرع الى الله فصاحبها جزوع غیر صابر» (۱) یعنی هر گاه مصیبتی و حادثه ای بر کسی فرود آید و آنکس در اول آن حادثه ملازم صبر و شکیبایی نشود و انابه و رجوع به حضرت باری عزّ اسمه ننماید هر آینه آنکس از اهل جزع است نه از اهل صبر.

## اقسام صبر

### ۱. صبر در برابر مشکلات و دشواریها

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون» (۲) فرمود: در امتحانات و دشواریها ثابت قدم و صبور بوده و با رهبران خود در ارتباط باشید. (۳)

قرآن کریم صبر در برابر حوادث و مشکلات را از محکمترین کارها قلمداد نموده است آنجا که فرمود:

«إن ذلك من عزم الأمور» (۴) امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «... و عوّد نفسک التصبر علی المکروه، و نعم الخلق التصبر.» و مقاومت

ص: ۲۳۸

---

۱- ۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۶۳.

۲- ۲. ای اهل ایمان در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید. آل عمران، ۲۰۰.

۳- ۳. طباطبایی محمد حسین، المیزان، ج ۴، ۱۳۳.

۴- ۴. این کار از محکمترین کارهاست. لقمان، ۱۷.

در برابر سختیها و ناملايمات را خوی خویشن ساز که شکیبایی در راه حق خوی نیکی است.<sup>(۱)</sup> و نیز از خود ایشان است که فرموده:

«حق الله في العسر الرضى و الصبر و حقه في السیر الحمد و الشکر».<sup>(۲)</sup>

از حقوق خداوند در سختی و گرفتاری، خشنودی و شکیبایی و در مسیر زندگی سپاسگزاری و قدردانی (نعمتها) است.

## ۲. صبر در برابر مصائب

امام علی علیه السلام فرمود: «الصبر ثلاثة: الصبر على المصيبة و الصبر على الطاعة و الصبر على المعصية».<sup>(۳)</sup> صبر بر سه گونه است: صبر به هنگام مصیبت، و صبر بر سختی و اطاعت و صبر به هنگام معصیت و عدم ارتکاب گناه.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در نامه تسلیت آمیزی به معاذ در مرگ فرزندش می فرماید: «فقد بلغنی جزعک علی ولدک الذی قضی الله علیه و إنما کان إبنک من مواهب الله الهنیئه و عواریه المستودعه عندک فمتعک الله به الی أجل و قبضه لوقت معلوم، فأننا لله و أنا إلیه راجعون، لایحبطن جزعک أجزک و لو قدمت علی ثواب مصیبتک لعلمت أن المصیبه قد قصرت لعظیم ما أعد الله علیها من الثواب لأهل التسلیم و الصبر؛ و اعلم أن الجزع لا یرد میتا

ص: ۲۳۹

۱-۱. معادینخواه، عبد المجید، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، ج ۷، ۳۵۰۴.

۲-۲. الحر العالمی، محمد بن حسن، وسایل شیعہ، ج ۱۱، ۱۷۷.

۳-۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۱۶۷.

و لا يدفع قدرا، فأحسن العزاء و تنجز الموعود فلا يذهب أسفك على ما لازم لك و لجميع الخلق نازل بقدره و السلام عليك و رحمه الله و بركاته» (۱).

به من خبر رسید که تو درباره فرزندت بیتابی می کنی. خداوند تو را بدو بهره مند ساخت تا هنگام مرگ و در موعد مقرر جان او را گرفت. انا لله و انا اليه راجعون، مبدا بیتابی تو ثواب تو را ببرد. اگر به ثواب مصیبت خود بررسی می دانی مصیبت در برابر آن ثواب بزرگی که خدا برای آن آماده کرده نسبت به اهل تسلیم و صبر بسیار کم و کوتاه است. بدان که بیتابی، مرده را بر نمی گرداند و از مقدر جلو نگیرد، خوشدل باش و وعده مقرر را بپذیر و مبدا افسوس بخوری بر آمریکه به خودت و همه مردم ملازم و چسبیده و در موعد خود نازل می شود و السلام عليك و رحمه الله و بركاته.

امام صادق علیه السلام در مراتب بلای پیامبران و اولیای خدا می فرماید: «إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، انَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّينَ ثُمَّ الْوَصِيِّينَ ثُمَّ الْأَمْثَلِ فَلِأَمْثَلٍ وَإِنَّمَا يَتَبَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَ حَسَنَ عَمَلُهُ أَشْتَدَّ بَلَاءُهُ وَ ذَلِكَ إِنْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِلْمُؤْمِنِ وَ لَا عِقَابًا لِلْكَافِرِ وَ مَنْ سَخَفَ دِينَهُ وَ ضَعَفَ عَمَلَهُ قَلَّ بَلَاءُهُ وَ أَنَّ الْبَلَاءَ أُسْرِعَ إِلَى الْمُؤْمِنِ الْمُتَّقِي مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ» (۲).

همانا در کتاب علی علیه السلام آمده است: همانا سخت ترین مردم از

ص: ۲۴۰

۱- ۱. همو، ۵۸.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ۲۱۰.



جهت بلاء انبیاء سپس اوصیای ایشان سپس کسانی که نزدیک تر به ایشانند می باشند و همانا خداوند مؤمن را به اندازه اعمال نیکویش مبتلا می کند پس کسیکه دینش صحیح بوده و عملش نیکو باشد بلایش سخت تر است و علتش آن است که خداوند عزوجل دنیا را ثواب برای مؤمن و عقاب برای کافر قرار نداده است و کسی که دین و عملش ضعیف باشد، بلایش کم می شود و همانا بلا سریع تر به مؤمن متقی می رسد از باران به قرار گرفتن بر زمین. و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که فرمود:... و من لا یصبر علی جفاء الخلق لا یصل إلی رضی الله تعالی؛ لأن رضی الله تعالی مشوب بجفاء الخلق. (۱) هر که صبر نکند بر جفای خلق و اذیت ایشان را به خود گوارا نکند نمی رسد به مرتبه رضای الهی؛ چه رضای او وابسته به تحمل جفای خلق است چنانکه از احوال انبیاء و اولیاء معلوم می شود که هر کدام ایشان از خلق چه کشیده اند زیرا که هر کدام ایشان که قدرش نزد حضرت باری بیشتر بوده است اذیت خلق به او بیشتر بوده که: البلاء للولاء ثم للاوصیاء ثم للامثل فالأمثل یعنی بلایای دنیا اول متوجه است به پیغمبران که بهترین خلقتند، و بعد از ایشان به اوصیای ایشان و بعد از اوصیاء از برای شیعیان و دوستان ایشان است به تفاوت ضعف و قوت ایمان که هر که تشبیهش به ایشان بیشتر است و ایمانش کاملتر، آزار و زحمتش در دنیا بیشتر است و حدیث: البلاء للولاء

ص: ۲۴۱

كَاللَّهْبِ فِي الدَّهْبِ نِيز مُؤَيَّدِ اَيْنِ اِسْت. (۱) و نيز از حضرت صادق عليه السلام روايت است كه فرمود: از براي اهل مصائب و بلايا درجات عظيمه و مراتب عاليه است در بهشت كه به بسياري طاعت و عبادت به آن درجات نتوان رسيد و بسيار باشد كه اهل بلايا بعد از مشاهده درجات عاليه خود در آخرت آرزو كنند كاش بدن ايشان را در دنيا به مقراض چيده بودند كه تا مستحق زياده از آن مراتب مي شدند. (۲)

### ۳. صبر در برابر تعهدات ديني

امام باقر عليه السلام فرمود: «اذا كان يوم القيامة نادى مناد أين الصابرون؟ فيقوم فئام من الناس قم ينادى مناد أين المتصبرون؟ فيقوم فئام من الناس قلت جعلت فداك ما الصابرون و ما المتصبرون؟ فقال: الصابرون على اداء الفرائض و المتصبرون على ترك المحارم». (۳)

در روز قيامت منادی ندا می دهد كه: صبر پیشگان كجايند؟ در اين هنگام نيز جمعيتی از جای بر می خيزند، راوی می گويد: به امام عليه السلام عرض كردم، فدايت شوم، صابران و صبر پیشگان چه كسانی هستند؟ امام عليه السلام فرمود: صابران كسانی هستند كه در ادای واجبات صبر و استقامت بخرج می دهند ولي صبر پیشگان هنگام

ص: ۲۴۲

---

۱- ۱. همو، ۳۱۹.

۲- ۲. همو، ۱۳۱.

۳- ۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۲۱۶.

گناه و دست یا زیدن به محرمات، خویشتن داری می کنند.

در روایات اسلامی عالیتین صبر، صبر بر معصیت یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر است که به هنگام فراهم آمدن وسایل عصیان و گناه انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم پوشد. (۱)

صبر بر وظایف دینی از اموری هست که به اختیار بنده و قدرت اوست مثل طاعت و معصیت: صبر بر طاعت و عبادت از آن را دشوار است که طبع آدمی طالب قهر و غلبه و برتریست و بندگی و ذلت بر او مشکل است و با وجود این بعضی را از جهت کسالت راغب نیست و بعضی دیگر از راه بخل بر او گرانت و بعضی بهر دو جهت، پس هیچ عبادتی خالی از راه مشقتی نیست و از این جهت محتاج به صبر است و با وجود این صعوبت توقف دارد بر حالاتی چند که بآن صعوبت و گرانی او بیشتر می شود چه پیش از عمل باید سعی نماید در خالص ساختن نیت، دور کردن آن از شوایب و ریا در حال اشتغال بعمل و اینکه از یاد خدا غافل نشود و بعد از آن باید متوجه خود باشد که عجب به او راه نیابد و عمل خود را باطل نگرداند.

صبر از معصیت از آن راه صعوبت دارد که جمیع آنها از چیزهایی است که نفس به آنها خواهش دارد و راغب به آنهاست، از این جهت صبر نمودن به معصیتهائیکه به آنها معتاد شده مشکلتر است و الفت و عادت با خواهش نفس ضم شده، در این

ص: ۲۴۳

---

۱- ۱. آیت الله مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۱۸.

وقت دولشگر از لشگرهای شیطان پشت بیکدیگر می دهند و به این جهت غلبه بر ایشان مشکل می گردد. و هر معصیتی که ارتکاب آن آسانتر است صبر از آن و ترک نمودن آن دشوارتر است. (۱)

امام خمینی ضمن اینکه معنای صبر را از اساتید خود نقل می کند، آن را از مقامات متوسطین محسوب نموده و در این زمینه می نویسد: همانگونه مادامی که نفس مصیبات و بلیات را مکروه شمارد و آنرا جزع باطنی از آنها باشد، مقام معرفتش ناقص است، وقتی هم که صبر در معاصی و بر طاعات را مکروه شمارد و از آنها دچار جزع باطنی گردد نیز، از نقصان معرفت به اسرار عبادت و صور معاصی و طاعات، می باشد زیرا که اگر کسی حقیقت عبادت را بفهمد و به صور برزخیه آن ایمان داشته باشد و همین طور به صور برزخیه موحشه معاصی مؤمن باشد، صبر در این مقامات برای او معنی ندارد، بلکه مطلب منعکس می شود: اگر برای او خوشی و راحتی پیش آمد کند یا کارش منجر به ترک عبادتی یا فعل معصیتی شود، آنها نزد او مکروه افتد و جزع باطنی او بیشتر باشد از جزع اهل صبر در بلیات و مصیبات. از علی بن طاووس قدس سره، منقول است که روز اول تکلیف خود را جشن می گرفته و عید محسوب می کرده، برای آنکه خدای تبارک و تعالی او را در آن روز مفتخر فرمود به اذن در فعل طاعات. آیا برای این روح لطیف باید فعل طاعات را صبر در مکروهات کائنه در

ص: ۲۴۴

باطن به شمار آورد؟! ماها کجا هستیم و این بندگان فرمانبر حق کجا. ما باز گمان می کنیم حق تعالی تحمیل به ما فرموده و تکالیف را زحمت و کلفت می دانیم. اگر یکی از ما هم زحمت کشد و در اول وقت فریضه را به جا آورد، می گوید که انسان باید این کار را بکند زودتر خود را راحت کند! همه بدبختیهای ما از جهل و نادانی و نقصان و فقدان ایمان است، در هر حال، بحقیقت صبر (نگهداری نفس از شکایت بر) جزع کامن است و آنچه در باره ائمه هدی، یا انبیاء عظام وارد شده که توصیف شدند به صبر، تواند که صبر بر آلام جسمانیه بوده که به مقتضای طبایع بشریه باعث تأثر است، یا صبر بر فراق محبوب بوده که از مقامات بزرگ محبین است، و پس از این ذکری از آن می شود، والا- صبر بر طاعات و معاصی و بلیّات غیر آنچه ذکر شد درباره آنها، بلکه شیعیان آنها، معنی ندارد. (۱)

آنچه تا کنون درباره اقسام صبر گفتیم، با توجه به نظر مفسران درباره آیه «والصابرین علی ما اصابهم» بود که در آیه مذکور غالباً صبر را به معنای صبر بر مصائب، دشواریها و تکالیف و وظایف بندگی در نظر گرفته بودند. البته اقسام دیگری نیز برای صبر وجود دارد که به لحاظ گستردگی آنها و نیز از سویی بعلت ارتباط کمتر آن اقسام با بحث ما و نبودن مجال کافی به اختصار به برخی از آنها اشاره می شود.

ص: ۲۴۵

#### ۴. صبر در برابر دشمن

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «الا انکم لاقوا العدو غدا إن شاء الله فاطیلوا اللیله القیام و اکثروا تلاوه القرآن واستلوا الله الصبر و النصر».(۱)

پیش از آغاز جنگ صفین امام علی علیه السلام به همراهان و جنگاوران خود خطاب کرد و فرمود: شما إن شاء الله فردا با دشمن درگیر خواهید شد، پس امشب را بیشتر در نماز باشید و تلاوت قرآن را بشیتر کنید و از خدا صبر و نصرت بخواهید.

#### ۵. صبر در برابر خواسته های نفسانی

امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «الصبر صبر ان صبر علی ما تکره و صبر علی ما تحب».(۲) صبر و بردباری بر دو گونه است، صبر در برابر ناملايمات و صبر در برابر دل بستگی ها.

#### ۶. صبر در برابر فراز و نشیب های زندگی

امام علی علیه السلام فرمود: «المنیه و لا الدنیه و التقلل و لا التوسل و من لم یعط قاعدا لم یعط قائما و الدهر یومان یوم لک و یوم علیک فاذا کان لک فلا تبطر و اذا کان علیک فاصبر».(۳)

ص: ۲۴۶

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ۳۵.

۲- ۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ۷۹.

۳- ۳. نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت شماره ۳۹۰.

مرگ سرخ، نه تسلیم پستی و ذلت، با اندک ساختن نه توسل به دامن این و آن، و هرگز بدون شکست و تحمل دشواریها پیروزی بدست نمی آید، و دنیا دو روز است: روزی به نفع تو و روزی بر علیه تو، پس هنگام پیروزی، مغرور مباش و در روز شکست، صابر باش.

و موارد دیگری از قبیل صبر در برابر دوستان، در برابر اهل منزل، در برابر حق، در برابر حسودان و نیز صبر بر آتش دوزخ، صبر بر فقر، صبر بر انفاق و ... .

## راههای تحصیل صبر

### ۱. شناخت ارزش صبر و پی بردن به فواید آن

امام صادق علیه السلام فرمود: «و من عرف قدر الصبر لا یصبر عما منه الصبر»<sup>(۱)</sup>.

هر که قدر و منزلت صبر را شناخت و به فواید آن پی برد هرگز از نزول حادثه جزع نمی کند.

چنانچه خداوند عالم در داستان موسی و خضر علیهما السلام می فرماید:

«و کیف تصبر علی ما لم تحط به خیرا»<sup>(۲)</sup> یعنی ای موسی بر چیزیکه علم تو آنرا فرا نگرفته است، چگونه صبر توانی کرد.

ص: ۲۴۷

---

۱- ۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۵۰۰.

۲- ۲. کهف، ۶۸.

## ۲. دنیا مزرعه و گذرگاه آخرت است

توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختیها و مشکلاتش و اینکه این جهان گذرگاهی بیش نیست و عاقبت همه ما از این جهان خواهیم رفت و جایگاه ما جای دیگر است و توجه به اینکه بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت چه می کردند و می بینیم که آنها با بر زبان آوردن کلمه استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) و تکرار آن از قرآن مجید الهام گرفته و بگونه ای عمل می کردند که شدت مصیبت آنها را تحت تأثیر قرار نداده و در پرتو ایمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات بسوی او، این حوادث را هضم کنند(۱)، ما نیز در این موارد به آن بزرگان تأسی نمائیم همانگونه که امام صادق علیه السلام فرمود: اَنَا نَصِيرٌ وَ شِيعَتُنَا أَصْبِرُ مَنَّا قَلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبِرُ مِنْكُمْ؟ قَالَ: اَنَا نَصِيرٌ عَلِيٌّ مَا نَعْلَمُ وَ شِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلِيٌّ مَا لَا يَعْلَمُونَ(۲). ما صبر می کنیم و شیعیان ما از ما صابرترند گفتیم فدایت شوم چگونه شیعه شما از شما صابرتر است؟ فرمود: صبر ما با توجه به علم (الهی) است و شیعیان ما بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.

## ۳. یاد مرگ

در حدیث آمده است: اکثرُوا ذِکْرَ الْمَوْتِ وَ یَوْمِ خُرُوجِکُمْ مِنْ

ص: ۲۴۸

۱-۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ۵۳۱. (با اندکی تصرف).

۲-۲. طبرسی، فضل بن حسن، مشکاه الانوار، ۱۷۹.



القبور و قیامکم بین یدی اللہ عزوجل تهون علیکم المصائب. (۱)

همیشه یه یاد مرگ، برخاستن از قبر، و حضور در پیشگاه خدا در قیامت باشید تا مصیبتها بر شما آسان نماید.

#### ۴. یقین

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در سؤال و تقاضای خود از خداوند، می فرماید: «أَسْأَلُكَ مِنَ الْيَقِينِ مَا يَهُونُ بِهِ عَلَيَّ مَصَائِبُ الدُّنْيَا». (۲) خدایا از تو درخواست و تقاضای یقین دارم، آنچه بدان گرفتاریها و مصائب دنیا بر من آسان گردد.

#### ۵. توجه به مصیبت الهی

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا تَعْدُنْ مَصِيبَهُ اعْطَيْتَ عَلَيْهَا وَاسْتَوْجِبْتَ عَلَيْهَا مِنَ اللَّهِ ثَوَابًا بِمَصِيبِهِ، أَمَّا الْمَصِيبَةُ أَنْ يَحْرَمَ صَاحِبُهَا أَجْرَهَا وَثَوَابَهَا إِذَا لَمْ يَصْبِرْ عِنْدَ نَزْوِلِهَا». (۳) مصیبت به حساب نیاور آنچه را که بخاطر آن مورد موهبت الهی قرار گرفتی و مستوجب ثواب خداوند گردیدی مصیبت آن است که صاحبش از اجر و ثواب آن محروم شود هر گاه بهنگام نزول آن شکیبایی نرزد.

ص: ۲۴۹

---

۱- ۱. البحر العاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۱۱، ۶.

۲- ۲. شبر، عبد الله، الأخلاق، ۲۲۹.

۳- ۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۳۰۵.

توجه به این حقیقت که دشواریها گاهی به منظور امتحان از طرف خدا صورت می پذیرد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قد عجز من لم يعدّ لكل بلاء صبرا و لكل نعمه شكرا و لكل عسر يسرا اصبر نفسك عند كل بليه و رزیه فی ولد أو فی مال فانّ الله انما يقبض عاريتة و هبته ليلو شكرك و صبرك» (۱).

کسیکه در برابر بلاها آماده صبر نباشد، و نیز کسیکه در برابر نعمتها شاکر نباشد و آن هنگام که در هنگام گرفتاریها به پایان آن نیاندیشد، عاجز است. پس هنگامیکه برای اولاد یا اموال تو پیشامد ناگواری رخ داد صبر را پیشه خود کن، زیرا خداوند عاریه ها را پس می گیرد تا درجه شکر گزاری و صبر آدمی را بیازماید.

### آثار و فواید صبر

#### اشاره

صبر در کانون زندگی اثرات مثبت و سازنده و حیاتی دارد و منشأ استواری بسیاری از فضایل اخلاقی است و عدم توجه به آن پیامدهای ناگواری را در بر دارد نه تنها پایبندی به اخلاق، بلکه دینداری و استواری در تعهد دینی و بلکه همه تکامل، تعالی و پیشرفت در زندگی به وجود این صفت حیات بخش بستگی دارد

ص: ۲۵۰

و ما برخی از آن نتایج و آثار را به اختصار می آوریم.

## ۱. تربیت نفس

بدانکه از برای صبر نتایج بسیار است، که از جمله آنها ارتیاض و تربیت نفس است اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار و در مشقت عبادات و مناسک و تلخی ترک لذات نفسانیه، بواسطه فرمان حضرت ولی نعم، صبر کند و تحمل مشاق را گرچه سخت و ناگوار باشد بنماید، کم کم نفس عادت می کند و مرتاض می شود و از چموشی بیرون می آید و سختی تحمل مشاق بر آن آسان می شود، و از برای نفس ملکه راسخه نوریه پیدا می شود که به واسطه آن از مقام صبر ترقی می کند و به مقامات عالیه دیگر نایل می شود. (۱) بلکه صبر در معاصی منشأ تقوای نفس شود، و صبر در طاعات منشأ انس به حق گردد، و صبر در بلیات منشأ رضا به قضای الهی شود. و اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان، بلکه اهل عرفان است. (۲)

## ۲. تقویت ایمان

امام علی علیه السلام فرمود: «فما نرذاد علی کل مصیبه و شدّه الا ایمانا و مضیّا علی الحق و تسلیمًا للأمر و صبرا علی مضض الجراح». (۳)

ص: ۲۵۱

---

۱-۱. امام خمینی، چهل حدیث، ص ۲۶۲ و ۲۶۱.

۲-۲. همو.

۳-۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۲۲، ص ۲۳۲.

اما از وارد شدن هر مصیبت و شدتی جز بر ایمان خود نمی افزودیم، و بیشتر در پیمودن راه حق، و تسلیم بودن برابر اوامر الهی، و شکیبایی بر درد جراحتهای سوزان، مصمم می شدیم.

### ۳. تقویم عزم و اراده

صبر بلاها را بر انسان آسان می کند و عزم و اراده را تقویت نموده و مملکت روح را استقلال می بخشد و جزع و بی تابی را از انسان دور و اضطراب و... که از ضعف نفس است را مانع می شود چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی می گوید: صبر جلوگیری کند باطن را از بیتابی، و زبان را از شکایت، و اعضاء را از کارهای خلاف عادت. (۱)

### ۴. رضایت خداوند

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «... و من لا یصبر علی جفاء الخلق لا یصل الی رضی الله تعالی؛ لأنّ رضی الله تعالی مشوب بجفاء الخلق».

هر که صبر نکند بر جفای خلق و اذیت ایشان را به خود گوارا نکند نمی رسد به مرتبه رضای الهی، چه رضای او وابسته به تحمل جفای خلق است. (۲)

ص: ۲۵۲

- 
- ۱- ۱. طوسی (خواجه نصیر)، محمد بن حسن، اوصاف الاشراف، ۱۰۷.
  - ۲- ۲. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۳۱۹.

## ۵. همراهی و محبت خداوند

خداوند متعال از جهت احاطه وجودی همراه و معیت وجودی با تمام موجودات دارد چنانچه می فرماید: «إلا أنه بكل شيء محيط» (۱) آگاه باشید که خداوند بر هر چیزی احاطه دارد و نیز «و هو معكم اینما كنتم» (۲) او با شماست هر جا بوده باشید. لکن یک همراهی خاص با بعضی از انسانها دارد که آن مزیتی را برای ایشان ایجاد می کند و آن یا به معنای کمک کردن خداوند ایشان را می باشد و یا به معنای برطرف کردن موانع درک نسبت به خداوند متعال است از قلب ایشان، که با برطرف شدن آن موانع، احاطه و معیت خداوند را به اندازه ظرفیت وجودی خویش درک می کنند و شاید معنای محبت خداوند نسبت به ایشان نیز همین معنی باشد که بیان شد، از این جهت می فرماید: «و اصبروا ان الله مع الصابرين» (۳) و صبر پیشه کنید زیرا خداوند با صابران است و نیز:

«و الله يحب الصابرين» (۴) و خداوند صابران را دوست دارد. (۵)

ص: ۲۵۳

۱-۱. فصلت، ۵۴.

۲-۲. حدید، ۴.

۳-۳. انفال، ۴۶.

۴-۴. آل عمران، ۱۴۶.

۵-۵. تحریری، محمود، سیمای مخبّتین، ۱۷۳ \_ ۱۷۴.

خداوند متعال پیامبر را در تحریض مؤمنین به قتال و جنگ با دشمنان مخاطب قرار داده می فرماید: «... إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ...» (۱).

اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد.

امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «لَا ظَفَرَ لِاصْبِرِ لَهُ» (۲).

کسیکه صبر ندارد موفقیت و پیروزی ندارد.

## ۷. امداد الهی و همراهی ملائکه

مؤمنین در صورتیکه صبر و تقوای الهی پیشه کنند خداوند فرشتگان خود را به یاری آنان گسیل می دارد چنانکه در ماجرای جنگ بدر چنین کرد و فرمود:

«بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مَسْوُومِينَ» (۳).

بلی اگر شما صبر و مقاومت در جهاد پیشه کنید و پیوسته پرهیز کار باشید چون کافران بر سر شما شتابان و خشمگین بیایند خداوند برای حفظ و نصرت شما پنج هزار فرشته را با پرچمی که

ص: ۲۵۴

---

۱-۱. انفال، ۶۵.

۲-۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و دررالکلم، ۸۴۶.

۳-۳. آل عمران، ۱۲۵.

نشان مخصوص سپاه اسلام است به مدد شما می فرستد.

## ۸. احسان کامل خداوند

خداوند بنی اسرائیل را که مردمی ضعیف به شما می رفتند قدرت داده و مشارق و مغارب سرزمین مقدس را به جهت صبر و مقاومتی که در برابر فرعونیان از خود نشان دادند، در اختیار آنان قرار می دهد آنجا که می فرماید:

«و أَوْثَرْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَضِعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا...» (۱)

(پس از زوال فرعون) طایفه ای را که فرعونیان ذلیل و ناتوان می داشتند وارث مشرق و مغرب زمین با برکت سرزمین های (مصر و شامات) گردانیدیم، و احسان خدا بر بنی اسرائیل به حد تمام و کمال رسید پاداش صبوری که در مصائب کردند... .

## ۹. درجات بهشتی

قرآن کریم می فرماید: «و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا» (۲)

و پاداش کامل (بر ایشار) شان باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرموده در حدیث است که از برای اهل مصائب و بلا یا درجات عظیمه و مراتب عالیه است در بهشت که به بسیاری

ص: ۲۵۵

---

۱-۱. اعراف، ۱۳۷.

۲-۲. انسان، ۱۲.

طاعت و عبادت به آن درجات نتوان رسید و بسیار باشد که اهل بلایا بعد از مشاهده درجات عالیّه خود در آخرت آرزو کنند که کاش بدن ایشان را در دنیا به مقراض چیده بودند که تا مستحق زیاده از آن مراتب می شدند. (۱) و از امام باقر علیه السلام است که فرمود: «إلجنه محضوفه بالمكاره و الصبر، فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة...» (۲) بهشت با سختیها و مشکلات در آمیخته است کسیکه بر گرفتاریها و مصائب دنیا شکیبایی بورزد وارد بهشت خواهد شد. و امام صادق علیه السلام فرمود: «من ابتلى من المؤمنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل أجر ألف شهيد». (۳) هر کس از مؤمنین به بلایی مبتلا گردد و بر آن صبر کند برای او همانند اجر هزار شهید است.

## ۱۰. اخبات

آنچه در اینجا شایسته ذکر است اینکه اخبات از آثار صبر است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«... و الصبر يدّعيه كل أحد و لا يبين (عند احد) الا المختين...» (۴) صبر را هر کسی ادعا می کند و آن جز نزد مختین ظاهر و آشکار نمی شود و نیز فرمود: «... و كل نازله خلت اوائلها

ص: ۲۵۶

---

۱- ۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، باب دعا، ص ۱۳۱.

۲- ۲. شبر، عبد الله، الأخلاق، ۲۲۷.

۳- ۳. همو، ۲۲۶.

۴- ۴. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسایل، ج ۲، ۴۲۷.



عن الإخبات و الإنابه و التضرع الى الله عزوجل فصاحبها، جزوع غير صابر». و هر مصیبتی و مشکلی که وارد شود و ابتدای آن از اخبات و انابه و تضرع بسوی خداوند عزوجل خالی باشد صاحب آن جزوع و بی تاب است و صابر نیست.

### ۳. اقامه نماز

#### اشاره

سومین خصوصیتی که قرآن کریم محبتین را به آن ستوده است اقامه نماز است «و بشر المحبتین... و المقيمي الصلوه»<sup>(۱)</sup> و بشارت ده محبتین را.. آنان نماز را آنگونه که شایسته و بایسته است بر پا دارند.

ما ابتدا نظر برخی مفسران و اندیشمندان را پیرامون آیه مورد بحث، آورده و پس از آن به مباحثی درباره نماز از قبیل: اهمیت و ارزش، اقامه و آثار و فواید آن می پردازیم.

#### دیدگاه مفسران

غالب مفسران<sup>(۲)</sup> در این آیه به اقامه نماز در اوقات آن با رعایت

ص: ۲۵۷

---

۱- ۱. حج، ۳۵ - ۳۴.

۲- ۲. علی الحسینی، سید شرف الدین، تأویل الآيات الظاهره، ج ۱، ۳۳۷. نیز: مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۴، ۲۳. نیز: میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الأسرار و عدہ الأبرار، ج ۶، ۳۶۸؛ نیز: ابن عربی، محی الدین، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۳، ۱۶۹.

حدود و آداب مخصوص، قائل هستند برخی(۱) دیگر اقامه نماز را ادا نمودن حق نماز و مداومت بر آن تفسیر کرده اند. طبری در ذیل آیه کلمه «مفروضه» یعنی نماز واجب را یاد آور می شود.(۲) ابن ابی حاتم به نکته ظریفی در این باره اشاره کرده و می نویسد: یعنی نماز را بگونه ای بر پا می دارند که خداوند خود مأموریت حفاظت از ایشان را بعهد می گیرد و با میل و رغبت این کار را انجام می دهد.(۳) سید قطب نیز آیه را اینگونه تفسیر می کند «والمقیم الصلوه» یعنی آنان خدا را بگونه ای عبادت می کنند که حق پرستش او را بجا می آورند.(۴) وی هم چنین در ذیل آیه که هدف از اقامه نماز را یاد و ذکر خدا معرفی می کند، می نویسد: اینکه فرمود: «اقم الصلوه لذكری» برای این است که نماز کاملترین صورت عبادات و کاملترین وسیله ذکر است زیرا نماز منحصر در جهت ذکر و از هر ترکیب به دور است و در نماز است که نفس فقط برای همین هدف آماده می شود و با خدا پیوند می خورد.(۵)

صاحب تفسیر المیزان مراد از اقامه نماز را همه اعمال صالحه می داند که خداوند متعال بندگان را در زندگی دنیویشان بدان

ص: ۲۵۸

- 
- ۱- ۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۷، ۱۵۱. نیز: فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۵، ۱۴۱، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۶، ۳۵۹ و ج ۶۷، ۳۴۱.
  - ۲- ۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۵، ۳۱۷.
  - ۳- ۳. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۴۹۳.
  - ۴- ۴. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۵، ۶۰۰.
  - ۵- ۵. همو، ج ۴، ۲۳۳۱.

مأمور کرده است. اقامه نماز وظایف عبودیت را برای خدای سبحان ممثل می کند. (۱) وی هم چنین در جای دیگر می نویسد: وقتی که ایمان به حد کاملش در دل مستقر گردید قهرا انسان بسوی عبودیت معطوف گشته و پروردگار خود را به خلوص و خضوع عبادت می کند و این عبادت همان نماز است. (۲) صاحب تفسیر نمونه قدر خصوص اقامه نماز می نویسد: تعبیر به اقامه نماز (بجای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار هم چنان و در همه جا برپا باشد. (۳)

استاد شهید مطهری می نویسد: بپا داشتن نماز آن است که حق نماز ادا شود، یعنی نماز بصورت یک پیکر بی روح انجام نگیرد، بلکه نمازی باشد که واقعا بنده را متوجه خالق و آفریننده خویش سازد. (۴)

### اهمیت نماز

از آنجا که نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با او است. به همین دلیل از همه عبادات برتر و بالاتر است و در هر شرایطی واجب می باشد لذا امیر المؤمنین علی علیه السلام همواره یارانش را به آن

ص: ۲۵۹

---

۱-۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۵، ۱۲۸.

۲-۲. همو، ج ۹، ۱۱.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ۸۸.

۴-۴. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ۶۷.

سفارش می کرد از جمله در آستانه یکی از جنگها فرمود: «تعاهدوا أمر الصلاة، و حافظوا علیها، و استکثروا منها، و تقربوا بها. فانها «کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا»(۱) الا تسمعون الی جواب أهل النار حین سئلوا: «ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین»(۲) و(۳) مردم! (خواندن و اقامه) نماز را بر عهده گیرید و آن را حفظ کنید، زیاد نماز بخوانید، و با نماز خود را به خدا نزدیک کنید. «نماز دستوری است که در وقتیهای خاص بر مؤمنان واجب گردیده است» آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرا نمی دهید، آن هنگام که از آنها پرسیدند: چه چیز شما را به دوزخ کشانده است؟ گفتند: «ما از نماز گزاران نبودیم!»

همانگونه که گفتیم از بین طاعات و عبادات هیچیک به مرتبه نماز نمی رسد و اهمیت آن به اندازه ای است که مولای متقیان در شب بیست و یکم ماه رمضان، لحظه ای پیش از آنکه جان به جان آفرین تسلیم کند، ضمن وصیت تاریخی خود به فرزندان گرامیش امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرماید: «... الله الله فی الصلاة، فانها عمود دینکم»(۴) خدا را خدا را که برپاداشتن نماز را از یاد نبرید، زیرا که نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شود به سایر اعمال رسیدگی می شود و اگر پذیرفته نشود و مقبول در گاه الهی

ص: ۲۶۰

---

۱- ۱. نساء ۱۰۳.

۲- ۲. مدثر، ۴۲

۳- ۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۹، ص ۴۱۸.

۴- ۴. همان، نامه ۴۷، ص ۵۵۸.

واقع نگردد، بقیه اعمال نیز رد شده و مورد قبول و پذیرش واقع نمی شوند. و از آن حضرت است که درباره ارزش نماز فرمود: «الصلاه قربان کل تقی» نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست. (۱)

## اقامه نماز

اقامه نماز از برنامه های اولوالالباب است.

خداوند متعال در سوره رعد آیه ۲۲ اقامه نماز را بعنوان ششمین برنامه اولوالالباب عنوان نموده و می فرماید: «واقاموا الصلوه» آنها نماز را برپا می دارند. گر چه اقامه نماز یکی از مصادیق وفاء بعهد الله؛ و حتی مصداق زنده ای برای حفظ پیوند الهی و از یک نظر از مصادیق صبر و استقامت است، ولی از آنجا که این مفاهیم کلی پاره ای از مصداقهای بسیار مهم دارد که در سرنوشت انسان فوق العاده مؤثر است، در این جمله و جمله های بعد روی آنها انگشت گذارده شده. (۲)

چه چیز مهم تر از این است که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز برخیزد و بیاد عظمت او و مسئولیتهای خویش بیفتد، و در پرتو این کار، گرد و غبار وزنگار گناه را از دل و جان بشوید، و با پیوستن قطره وجود خود به اقیانوس بیکران هستی حق، مایه بگیرد، آری نماز همه این

ص: ۲۶۱

---

۱- همان، حکمت ۱۳۶، ص ۶۵۹.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ۱۸۹.

اقامه نماز از اوصاف نیکوکاران است.

در سوره لقمان آیه ۴ اقامه نماز از اوصاف محسنین بر شمرده شده است.

«الذین یقیمون الصلوه» آنها کسانی هستند که نماز را برپا می دارند.

پیوند آنها با خالق از طریق نماز صورت می گیرد.

همانگونه که قبلاً ذکر کردیم برخی از مفسران اقامه نماز را به محافظت بر آن تفسیر کرده اند، خداوند متعال در سوره معارج آیه ۳۴ در وصف مؤمنان می فرماید «والذین هم علی صلاتهم یحافظون» کسانی که نماز خود را محافظت می کنند، حفظ آداب و شرایط و ارکان و خصوصیات نماز آدابی است که هم ظاهر نماز را از آنچه مایه فساد است حفظ می کند، و هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می نماید، و هم موانع اخلاقی را که سد راه قبول آن است از بین می برد. (۲)

هم چنین از جمله معانی ای که مفسران برای اقامه نماز مطرح نموده بودند مداومت بر نماز است قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «الذین هم علی صلاتهم دائمون» (۳) مؤمنان راستین کسانی هستند که نمازهای خود را تداوم می بخشند.

ص: ۲۶۲

---

۱- ۱. همو.

۲- ۲. همو، ج ۲۵، ۲۹.

۳- ۳. معارج، ۲۳.

این نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تأمین می گردد، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد، و او را همواره به یاد خدا می اندازد، و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرو رفتن دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود. بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین نماز را انجام می دهند.<sup>(۱)</sup>

اصولاً هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد، گرچه کم باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «و ان أحبّ الاعمال الی الله عزوجل أدومها و إن قلَّ».<sup>(۲)</sup> محبوبترین کارها نزد خدا با دوام ترین آنهاست. گرچه اندک باشد.

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: منظور این است هر گاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد.<sup>(۳)</sup> در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: آیه «الذین هم علی صلاتهم دائمون» اشاره به نافله است و آیه «والذین هم علی صلاتهم یحفظون» ناظر به نماز فریضه می باشد.<sup>(۴)</sup>

ص: ۲۶۳

- 
- ۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ۳۰.
  - ۲- ۲. سید مرتضی، علی بن حسین بن موسی، امالی، ج ۱، ۴۱.
  - ۳- ۳. حویزی، عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ۴۱۵.
  - ۴- ۴. همو، ۴۱۶.

خداوند متعال هم چنین خشوع در نماز را از صفات برجسته مؤمن برشمرده و می فرماید:

«قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون»<sup>(۱)</sup> مؤمنان رستگار شدند، آنها که در نمازشان خشوع دارند. آنچه در نماز از اهمیت ویژه ای برخوردار است خشوع در نماز است لازم به ذکر است که بحث از خشوع و خشوع در نماز در بخش اول فصل مترادفات، در قسمت خشوع به تفصیل آمد که از تکرار آن خودداری می شود.

### اهمیت اقامه ی نماز

در آیات متعددی از قرآن کریم، اولین چیزی که به اهل ایمان توصیه شده، اقامه ی نماز است.

«قل لعبادی الذين آمنوا يقيموا الصلاة...»<sup>(۲)</sup>

به بندگان من که ایمان آورده اند بگو اقامه ی نماز کنند... .

«و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلاة...»<sup>(۳)</sup>

و امر نشدند مگر براینکه خدا را به اخلاص کامل در دین حق پرستش کنند و از غیر دین حق روی بگردانند و نماز بپا دارند...

و در جای دیگر اقامه ی نماز را از نشانه های ایمان و دوری از

ص: ۲۶۴

---

۱- ۱. مؤمنون، ۱ و ۲.

۲- ۲. ابراهیم، ۳۱.

۳- ۳. بینه، ۵.



شرک معرفی کرده و فاسقان از مشرکین را در صورت توبه و اقامه ی نماز برادران دینی مؤمنان بر شمرده است.

«فان تابوا و أقاموا الصلاه و آتوا الزاکاه فاخوانکم فی الدین...» (۱).

اگر (مشرکین) توبه کرده و نماز پیداشتند و زکات مال دادند در اینصورت برادر دینی شمایند (و در همه ی امور اسلام با شما یکسانند)...

و از مواردی که بر اهمیت این مسئله اشاره دارد اینست که ابراهیم علیه السلام بعد از ساختن کعبه و ساخته شدن شهر مکه و آبادی آن غرض خود از اسکان اسماعیل و مادرش در نقطه ای غیر قابل کشت و خالی از امتعه ی زندگی یعنی آب گوارا و رویدنیهای سبز و خرم و درختان زیبا و هوای معتدل و خالی از مردم را اقامه ی نماز بیان می کند تا ذریه اش در عبادت خدا خالص باشند و امور دنیوی دلپایشان را مشغول نسازد (۲) چنانچه می فرماید:

«رَبَّنَا اِنِّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذَرِّیَّتِی بَوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَیْتِکَ الْمَحْرَمِ رَبَّنَا لَیْقِیْمُوا الصَّلَاةَ...» (۳).

و اصرار و تأکید حضرت تا خداوند او و برخی از فرزندان او را از زمره ی اقامه کنندگان نماز قرار دهد از نکات قابل تأمل در این

ص: ۲۶۵

---

۱- ۱. توبه ۱۱.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۱. (با اندکی تصرف).

۳- ۳. پروردگارا من ذریه و فرزندان خود را به وادی بی کشت و زرع نزد بیت الحرام تو برای پیا داشتن نماز مسکن دادم... ابراهیم، ۳۷.

زمینه است.

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ» (۱).

## آثار و فواید نماز

### ۱. بازدارنده از زشتیها و بدیها

نماز بهترین اعمال است چون نماز از فحشاء و منکر باز می دارد.

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۲) علامه طباطبایی در ذیل این آیه می نویسد:

مراد از این بازداری، بازداری طبیعت نماز از فحشاء و منکر است، البته بازداری آن به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند.

خواهی گفت چطور نماز از فحشاء و منکرات نهی می کند؟ در جواب می گویم این عمل مخصوصا که بنده خدا آنرا در هر روز پنج بار به جا آورد، و همه عمر ادامه دهد، و مخصوصا اگر آنرا همه روزه در جامعه ای صالح بجا آورد، و افراد آن جامعه نیز مانند او همه روزه بجا آورند، و مثل او نسبت به آن اهتمام بورزند، طبعا با گناهان کبیره سازش ندارد. (۳)

ص: ۲۶۶

---

۱-۱. پروردگارا من و ذرّیه مرا نماز گزار گردان بار الها دعای ما را اجابت فرما. همان، ۴۰.

۲-۲. عنکبوت، ۴۵

۳-۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ۱۹۸.

ایشان در مرتبه ای بالاتر از ره آوردهای نماز، اضافه می کند، آری توجه به خدا از در بندگی آنهم در چنین محیط و از چنین افراد، طبیعتاً باید انسان را از هر معصیتی کبیره و هر عملی که ذوق دینی آن را شنیع می داند، از قبیل قتل نفس، تجاوز به جانها و به مال ایتم، زنا، و لواط، باز بدارد، بلکه نه تنها از ارتکاب آنها، بلکه حتی از تلقین آن نیز جلوگیری کند. برای اینکه نماز مشتمل است بر ذکر خدا، و این ذکر، اولاً ایمان به وحدانیت خدای تعالی، و رسالت و جزای روز قیامت را به نمازگزار تلقین می کند، و به او می گوید که خدای خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده و از او استعانت بنما، و در خواست کن که تو را بسوی صراط مستقیم هدایت نموده، و از ضلالت و غضبش به او پناه ببر.

و ثانیاً او را وادار می کند بر اینکه با روح و بدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریایی خدا شده، پروردگار خود را با حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر یاد آورد، و در آخر بر خود وهم مسلکان خود و بر همه بندگان صالح سلام بفرستد. (۱)

وی هم چنین در ادامه می نویسد: علاوه بر این او را وادار می کند به اینکه از حدث (که نوعی آلودگی روحی است) و از خبث یعنی آلودگی به بدن و جامعه، خود را پاک کند، و نیز از اینکه لباس و مکان نمازش غصبی باشد، پرهیزد، و رو بسوی خانه پروردگارش بایستد، پس اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند، و در انجام آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، این

ص: ۲۶۷

ادامه در مدت کوتاه بطور مسلم باعث می شود که ملکه پرهیز از فحشاء و منکر در او پیدا شود، بطوریکه اگر فرضا آدمی شخصی را موکل بر خود کند، که دائما ناظر بر احوالش باشد، و او را آنچنان تربیت کند که این ملکه در او پیدا شود و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعاً تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست، و به بیش از آنچه که نماز او را دستور می دهد دستور نخواهد داد، و به بیش از آن مقدار که نماز به ریاضیت وادارش می کند وادار نخواهد کرد.<sup>(۱)</sup>

## ۲. نیرو بخشیدن به انسان

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار نیروی تازه ای در انسان ایجاد می کند و او را برای رویارویی با مشکلات نیرو می بخشد. در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «کان علی علیه السلام اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوه ثم تلا هذه الآیه و استعینوا بالصبر و الصلوه» هنگامیکه مشکل مهمی برای علی علیه السلام پیش می آمد به نماز بر می خاست سپس این آیه را تلاوت می فرمود: «و استعینوا بالصبر و الصلاه».

آری نماز انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات برای او سهل و آسان است و همین احساس سبب می شود که انسان در برابر حوادث نیرومند و خونسرد باشد.<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۶۸

---

۱- ۱. همو، ۱۹۹.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ۲۱۹.

### ۳. برطرف نمودن غمها و نگرانیها

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هنگامیکه با غمی از غمهای دنیا روبرو می شوید وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده «و استعینوا بالصبر و الصلوه».(۱)

امام علی علیه السلام نیز در برطرف نمودن نگرانیها فرمود: ما أهمنی ذنب أمهلتُ بعده حتى أصلي ركعتين و أسأل الله العافيه.(۲) آنچه که بین من و خدا نارواست اگرانجام دهم و مهلت دو رکعت نماز داشته باشم که از خدا عافیت طلبم، مرا اندوهگین نخواهد ساخت.

### ۴. از بین بردن گناهان

در نهج البلاغه آمده است که مولای متقیان علیه السلام فرمود: «و أنّها لتحتّ الذنوب حتّ الورق، و تطلقها إطلاق الرّبوق، و شبّهها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بالحّمّه (الجنه) تكون على باب الرجل، فهو يغتسل منها في اليوم و اللّيله خمس مرّات».(۳)

همانا نماز گناهان را چونان برگهای پاییزی فرو می ریزد، و غل و زنجیر گناهان را از گردن ها می گشاید، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نماز را

ص: ۲۶۹

---

۱- ۱. بقره، ۴۵.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۲۹۹، ص ۷۰۲.

۳- ۳. همان، خطبه ۱۹۹، ص ۴۱۸.

به چشمه آب گرمی که بر دسرای مردمی جریان داشته باشد، تشبیه کرد، اگر روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرکی و آلودگی در بدن او نماند.

## ۵. رستگاری و نجات

خداوند متعال می فرماید: «قد أفلح من تزكى و ذكر اسم ربّه فصلی» (۱).

مسلم رستگار می شود کسیکه خود را تزکیه کند و نام پروردگارش را بیاد آورد و نماز بخواند.

در این آیات نماز یکی از عوامل فلاح و رستگاری شمرده شده است.

## ۴. انفاق

### اشاره

چهارمین ویژگی ای که خداوند متعال محبتین را به آن می ستاید، انفاق است «و بشر المحبتین... و مما رزقناهم ینفقون» (۲) و بشارت ده محبتین را و... از آنچه روزی آنان نمودیم انفاق می کنند.

ابتدا نظر برخی از مفسران و علماء اسلامی را پیرامون آیه مورد بحث تحلیل و بررسی نموده و پس از آن به مباحثی درباره انفاق از

ص: ۲۷۰

---

۱- ۱. اعلی، ۱۴ و ۱۵.

۲- ۲. حج، ۳۵ \_ ۳۴.

قبیل مفهوم، آداب و شرایط، موارد، آثار و آفات انفاق، و پاداش کنندگان در پایان خواهیم پرداخت.

## دیدگاه مفسران

غالب مفسران، انفاق در این آیه را به معنای عام آن در نظر گرفته اند که خود به ۲ گروه تقسیم می شوند.

گروه اول انفاق را بصورت مطلق بیان نموده، و اشاره ای به مصادیق آن نکرده اند. (۱)

به عنوان مثال کاشانی می گوید منظور انفاق در کارهای خیر است. (۲)

گروه دوم در مورد انفاق پا را از مصادیق مالی فراتر نهاده و به موارد دیگری نظیر علم و... اشاره کرده اند. (۳) مثلاً علامه طباطبایی در این زمینه می نویسد: یعنی بر طرف نمودن نیازهای جامعه و جبران کمبودها که شامل مال، علم و غیر آن می شود. (۴)

برخی نیز آنرا به معنای خاص در نظر گرفته اند که خود سه دسته را شامل می شوند:

ص: ۲۷۱

---

۱- ۱. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر مراغی، ج ۶، ۱۱۲، نیز: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۶، ۳۵۹. نیز: فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۵، ۱۴۱.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. ابن عربی، محی الدین، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج ۳، ۱۰۶۹، نیز: طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۹، ۱۱.

۴- ۴. همو.

دسته اول انفاق را به مسائل مالی منحصر نموده و هر دو وجه آن اعم از واجب و مستحب را ذکر کرده اند.<sup>(۱)</sup> از باب نمونه طبری می نویسد: انفاق در این آیه شامل زکات واجب نفقه عیال و کسانی که نفقه آنها بر او واجب است و نیز فی سبیل الله می باشد.<sup>(۲)</sup>

دسته دوم انفاق را به معنای تعلیم علم به دیگران دانسته اند.<sup>(۳)</sup>

دسته سوم انفاق را در مسائل مالی بطور مطلق بیان داشته اند.<sup>(۴)</sup> شیخ طوسی که از این زمره محسوب می شود بر این باور است که «و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» یعنی از آنچه به طریق حلال کسب می کنند و مالک آن هستند (یعنی رزقشان) در راه رضای خدا انفاق می کنند.<sup>(۵)</sup>

### مفهوم انفاق

برای اینکه به مفهوم گسترده «انفاق» در اسلام پی ببریم به نقل از قرطبی حدیثی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می آوریم. پیامبر گرامی

ص: ۲۷۲

---

۱- ۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۷، ۱۰۵۱، نیز: میدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الأسرار و عدّه الأبرار، ج ۶، ۳۶۰، نیز علی الحسینی، سید شرف الدین، تأویل الایات الظاهره، ج ۱، ۳۳۷. نیز: طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج ۵، ۳۱۷. ۲- ۲. همو.

۳- ۳. عیاشی، محمد بن مسعود کوفی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ۲۵.

۴- ۴. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ۵۴۳، نیز: طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج ۷، ۳۱۵.

۵- ۵. همو.



«کل معروف صدقه، و ما انفق الرجل علی نفسه و اهله کتب له صدقه، و ما وقی به الرجل عرضه فهو صدقه، و ما انفق الرجل من نفقه فعلی الله خلفها، الا ما کان من نفقه فی بنیان او معصیه»<sup>(۱)</sup>.

هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه وانفاق در راه خدا محسوب می شود (و به انفاهای مالی محدود نمی گردد) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند صدقه نوشته می شود. و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کند صدقه محسوب می گردد و آنچه را انسان در راه خدا انفاق می کند عوض انرا به او خواهد داد مگر چیزی که هزینه بنا شود مثلاً (خانه خدا) یا در راه معصیت هزینه شود.

با توجه به حدیث مذکور و آرائی که از مفسران درباره انفاق در خصوص آیه مورد بحث بیان کردیم به این نتیجه می رسیم که انفاق معنا و مفهوم وسیعی داشته چرا که می فرماید «و مما رزقناهم» یعنی از آنچه روزی آنها نمودیم که این حکایت از تعمیم انفاق به تمام مواهب مادی و معنوی است که همه آنها از جانب خداوند متعال است و به او تعلق دارد، نه از ناحیه انسان. پس انفاق دارای معنای عام و کلی است که شامل مال، علم، عقل و دانش و نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی و سرمایه های انسانی و خلاصه آنچه انسان در اختیار دارد، می باشد.

ص: ۲۷۳

---

۱- ۱. قرطبی، محمد بن احمد بن ابی بکر، الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، ۵۳۸۹.

در مکتب اسلام چنانچه هر یک از اعمال و رفتار دارای آداب و شرایط خاصی است انفاق و حمایت و کمک به دیگران نیز با شرایط و آداب ویژه ای مورد نظر و توجه است و در قرآن کریم سفارشهای ویژه ای در این زمینه شده است. در حقیقت انفاق پسندیده و مورد قبول حق، انفاقی است که با این آداب و شرایط توأم باشد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

### ۱. دوری از منت و آزار

در قرآن مجید می خوانیم «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّٰه ثم لا یتبعون ما انفقوا منّا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (۱).

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده اند، منت و آزاری روا نمی دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند.

با توجه به این آیه شخص انفاق کننده نباید با انفاق خود بر شخص مورد انفاق منت بگذارد و سبب آزار و اذیت او شود، زیرا منت گذاشتن ارزش انفاق را از بین می برد و با این توصیف، نه تنها فایده ای از این انفاق به او نمی رسد بلکه ممکن است به علت

ص: ۲۷۴

رنجش مؤمن و کوچک کردن او، گناهکار و عاصی هم محسوب شود. بنابر این یکی از شرایط انفاق این است که با احترام باشد و به شخصیت مقابل لطمه نزنند، و گرنه چنین انفاقی در پیشگاه خداوند جایی ندارد.

## ۲. دوری از ریا

دومین شرط انفاق این است که ریاکارانه و به انگیزه جلب توجه دیگران انجام نشود که البته ترک ریا در همه افعال عبادی و اخلاقی، معتبر است، اما چون در مورد انفاق، ریاکاری و آلودگی نیت، بسیار اتفاق می افتد، قرآن کریم، درباره آن بیشتر هشدار می دهد که مواظب اخلاص نیت خود، بویژه در انفاق های مستحبی باشید و تظاهر و خودنمایی، آفت بزرگی برای کارهای خیر و بویژه انفاق خواهد بود. خداوند متعال می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی کالذی ینفق مالہ رءاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر» (۱) ای اهل ایمان صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید مانند کسی که مالش را از روی ریا و نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز آخرت ایمان ندارد.

## ۳. حفظ اعتدال و دوری از بخل و گشاده دستی

مخبتین در پرتو تعالیم قرآنی به گونه ای تربیت شده اند که در

ص: ۲۷۵

انجام امور نیک پدیدارند و از زیانهای افراط و تفریط در امان می باشند، زیرا همان گونه که بخل و خودداری از بخشش به نیازمندان، روحیه ایثار و نوع دوستی را از بین می برد گشاده دستی و زیاده روی در بخشش نیز حسرت و اندوه آدمی را بدنبال دارد، همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

«و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا» (۱) دستت را به گردنت نبند و به تمامه باز نگذار که سرزنش شده و حسرت زده خواهی نشست (کنایه از اینکه در بخشش افراط و تفریط نکن که پشیمان خواهی شد).

#### ۴. انفاق از بهترین ها

مخبتین، علاوه بر اینکه با انفاق خود حوایج و نیازمندیهای محرومان را مرتفع می سازند به آنان به دیده احترام نگریسته و از بهترین اموال و دارایی خود یعنی آنچه خود دوست دارند به اشخاص حاجتمند می بخشند و بدین صورت پابندی خویش را به اصول اخلاقی و انسانیت نشان می دهند و محبت و علاقه واقعی خود را به خداوند آشکار و ابراز می نمایند و عدم وابستگی به دنیا و آنچه متعلق به آنست را به منصفه ظهور می رسانند.

انفاق از بهترین چیزها، بیشترین تأثیر را در حفظ کرامت انفاق شونده دارد و بیشترین اثر را در رشد شخصیت و ایمان انفاق

ص: ۲۷۶

کننده در پی دارد(۱)، همانطور که خداوند متعال می فرماید: «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون». (۲)

هم چنین خداوند متعال درباره انفاق سودمند و اثر گذار می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الأرض». (۳)

ای اهل ایمان، از قسمتهای پاکیزه اموالی که به دست آورده اید و از آنچه از زمین برایتان خارج ساخته ایم، انفاق کنید.

### موارد انفاق

خداوند متعال می فرماید: «قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الأقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» (۴) بگو آنچه را از اموال خود انفاق می کنید، به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و نیازمندان و در راه ماندگان انفاق کنید.

و در جای دیگر می فرماید: «و بالوالدین احسانا و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت أیمانکم». (۵)

ص: ۲۷۷

---

۱- ۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۳، ۳۹۴.

۲- ۲. هرگز به نیکی دست نمی یابید مگر از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. آل عمران، ۹۲.

۳- ۳. بقره، ۲۶۷.

۴- ۴. همان، ۲۱۵.

۵- ۵. نساء، ۳۶.

و به پدر و مادر احسان کنید و نیز به خویشان و فامیل و یتیمان و فقرا و همسایگان خویشاوند و همسایگان بیگانه و دوستان نزدیک و در راه ماندگان و بردگان (همه را از انفاق و احسان خود بهره مند نمائید).

در این آیات، افراد و گروههای بسیاری ذکر گردیده اند که از انفاق برخوردار می شوند ولی از این نکته نیز نباید غافل شد که اولویت آنها در انفاق و بهره مندی نیز می بایست لحاظ گردد یعنی در مرتبه نخست پدر و مادر اولویت دارند و پس از آنها نوبت به خویشاوندان نیازمند می رسد و در مرتبه بعد همسایگان و پس از آنها دوستان دارای اولویت اند و اگر هیچیک از اینها مستحق نبودند، اولویت با کسانی است که نیازشان بیشتر است و دچار مشکلات زندگی و تنگناهای آن هستند مانند یتیمان سرپرست، نیازمندان به ضرورتهای حیاتی مثل خوراک و پوشاک و... و یا آنان که در راه مانده و دچار غربت شده اند و چاره ای ندارند.

## **آثار انفاق**

### **اشاره**

همانگونه که گفتیم انفاق هم روی فرد انفاق کننده تأثیرات مثبت و سازنده ای دارد و هم بر روی فردی که انفاق به او تعلق می گیرد و به تبع آن جامعه نیز از فواید و آثارش بهره مند می شود لذا انفاق به نظر ما می تواند دو اثر داشته باشد: ۱. آثار فردی؛ ۲. آثار اجتماعی.

ص: ۲۷۸

## ۱. آثار فردی

کسیکه به کمک محرومان می شتابد، روحیه گذشت، فداکاری و نوع دوستی را در خود پرورش داده و علاوه بر آرامش درونی به رشد و بالندگی و کمال نیز می رسد و سرانجام پاداش خود را نیز از رب العالمین خواهد گرفت چنانچه خداوند متعال می فرماید: «و ما تنفقوا من خیر فلائنفسکم و ما تنفقون الا- ابتغاء وجه اللّٰه و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لاتظلمون» (۱) هر مالی که انفاق کنید به سود خود شماست (اما) فقط برای طلب رضای خدا انفاق کنید و هر مالی را که انفاق کنید (پاداش آن) بطور کامل به شما داده خواهد شد و به شما ستمی نخواهد شد.

و علاوه بر این از پاداش اخروی نیز بهره مند خواهد شد بطوری که احساس کمبودی نکرده و حتی به معاش او نیز افزوده خواهد شد چنانچه خداوند عزّ اسمه می فرماید:

«و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین» (۲) و هر چیزی را انفاق کنید او (باریتعالی) جای آنرا پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

## ۲. آثار اجتماعی انفاق

انفاق به مستمندان و نیازمندان، مهر و محبت را میان مردم

ص: ۲۷۹

---

۱- ۱. بقره، ۲۷۲.

۲- ۲. سبأ، ۳۹.

افزونی بخشیده و پیوند اخوت و برادری را در جامعه مستحکم می کند و از صفات رذیله کینه و دشمنی و انتقام می کاهد. انفاق بسیاری از نابسامانیهای اقتصادی و مفسد اجتماعی از قبیل ظلم، رشوه خواری، تبعیض، اختلاف طبقاتی، جرم و جنایت و سرقت را کاهش داده و بستر عدالت، امنیت مساوات، حضور شایسته افراد در جامعه و رشد و بالندگی و ترقی و تعالی را فراهم می سازد که پرداختن به همه آنها از حوصله بحث ما خارج است.

## آفات انفاق

### اشاره

دل بستگی به دنیا با توجه به شدت و ضعفهای آن موجب گریز از حمایت محرومان و نیازمندان جامعه است. آنان که تمام هم و غم خود را به دنیا مصروف داشته و انفاق به نیازمندان را نوعی ضرر و مال باختگی بشمار می آورند به دلیل حرص و طمع فراوان به جمع آوری مال و سرمایه اندوختن روی آورده و بخاطر هوس رانی و شکم پرستی، به اسراف و تبذیر در جهت خوشگذرانی خود مشغول می شوند و این مسئله نه تنها موجب خودداری از انفاق به محرومان است بلکه به مسائل مفسده انگیز در جامعه نیز نظیر کلاهبرداری، ارتشاء و... نیز می انجامد و از گسترش این فرهنگ با ارزش در جامعه و رسیدگی بحال فقراء جلوگیری می کند. و ما به برخی از آفات و موانع انفاق باختصار می پردازیم.

### ۱. ربا خواری

از دیدگاه قرآن همانگونه که در آیات بسیاری بدان اشاره

ص: ۲۸۰



گردیده است، میان ربا و انفاق نوعی تضاد و تقابل وجود دارد زیرا همانگونه که بخشش به مردم و هم نوعان خود موجبات پیوند روحی و عاطفی و دوستی و مهربانی را فراهم می آورد، گرفتن ربا و رباخواری خشم و نفرت را در دل رباگیرندگان نسبت به رباخواران افزایش داده و آنان را مترصد فرصتی می کند که به گونه ای حق از دست رفته خویش را تلافی کنند و این، امنیت روحی و روانی جامعه را تهدید نموده و در نظام امنیتی جامعه اختلال ایجاد می کند و ناهنجاریهای اجتماعی فراوانی را دامن می زند و علاوه بر آن بستر انفاق در جامعه و فرهنگ آنرا متزلزل می سازد و بدین علت است که خداوند عزّ اسمه در مورد سرانجام ربا خواری هشدار داده و به پرداخت صدقه و زکات تشویق می کند چنانچه می فرماید: «وما اتیم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله و ما اتیم من زکاه تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون» (۱) آنچه بعنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فرونی یابد، نزد خدا فرونی نخواهد یافت و آنچه را بعنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبد (مایه برکت است) و کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند.

و خداوند متعال بعنوان یک قاعده و قانون کلی رباخواری را محکوم نموده و به صدقه و انفاق ترغیب و تشویق می نماید آنجا که می فرماید:

ص: ۲۸۱

«يُمحِقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ»<sup>(۱)</sup> خداوند (سرمایه های) ربا را نابود و ریشه کن می کند و صدقات را افزایش می دهد.

## ۲. اسراف و تبذیر

همانگونه که در ابتدای بحث آفات انفاق بیان کردیم علاقه و حب به دنیا و زر و زیور آن و حرص و ولع در جمع آوری مال و ذخیره کردن آن، به تعبیر قرآن «کنز»، موجبات خوشگذرانی و هوسرانی و زندگیهای اشرافی و تجمل گرایانه را فراهم می سازد که از بزرگترین آفات و موانع انفاق بحساب می آید چرا که اموال و سرمایه های خدادادی در جای خود مصرف نشده و بیهوده و جهت در موارد غیر ضروری بکار گرفته می شود و آدمی را به ورطه هلاکت و نابودی می کشاند این است که خداوند متعال در این جهت هشدار داده و می فرماید:

«و آت ذالْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ لَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»<sup>(۲)</sup> و حق خویشان و مستمند و در راه مانده را پرداز، و هرگز اسراف و تبذیر مکن که تبذیر کنندگان برادران شیطانند.

## پاداش انفاق کنندگان

خداوند متعال در آیاتی چند به انفاق کنندگان وعده پاداش

ص: ۲۸۲

---

۱- ۱. بقره، ۲۷۶.

۲- ۲. اسراء، ص ۲۷ و ۲۶.

داده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

قرآن کریم برای تشویق مردم به انفاق، وعده پاداش و مغفرت و خطاپوشی به کسانی می‌دهد که انفاق می‌کنند آنجا که می‌فرماید: «الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرًا و علانیه فلهم أجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (۱). کسانی که اموال خود را شب و روز در خفا و آشکارا انفاق می‌کنند، پس پاداششان نزد خدا محفوظ است و ترسی بر آنان نیست و غمگین نشوند.

در جای دیگر، فلاح و رستگاری بعنوان پاداش و نتیجه انفاق معرفی شده است

«و انفقوا خیرا لأنفسکم و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (۲).

مالی برای خود انفاق به کنید و کسانی که از بخل و پستی نفس خود محفوظ بمانند، رستگار خواهند بود.

و در مواردی در تشویق مردم به انفاق به آنان وعده داده که انفاقشان را چندین برابر پاداش دهد و بجز آن، امتیازهای دیگری نیز به آنان بدهد. در یک آیه می‌خوانیم:

«إن تقرضوا اللّٰه قرضًا حسنًا یضاعفه لکم و یغفر لکم و اللّٰه شکور حلیم» (۳) اگر مالتان را به خدا قرض دهید، خدای متعال نه تنها خود آن مال، بلکه چندین برابر آن را به شما بر می‌گرداند و

ص: ۲۸۳

---

۱- ۱. بقره، ۲۷۴.

۲- ۲. تغابن، ۱۶، نیز: حشر، ۹.

۳- ۳. تغابن، ۱۷.

گناهان شما را نیز می بخشد.

و در آیه دیگری در این زمینه می فرماید: «من ذالذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیره و الله یقبض و یبسط و الیه ترجعون» (۱) کیست که به خداوند قرض الحسنه بدهد تا مال او را چندین برابر کند و به او برگرداند و خداست که می گیرد و می دهد و به سوی او باز می گردید.

و در جای دیگر در مقام بیان ارزش کار مؤمنان که به خاطر خدا انفاق می کنند، و پاداش آنان، می فرماید:

«مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبه و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم» (۲).

انفاق در راه خدا مثل دانه ای است که بکارند و سبز شود و هفت خوشه ببار آورد که در هر خوشه، صد دانه باشد و خدا به کسانی که قصد خالص داشته باشند، بیشتر از این هم مرحمت می کند که خداوند دارا و تواناست.

و در آیه دیگر همانگونه که در بحث آفات انفاق نیز آوردیم بعنوان قانون کلی می فرماید: «یمحق الله الرّبا و یربّی الصّدقات» (۳) خداوند (سرمایه های) ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد.

ص: ۲۸۴

---

۱- ۱. بقره، ۲۴۵.

۲- ۲. همان، ۲۶۱.

۳- ۳. همان، ۲۷۶.

پنجمین ویژگی محبتین، تحیر و شیفتگی دلهای آنان نزد خداوند متعال است چنانچه در فرازی از زیارت شریف امین الله از حضرت سجاد علیه السلام آمده است «اللهم إن قلوب المحبتين اليك و الهه» (۱) خداوندا! دلهای محبتین بسویت واله و حیران است. ما ابتدا تعارض ظاهری مفاهیم «ابخات» و «والهه» را مطرح نموده و به آن پاسخ می دهیم، سپس به مبحث محبت الهی که از مباحث مرتبط با واله و تحیر است پرداخته و پس از آن محبوب شدن انسان و چگونگی وصول او به این مقام را مطرح ساخته، و در پایان به علامات و آثار محبت و اشتیاق به خداوند خواهیم پرداخت.

### تعارض ظاهری مفاهیم «ابخات» و «والهه» و پاسخ آن

چنانچه در مفهوم شناسی اخبات گذشت، اخبات به معنای اطمینان و سکون و آرامش و وارد شدن به جایگاه امن است و این معنا با حیرانی و سرگردانی به ظاهر متعارض به نظر می رسد.

پاسخ این است که این واله و حیران بودن به آن معنایی که مرکوز اذهان عموم است، منظور نظر نیست بلکه حیرت و ولّهی

ص: ۲۸۵

۱- ۱. سید بن طاووس حسنی، اقبال الأعمال، ج ۲، ۲۷۳، نیز ابن طاووس، سید عبدالکریم، فرحه الغری، ج ۷۰، ۱۷ و ۷۴.

که مخبت به آن نایل آمده است، عبارت است از عجز از ادراک حضرت حق سبحانه و تعالی است که خود این عجز از درک ادراک، ادراک است، چنانچه فرموده است: «العجز عن درک الادراک ادراک» و گفته شده که در حدیث قدسی آمده است: «إِنَّ حَيْرَتَكَ أَوْصَلْتُكَ إِلَيَّ» اگر واله و حیرانت گردهم بدان که وصول به حق را نایل شده ای.

هویت احدیه که اشرف خلق الله تعالی است می فرماید: «ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك» وصول به ساحت کبریاییش جز حیرت و عجز از معرفت نیست و از این رو، هویت احدیه چنانی را غیب مطلق و هویت غیبیه می خوانند که ابتدا در سراپرده نور و حجاب ظلمت، غیب از ادراک است و حتی قلوب اولیا از توجه به او محروم است و معبود هیچ عابدی نیست. روشن است که برای او اسم و رسمی ممکن نیست، اسم و رسم از حد و تعیین حکایت می کند و حقیقتی که حد آن لاحدی است چگونه اسم و رسم می پذیرد.

در معیار اللغه آمده است: «اصل حیرت آن است که انسان به چیزی نظر کند و فروغ مرئی دیدگانش را به گونه ای فراگیرد که تاب شود و دیده از آن برتابد».(۱)

حیرت در حق تعالی چنین است که فروغ سبحات و جهش دیده معرفت را بی تاب می کند و ناچار از آن بر می تابد و عجز از معرفت همین است که خود عالترین عرفان است.

ص: ۲۸۶

پس وصول به حیرت و عجز از حق معرفت، عین وصول به حضرت خدای سبحان است که فوزی است عظیم برای اهل اخبات.

نکته مهم اینکه: حاصل معنای اخبات، اطمینان و آرمیدگی مؤمن به پروردگار و موهبت و له و شیفتگی به حضرت اوست و هیچگونه ناهمواری در طی سلوک الی الله در طریق او نیست و اخبات که مأخوذ از خبت (زمین هموار) است، بر این معنا دلالت می دارد که عقبات و ناهمواریها در مسیر او نیست و همه گردنه ها و گریوه های سلوک الی الله برای محبت ارض مطمئن و هموار گردیده است. (۱)

### محبت الهی

پس از رفع تعارض اخبات و تحیر و پی بردن به اینکه نه تنها تنافی و تعارضی بین آندو در کار نیست بلکه پیوندی ناگسستنی میان آندو وجود دارد، بیان این نکته ضروری است که اخبات دارای زمینه ها و ریشه هایی است که یکی از بنیادی ترین آنها ایمان است و ایمان دارای مراتبی است که هر یک از آنها در ظاهر و باطن انسان آثاری را بجا می گذارد. بیشترین تأثیر از آن روح است چرا که مبدأ و منشأ تمام فعالیت های آدمی است. وقتی اعتقاد راستین به ارتباط با خداوند در انسان وجود داشته باشد و بتواند این باور را در مرحله عمل به منصفه ظهور برساند بتدریج مشمول الطاف و

ص: ۲۸۷

عنايات حق گشته و مورد محبت ویژه او واقع خواهد شد همانگونه که حضرتش می فرماید: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله» (۱) بگواى پیامبر به مؤمنین، اگر ادعا می کنید که خدا را دوست دارید پس از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.

ظاهر آیه حاکی از آن است که محبت الهی مشروط به اطاعت و تبعیت از رسول می باشد و در صورت تحقق این شرط، محبت متقابل شده و از ناحیه حضرت حق مؤید به تأیید می گردد.

و محبت دارای لوازمی است که بدون آنها مفهومی نخواهد داشت و لوازم این محبت از دیدگاه قرآن، اتصاف به صفات کمالیه محبوب حق از جمله: احسان، توبه، تقوا، صبر، توکل، قسط و جهاد است. و از سوی دیگر تبری جستن از رذائلی است که حقتعالی آنها را مبعوض دارد از جمله: فساد و تباهی، تجاوز، کفر، گناه، ظلم، خیانت، استکبار، اسراف و ... .

در صحیفه ادریس آمده است: خوشا آنان که از روی عشق مرا پرستیدند و مرا معبود و پروردگار خود گرفتند، برای خاطر من شبها نخوابیدند و روزها کوشیدند و این نه از روی ترسی و نه از بهر امیدى، نه از هراس دوزخى و نه به طمع بهشتى بلکه به سبب محبت راستین و اراده بى شائبه و بریدن از همه چیز و دل بستن به

ص: ۲۸۸



پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شعیب علیه السلام از عشق خدای عزوجل چندان گریست که نابینا شد اما خداوند بینایی او را برگرداند. او باز گریست چندان که باز بینایی اش را از دست داد. دو مرتبه خدا بینایی اش را به او بازگرداند. شعیب باز آنقدر گریست که چشمانش کور شد و بار دیگر خدا بینایش کرد. مرتبه چهارم خداوند به او وحی فرمود: ای شعیب! تا کی به این وضع ادامه خواهی داد؟ اگر از بیم آتش می گریی تو را امان دادم و اگر به شوق بهشت است آن را ارزانیت داشتیم. شعیب عرض کرد: معبودا! و سرورا! تو می دانی که گریه من نه از بیم دوزخ توست و نه به شوق بهشت، بلکه دلم بسته عشق و محبت تو گشته است، پس، صبوری نتوانم مگر آنکه تو را ببینم، خدای جل جلاله به او وحی فرمود: اگر چنین است پس بدین سبب هم سختم موسی بن عمران را خدمتگزار تو خواهم کرد. (۲)

ص: ۲۸۹

۱- ۱. مما فی صحیفه ادریس علیه السلام : طُوبَى لِقَوْمٍ عَبَدُوا نِي حُبِّي، وَ اتَّخَذُوا نِي الْهَاءِ وَ رَبَّاءِ، سَيَهَرُوا اللَّيْلَ وَ دَأَبُوا النَّهَارَ طَلِبًا لَوْجَهِي، مِنْ غَيْرِ رَهْبٍ وَلَا رَغْبَةٍ، وَ لَا لِنَارٍ وَ لَا جَنَّةٍ، بَلْ لِلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ، وَ الْإِرَادَةِ الصَّارِعَةِ، وَ الْإِنْقِطَاعِ عَنِ الْكُلِّ الْيَسْرِ. محمد ری شهری، محمد، میزان الكمه ج ۲، ۹۵۴. به نقل از بحار الأنوار ج ۹۵، ۴۶۷.

۲- ۲. قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم : بكي شعیب علیه السلام من حب الله عز و جل حتی عمی، فرد الله عز و جل علیه بصیره، ثم بكي حتى عمی فرد الله علیه بصیره فلما كانت الزابعة اوحى الله اليه: يا شعیب، الى متى يكون هذا أبدا منك؟! ان يكن هذا خوفا من النار فقد أجر تك، و ان يكن شوقا الى الجنة فقد أبحتك. قال: الهی و سیدی أنت تعلم أنني ما بكي خوفا من نارك و لا شوقا الى جنتك ولكن عقتد حُبك على قلبی فلست أصبر أو أراك. فأوحى الله جل جلاله اليه: أميا اذا كان هذا هكذا فمن أجل هذا سأخذ منك كلمی موسى بن عمران. همو به نقل از علل الشرايع.

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: «اذا تخلّى المؤمن من الدنيا سما و وجد حلاوه حب الله و كان عند اهل الدنيا كأنه قد خولط و انما خالط القوم حلاوه حب الله فلم يشغلوه بغيره»<sup>(۱)</sup> هنگامیکه مؤمنی از دنیا خالی شد بالا می رود و شیرینی محبت خداوند را می چشد و نزد اهل دنیا مانند آن می ماند که دیوانه شده است لکن شیرینی محبت خداوند ایشان را دیوانه کرده است پس به غیر او مشغول نمی شود.

همانگونه که در این حدیث شریف و فرمایش امام المتقین علی علیه السلام آمده اثر محبت الهی نسبت به بنده ای شیرینی محبت و ارتباط با حق تعالی است که چیزی جز او به این بنده آرامش نمی دهد و این ارتباط بگونه ای است که حاضر نیست با دیگری ارتباط داشته و تحت فرمان غیر او و اولیایش برود تا جایی که دیگران که حال او را می بینند خیال می کنند دیوانه شده چون مانند دیگران تابع هواهای نفسانی نیست و تمامی خواسته های خود را تابع خواسته مولایش نموده به طوریکه به غیر او مشغول نمی شود از اینرو امام علی علیه السلام پس از سفارشات بسیار درباره مراعات تقوای الهی می فرماید: «و کونوا عن الدنيا نزّاهاً و الی

ص: ۲۹۰

الآخرة ولآها»(۱) برابر دنیا خویشتن دار و برابر آخرت دلباخته باشید.

و تا از تعلقات و وابستگی های دنیا قطع علاقه نشود این حالت بدست نمی آید و انقطاع از آنها با ارشاد دین امکان پذیر است.

پس محبوب واقعی خداوند کسی است که ایمان خود را از آلودگی به هر گونه ظلم حفظ نموده و با انقطاع الی الله از هر گونه ضلالت و انحراف اعتقادی و عملی و اخلاقی در حاشیه امنیت بسر برده و بر مرکب هدایت سوار شود چنانچه خداوند می فرماید: «الذین آمنوا و لم یلبثوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الأمن و هم مهتدون»(۲) کسانی که ایمان آورده و آنرا با هیچ ظلمی نپوشاندند برای ایشان امنیت بوده و آن ها هدایت یافته اند. و از مصادیق تام و تمام این زمره از محبوبان در گاه احدیت، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی اند علیهم السلام و به میزانی که این خصائل تنزل یابد مراتب محبوبیت الهی و اولیایش کمتر خواهد بود. آنان که محبوب الهی واقع شده اند خداوند عزّ اسمه چشم دلشان را بسوی خویش باز کرده تا او را در تمام شئون حیات خود حاضر و فعال مایشاء. ببینند همانگونه که در حدیث قرب فرائض و نوافل آمده است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و ما تقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و إنه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و

ص: ۲۹۱

---

۱- ۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۱، ص ۳۷۸.

۲- ۲. انعام، ۸۲.

بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها، ان دعانی اجبته و ان سألنی أعطیته» (۱).

و هیچگاه بنده ای از بندگانم به من نزدیک نمی شوند به چیزی که محبوبتر باشد نزد من از اموری که بر او واجب گردانیدم، همانا او بسوی من تقرب می جوید با نافلة تا اینکه او را دوست خواهم داشت پس وقتیکه او را دوست داشتم شنوائش می شوم که با آن بشنود و بینائش می شوم که با آن ببیند و زبانش می شوم که با آن بگوید و دست و قدرتش می شوم که با آن عمل کند اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من سؤال کند عطایش می کنم.

حضرت امام خمینی رحمه الله در باب حدیث قرب فرائض و نوافل می نویسد:

«بدان که از برای سالک الی الله و مهاجر از بیت مظلّمه نفس بسوی کعبه حقیقی یک سفر روحانی و سلوک عرفانی است که مبدأ آن مسافت بین نفس و انا نیت است، و منازل آن مراحل و مراتب آفاق و انفس است و غایت آن ذات مقدس حق است به جمیع اسماء و صفات در ابتدای امر برای انسان کامل و مضمحلاً فیہ الاسماء و الصفات در آخر امر، و اسمی و صفتی و تعینی از اسماء و صفات و تعینات است برای غیر آن.

و پس از آنکه انسان سالک قدم بر فرق ائیت و انائیت خود گذاشت و از این بیت خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هر

ص: ۲۹۲

یک گذاشت و حجب ظلمانیه و نورانیه را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برکند و بتها را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فروریخت و کواکب و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی کدورت تعلق به غیر، الهی شد و حال قلبش و جهت وجی للذی فطر السموات و الارض شد و فانی در اسماء و ذات و افعال گردید، پس در این حال از خودخود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صعق مطلق رخ دهد، پس حق در وجود او کارگر شود و به منتهای قرب نوافل که فنای کلی و اضمحلال مطلق و تلاشی تام است و نتیجه ان: کنت سمعه الذی یسمع به... است، می رسد و این مقام حاصل نشود مگر با جذب الهیه و جذوه نار عشق که بدین جذوه عشقیه لازال متقرب به حق شود و به آن جذب ریوییه، که عقیب حب ذاتی است، از او دستگیری شود که در این وادی حیرت نلغزد و به «شطح» و جز آن، که از بقایای انانیت است، گرفتار نیاید. و در این حدیث اشاره به این دو شده است بقوله: و إِنَّهُ یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ. تقرب عبد از جذوه عشق است؛ و جذب الهیه حق از حب است» (۱).

ایشان در ادامه این بحث می فرمایند: و پس از این فنای تام و محو کلی و محق مطلق و صعق تمام، گاه شود که عنایت ازلیه شامل حالش شود و او را به خود آورد و ارجاع به مملکت خودش فرماید، و حالت «صحو» از برای او دست دهد، و حالت انس و

ص: ۲۹۳

طمأنینه پیدا کند و کشف سیاحت جمال و جلال بر او گردد، و در این حالت صحو، در مرآت ذات صفات، و در آن ها اعیان ثابتات را و لوازم آنها را کشف نماید. (۱)

ایشان هم چنین در ادامه حالات سالک می افزاید: پس از این حالت که صحو بعد المحو دست داد، وجود او وجود حقانی گردد و حق تعالی در مرآت جمال او موجودات دیگر را مشاهده فرماید، بلکه هم افق با مشیت گردد. و اگر انسان کامل باشد با مشیت مطلقه هم افق گردد و روحانیت او عین مقام ظهور فعلی حق گردد، و در این حال حقتعالی به او می بیند و می شنود و بطش می کند، و خود او اراده نافذ حق و مشیت کامله و علم فعلی است: فالحق یسمع به و بیصر به... الحدیث علیّ عین الله و سمع الله و جنب الله الی غیر ذلك. پس قرب فرایض صحو بعد المحو است و نتیجه آن آنهاست که شنیدی. و باید دانست که این صحو و رجوع به کثرت را «قرب» گوئیم، زیرا که این صحو بعد المحو غیر از این حالت غفلتی است که از برای ماست، و این وقوع در کثرت پس از فنای محض غیر از این کثرتی است که ما در آن واقع هستیم، زیرا که کثرت برای ما حجاب است از وجه حق، و برای آنها مرآت مشاهده است:

ما رایت شیئا الا و رأیت الله معه و فیه و قبله و بعده و توان، قرب نوافل را فنای اسمائی دانست، و قرب فرایض را فنای ذاتی، و بنابر این: نتیجه قرب فرایض محو مطلق شود. (۲)

ص: ۲۹۴

۱- ۱. همو، ۵۹۱.

۲- ۲. همو، ۵۹۲.

هر کسیکه می‌پندارد خدا را دوست دارد، بلکه گاهی گمان می‌کند که او را از همه چیز بیشتر دوست دارد و این مجرد پندار و محض غرور است و فی الجمله اگر دوستی هم باشد سزاوار نام محبت و اشتیاق نیست و محبت و شوق بنده از برای خداوند متعال علاماتی دارد که عبارتند از:

۱. طالب لقاء و شایق مشاهده عیان بوده باشد و چون وصول به آن بر مردن موقوف است مشتاق مرگ باشد و مرگ بر او گوارا باشد و اصلاً مرگ بر او گران نباشد و چگونه بر دوست حقیقی ناگوار می‌باشد که بکوی دوست خود مسافرت نماید که به وصال او برسد چرا که برخی از بزرگان گفته‌اند: مرگ را کراهت نمی‌دارد مگر کسیکه دوستی او مجرد دعوی باشد چه دوست ملاقات دوست را مکروه نمی‌دارد.

۲. طالب رضای خدا باشد و خواهش او را بر خواهش خود اختیار کند چه دوست صادق هوای خود را فدای هوای محبوب می‌گرداند.

۳. پیوسته در یاد خدا و دائم دل بیاد او داشته باشد چرا که دل که مایل به چیزی باشد هرگز از یاد او بیرون نمی‌رود و چون محبت به سر حد کمال رسید به جز محبوب هیچ چیز بخاطر او نمی‌گذرد بلکه از فکر خود و از اهل و عیال غافل می‌شود.

۴. همیشه زبان او به ذکر خدا مشغول به جز حدیث او چیزی نشنود و نگوید و به غیر از نام او نخواند و نجوید و در هر مجلسی

بذکر خدا و رسول و تلاوت قرآن و بیان احادیث زبان گشاید.

۵. شوق به خلوت داشته باشد که مناجات با خدای خود کند گاهی او را یاد کند و زمانی به او راز گوید ساعتی عذر تقصیرات خود خواهد و لحظه ای عرض آرزوهای خود کند و در احادیث و اخبار آمده که دروغ می گوید هر که دعوی محبت مرا کند و چون ظلمت شب او را فرو گیرد بخوابد و از یاد من غافل شود آیا هر دوستی لقای محبوب خود را دوست نمی دارد و من اینک حاضریم از برای هر که طالب من باشد.

۶. آنکه بر هیچ چیز از امور دنیوی که از دست او برود تأسف نخورد و متألّم و محزون نگردد و اگر دنیا و مافیها از او باشد و به یکباره بر باد رود اندوهناک نشود و در مصایب و بلاها جزع ننماید و اگر همه دنیا به او رو بیاورد شاد نگردد بلکه شادمانی و فرح او به محبوب باشد و بس.

۷. بر همه بندگان خدا مشفق و مهربان باشد چه مقتضای محبت دوست داشتن دوستان و منسوبان محبوبست و مشهور است که مجنون سگی را در کوی لیلی دید بر دور او می گردید و به او عشق می ورزید آری دوستی چنین است و باید کسیکه دشمن خدا یا دشمن دوستان خدا باشد بغض و عداوت او را داشته باشد.

۸. از هیبت و عظمت الهی خائف باشد و در زیر لواء کبریا و جلال متذلل و مضطرب بوده باشد هم چنانکه معرفت جمال الهی موجب محبت می گردد و هم چنانکه درک عظمت و جلال او باعث خوف و دهشت می شود علاوه بر اینکه دوستان را ترسهای

ص: ۲۹۶



مخصوص دیگر نیز هست چون ترس اعراض محب و حجاب راندن از درگاه و ایستادن در یک مقام.

۹. محبت خود را پوشیده دارد و زبان به اظهار آن نگشاید و در نزد مردمان به دعوی آن برنیاید و به کلمات داله بر محبت خدا و امثال آن اظهار وجد و نشاط نکند چه اینها منافعی تعظیم محبوب و مخالف هیبت و جلال اوست بلکه دوستی سری است میان محب و محبوب. فاش کردن آن سزاوار نیست علاوه بر اینکه بسا باشد در دعوی از حد واقع تجاوز کند و به دروغ و افترا افتد آری کسی را که محبت به حد افراط رسیده باشد از شراب محبت چنان بی خود و مدهوش و مضطرب و حیران گردد که بی اختیار آثار محبت از او بظهور رسد چنین شخصی معذور چه او در تحت سلطان محبت مقهور است و کسی که دانست که معرفت و محبت خدا به نحوی که سزاوار است از قوه بندگان خارج است و مطلع شد به اعتراف عظماء بنی نوع انسان از انبیاء و اولیا به عجز و قصور و از احوال ملائکه ملکوت و سکان قدس و جبروت آگاه گردید و شنید که یک صنف از اصناف غیر متناهیه ملائکه، صنفی هستند که عدد ایشان بقدر جمیع مخلوقاتست که خدا آفریده و ایشان اهل محبت خداوند و سیصد هزار سال پیش از خلق عالم ایشان را خلق کرده و از آنروزی که خلق شده اند تا بحال بغیر از خداوند متعال هیچ چیز بخاطرایشان خطور نکرده و غیر او را یاد ننموده اند شرم می کند و خجالت می کشد که محبت خود را معرفت و محبت نام نهد و زبان او از اظهار این دعوی لال

ص: ۲۹۷

**خلاصه و چکیده بحث صفات مخبتین**

مخبتین چنانچه ملاحظه گردید در آیه سی و پنجم از سوره مبارکه حج به چهار ویژگی ممتاز گشته و مورد ستایش قرار گرفته اند که در بیان تعداد این امتیازات و اوصاف، ترتیب طبیعی مراعات گردیده است زیرا درخشیدن نورایمان بر قلب هنگام یاد خدا، وجل و خشیت و خوف بر جان مؤمن، منبسط و مستولی می شود و با نمو و بالندگی و انبساط و استیلاء خشیت از جلال حق، مصائب و مکاره که عقبات و موانع از وصول به غایت هستند، مبدل به معین و معادن در وصول به غایت می شوند و انبساط نور ایمان بر طریق، سلوک مؤمن مخبت را نشاط می بخشد زیرا مؤمن مخبت «ینظر بنور الله» و در پرتو این نور طبعاً همه اموری که برای غیر او مصائب است برای مخبت موصوف، صراط مستقیم و لوازم صراط مستقیم بسوی مقصد است و صبر و صدق و حق همین است که اصولش در نور ایمان مستولی بر قلب است و انسان این چنین، مخبت و تسلیم و مطمئن به پروردگار است و پس از استقرار این امور و اوصاف، کوشش مستمر در اقامه صلوه و نثار مال فی سبیل الله، و تعظیم شعائر الله تعالی حتمی است و صفت پنجم که شیفتگی دل‌های آنان در برابر خداوند است فوزی است عظیم برای اهل اخبات.

ص: ۲۹۸

### اشاره

در آیاتی که در مباحث گذشته در رابطه با اخبات و محبتین آورده ایم. به دو مورد از سرانجام محبتین اشاره شده که عبارتند از: ۱. هدایت به صراط مستقیم؛ ۲. بهشت و مورد سومی که با توجه به آیات دیگر قرآنی می توان در نظر گرفت حیات طیبه است.

### ۱. هدایت به صراط مستقیم

تفسیرهایی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند همه در واقع به یک چیز باز می گردد که صراط مستقیم را بعضی به معنی اسلام، بعضی به معنی قرآن و بعضی به پیامبر و امامان راستین و بعضی دیگر آنرا به آئین الله که جز آن را قبول نمی کند تفسیر نموده اند و همچنین روایاتی در این زمینه وارد شده است که از جمله: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: الصراط المستقیم صراط الانبیاء و هم

الذین انعم الله علیهم. صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمتهای الهی شده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید: صراط مستقیم امیر مؤمنان علی علیه السلام است. و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده «و الله نحن صراط المستقیم به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم».(۱)

با توجه به آیه «ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربك فیومنوا به فتخبت له قلوبهم و ان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم»(۲) از دیدگاه قرآن فرجام مخبتین، هدایت خداوند بسوی صراط مستقیم است و برای فهم هر چه بیشتر صراط مستقیم به مباحثی پیرامون آن می پردازیم. علامه طباطبایی در تفسیر «صراط مستقیم» در سوره حمد ابتدا به معنی کلمه صراط در لغت می پردازد و می نویسد این کلمه در لغت با معنای طریق و سبیل نزدیک به هم اند و اما از نظر عرف و اصطلاح قرآن کریم، باید بدانیم که خدای تعالی صراط را بوصف استقامت توصیف کرده، آنگاه بیان کرده که این صراط مستقیم را کسانی می پیمایند که خدا بر آنها انعام فرموده. و صراطی که چنین وصفی و چنین شأنی دارد، مورد درخواست عبادت کار قرار گرفته، و نتیجه و غایت عبادت او واقع شده و بعبارت دیگر بنده عبادت کار از خدایش درخواست می کند که عبادت خالصش در چنین صراطی

ص: ۳۰۰

---

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۰. (با تلخیص و اندکی تصرف).

۲- ۲. حج، ۵۴.

علامه در تفسیر سوره حمد می فرماید آیه ۶ سوره حمد (اهدنا الصراط المستقیم) با توجه به وصفی که پس از آن آمده جهت تفسیر به مقدماتی نیاز دارد که عبارتند از:

۱. مقدمه اول اینکه خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی را معرفی کرده که از آن راه به سوی پروردگارشان سیر می کنند و در خصوص انسان فرموده: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه» (۲) هان ای آدمی بدرستی که تو بسوی پروردگارت تلاش می کنی و این تلاش تو چه کفر باشد و چه ایمان بالاخره به دیدار او منتهی می شود.

و درباره عموم موجودات فرموده «و الیه المصیر» (۳) بازگشت همه به سوی اوست.

۲. مقدمه دوم اینکه از کلام خدایتعالی بر می آید که سبیل نامبرده یکی نیست و همه سیلها و راهها یک جور و دارای یک صفت نیستند، بلکه همه آنها از یک نظر به دو قسم تقسیم می شوند. و آن این آیه شریفه است که فرموده «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعدونی هذا

ص: ۳۰۱

---

۱- ۱. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۵ و ۴۴، (با تلخیص و اندکی تصرف).

۲- ۲. انشقاق، ۶.

۳- ۳. تغابن، ۳.

صراط مستقیم»<sup>(۱)</sup> ای بنی آدم آیا با تو عهد نکردیم که شیطان را نپرستی؟ که او تو را دشمنی آشکار است و اینکه مرا بپرستی که این است صراط مستقیم پس معلوم می شود در مقابل صراط مستقیم راه دیگری هست همچنانکه این معنا از آیه ۱۸۶ سوره بقره که می فرماید: «من نزدیکم و دعای خواننده خود را در صورتیکه واقعا مرا بخواند مستجاب می کنم پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند که رشد یابند» استفاده می شود، چون می فهماند که بعضی غیر خدا را می خوانند و غیر از خدا را اجابت نموده، بغیر او ایمان می آورند و همچنین در آیه ۶۰ سوره مؤمن می فهماند که راه او نزدیک ترین است و آن راه عبارتست از عبادت و دعای او، آنگاه در مقابل راه غیر خدا را، دور معرفی کرده و فرمود: «اولئک ینادون من مکان بعید»<sup>(۲)</sup> آنانرا از نقطه ای دور صدا می زند. که می رساند، غایت و هدف نهایی کسانی که ایمان به خدا ندارند و راه ایمان را نمی پیمایند غایتی است دور تا اینجا روشن شد که راه به سوی خدا دو تا است یکی دور و یکی نزدیک، راه نزدیک راه مؤمنین و راه دور راه غیر ایشان است و هر دو راه بحکم (آیه ۶ سوره انشقاق) راه خداست.<sup>(۳)</sup>

۳. مقدمه سوم اینکه علاوه بر تقسیم قبلی، برای راه خدا تقسیم دیگری است که یک راه را به سوی بلندی، و راهی دیگر را

ص: ۳۰۲

---

۱- ۱. یس، ۶۱.

۲- ۲. فصلت، ۴۳.

۳- ۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۵.

به سوی پستی منتهی می داند.

یک جا در سوره اعراف آیه ۴۰ می فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کرده و از پذیرفتن آن استکبار ورزیدند، دربهای آسمان برویشان باز نمی شود» معلوم می شود که آنهائیکه چنین نیستند دربهای آسمان برویشان باز می شود، چون اگر هیچکس بسوی آسمان بالا نمی رفت و دربهای آسمان را نمی کوبید برای درب معنایی نبود.

و در جایی دیگر در سوره طه آیه ۸ می فرماید: «کسی که غضب من بر او احاطه کند او به سوی پستی سقوط می کند» کلمه هوی در این آیه معنی سقوط را می دهد.

و در جایی دیگر در سوره بقره آیه ۱۰۸ می فرماید: «کسی که ایمان را با کفر عوض کند، راه را گم کرده» که می رساند که دسته سومی هستند که نه راهشان به سوی بالاست، نه به سوی سقوط بلکه اصلاً راه را گم کرده و دچار حیرت شده اند.

ای بسا که آیات مورد بحث به این سه طایفه اشاره کند «الذین انعمت علیهم» طایفه اول، و در «مغضوب علیهم» طایفه دوم، «ضالین» طایفه سوم باشند.

و پرواضح است که صراط مستقیم آن دو طریق دیگر یعنی طریق «مغضوب علیهم» و طریق «ضالین» نیست پس قهراً همان طایفه اول، یعنی مؤمنین خواهد بود که از آیات خدا استکبار نمی ورزند. (۱)

ص: ۳۰۳

۴. مقدمه چهارم اینکه در آیه ۱۱ سوره مجادله می فرماید: «یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات» خداوند کسانی را که ایمان آورده اند بلند می کند و کسانی را که علم داده شده اند به درجات بالا می برد.

از این آیه بر می آید که همین طریق اول نیز تقسیم هایی دارد. و یک طریق نیست و کسیکه با ایمان به خدا براه اول یعنی سبیل مؤمنین افتاده، چنان نیست که دیگر ظرفیت تکاملش پر شده باشد، بلکه هنوز برای تکامل ظرفیت دارد، که اگر آن بقیه را هم بدست آورد آن وقت از اصحاب صراط می شود.

با توجه به آیات مذکور در سه مقدمه قبل معلوم شد که: صراط مستقیم صراط غیر گمراهان است صراطی است که به هیچ وجه شرک و ظلم در آن راه ندارد، همچنانکه ضلالتی در آن راه نمی یابد.

ضلالت در باطن، و قلب از قبیل کفر و خاطرات ناشایست که خدا از آن راضی نیست و نه در ظاهر اعضا و ارکان بدن چون معصیت و یا قصور در اطاعت که هیچ یک از اینها در صراط یافت نمی شود و این همانا توحید علمی و عملی است. (۱)

۵. مقدمه پنجم اینکه اصحاب صراط مستقیم در صورت عبودیت خدا دارای ثبات قدم بتمام معنا هستند هم در فعل، و هم در قول. و هم در ظاهر و هم در باطن و در همه احوال خدا و رسول را اطاعت می کنند. خداوند در آیه ۶۶ و ۶۹ سوره نساء ایمان و

ص: ۳۰۴



اطاعت مؤمنین را وصف نموده و تازه مؤمنینی را که چنین ثبات قدمی دارند را پائین تر از اصحاب صراط مستقیم دانسته و وصف آنان را با آنهمه فضیلتی که برایشان قائل شده، مادون وصف اصحاب صراط مستقیم دانسته، چون در آیه ۶۸ سوره نساء فرموده: این مؤمنین با کسانی محشور و رفیقند که خدا بر آنها انعام کرده (یعنی اصحاب صراط مستقیم) و نفرموده از ایشانند و نیز فرموده: با آنان رفیقند و نفرموده یکی از ایشانند پس معلوم می شود که اصحاب صراط مستقیم یعنی «الذین انعم الله علیهم» مقامی عالی تر از مؤمنین دارند و قدر و منزلت و درجه بلندتری از درجه مؤمنین خالص دارند، حتی مؤمنینی که دلها و اعمالشان از ضلالت و شرک و ظلم بکلی خالص است. و مؤمنین با اینکه چنین فضائلی را دارا هستند مع ذلک در فضیلت کامل نیستند و هنوز ظرفیت آنرا دارند که با پر کردن بقیه ظرفیت خود هم‌نشین «الذین انعم الله علیهم» شوند و به درجه آنان برسند و بعید نیست که این بقیه (ظرفیت) نوعی علم و ایمان خاصی باشد. (۱)

۶. مقدمه ششم اینکه خدایتعالی در کلام مجیدش مکرر نام صراط و سبیل را برده و آنها را صراط و سبیل های خود خوانده، با این تفاوت که به جز یک صراط مستقیم به خود نسبت نداده ولی سبیل های چندی را به خود نسبت داده، پس معلوم می شود: میان خدا و بندگان چند سبیل و یک صراط مستقیم برقرار است. مثلاً در باره سبیل در سوره عنکبوت آیه ۶۹ می فرماید: «و الذین

ص: ۳۰۵

جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا» کسانی را که در راه ما جهاد کنند، بسوی سیبل های خود هدایتشان می کنیم.

ولی هر جا صحبت از صراط مستقیم میان آورده، آنرا یکی دانسته است. در هیچ مورد صراط مستقیم را بکسی از خلائق نسبت نداده، بخلاف سیبل که آنرا در چند جا به چند طایفه (رسول خدا، مؤمنین، توبه کاران و...) نسبت داده است. از اینجا معلوم می شود که سیبل غیر از صراط مستقیم است.

۷ مقدمه هفتم اینکه از آیه شریفه «و ما یومن اکثرهم باللّه الاوهم مشرکون» بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، مگر توأم با شرک (سوره یوسف، ۱۰۶) بر می آید که یک مرحله از شرک (که همان ضلالت باشد)، با ایمان (که عبارت است از یکی از سیبل ها) جمع می شود و این خود فرقی دیگری میان سیبل و صراط است که سیبل با شرک جمع می شود ولی صراط مستقیم با ضلالت و شرک جمع نمی شود.

پس معلوم شد که برای سیبل مرتبه های بسیاری است، بعضی از آنها خالص و بعضی آمیخته با شرک و ضلالت، بعضی راهی کوتاه تر و بعضی دیگر دورتر است. اما هر چه هست به سوی صراط مستقیم می رود. (۱)

حال که این هفت مقدمه روشن گردید، معلوم شد که صراط مستقیم راهی است به سوی خدا، که هر راه که خلائق بسوی خدا دارند شعبه ای از آنست و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا

ص: ۳۰۶

رهنمائی می کند، بهره ای از صراط مستقیم را داراست. باین معنا که هر راهی و طریقه ای که فرض شود. بآن مقدار آدمی را بسوی خدا و حق راهنمایی می کند، که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه به مقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر به سوی خدا می کشاند و اگر بیشتر داشته باشد بیشتر می کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را به سوی خدا هدایت می کند.

و می رساند و به همین جهت خدایتعالی نام آنرا صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط به معنای راه روشن است، زیرا از ماده (ص ر ط) گرفته شده، که به معنای بلعیدن است، و راه روشن کانه رهرو خود را بلعیده و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی تواند این سو و آن سو منحرف شود و نیز نمی گذارد که از شکمش بیرون شود. (۱)

پس از آنچه که ما درباره صراط مستقیم گفتیم چهار نکته (۲) بدست آمد:

نکته اول: طرقی که به سوی خدای تعالی منتهی می شود از نظر کمال و نقص و نایابی و رایج بودن و دوری و نزدیکی از منبع حقیقت و از صراط مستقیم، مختلف است مانند اسلام و ایمان، و عبادت و اخلاص و اخبات.

ص: ۳۰۷

---

۱- ۱. همو، ص ۵۳ و ۵۲.

۲- ۲. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم نکته پنجمی آورده است که خارج از بحث مورد نظر است. همو.

نکته دوم: همانطور که صراط مستقیم مهیمن و مافوق همه سبیل هاست، همچنین اصحاب صراط مستقیم که خدا آنانرا در آن صراط جای داده، مهیمن و مافوق سایر مردمنند، چون خدای تعالی امور آنان را خودش بعهدہ گرفته، و امور مردم را بعهدہ آنان نهاده و امر هدایت ایشانرا به آنان واگذار نموده است. (آیه ۶۹ سوره نساء و آیه ۵۵ سوره مائده)

نکته سوم: صراط مستقیم از آنجا که امری است که در تماس سبیل های مختلف محفوظ می باشد، لذا صحیح است که یک انسان هدایت شده، باز هم بسوی آن هدایت شود، خدایتعالی او را از صراط بسوی صراط هدایت کند. به این معنا که سبیلی که قبلاً بسوی آن هدایتش کرده بود، با هدایت بیشتری تکمیل نموده به سبیلی که مافوق سبیل قبلی است هدایت فرماید.

نکته چهارم: مزیت اصحاب صراط مستقیم بر سایرین و همچنین مزیت صراط آن بر سبیل سایرین تنها به علم است، نه عمل، آنان به مقام پروردگارشان علمی دارند که دیگران ندارند زیرا در سبیل های پائین تر صراط مستقیم، اعمال صالح کامل، و بدون نقص نیز هست. (۱)

## ۲. بهشت

از آنجا که مخبتین اهل ایمان و عمل صالحند و در برابر پروردگارشان نهایت خضوع و خشوع را به جا می آورند قرآن کریم

ص: ۳۰۸

آنان را از اصحاب بهشت قلمداد نموده است آنجا که می فرماید:

«ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون»<sup>(۱)</sup> آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم بودند آنها یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.

بهشت از آن مؤمنانی است که اعمال صالح انجام دهند و در برابر خدا خاضع و فروتن باشند اطمینان به ربوبیت خدا و زدودن دل از تردید درباره آن، از شرایط ورود به بهشت است.<sup>(۲)</sup>

خواجه عبدالله انصاری در تفسیر آیه «اولئك اصحاب الجنة» فرموده است، یعنی «الواصلون الى رضوان اکبر»<sup>(۳)</sup> و در قرآن کریم می خوانیم «و رضوان من الله اکبر».<sup>(۴)</sup>

صاحب تفسیر المیزان در تفسیر جمله فوق می فرماید: و معنای رضوان من الله اکبر بطوری که سیاق آن را افاده می کند این است که خوشنودی خدا از ایشان از همه این حرفها بزرگتر و ارزنده تر است و اگر رضوان را نکره آورد برای اشاره به این معنا است که معرفت انسان نمی تواند آن را و حدود آن را درک کند

ص: ۳۰۹

---

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. برداشت فوق، بر این مبناست که «اخبات» به معنای اطمینان باشد. بنابراین «اخبتوا الى ربهم» یعنی، به ربوبیت خدا اطمینان دارند. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۶۱.

۳- ۳. میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار وعده الابرار، ج ۴، ۳۷۲.

۴- ۴. توبه، ۷۲.

چون رضوان خدا محدود و مقدر نیست تا، و هم بشر بدان دست یابد برای فهماندن این نکته بوده که کمترین رضوان خدا هر چه هم کم باشد. از این بهشت ها بزرگتر، البته نه از این جهت که این بهشت ها نتیجه رضوان او و ترشحاتی از رضای اوست. هر چند این ترشح در واقع صحیح است. بلکه از این جهت که حقیقت عبودیت که قرآن کریم بشر را بدان دعوت می کند عبودیتی است که بخاطر محبت به خدا انجام شود، نه بخاطر طمعی که به بهشت و یا ترسی که از آتش داریم، و بزرگترین سعادت و رستگاری برای یک نفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب کند بدون اینکه در صدد ارضاء نفس خویش بوده باشد.

و شاید به منظور اشاره به این نکته است که آیه را به جمله «ذلک هو الفوز العظیم» ختم نموده و این جمله دلالت بر معنای حصر دارد و چنین افاده می کند که این رضوان حقیقت هر فوز و رستگاری بزرگی است، حتی رستگاری بزرگی هم که با رسیدن به جنت خلد دست می دهد حقیقتش همان رضوان است، زیرا اگر در بهشت حقیقت رضای خدا نباشد همان بهشت هم عذاب خواهد بود، نه نعمت. (۱)

در خصوص بهشت و درجات بهشتی به بحث آثار صبر از فصل صفات محبتین و آثار خوف و خشیت از مباحث مترادفات ارجاع گردد.

ص: ۳۱۰

مورد دیگری که می توان برای فرجام محبتین برشمرد. حیات طیبه یا زندگی پاکیزه است. از آنجا که یکی از ریشه های اخبات، عمل صالح است که مولود ایمان در این جهان می باشد و نتیجه عمل صالح حیات طیبه است که خداوند در قرآن کریم به این موضوع پرداخته و می فرماید: «من عمل صالحا من ذکر أو ائتی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم با حسن ما کانوا یعملون» (۱).

هر کس عمل صالح کند در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.

دراینکه منظور از «حیات طیبه» در اینجا چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند بعضی آنها به معنی روزی حلال و بعضی به قناعت و رضا به داده الهی، یعنی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان الهی تفسیر کرده اند و بعضی هر گونه پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن مندرج دانسته اند ولی با توجه به جمله «و لنجزینهم اجرهم» که ناظر به پاداش آخرت است بیشتر به نظر می رسد که «حیات طیبه» اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد. (۲)

ص: ۳۱۱

---

۱- ۱. نحل، ۹۷.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۱، ۵۵.

ولی آنچه مسلم است این است که حیات طیبه مفهومی است که همه اینها و غیر اینها را در بر می گیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر پاکیزه از آلودگیها، ظلمها و خیانتها، عداوتها دشمنیها، اسارتها و ذلتها و انواع نگرانیها و هر گونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد. (۱)

«حیات طیبه» یعنی تحقق جامعه ای قرین با آرامش، امنیت، راحتی، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود. و از نابسامانیها و دردها و رنجهایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصار طلبی بوجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تاریک می سازد. در امان است. (۲)

ص: ۳۱۲

---

۱- ۱. همو، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ۳۹۴.

۲- ۲. همو، ج ۱۱، ص ۳۹۰ و ۳۸۹.



### اشاره

از مجموع آیاتی که در زمینه اخبات و محبتین در قرآن کریم وجود دارد به دست می آید که علم، ایمان و عمل صالح از مهمترین ریشه های اخبات می باشند چرا که در یک مورد قبل از «اخبثوا» ایمان به همراه عمل صالح و در مورد دیگری علم و ایمان قبل از «تخبت» آمده اند و مابخاطر افضل بودن علم برایمان ابتدا به بحث علم می پردازیم.

### ۱. علم

### اشاره

خداوند متعال می فرماید: «و لیعلم الذین اتواالعلم انه الحق من ربك فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم و ان الله لهاد الذین آمنوا الی

ص: ۳۱۳

آنانکه دانش یافته اند می دانند که آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، حق است و بدان ایمان آوردند و دلشان برای او خاشع گردید. و براستی خداوند راهنمای مؤمنان به راه راست است.

در این آیه اخبات از آثار ایمان و ایمان از آثار علم معرفی شده است به تعبیر دیگر علم زمینه ایمان و ایمان زمینه اخبات است. حال باید دید این کدام علم است که بعنوان مقدمه ایمان و اخبات از آن یاد شده است برای توضیح بیشتر به سراغ تفاسیر می رویم.

صاحب تفسیر تبيان می گوید: و باید بدانند آنانکه به آنها علم نسبت به خداوند و علم به صفات او داده شده که افعال او صواب است پس باید آنرا تصدیق نمایند. (۲)

طبرسی در تفسیر این آیه می نویسد: تا آنها که به خدا و توحید و حکمتش علم دارند، بدانند که قرآن حق است و قابل تغییر و تبدیل و زیاد و کم نیست تا ایمان آنها استوار بماند و بقولی یعنی: بر ایمان آنها افزوده شود و بر اثر قوت ایمان در پیشگاه قرآن خشوع و تواضع پیدا کنند و خدا مردم مؤمن را براهی روشن و بی پیچ و خم هدایت می کند یعنی: منظور این است که آنها را بر دین حق استوار می دارد و برخی می گویند: یعنی آنها را به سبب ایمان

ص: ۳۱۴

---

۱- ۱. حج، ۵۴.

۲- ۲. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبيان، ج ۷، ۳۳۲.

براه بهشت هدایت می کند. (۱)

ابن عطیه درباره صاحبان علم در تفسیر خود آورده: منظور از «الذین اتوا العلم» به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ضمیر «ه» در «أته» به قرآن باز می گردد. (۲)

صاحب تفسیر الصافی نیز معتقد است که: قرآن همان حق است که از جانب خداوند نازل شده است. (۳)

با توجه به مطالبی که از تفاسیر درباره ایه آوردیم روشن می شود که منظور از علم در آیه مذکور علم الهی و معرفت به حقانیت قرآن است که از نظر اسلام علم حقیقت و جوهری است که در آیات دیگر قرآنی نیز به آن اشاره شده است. از جمله آنجا که می فرماید: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم...». (۴)

خدا و فرشتگان و دانشمندان گواهی می دهند که جز او هیچ معبودی نیست و یا «انما یخشی الله من عباده العلماء...». (۵) از میان بندگان خدا تنها دانایان از او بیم دارند.

در این آیات سخن از حقیقت و جوهر علم بمیان آمده است.

حال این سؤال مطرح می شود که حقیقت علم چیست؟ و چگونه می توان با شناخت ویژگیهای حقیقت علم آنرا از ظاهر و پوسته اش (علم غیر حقیقی) تمیز داد؟ و چگونه می توان آنرا

ص: ۳۱۵

---

۱-۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۷، ۱۶۵.

۲-۲. ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۳، ۱۶۲.

۳-۳. فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۴، ۱۵۵.

۴-۴. آل عمران، ۱۸.

۵-۵. فاطر، ۲۸.

### حقیقت علم

حقیقت علم نوری است که در پرتو آن، انسان جهان را آنگونه که هست می بیند و جایگاه خود را در هستی می یابد: نور علم مراتبی دارد که بالا-ترین آن نه تنها انسان را با راه تکامل خود آشنا می کند بلکه او را در این مسیر حرکت می دهد و به مقصد اعلای انسانیت می رساند.

قرآن کریم با صراحت از این نور سخن می گوید: «أومن كان ميتا فأحييناه و جعلنا له نور ايمشى به فى الناس كمن مثله فى ظلمات ليس بخارج منها...» (۱) آیا کسیکه مرده دل بود و زنده اش کردیم و برای او نوری پدید آوردیم، تا در پرتو آن در میان مردم رود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟...».

در مواردی نیز بطور مطلق نور علم و بصیرت الهی را با تعبیر بینه آورده آنجا که می فرماید:

«أفمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه و من قبله كتاب موسى اما ما و رحمه...» (۲).

آیا کسی که از ناحیه پروردگارش برهانی چون نور روشن دارد و بدنبال آن نور، شاهدهی هم از سوی او می باشد، و پیش از آن،

ص: ۳۱۶

---

۱- ۱. انعام، ۱۲۲.

۲- ۲. هود ۱۷.

کتاب موسی که پیشواو رحمت بود (گواهی بر آن می دهد همچون کسی است که چنین نباشد).

هم چنانکه آیه ی زیر ظهور در چنین بصیرتی دارد: «أفمن كان على بينة من ربه كمن زين له سوء عمله و اتبعوا أهوائهم» (۱). آیا کسانی که دارای بینه ای از ناحیه پروردگارشان هستند مانند کسانی اند که عمل زشتشان در نظرشان زینت داده شده و در نتیجه پیرو هواهای خود شده اند.

و در حکایت کلام نوح علیه السلام بصیرت خاص الهی را که خدای تعالی آنرا به انبیاء خود اختصاص داده بینه خوانده و فرموده:

«یا قوم ارایتم ان کنت علی بیته من ربی و آتانی رحمه من عنده» (۲).

ای قوم من، اگر من دارای بصیرتی از ناحیه پروردگارم باشم، و او رحمتی از ناحیه خود به سوی من نازل کرده باشد (باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند). (۳)

امام علی علیه السلام در باره این نور و مهمترین خاصیت آن یعنی رساندن به مقصد اعلای انسانیت می فرماید:

«قد أحیا عقله و أمات نفسه، حتی دق جلیله، و لطف غلیظه، و برق له لامع کثیر البرق، فأبان له الطریق، و سلک به السبیل و

ص: ۳۱۷

---

۱- ۱. محمد ۱۴.

۲- ۲. هود ۲۸.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۷۲ \_ ۲۷۱. (با اندکی تصرف)

تدافعتہ الابواب الی باب السلامه، و دارالاقامه، و ثبتت رجلاه بطمانینه بدنه فی قرار الأمن و الزّاحه، بما استعمل قلبه، و أُرخی رّیه»<sup>(۱)</sup>.

عقلش را زنده کرد و نفس خویش را کشت، تا آنجا که جسمش لاغر، و خشونت اخلاقش به نرمی گرائید، برقی پرنور برای او درخشید، و راه را برای او روشن کرد و در راه راست او را کشاند و از دری به در دیگر برد تا به در سلامت و سرای جاودانه رساند، که دو پای او در قرار گاه امن با آرامش تن، استوار شد. این، پاداش آن بود که دل را درست بکار گرفت، و پروردگار خویش را راضی کرد.

ابن مسعود در معنای علم می گوید: زیاد (حدیث) دانستن علم نیست، بلکه علم خشیت و ترس از خدا داشتن است.<sup>(۲)</sup>

مالک نیز در این زمینه بر این نظر است که: دانش و حکمت زیاد مسئله دانستن نسیت (بلکه) نوری است که خداوند بوسیله آن هر کس را بخواهد هدایت می کند.<sup>(۳)</sup>

آیات و احادیثی که نورانیت انسان را مقدمه حرکت صحیح او به سوی کمال مطلق می دانند، و یا علم را به نور تفسیر می کنند، و یا علم را ملازم با ایمان به خدا و رسالت انبیاء الهی و همراه با خشیت و صفات پسندیده و اعمال شایسته می دانند، در واقع

ص: ۳۱۸

۱- ۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲، ص ۴۴۶.

۲- ۲. «لیس العلم عن کثره الحدیث انما العلم خشیه الله». أبی عمر یوسف بن عبد الله، جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ۳۲.

۳- ۳. «الحکمه و العلم نور یهدی به الله من یشاء، و لیس بکثره المسائل، ...». همو

جوهر و حقیقت علم را توضیح می دهند. دلیل اینکه این نور را، مغز علم و همه علوم غیر آنرا پوسته علم می دانیم، آن است که ارزش همه آنها به آن وابسته است. علامه طباطبایی چنین علمی را ناشی از بینش و بصیرتی الهی دانسته و آنرا به طایفه خاصی از مؤمنین نسبت می دهد که بحث آن به تفصیل در فصل فرجام مخبثین گذشت آری جوهر علم است که به علم ارزش حقیقی می دهد، یعنی علم را در خدمت انسان و در جهت تکامل و بهروزی او قرار می دهد و بدون آن نه تنها علم فاقد خواص و آثار علم می شود، بلکه تبدیل به یک عنصر ضد ارزش و ضد انسانیت می گردد

و این معنی مطلق بودن ارزش حقیقت علم و مشروط بودن علوم دیگر است زیرا آنها بدون جوهر علم نمی توانند در خدمت انسان قرار بگیرند.

نکته مهم اینکه وقتی علم جوهر و خاصیت خود را از دست داد نه برابر با جهل که از آن زیانبارتر می گردد، زیرا سقوط انسان را تسریع می کند.

علم وقتی جوهر و جهت حقیقی خود را از دست داد درست مانند راهنمایی است که به جای آنکه انسان را در مسیر قرار دهد، او را به بیراهه می کشد، اینجاست که علم هر چه بیشتر پیشرفت کند برای انسانیت خطرناکتر می شود و این خطر بزرگی است که امروز بشر را تهدید می کند.

با اندک تأملی می توان دریافت که در جهان امروز علم چه

آفاتی را بر بشریت تحمیل کرده است و شمشیر علم در کف قدرتهای بزرگ جهان چه به روز انسان آورده است. دزدهایی که برای غارت ماده و معنای انسان از چراغ علم بهره می گیرند، چگونه با قساوت عمل می کنند و به هیچ چیز و به هیچ کس رحم نمی کنند.

آیا فنون و ابزار دزدی، قتل و فساد را می توان علم نامید؟! آیا دانشی که که جامعه را به تباهی می کشد، علم و نور است و یا جهل ظلمت؟ این است معنای سخن رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «بعضی از دانشها نادانی است»<sup>(۱)</sup>.

و از این روست که بی آنکه دچار تناقض گویی شویم می توانیم دانش را نادانی بدانیم زیرا هنگامیکه علم جوهر و خاصیت نداشته باشد با جهل یکی است و از همین رو امام علی علیه السلام می فرماید:

«دانش خود را به نادانی تبدیل نکنید»<sup>(۲)</sup> یعنی کاری نکنید که علم بی خاصیت شود و نام علم از آن سلب شود.

علم در دنیای امروز با از دست دادن جوهر و جهت راستین خود به این سرنوشت شوم گرفتار شده که همچون جهل، کشنده و فاسد کننده و خانمانسوز گردیده است. بلکه از جهل نیز زیانبارتر گشته است.

انسان عصر جدید با همه پیشرفتهای علمی، توسعه ی فناوری

ص: ۳۲۰

---

۱-۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۵۷.

۲-۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۲۷۴، ۶۹۷.



اطلاعات، کاهش مرگ و میر ناشی از بیماریها، توسعه ی بهداشت، و... متأسفانه شاهد صدها میلیون انسان است که اسیر فقر و گرسنگی، رنج و بیماری، جنگ و بی خانمانی اند در حالیکه بیشترین ثروت جهان در اختیار گروهی محدود است و آنان سرگرم لذتهای نامشروع خودند و به این اوضاع آشفته کوچکترین توجهی ندارند. از جمله ی پرسودترین تجارت جهانی که در اختیار کشورهای پیشرفته است، تجارت اسلحه، مواد مخدر، مشروبات الکلی، و روابط نامشروع و غیر قانونی جنسی است، سلاحهای کشتار جمعی، شیمیایی و اتمی که بوسیله کشورهای بزرگ تولید شده است، جهان را تهدید می کند، حمله به کشورهای اسلامی و اشغال سرزمین آنها به بهانه مبارزه با تروریسم بوسیله استبکار جهانی به سرکردگی امریکا، قاچاق زنان و کودکان کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند، افزایش ناامنی خانواده ها و بخصوص زنان و کودکان از مشکلات دنیای باصطلاح متمدن امروز است.

براستی چرا باید زندگی بشر در عصر دانایی و پیشرفت با چنین مشکلاتی همراه باشد؟

آیا علت آن غفلت بشر امروز از حقیقت علم نیست؟

حضرت علی علیه السلام در این باره چه زیبا و دقیق فرموده است:

«رب عالم قد قتلہ جهله و علمه معه لاینفعه»<sup>(۱)</sup> چه بسا دانشمندی که جهلش او را از پای در آورد و دانش او همراهش باشد اما سودی به حال او نداشته باشد.

ص: ۳۲۱

سرنوشت رقت انگیز عالمی که از جهل هلاک می شود شگفت انگیز است هنگامیکه سعد بن ابی وقاص گزارش سفرش را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند، جهل آنان را چنین به تصویر می کشد «ای پیامبر خدا! من از نزد قومی به سوی تو می آیم که آنان و چهار پایانشان یکسان اند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای سعد! آیا تو را به شگفتی تر از این آگاه کنم؟ قومیکه آنچه را اینان نمی دانند و سپس مانند ایشان نادانی می کنند.» (۱)

این نسخ بیانگر سرنوشت علم در جهان امروز است. جامعه متمدن و دانایی امروز از نادانی رنج می برد و قربانی جهل خویش است. اینچنین است که علم، بشر را به کره ماه می رساند، اما نمی تواند در حرکت انسان بسوی کمال مطلق و رشد و تکامل وی نقشی داشته باشد.

## ویژگیهای علم

۱. ریشه نورعلم در فطرت انسان

احادیثی که علم را سرشته در دل می دانند (۲) و یا آنرا به «مطبوع» و «مسموع» تقسیم می کنند (۳) و یا از آن به نوری که خداوند متعال به دل افافضه می نماید تعبیر می نمایند (۴)، و نیز همه آیاتی که

ص: ۳۲۲

---

۱- ۱. الهندی، علاء الدین علی المتقی، کنز العمال، ج ۱۰، ۲۱۱.

۲- ۲. نراقی، محمد مهدی، قره العیون، ۴۳۹.

۳- ۳. وقال علیه السلام: العلم علمان: مطبوع و مسموع، ولا- ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۳۸، ص ۷۰۸.

۴- ۴. شهید ثانی، منیه المرید، ۱۴۹.

خداشناسی را فطری می دانند، اشاره به این ویژگی علم دارند.

## ۲. وحدت جوهر علم

از نظر بقیه علوم و به تعبیر روایات علوم سمعی که رشته های گوناگون دارند، جوهر علم یک حقیقت بیش نیست و شاید این حدیث «دانش نقطه ای بود، نادانان آنرا زیاد کردند»<sup>(۱)</sup>.

اشاره به این ویژگی می باشد.

## ۳. جداناپذیری حقیقت علم از ایمان

این ویژگی در آیات و روایات فراوانی مورد توجه قرار گرفته است و حاصل آن این است که انسان نمی تواند عالم به مفهوم حقیقی آن باشد و مؤمن نباشد. به گفته امام علی علیه السلام: «ایمان و دانش برادران همزادند و دو رفیق اند که از هم جدا نمی شوند»<sup>(۲)</sup>.

## ۴. همراهی علم و بیم از خدا

از نظر قرآن کریم. علم همراه با بیم از خداوند متعال است. این کتاب آسمانی با صراحت و با قاطعیت اعلام کرده است: «انما یخشی الله من عباده العلماء»<sup>(۳)</sup> از میان بندگان خدا تنها دانایان از او بیم دارند.

ص: ۳۲۳

---

۱- ۱. ابن ابی الجمهور احسائی، محمد بن علی، عوالی اللئالی، ج ۴، ۱۲۹.

۲- ۲. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۱۷۸۵.

۳- ۳. فاطر، ۲۸.

نکته قابل تأمل این است که اثبات ملازم بودن علم یا بیم از خدا از سوی قرآن در ادامه سخن درباره چند رشته از علوم طبیعی است. خداوند در سوره فاطر چنین می فرماید:

«الم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها و من الجبال جدد بيض و حُمْرٌ مختلف الوانها و غرايبُ سودٌ و من الناس و الدوابّ و الأنعم مختلف الوانه كذلك انما يخشى الله من عباده العلماء انّ الله عزيز غفور» (۱).

آیا ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرو فرستاده و بدان میوه های رنگارنگ برآوردیم و نیز از کوهها، راههای سپید و سرخ رنگارنگ و همچنین سیاه سیاه پدید می آوریم. بدین گونه از مردم و جانوران و چهارپایان رنگارنگ آفریده ایم. از میان بندگان خدا تنها دانایان اند که از او می ترسند. آری خدا پیروز آمرزنده است.

بنابر این علوم طبیعی نیز می تواند موجب بیم از خدا شود به شرط آنکه نور هدایتگر حقیقت علم همراه آن گردد و دانشمند با نور علم به طبیعت بنگرد و در پدیده های اعجاب انگیزش تأمل نماید.

هم چنین روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وصیتش به ابوذر فرمود:

ای ابوذر! هر کس دانشی داده شود اما از بیم خدا نگرید، دانشی بی سود داده شده است، زیرا خدای متعال دانشمندان

ص: ۳۲۴

راتوصیف فرموده و گفته است: «بی گمان کسانی که پیش از نزول آن، دانش یافته اند چون این کتاب بر آنان خوانده شود، سجده کنان به رو در می افتند و می گویند: منزه است پروردگار ما که گمان وعده پروردگار ما انجام شدنی است و به رو در می افتند و می گریند و بر فروتنی آنها می افزاید» (۱). (۲).

امام علی علیه السلام نیز می فرماید:

«هر گاه دانش انسان افزوده شود ادبش افزوده و بیم وی از پروردگارش دو چندان می شود». (۳).

۵. اخلاق شایسته از برکات نور علم

یکی از آثار حقیقت نورانی علم، خودسازی و صفات پسندیده است. این ویژگی در روایات فراوانی مورد توجه قرار گرفته است، به گفته امام علی علیه السلام: «هر اندازه دانش انسان افزون گردد توجه وی نسبت به نفس خود بیشتر می گردد و در ریاضت و اصلاح آن کوشش بیشتری مبذول کند». (۴).

باز امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «کثری با دانش راست می شود». (۵).

ص: ۳۲۵

---

۱- ۱. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ج ۲، ۳۶۷.

۲- ۲. اسراء، ۱۰۷ \_ ۱۰۹.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۴۱۷۴.

۴- ۴. همو، ۷۲۰۴.

۵- ۵. همو، ۴۲۳۴.

۶. جدا ناپذیری جوهر علم از عمل شایسته

یکی از ویژگیهای برجسته نور علم که در روایات فراوانی مورد تأکید قرار گرفته علم صالح است.

امام علی علیه السلام می فرماید: «غایت دانش، عمل نیکوست»<sup>(۱)</sup>.

و نیز از اوست «ثمره دانش، پرستش است»<sup>(۲)</sup>.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«دانش با عمل همراه است پس هر که دانست عمل کرد و هر که عمل کرد دانست و دانش، به عمل فرا می خواند، پس اگر او

را اجابت کرد چه بهتر و گرنه از او جدا و دور می شود»<sup>(۳)</sup>.

از نظر این احادیث عمل شایسته ثمره علم است و بدون عمل، چراغ علم در وجود انسان خاموش می شود.

۷. ارتباط علم و تواضع

... عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

«تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، وَتَعَلَّمُوا لَهُ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ وَ لِمَنْ تُعَلَّمُونَ، وَ لَا تَكُونُوا جَبَابِرَةَ الْعُلَمَاءِ»<sup>(۴)</sup>.

ابو سعید خدری از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که

ص: ۳۲۶

---

۱-۱. همو، ۴۶۲۰.

۲-۲. همو، ۶۳۵۷.

۳-۳. کلینی، محمد، الکافی، ج ۱، ۴۴.

۴-۴. ابی عمر یوسف بن عبداللّه، جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ۵۰۱.

علم بیاموزید و برای آن سکینه و وقار را آموزش ببینید و در برابر آنانکه از ایشان علم می آموزید و هم آنانکه به ایشان آموزش می دهید، متواضع و فروتن باشید و از دانشمندان متکبر نباشید.

### راه کسب نور علم

مبدأ بقیه علوم (منظور علوم رسمی یا به تعبیر روایات اسلامی علوم سمعی است) حس و عقل و راه تحصیل آن تعلیم و تعلم است و مبدأ نور علم، قلب است اما این علم آموختنی نیست و راه تحصیل آن در گام نخست زدودن موانع و در گام دوم ساختن زمینه های پیدایش آن است. در واقع نور علم در پرتو ولایت الهی تحصیل می شود و آنان که از چنین ولایتی بی بهره اند از نور علم نصیبی ندارند چنانچه خداوند متعال می فرماید: «اللّٰه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات...»<sup>(۱)</sup> همچنین در جای دیگر ایمان به خدا و آخرت و اعراض از کفر حاکم بر جامعه، زمینه ساز پدید آمدن علم و بصیرتی ویژه در آدمی معرفی شده است چنانچه فرمود: «... ذلکما ممّا علّمنی ربّی انّی ترکت ملّه

ص: ۳۲۷

---

۱-۱. خدا یار اهل ایمان است آنان را از تاریکی های جهان بیرون آورد و به عالم نور برد و آنانکه راه کفر گزیدند یار ایشان شیطان و طاغوت است که آنها را از عالم نور به تاریکی های گمراهی در افکنند، بقره، ۲۵۷.

قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخره هم کافرون» (۱).

نور علم ریشه در فطرت انسان داشته و تحصیل آن به معنای فراهم ساختن شرایط شکوفایی فطرت است که در این حالت، علم خود آشکار می گردد: «دانش در دل‌های شما سرشته است به آداب روحانیان متأدب شوید تا برایتان آشکار گردد» (۲).

نقش متعلم در تحصیل نور علم، تنها فراهم ساختن زمینه پیدایش آن است و گرنه فروغ نور علم هدیه ای الهی است به انسانهای شایسته که از عالم غیب سرچشمه می گیرد و کانون جان را روشن می سازد: «دانش، نور و پرتوی است که خدا در دل‌های دوستانش می تاباند» (۳).

نکته قابل توجه اینکه هر چند نور علم قابل تعلیم و تعلم نیست اما بی تردید مقدمات آن نیاز به تعلیم و تعلم دارد و واجب ترین وظیفه انبیای الهی و اوصیا و وارثان آنان یعنی عالمان ربانی همین است. امید است که طالبان علم در همه رشته های علمی با رعایت آداب تعلیم و تعلم به نور علم دست یابند.

## ۲ و ۳. ایمان و عمل صالح

### اشاره

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبثوا الی ربهم اولئک

ص: ۳۲۸

---

۱- ۱. این علم را خدای من به من آموخته است که من آئین گروهی را که به خداوندایمان و به آخرت کافرند ترک گفتم. یوسف، ۳۷.

۲- ۲. نراقی، محمد مهدی، قره العیون، ۴۳۹.

۳- ۳. همو، ۴۳۸.



آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر پروردگارشان خاضع و تسلیم شدند آنان اصحاب بهشت اند و در آن ایشان جاودانه اند.

از آنجا که در اکثر آیات قرآنی و بیشتر روایات ایمان توأم با عمل صالح آمده است ما نیز این دو را همراه با هم بعنوان ریشه های اخبات آورده و به بحث و بررسی پیرامون آن دو بعنوان زمینه های ایجاد اخبات می پردازیم.

در این آیه ایمان با عمل آمده یعنی ایمان مقتضی عمل است و در شرایط عادی (۲)، ایمان بدون عمل ممکن نیست زیرا حقیقت ایمان فقط دانستن نیست بلکه، علاوه بر آن لازم است انسان خود را تسلیم خداوند کند و تصمیم بر التزام به لوازم آن علم داشته باشد، به دلیل اینکه ایمان اختیاری است ولی علم اینگونه نیست.

انسان؛ با قوه ی عقل جهان پیرامون خود را می شناسد، درست را از نادرست، حق را از باطل و خوب را از بد متمایز می کند. قلب، کنه وجود آدمی است که محمل تلاقی مراتب مختلف وجود انسان است. قلب نه از جنبه ی ادراکی جداست و نه از جنبه های عاطفی و احساسی. قلب محمل تصمیم گیری است. کانونی است که اگر گرم و روشن باشد، زندگی نیز روشن است و اگر خاموش و

ص: ۳۲۹

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. یعنی به کسانی که ایمان دارند و شرایط عمل کردن به مقتضای ایمان نظیر: قدرت، فرصت استطاعت، و غیره نیز برایشان فراهم است و عمل هم می کنند.

سرد باشد، زندگی نیز بی نور و بی حرارت خواهد بود، عقل می فهمد و تصدیق می کند. قلب، معتقد می شود و اشتیاق پیدا می کند. سپس جوارح و جوانح عمل می کنند.

همانگونه که بزرگان فرموده اند، ایمان غیر از علم است. علم و ادراک، بهره ی عقل است و ایمان بهره ی دل.

انسان تنها با علم پیدا کردن به خدا و ملائکه و پیامبران و روز قیامت مؤمن نمی شود، که در این صورت شیطان از همه مؤمن تر بود، در حالیکه خداوند او را کافر نامیده است. (۱)

«ایمان در لغت به معنی وثوق و تصدیق و اطمینان و انقیاد و خضوع است و در فارسی به معنای گرویدن است و پر واضح است که گرویدن غیر از علم و ادراک است» (۲) در حقیقت، ایمان، فعلی از افعال قلب است، مانند شوق ورزیدن، محبت کردن، بیزاری جستن و اعتماد کردن.

انسان طالب هدایت و کمال باید بداند که نباید صرفاً به علم به حقایق دینی اکتفا کند، بلکه باید بکوشد شرایطی برای خود فراهم آورد که این علم به قلب برسد و قلب تسلیم حقایق و معارف الهی شود.

بینایی و شنوایی باطنی انسان (توانایی درک و فهم حقایق) گرایش دهنده او به توحید، ایمان به قرآن و انجام اعمال صالح

ص: ۳۳۰

---

۱- ۱. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۸۸.

۲- ۲. همو.

آری، ایمان در صورتی تحقق می یابد که انسان اختیاراً قلب خود را آماده کند. خدا را به خدایی بپذیرد و به لوازم خدایی او ملتزم باشد و بنابر این، چنین فرضی درست نیست که انسان ایمان داشته باشد و عمل نکند، زیرا، عمل میوه و ثمره ایمان است و در صورتی که شرایط خارجی آن پیدا شد و تکلیف متوجه انسان گردید باید تحقق پیدا کند.

به بیان دیگر، ایمان که التزام، تسلیم، گرایش، و حب قلبی به حق و راه حق است، عمل صالح را بدنبال خود دارد. بدون ایمان، عمل صالح حاصل نمی شود و راهی به عمل صالح نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الایمان ما وقر فی القلوب وصدّفته الاعمال» (۲)

ایمان آن چیزی است که در قلب استقرار می یابد و اعمال آنرا تصدیق می کند.

محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی ایمان سؤال کردم، فرمود:

گواهی به وحدانیت حق و اقرار به وحی الهی و آنچه از تصدیق به این حقایق دردل مستقر می گردد..

گفتم: آیا شهادت خودش عمل نیست؟

فرمود: بلی، شهادت از اعمال زبان است.

ص: ۳۳۱

---

۱- ۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۶۳.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۸.

گفتم: آیا عمل هم از ایمان است؟

فرمودند: بلی؛ ایمان تحقق نمی یابد مگر به عمل و عمل ناشی از ایمان است و ایمان جز به عمل تثبیت نمی شود. (۱)

مسلم هدف اصلی از آفرینش و زندگی انسان، عبودیت، قرب الهی و رسیدن به کمال است و این مهم با نردبان «ایمان» و «عمل صالح» تحصیل می شود. به هر میزان که ایمان و عمل صالح کاملتر شود و مراتب بالاتری از این دو محقق شود، مراتب بالاتری از کمال بدست می آید. پس ایمان و عمل صالح نردبان وصول به کمال و مقصود است.

### متعلق ایمان چیست؟

گرچه در آیه مورد بحث و در بسیاری از آیات، ایمان بطور مطلق آمده و متعلق آن ذکر نشده است ولی کثیری از آیات هم وجود دارند که متعلق ایمان را تعیین نموده اند. از جمله آنها آیاتی است که با تعابیر گوناگون ایمان بالله ذکر شده است نظیر اینکه می فرماید: «فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی». (۲)

در موارد بسیاری دیگر از قرآن ایمان به خدا و روز قیامت توأماً ذکر شده است: «من امن بالله والیوم الآخر». (۳)

ص: ۳۳۲

---

۱- ۱. همو، ج ۶۹، ص ۱۹.

۲- ۲. بقره، ۲۵۶.

۳- ۳. همان، ۶۲. نیز: مائده، ۶۹.

در برخی آیات ایمان به خداوند و رسولان او ذکر شده: «الذین آمنوا باللّٰه و رسوله» (۱) برخی آیات دیگر متعلق ایمان را «ملائکه، کتاب، پیامبران و...» (۲) بیان کرده اند.

از مجموع این آیات استفاده می شود که می توان متعلقهای ایمان را در همان توحید، نبوت و معاد که بزرگان علما به عنوان اصول عقاید دسته بندی کرده اند، دانست.

### ایمان باید مطلق باشد

ایمان نسبت به متعلقاتی که بیان کردیم نظیر: خداوند، ملائکه، کتب، رسل، روز جزا و غیره باید مطلق باشد، بنابر این، اگر کسی بگوید: من به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ایمان دارم و به نبوت سایر انبیاء ایمان ندارم، یا بگوید: همه پیامبران را قبول دارم ولی فلان حکمی که یکی از پیامبران آورده قبول ندارم، برای مؤمن بودنش کافی نیست و او کافر است. از دیدگاه قرآن، ایمان نسبت به جمیع انبیاء و نسبت به جمیع ما انزل الله و هم چنین نسبت به جمیع محتویات رسالت هر یک از پیامبران باید مطلق باشد و تجزیه پذیر نیست.

و اگر کسی در ایمان به اینگونه موارد، تبعیض قائل شود، این ایمان برایش مفید نیست و در وصول وی به سعادت اخرویش تأثیری ندارد. خداوند در این زمینه در قرآن مجید می فرماید:

ص: ۳۳۳

---

۱-۱. حدید، ۲۱ \_ ۱۹.

۲-۲. بقره، ۱۷۷.

«أفتومنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض في جزاء من يفعل ذلك منكم الاخزي في الحيوه الدنيا ويوم القيامه يردون الى أشدّ العذاب و ما الله بغافل عما تعلمون».(۱)

آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بخشی از آن کفر می ورزید، پس پاداش کسانی از شما که این کار را انجام دهند نیست مگر خواری در زندگی دنیا و روز باز پسین به سخت ترین عذاب باز می گردند و خداوند از آنچه انجام دهید غافل نیست.

### مراتب ایمان

اصل ایمان اگر چه ضعیف باشد، اولین و کمترین چیزی که از انسان می پذیرند و موجب سعادتش می شود، ولی، بر مؤمن لازم است که مراتب عالیتری از ایمان را کسب کند و قرآن هم تصریح دارد و بر اینکه ایمان قابل ازیاد است. خداوند می فرماید: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزادوا ایمانا مع ایمانهم».(۲)

اوست که آرامش بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی به ایمانشان افزون شود.

پس ایمان قابل ازدیاد است چنانچه نقطه مقابل آن کفر و نفاق نیز، و طبیعی است که اگر کسی اولین مرتبه ایمان را داشته باشد ممکن است همراه آن مراتبی از کفر و شرک نیز در او وجود داشته

ص: ۳۳۴

---

۱- ۱. همان، ۸۵.

۲- ۲. فتح، ۴.

باشد که خداوند در قرآن به این حقیقت نیز اشاره کرده و می فرماید: «و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون» (۱) بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر آنکه مشرک باشند.

با توجه به معنای وسیع توحید در قرآن می توان دریافت که مراتب کامل ایمان برای اکثر افراد حاصل نمی شود. اینکه خوفی نداشته باشد جز از خدا، امیدی نداشته باشد جز به خدا، و امثال اینها تا برسد به آن توحید بلندی که برای اولیاء الله میسر می شود و اصلاً وجود استقلالی جز برای خداوند نمی بینند. و طبعاً، افراد ضعیف که ایمانشان آلوده به شرک است و به توحید خالص نرسیده لذا باید تلاش کنند تا هر چه بیشتر از شرک رهایی یافته و در مسیر توحید پیش بروند.

جای سؤال است که چگونه ممکن است ایمان با شرک توأم شود؟ در پاسخ باید گفت: این وضع، علل مختلفی دارد که مهمترین آنها دو چیز است: یکی نقص معرفت است، یعنی علت اینکه انسان به بعضی از مراتب توحید نرسیده یا بعضی از مقامات انبیاء و اولیاء خدا را نمی پذیرد کمبود شناخت است. راهی که باید این علم برایش حاصل شود نپیموده و آن علم برایش حاصل نمی شود و ایمانش ضعیف و ناقص باقی می ماند. عامل دوم آلودگی نفسانی و ضعف اخلاقی است که نقش مهمتری دارد و نمی گذارد انسان به آنچه شناخته و فهمیده است گرایش یابد.

عمده ترین عاملی که در طول تاریخ باعث می شد مخالفین

ص: ۳۳۵

انبیا با آنان مخالفت ورزند هواها و هوسها و دل‌بستگی‌های مادی بوده است، دل‌بستگی به ثروت، ریاست و غیره که با آمدن انبیاء در معرض خطر قرار می‌گرفتند. انبیاء حجت را بر مردم تمام می‌کردند، ولی، در میان مردم کسانی بودند که در قلب آنان مرضهائی بود که از ایمان آوردنشان مانع می‌شد. آلودگی‌های اخلاقی نه تنها مانع ایمان آوردن انسان یا موجب ضعف ایمان وی هستند که گاهی اصولاً، موجب سلب ایمان وی می‌شوند و با اینکه ایمان آورده و تصمیم دارد به مقتضای ایمانش عمل کند، به تدریج در شرایطی قرار می‌گیرد که هوسهای او گل می‌کنند و چنانچه محیط برایش آماده و وسایل شهوترانی فراهم باشد، نخست با این گمان که یکبار و دو بار مهم نیست مرتکب خلاف می‌شود و تدریجاً بجایی می‌رسد که به کلی ایمانش را از دست خواهد. خداوند در قرآن نسبت به وجود چنین خطری انسان را هشدار می‌دهد و اصولاً در بسیاری از آیات از وجود رابطه کلی بین ایمان و عمل خیر داده می‌شود به این ترتیب که ایمان منشأ انجام کارهای خوب می‌شود و متقابلاً انجام کارهای خوب نیز موجب ازدیاد ایمان خواهد شد چنانکه انجام کار زشت نیز سلب ایمان را به دنبال می‌آورد.

رابطه این تأثیر و تأثر بدین گونه است که آن مرتبه از ایمان که منشأ یک عمل و رفتار می‌شود.

هیچ گاه متأثر از آن رفتار نخواهد شد و ایمانی که از این رفتار بوجود می‌آید مرتبه دیگری است از ایمان و با ایمان نخستین که



علت آن رفتار بوده است تفاوت می کند. بعبارت دیگر اصل ایمان موجب یکسری اعمال و رفتار شده و آن اعمال و رفتار باعث افزایش ایمان می گردد و می توان گفت: یک منحنی زیگزاگ تشکیل می دهد، نه آنکه هر عملی در هر ایمان و هر ایمان در هر عمل مؤثر باشد.

بهر حال تأثیر ایمان در عمل از بسیاری آیات استفاده می شود که بویژه روی ایمان به آخرت بیشتر تأکید شده است، چون جهان آخرت جهان پاداش و کیفر است مردم باید به پاداش و کیفر اعمال خود برسند تا عدل الهی تحقق یابد و کسیکه به آخرت ایمان ندارد هر کاری دلش خواست انجام می دهد و هیچ عامل کنترل کننده ای ندارد تا او را از کارهایی باز دارد و به کارهایی وا دارد از اینرو اخلاق منهای ایمان نمی تواند کار ساز باشد. (۱)

### موانع ایمان

اصرار بر کفر و انکار پیامبران و معارف الهی، موجب از دست دادن شایستگی برای ایمان و هدایت است قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ». (۲)

قوم (نوح) گفتند ای نوح تو با ما گفتگو و جدل بسیار کردی

ص: ۳۳۷

---

۱- ۱. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ۱۵۴.

۲- ۲. هود، ۳۲.

جدال و سخن کوتاه کن و اکنون بیاور آن عذابی را که بر ما وعده دادی اگر راست می گویی.

خداوند پرده بر دل‌های برخی مشرکین افکنده که فهم حق برایشان مقدور نبود، و گوشه‌های آنان از شنیدن حق سنگین است لذا اگر همه آیات الهی را هم مشاهده کنند باز به آن ایمان نمی آورند. (۱)

مولای مقتیان یکسان دانستن مخلوقات با خالق را موجب کفر و عدول از ایمان قلمداد کرده چنانکه می فرماید:

«وَأَشْهَدُ أَنْ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَالْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ، وَنَطَقْتُ عَنْهُ شَوَاهِدٌ حُجِّجَ بَيْنَاتِكَ...».

خدایا! گواهی می دهم آنان که تو را با چیزی از آفریده‌های تو مساوی شمارند از تو روی برتافته اند و آنکه از تو رویگردان شود بر اساس آیات محکم قرآن، و گواهی براین روشن تو، کافر است. (۲)

و در کلامی دیگر هم نشینی با انسانهای بوالهوس و دروغگویی را از آفات ایمان معرفی می کند آنجا که فرمود:

«وَمُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاءٌ لِلْإِيمَانِ، وَ مَحْضَرَةُ لِلشَّيْطَانِ، جَانِبُوا الْكِذْبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ...».

و هم نشینی با هواپرستان ایمان را به دست فراموشی

ص: ۳۳۸

---

۱- ۱. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ أَنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا...». انعام، ۲۵.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۹۱، ص ۱۵۸.

می سپارد، و شیطان را حاضر می کند. از دروغ بر کنار باشید که با ایمان فاصله دارد. (۱)

همانگونه که در ابتدای بحث ریشه های اخبات بیان کردیم عمل صالح نیز از مهمترین ریشه های اخبات بحساب می آید که در یک مورد بطور صریح قبل از «اخبثوا» در سوره هود آیه ۲۳ به آن اشاره شده است و در یک مورد هم بطور غیر صریح در سوره حج آیه ۲۴ با عبارت «فله اسلموا» آمده که با توجه به سخن مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام که می فرماید: ... الاسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الاقرار و الاقرار هو الأدا و الأداء هو العمل. (۲) می تواند منظور همان عمل صالح باشد چرا که ایشان مدعی است اسلام را به گونه ای می شناسد که پیش از وی کسی آنرا آنگونه معرفی ننموده است. (۳)

و تا آنجا برای عمل صالح ارزش و اهمیت قائل است که از آن، خطاب به مالک اشتر، بعنوان محبوبترین ذخیره یاد کرده، می فرماید:

«... فليكن أحبَّ الذخائر اليك ذخيره العمل الصالح...». (۴)

... پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست

ص: ۳۳۹

---

۱-۱. همان، خطبه ۸۶، ص ۱۴۴.

۲-۲. اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار همان اداء و احساس مسئولیت است و احساس مسئولیت همان عمل است. همان، حکمت ۱۲۵، ص ۶۵۲.

۳-۳. همان.

۴-۴. همان، نامه ۵۳، ص ۵۶۶.

باشد... .

و در جای دیگر آنرا محصولی می داند که ما حاصل و نتیجه بذرهایی است که انسان در دنیا کاشته و در آخرت آنها را برداشت می کند چنانچه فرمود:

«... والعمل الصالح حرث الآخرة...» (۱)

... عمل صالح زراعت آخرت است... .

قرآن کریم نیز حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می کند:

«... ولا يشرك بعبادة ربّه احدا» (۲) و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد.

به تعبیر روشنتر تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت. انگیزه ی الهی و خدایی است که به عمل انسان عمق می دهد، نورانیت می بخشد، و جهت صحیح می دهد، و هنگامیکه اخلاص از میان رفت، عمل بیشتر جنبه ی ظاهری پیدا می کند، به منافع شخصی گرایش می یابد و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می دهد. (۳)

در حقیقت این عمل صالحی که از انگیزه ی الهی و اخلاص، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه ی لقای پروردگار است و آنچنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه ی مفید و

ص: ۳۴۰

---

۱- همان، خطبه ۲۳، ص ۶۸.

۲- ۲. کهف، ۱۱۰.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ۵۷۸.

سازنده ی فردی و اجتماعی را در تمام زمینه های زندگی شامل می شود. (۱)

عمل صالحی که در اینجا منظور نظر است دارای اوصافی است که از اعمال ملائکه نیز اشرف است چرا که ملائکه این مجاهدات عظیمه را ندارند چنانچه خداوند تبارک و تعالی در توصیف آنان که اهل آخرتند می فرماید: «چیزی ایشان را از خداوند به اندازه چشم برهم زدنی مشغول به خود نمی کند، زیادی خوراک و سخن گفتن و لباس را نمی خواهند، مردم نزد ایشان مرده هستند و خداوند نزد ایشان زنده کریمی است که نمی میرد، پشت کنندگان را از روی کرم می خوانند، و روی آوردندگان را لطف زیادی می کنند، به تحقیق دنیا و آخرت نزد ایشان یکی شده است مردم یکدفعه می میرند ولی ایشان هر روز هفتاد مرتبه می میرند به واسطه مجاهده با خویش و هواهای خویش و شیطانی که در رگهای ایشان جاری است... و بین من و روح او پرده ای نیست و هنگام قبض روحش با آمدنش به نزد من به او خوش آمد می گویم... پس ای کاش می دیدی ای پیامبر چگونه ملائکه آن روح را می گیرند و دست به دست می دهند. (۲)

اینگونه اوصاف را خداوند به عنوان بالا رفتن ایمان مطرح نموده است آنجا که می فرماید: «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل

ص: ۳۴۱

۱- ۱. همو.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن، وافی، ج ۳، ۳۹.

الصالح یرفعه»<sup>(۱)</sup> مراد از کلمات پاکیزه همان اعتقادات صالح است که طبق موازین محکم عقلی باشد و این اعتقادات با عمل صالح و پیروی دقیق از کتاب و سنت، روشن تر شده به گونه ای که دل انسان را متحول ساخته تا جایی که از غیر حق انقطاع نموده و تنها دل بروی او نموده و به او شیفته و محبت گردیده است.

#### ۴. یقین

#### اشاره

چهارمین مورد از ریشه های اخبات یقین است «و از اینکه خداوند اعتقاد راسخ، بخصوص آخرت را به ایقان تعبیر کرده، این بدان جهت است که به لازمه یقین، که عبارتست از فراموش نکردن آخرت، نیز اشاره کرده باشد، چون بسیار می شود انسان نسبت به چیزی ایمان دارد و هیچ شکی در آن ندارد، اما پاره ای از لوازم آنرا فراموش می کند، و در نتیجه عملی منافی با ایمانش انجام می دهد، بخلاف یقین که دیگر با فراموشی نمی سازد و ممکن نیست انسان، عالم و مؤمن بروز حساب باشد و همواره آنروز را در خاطر داشته و به یاد آن باشد که در آنروز بحساب کوچک و بزرگ اعمالش می رسند، و در عین حال پاره ای از گناهان را مرتکب شود، چنین کسی نه تنها مرتکب گناه نمی شود بلکه از ترس، بقرق گاهای خدا نزدیک هم نمی گردد»<sup>(۲)</sup>.

آنچه از خطیئات و معاصی که از بنی الانسان صادر می شود از

ص: ۳۴۲

---

۱- ۱. کلمات پاکیزه بسوی او بالا می رود و عمل صالح آنرا بالا می برد. فاطر، ۱۰.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه المیزان، ج ۱، ۷۳.

نقصان یقین و ایمان است و درجات یقین و ایمان به قدری متفاوت است که در بیان نیاید. یقین کامل انبیاء و اطمینان تام آنها، که از مشاهده حضوری حاصل شده، آنها را معصوم از خطیئات نموده، یقین علی بن ابی طالب علیه السلام او را با آنجا رسانده که می فرماید: اگر همه عالم را به من دهند که یک مورچه را در حبه ای که برداشته ظلم کنم، نخواهم کرد. (۱)

«و بالجمله شکی نیست که مرتبه یقین اشرف فضایل و افضل کمالات و اهم اخلاق و اعظم صفات است. کیمیای سعادت و معراج کرامت است. اکسیر اکبر و کبریت احمر است تشریفی است که قامت قابلیت هر کس بدان آراسته شد محرم خلوتخانه اش گردید و افسریست که تارک هر بنده با آن پیراسته شد قدم در حرم قدس نهاد.

و باین سبب سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: که هر که عطا کرده شد نصیب او از یقین و صبر چه باک او را از آنچه فوت شود او را از روزه روز و فرمودند: «الیقین الایمان کله» یعنی همه ایمان یقین است.

و نیز از آن حضرت مرویست که هیچ آدمی نیست مگر اینکه از برای او گناهان بسیار ولیکن هر که عقل او تام و یقین او کامل باشد گناهان ضررها به او نمی رساند زیرا که هر گاه گناهی کند پشیمان می شود و استغفار می کند، گناهان او آمرزیده می شود و فضیلتی از

ص: ۳۴۳

برای او باقی می ماند که او را داخل بهشت می کند» (۱).

امام علی علیه السلام می فرماید: «خوابیدن همراه با یقین، برتر از نماز گزاردن با شک و تردید است» (۲).

و در جای دیگر نعمت یقین را از صفات والای ملائکه بر شمرده که آنانرا شیدای حق گردانیده به گونه ای که به غیر از خدا هیچ علاقه ای ندارند (۳).

و باز از هم ایشان است که: خداوندا! گواهی می دهم، آن کس که تو را به اعضای گوناگون پدیده ها و مفاصل به هم پیوسته که به فرمان حکیمانه تو در لابلای عضلات پدید آمده، تشبیه می کند، هرگز در ژرفای ضمیر خود تو را نشناخته، و قلب او با یقین انس نگرفته است، و نمی داند که هرگز برای تو همانندی نیست (۴).

در این کلام امام علیه السلام شرک به خداوند را از آثار عدم یقین معرفی نموده است.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: «عمل اندک با دوام و یقین بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین، و بسا

ص: ۳۴۴

---

۱-۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ص ۷۵ - ۷۴. (با اندکی تصرف)

۲-۲. «نوم علی یقین خیر من صلاه فی شک» نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۹۷، ۶۴۴.

۳-۳. «... و قَطَعَهُمُ الْإِيقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَةِ إِلَيْهِ، وَلَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَاعِنْدَهُ إِلَى مَاعِنْدَ غَيْرِهِ...» همان، خطبه ۹۱، ۱۶۲.

۴-۴. «فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ، وَتَلَاْحِمِ حَقَائِقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُخْتَجِبِ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ، لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ، وَلَمْ يُبَاشِرْ قَلْبُهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لَأَنْدَكَ لَكَ...» همان، ۱۵۷ - ۱۵۶.



باشد که شیطان در مقام فریب انسان برآید و او را در نزد خود، صاحب یقین وانمود کند و چنان داند که از برای او یقین حاصل شده و به آن مرتبه عظمی رسیده و حال اینکه اینگونه نیست» (۱).

### ارکان یقین

امام علی علیه السلام یقین را یکی از ارکان ایمان برشمرده و می فرماید:

«و اليقين منها على اربع شعب: على تبصره الفطنه، و تاؤل الحكمة، و موعظه العبره، و سنه الاولين، فمن تبصر في الفتنه تبين له الحكمة و من تبين له الحكمة عرف العبره و من عرف العبره فکانما كان في الاولين» (۲).

یقین نیز بر چهار پایه استوار است: بینش زیرکانه، دریافت حکیمانه واقعیت ها، پند گرفتن از حوادث روزگار و پیمودن راه درست پیشینیان. پس آن کس که هوشمندانه به واقعیت ها نگرست، حکمت را آشکارا دید و آنکه حکمت را آشکارا دید، عبرت آموزی را شناسد، و آنکه عبرت آموزی شناخت گویا چنان است که با گذشتگان می زیسته است.

### مراتب یقین

همانطور که گفته شد یقین یکی از ارکان ایمان و بالاترین و عالیترین رکن ایمان است

ص: ۳۴۵

---

۱-۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۷۵.

۲-۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۱، ۶۲۸.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر و تقوی یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین یک درجه برتر از تقواست» سپس افزود «و لم یقسم بین الناس شیء اقل من یقین» در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است. راوی سؤال می کند یقین چیست؟

می فرماید: «التوکل علی الله و التسلیم لله و الرضا بقضاء الله و التفویض الی الله». (۱) حقیقت یقین توکل بر خدا و تسلیم در برابر ذات پاک او و رضا به قضای الهی و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که وقتی انسان به مقام یقین می رسد آرامش خاص سراسر قلب و جان او را فرا می گیرد. ولی با این حال برای یقین مراتبی است که با توجه به آیات قرآن از جمله آیه «ان هذا هو حق الیقین» (۲) به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است. (۳)

۱. علم الیقین و آن این است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد مانند کسی که با مشاهده دود، ایمان به وجود آتش پیدا می کند

۲. عین الیقین، و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده

ص: ۳۴۶

---

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسر نمونه، ج ۲۷، ۲۸۴. به نقل از بحار الأنوار، ج ۷۰، ۱۳۸.

۲- ۲. واقعه ۹۵.

۳- ۳. همو، به نقل از بحار الأنوار، ج ۷۰، ۱۴۳.

می رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

۳. حق یقین و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد و این بالاترین مرحله یقین است. (۱)

امام علی علیه السلام می فرماید: «الا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا، و بالیقین تدرک الغابه القصوی» آگاه باشید با پرهیزگاری، ریشه گناهان را می توان برید، و با یقین می توان به برترین جایگاه معنوی، دسترسی پیدا کرد. (۲)

### علائم و نشانه های صاحب یقین

۱. اینکه در امور خود توجه به غیر خدا نکند و مقاصد و مطالب خود را از غیر او نجوید، و اعتماد او به جز او نباشد، از هر حول و قوه بجز حول و قوه خداوند بیزار و هر قدرتی بجز قدرت آفریدگار نزد او بی اعتبار و خوار، و نه کاری را از خود ببیند و نه اثری، و نه خود را منشأ امری داند و نه دیگری، بلکه همه امور را مستند بذات مقدس او و همه احوال را منسوب بوجود اقدس او داند و چنان داند که آنچه مقدر اوست به او خواهد رسید و در این هنگام برای او میان فقر و ثروت، مرض و صحت، عزت و ذلت و مدح و ذم و برتری و پستی، دولت و تهی دستی تفاوتی نخواهد داشت. لیکن در این وقت چشم از واسطه ها پوشیده و منبع همه

ص: ۳۴۷

---

۱- ۱. همو، ج ۲۷، ۲۸۵ \_ ۲۸۴.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۵۷، ص ۲۹۲.

احوال را یک سرچشمه و او را حکیم مطلق و خیر محض می داند.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که یقین او سُبُست و اعتقاد او ضعیف باشد خود را، راضی می کند که متوسل به وسایط شود و پیروی رسوم و عادات و گفتگوهای مردم نماید. بطوری که به زبان اقرار می کند که هر عطا و منعی از خداست ولی فعل او منافی قولش می باشد و به دل انکار می کند.

و نیز از آن حضرت است که فرمودند: هیچ چیز نیست مگر این که از برای او حدیست بعضی عرض کردند حد توکل چیست فرمود یقین عرض کرد که حد یقین چیست فرمود آن است که با وجود خدا از هیچ چیز نترسد. (۱)

۲. از علائم صاحب یقین اینکه همه اوقات در نهایت ذلت و انکسار در خدمت پروردگار بوده و روز و شب مشغول به جا آوردن خدمت او، و پنهان و آشکار در بندگی و اطاعت خدا، به سر می برد و همگی او امر شریعت حقه را امتثال نماید و از جمله نواهی او اجتناب کند. خلوت خاطر را از غیر یاد او خالی و خانه دل را سرشار از محبت او سازد و دل او جز یاد حق را فراموش و زبانش از غیر نام او خاموش گردد زیرا که صاحب یقین خود را پیوسته در پیشگاه شهود حضرت حق حاضر و او را بهمه اعمال و افعال خود مطلع و ناظر می بیند پس همیشه غریق، عرق خجالت و شرمندگی و حیا و سرافکنندگی خواهد بود و بجز آنچه رضای خدا در آن است نخواهد پرداخت.

ص: ۳۴۸

---

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۷۵. (با اندکی تصرف)

۳. سومین علامت صاحب یقین آنکه مستجاب الدعوه بلکه صاحب کرامات بوده باشد زیرا که هر قدر یقین ایشان زیاد می شود جنبه تجرد او غالب می گردد و باین سبب قوه تصرف در جمیع امور مواد کائنات که از ایشان مجردات است به جهت او حاصل می شود.

و از امام جعفر صادق علیه السلام است که، می رساند یقین بنده را به مرتبه بلند و مقام ارجمند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خبر دادند که، از شأن یقین در وقتی که در خدمت آن حضرت مذکور شد که عیسی بن مریم علی نبینا و آله بر روی اب راه می رفت، فرمودند: که هر گاه یقین او زیادتر می بود هر آینه بر روی هوا نیز می رفت و از این حدیث شریف مستفاد می شود که هر که را یقین بالاتر، قدرت او بر کرامات بیشتر است. (۱)

### آثار یقین

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: بهترین میوه ی یقین عارفان همانا زهد و رهایی از دنیا است؛ «ثمره الیقین الزهاده». (۲)

ص: ۳۴۹

---

۱- ۱. همو، ۷۷ و ۷۶. (با تلخیص و اندکی تصرف)

۲- ۲. آمدی، عبد الواحد، شرح غررالحکم و درر الکلم، ج ۳، ۳۲۴.

## فصل پنجم: اقسام، درجات و آثار اخبات

### اقسام اخبات

#### اشاره

با توجه به آیات و روایات «اخبات» به سه قسم است

۱. اخبات در برابر خدا.

۲. اخبات و تسلیم در برابر رهبران الهی.

۳. اخبات و فروتنی در برابر مردم.

#### ۱. اخبات در برابر خدا

قرآن کریم می فرماید: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و

ص: ۳۵۰

همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر پروردگارشان خشوع و خضوع ورزیدند..

همانگونه که در بحث مفهوم لغوی اخبات گذشت در این آیه کلمه اخبات به معانی، تواضع و فروتنی، اطمینان و آرامش، خضوع و تسلیم، سکینه و وقار، خشوع، خوف و خشیت می تواند باشد.

با توجه به مفاهیم مذکور درباره اخبات در برابر خداوند نمودهایی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

اخبات به هنگام برخورداری از موهبت‌های الهی

انسانی که در برابر خداوند محبت است و سراپای وجود خویش را غرق در مواهب الهی می داند، به ولی نعمت خود توجه خاص نموده و به جای نخوت و غرور و سرکشی در برابر او به استکانت و خضوع در مقابل خداوند تن در می دهد.

خداوند تعالی به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «اذا أنعمت عليك بنعمه، فاستقبلها بالاستكانه، اتمها عليك» (۲). هر گاه نعمتی به تو ارزانی کنم، با خضوع و خاکساری، استقبال کن و در برابر نعم الهی سپاسگزار باش، تا آن نعمت را بر تو کامل و فراوان سازم.

شکرگزاری در برابر نعم خداوند، نوعی خضوع و اخبات بحساب آمده و بدین جهت در منابع دینی به نشانه سپاسگزاری از

ص: ۳۵۱

---

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن، المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۶، ۲۲۷.

مواهب الهی توصیه شده در برابر او محبت و متواضع باشید: «إن من حق الله على عباده ان يحدثوا له تواضعا عندما يحدث لهم من نعمه»<sup>(۱)</sup> حق خدا بر بندگانش آن است که چون نعمتی به آنان روی می آورد، آنرا پاس دارند و با شکرگزاری و قدرشناسی، در برابر خداوند تواضع کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «... و تمام الشکر اعتراف لسان السرّ خاضعا لله تعالى بالعجز عن بلوغ أدنی شکره؛...»<sup>(۲)</sup>.

کامل بودن شکر، اعتراف باطنی از روی عجز و انکسار است به ناتوان بودن خود از رسیدن به کمترین پایه از مراتب شکر.

## ۲. اخبات در برابر رهبران الهی

در آیات و روایات به اخبات و تسلیم در مقابل رهبران الهی توصیه شده و کسانی را که در برابر اوامر آنان سر تعظیم فرود نیاورند مورد عتاب قرار داده است.

خداوند متعال خطاب به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«فلا- و ربك لا- يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و سلّموا تسليما»<sup>(۳)</sup> به پروردگارت سوگند، آنان مؤمن نخواهند بود مگر آنکه در اختلاف خویش تو را به داوری طلبند و فرمان تو را گردن نهند و چنان

ص: ۳۵۲

---

۱- ۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۲، ۱۲۱.

۲- ۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۵۸.

۳- ۳. نساء، ۶۵.



فرمانبردار و تسلیم باشند که در دل هم از حکم و داوری تو احساس ناراحتی نکنند.

زبیر بن عوام با یکی از انصار، بر سر آبیاری نخلستانهای خود، اختلاف کردند و هر یک مدعی بود که باغ او باید زودتر آبیاری شود. خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند و شکایت خود را ابراز داشتند. حضرت داوری فرمود. مردانصاری، که ظاهراً حکم را بر ضرر خویش می دید، از فرمان وی سر برتافت و به توجیه آن پرداخت. در این هنگام آیه مبارکه نازل شد و مسلمانان را، بشدت هشدار داد که همه باید در برابر فرامین و قضاوتهای رهبر، کاملاً فرمانبردار و تسلیم باشند و با جان دل آنرا بپذیرند. (۱)

با توجه به این آیه که خداوند سوگند یاد کرده که افراد، در صورتی ایمان واقعی خواهند داشت که اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در اختلافات خود به داوری بطلبند و به بیگانگان مراجعه نکنند.

ثانیاً: هیچگاه در برابر قضاوتهای پیامبر و فرامین او که همان اوامر الهی است حتی در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. (۲)

زید شحام، خدمت امام صادق علیه السلام آمد. عرض کرد:

نزد ما مردی است که نامش کلیب است. او هر دستوری که از شما می رسد می گوید: من تسلیم هستم. از این روی، او را کلیب تسلیم نامیده ایم. حضرت به او رحمت فرستاد و فرمود: «...»

ص: ۳۵۳

---

۱-۱. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، ج ۵، ۲۳۹.

۲-۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ۵۰۳.

أندرون ما التسليم؟ فسكتنا، فقال: هو و الله الاخبات»(۱) قول الله عزوجل: «الذين آمنوا و عملوا الصالحات و أختبوا الى ربهم».

می دانید تسلیم در برابر رهبری چیست؟ ما سکوت کردیم سپس فرمود: به خدا قسم تسلیم، همان اخبات است چنانچه خدای عزوجل می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر خدا خاضع و تسلیم شدند.

### ۳. اخبات در برابر مردم

با توجه به معنای لغوی اخبات و بحث مترادفات آن همانگونه که قبلاً نیز بیان کردیم تواضع و انکسار با اندکی توسعه و تضییق می تواند با اخبات قریب المعنی باشد از این جهت ما بحث تذلل و فروتنی در برابر مردم را در قالب اخبات در برابر مردم ارائه داده ایم.

از آنجا که انسان موجودی اجتماعی بوده و در شرایط جمعی سریعتر به رشد و شکوفایی می رسد.

و ارتباط او با مردم شرایط و آدابی را می طلبد که از جمله آنها خاکساری و تذلل و فروتنی در برابر دیگران است.

اگر دیدگاه افراد در رابطه با یکدیگر بر این اساس باشد، موجبی برای تکبر و فخر فروشی بر دیگران باقی نمی ماند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «فالهکم اله واحد فله أسلموا و بشر المحبتین».(۲)

ص: ۳۵۴

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ۲۰۳.

۲- ۲. حج، ۳۴.

معبود شما خدای یگانه و یکتاست پس تسلیم او باشید و بشارت باد بر فروتنان.

«مخبتین» همانگونه که گذشت از ماده خبت است که به معنای زمین صاف و وسیع و همواری است که انسان براحتی و با اطمینان در آن گام بر می دارد.

مخبتین، یعنی انسانهایی که با نرمی و فروتنی با مردمان برخورد می کنند.<sup>(۱)</sup>

اخبات و فروتنی در برابر مردم نموده‌ها و جلوه‌های بسیاری دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ادب و احترام: رعایت ادب و احترام به حقوق دیگران، از نموده‌های بارز اخبات و فروتنی است که در برخی روایات از آن به رأس تواضع یاد شده است زیرا تواضع موجب تأدیب انسان می گردد. امام علی علیه السلام می فرماید: «ثلاث هن رأس التواضع أن یبتدأ بالسلام من لقیه، و یرضی بالذون من شرف المجلس و یکسره الریا و السمعه».<sup>(۲)</sup>

سه چیز اساس فروتنی است، پیشی جستن در سلام، با هر که باشد، خوشنودی به نشستن در پائین مجلس و خوش نداشتن ریا کاری و به رخ کشیدن کارها.

پرهیز از تعریف و تمجید دیگران:

همانگونه که تملق و چاپلوسی از افراد نالایق مذموم و ناپسند

ص: ۳۵۵

---

۱-۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ۱۲۷.

۲-۲. متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ۷۰۱.

است، انتظار و توقع دوست داشتن تملق نیز زشت و ناپسنداست بعبارت دیگر تعریف و تمجید بی جا از دیگران زشت است ولی زشت تر از آن این که انسان منتظر تملق و چاپلوسی دیگران باشد امام صادق علیه السلام فرمودند: «إن من التواضع... ان لا یحب ان یحمد علی التقوی» (۱).

از نشانه های تواضع اینکه: انسان دوست نداشته باشد او را به تقوی و خوبی بستایند.

آنچه بیان کردیم گونه اول از اخبات در برابر مردم یعنی اخبات «ممدوح» بود و اما گونه ی دوم از اخبات در برابر مردم، اخبات «مذموم» می باشد.

در این خصوص طبرانی و بیهقی مرفوعا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود:

روز قیامت به گروهی از مردم فرمان به بهشت داده می شود چون بدان نزدیک شوند و بوی آن به مشامشان رسد و به کاخها و آنچه خداوند، برای اهلش در آنجا مهیا کرده، بنگرند، ندا شوند، ایشان را از آن موهبتها باز دارید که نصیبی از آنها برای ایشان نیست و با حسرتی که بیشتر از ایشان پیشینان از آنها داشتند، باز گردانده می شوند پس گویند پروردگارا اگر ما را وارد آتش می کردی پیش از آنکه ثواب و پاداشت و آنچه برای اولیائت در بهشت فراهم نموده ای را بما نشان دهی، بر ما آسانتر بود (خداوند به آنان خطاب کند) اینگونه برای شما خواستم چرا که هرگاه در جای

ص: ۳۵۶

خلوتی وارد می شدید در حضور من کبیره مرتکب می شدید و هرگاه با مردم روبرو می شدید با تذلل و اخبات رفتار می نمودید، با مردم ریا می کردید برخلاف آنچه در دلهایتان نسبت به من داشتید، از مردم ترسیدید و از من نترسیدید، و مردم را گرمی داشتید و مرا تجلیل نکردید و بخاطر مردم (گناهان را) ترک کردید و بخاطر من ترک نکردید پس امروز به شما عذاب دردناک چشاند و از پاداش و ثواب خود محروم می گردانم. (۱)

طبرانی هم چنین در روایتی از اکثم بن ابی الجون نقل می کند که گفت گفتیم ای رسول خدا فلانی در جنگ و پیکار شرکت می کند فرمود او در آتش است گفتیم ای رسول خدا اگر شخصی با عبادت و مجاهدت و نرم خوئیش در آتش باشد پس ما کجائیم فرمود همانا این اخبات نفاق است و چنان شخصی در آتش است. (۲)

## درجات اخبات

خواجه عبد الله انصاری در منازل السائرین می نویسد:

اخبات بر سه درجه است: اول: اینکه عصمت، شهوت را دربر گیرد، اراده، غفلت را فراگیرد، طلب نسیان را فرونشاند (از بین

ص: ۳۵۷)

- 
- ۱- ۱. الشعرانی، العهود المحمدیه، ۶۷۹. نیز: فیض کاشانی، المحجه البیضاء، ج ۸، ۳۶۳. نیز: الطبرانی، المعجم الأوسط، ج ۵، ۳۳۶. (با اندکی اختلاف)
  - ۲- ۲. همو، المعجم الکبیر، ج ۱، ۲۹۶.

درجه دوم اینکه سببی بر اراده او نقصانی وارد نکند و عارضی قلبش را به وحشت نیاندازد و فتنه ای راه را بر او سد نکند.

درجه سوم اینکه مدح و ذم نزد او مساوی باشد و دائما نفس خود را ملامت کند و عیوب و نواقص مردم را نادیده انگارد. (۱)

شارح منازل السائرین در باب اخبات درجات آنرا اینگونه توضیح می‌دهد:

درجه اول: با غلبه نور حق بر نفس، نفس نورانی شده و کلیه شهوات آن ریشه کن می‌شود و این چنین نور الهی به نفس هیثی نورانی می‌دهد که با ظلمت و تاریکی شهوت معارضه می‌کند این هیث نورانی همان عصمت است که شهوت را فرا گرفته و آنرا ریشه کن می‌کند. (۲)

و اراده قلب را به حق علاقمند نموده و با میل و رغبت موجب اجابت دعوت کننده به حق می‌گردد و این اراده خواهان همراهی با حق است که معارض غفلت و همراهی با حق این است که اراده غفلت را فرا می‌گیرد که آن خواب رفتن نسبت به دنیا و لذات آنرا اقتضا می‌کند تا اینکه آن لذات را برطرف نموده آنها را نفی می‌کند «استهوی» طلب هوی در زمین و افتادن در هوّه، یعنی حفره و چاله است به این معنا که حق طلبی و شدت اشتیاق به آن بر نسیان نسبت به او غلبه کرده و نسیان را دور نموده و آنرا محو می‌کند و نیز

ص: ۳۵۸

---

۱-۱. انصاری، خواجه عبد الله، منازل السائرین، ۳۰ و ۲۹.

۲-۲. کاشانی، عبد الرزاق، شرح منازل السائرین، ۵۱.

لهو و لعبش را. و با قهر و قدرت لهو را نفی می کند. (۱)

درجه دوم: اراده قوی می شود و افزایش می یابد بگونه ای که هیچ عاملی از آن نکاسته و عارضی معارض آن نگردد تا موجب برگشت و رجوع از خدای متعال گردد. امر عارضی که او را از حق به غیر مشغول دارد انس او به حق را از بین نمی برد تا قلبش دچار اضطراب گردد. و در سیرالی الله فتنه ای از علاقه به مال و فرزند و زینت دنیا او را از حرکت بسوی خداوند باز ندارد تا راه را بر او ببندد. بخاطر قوت اراده، نور تجلی که تقویت کننده اراده است او را مجذوب خود کرده است. (۲)

درجه سوم: او به خلق توجهی ندارد و با دیده فنا به آنان می نگرد و از حظ نفس به شهود حق عروج نموده است. هنگامیکه نفسش در تلوین ظهور می کند بگونه ای که تفریط هم نباشد چون کسیکه به این درجه از شهود رسید مقامش بالاتر از این است از اینکه اهل افراط و تفریط باشد بلکه نفس خویش را بخاطر بغضی که نسبت به آن دارد ملامت می کند و مصاحبت و همنشینی با آنرا زشت می شمارد. و اگر چه درجه اش از مردم بالاتر است برای اینکه او آنرا به نور الهی می نگرد پس آنان را می بیند عمل می کنند همانطور که خداوند مقدر کرده، همانگونه که گفته شده اهل رحمت به باطل مشغولند، و برای هر کسی جایگاهی است که خداوند او را در همان جایگاه قرار داده همانطوریکه

ص: ۳۵۹

---

۱-۱. همو، ۵۲.

۲-۲. همو.

## آثار اخبات

### ۱. رضایت به قضا و قدر

امام صادق علیه السلام درباره صفت رضا و خشنودی از حق می فرماید:

«صفه الرضا یرضی المحبوب و المکروه» صفت رضا و خشنودی از حق این است که از آنچه محبوب و آنچه مکروه اوست راضی و خشنود باشد.

باید دانست که رضای از حضرت دوست فرع معرفت به وجود مقدس او و شئون او و قضا و قدر او و مصلحت خواهی او نسبت به عبد است. رضا اگر همراه با معرفت باشد رضای اختیاری است و از ارزش و قیمت برخوردار است و مورث اجر عظیم اخروی است و گرنه چندان اجری بر آن مترتب نیست، کسیکه از نور معرفت محروم است و در برخورد با پیش آمدها و حوادث می گوید اگر راضی نباشم چه کنم؟ و یا می گوید چاره ای جز تسلیم و رضا نیست، این تسلیم و رضا که از عرصه گاه شوق و عشق و محبت و معرفت خارج است فاقد ارزش و اعتبار است و در حریم حضرت یار قابل توجه نیست. (۲) امام صادق علیه السلام می فرماید «ان

ص: ۳۶۰

---

۱-۱. همو.

۲-۲. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج ۱۱ و ۱۲، ۳۲۷.



داناترین مردم نسبت به خداوند راضی ترین آنها به قضای الهی است. عبد باید به صحت و سلامت و به مرض و نقاهت و به فقر و ثروت و به مکروه و محنت و به راحت و امنیت و به اندوه و شادی، که در صورت صحیح برخورد کردن با همه اینها به رشد و کمال می رسد راضی و راحت باشد و خلاصه به آنچه در ظاهر و باطن از جانب دوست به او می رسد، چه دارای شیرینی ظاهر و یا تلخی ظاهر باشد راضی بوده و قلبا اعلام خشنودی و تسلیم کند. (۲).

علامه شبّر رضایت به قضای الهی را ترک اعتراض و خشم گرفتن می داند و به نقل از امام صادق علیه السلام در ارزش صبر و رضا می آورد که امام علیه السلام فرمود: «رأس طاعه الله الصبر، و الرضا فيما أحب العبد أو كره، و لا يرضى عبد عن الله في أحب أو كره إلا - كان خيرا له فيما أحب أو كره». (۳) صبر و رضا در آنچیزی که انسان آنها دوست دارد یا او را ناراحت می کند، رأس طاعت خداوند است. و راضی نمی شود بنده ای از خدا در آنچه دوست دارد یا بدش می آید جز اینکه خیر او در همان چیزی است که دوست می دارد یا از آن بدش می آید و نیز از امام صادق علیه السلام می آورد که فرمود: «خداوند عزوجل فرمود: «عبدی المؤمن لا أصرفه في شيء إلا جعلت له خيرا فليرض بقضايي و ليصبر على بلائي و ليشكر

ص: ۳۶۱

---

۱- ۱. شبّر، عبد الله، الاخلاق، ۲۳۲.

۲- ۲. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج ۱۱ و ۱۲، ۳۲۸.

۳- ۳. شبّر، عبد الله، الاخلاق، ۲۳۲.

نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی» (۱). بنده مؤمنم را به کاری وادار نمودم مگر اینکه خیر او را در آن قرار دادم، پس باید به قضایم راضی شود و بر بلایم شکیبایی ورزد و بر نعمتهایم سپاسگزار باشد. ای محمد او را در زمره صدیقان نزد من بنویس. از آنجا که انسان مخبت شب و روز مجاهده نفسانی کرده و با انجام وظایف بندگی از تسویلات شیطان و نفس اماره به سوء گذشته و به نفس لوامه رسیده و از آن نیز بالاتر رفته، بگونه ای که از تحت سیطره شیطان بیرون رفته و به فرموده خداوند متعال «إن عبادی لیس لک علیهم سلطان» (۲) همانا تو شیطان بر بندگان من تسلط نداری» ایمانش افزایش یافته و به آرامش باطنی رسیده بگونه ای که هیچ شک و تردیدی نسبت به مقدرات خداوند نداشته و فقط او را غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق می داند، بلکه بالاتر نسبت به آنچه تحقق پیدا می کند به علت انتسابش به خداوند تعالی رضایت باطنی داشته و در برابر امورات تکوینی عالم، سر تسلیم فرود می آورد.

اوتنها در پی انجام وظایف بندگی است و کاری به نتایج امور ندارد و در این زمینه هیچگونه استقلال برای خود قائل نیست و در این صورت است که ارکان ایمانش کامل شده و هر چه برایش واقع شود را خیر انگاشته و به آن خوشنوداست و هیچ نگرانی در باطن نسبت به آن ندارد و اینجاست که به قلب سلیم نائل شده و

ص: ۳۶۲

---

۱- ۱. همو، ۲۳۳.

۲- ۲. نحل، ۹۹.

هیچ شرکی در دل او نخواهد بود.

و جانش از همه انحرافات اعتقادی و آلودگیهای اخلاقی و آفات باطنی، پاک گشته و نشانه هایی از جمله ایمان بخدا(۱) تعظیم و تکریم اولیای الهی(۲)، پندپذیری و عبرت آموزی(۳)، و تعظیم شعائر الهی(۴) را در پی خواهد داشت.

چنین قلبی هیچ موجودی را در وجود و افعال و آثار آن مستقل نمی بیند و شک و تزلزل در آن نمی باشد بطوریکه اطمینان و آرامشش به غیر حق تعالی بیشتر از اطمینان به حق باشد و چنین قلبی از دیدگاه امام صادق علیه السلام قلبی است که با خداوند ملاقات کرده در حالیکه غیر حق در آن نیست و هر قلبی که در آن شک و یا شرک باشد از سلیم بودن ساقط است.(۵)

ص: ۳۶۳

- 
- ۱- ۱. «اذ جاء ربه بقلب سليم» آنگاه با دلی پاک بسوی (تصدیق و ایمان) پروردگارش آمد. صفات، ۸۴.
  - ۲- ۲. «انَّ الَّذِينَ يُغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» و آنان که با صدای آرام و آهسته نزد رسول خدا سخن گویند آنها هستند که در حقیقت خدا دلهایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده و بر آنان آمرزش و اجر عظیم نصیب فرموده است. حجرات، ۳.
  - ۳- ۳. «انَّ فِي ذَلِكَ لَمَذَكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» و در این هلاکت پیشینیان پند و تذکر است آنرا که قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کامل کند. ق، ۳۷.
  - ۴- ۴. «ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» این است (سخن حق) و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد (خوشا بر او) که این صفت دلهای با تقوا است. حج، ۳۲.
  - ۵- ۵. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۲، ۶۰.

برای رسیدن به چنین اطمینان و رضایتی از خداوند متعال می بایست به فرمایش امام علی علیه السلام گوش جان سپرد و بدان عامل گردید که «خوشا بحال کسیکه عبادت و دعا را برای خدا خالصانه انجام دهد و قلبش مشغول نشود بواسطه آنچه چشمانش می بیند و یاد خدا را فراموش نکند بواسطه آنچه که گوشه‌هایش می شنود و محزون نگردد به آنچه به غیر او داده شده است»<sup>(۱)</sup>.

در این صورت است که به فرموده امام صادق علیه السلام کم کم توجه قلبی اش به حق تعالی معطوف شده است و از موجودات قطع علاقه کرده و به خداوند رحیم و مهربان روی آورده و به مقام امن و امان نائل می شود<sup>(۲)</sup>. و با توجه به اینکه اخبارات به معنای اطمینان است و رضایت به قضا و قدر الهی از آثار اطمینان، چنانچه خداوند می فرماید: «یا ایتهای النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»<sup>(۳)</sup>. ای نفس مطمئن و به آرامش رسیده بسوی پروردگارت بازگرد در حالیکه از او راضی هستی و او نیز از تو راضی است پس در زمره بندگانم و در بهشتم وارد شو. و این است سر انجام رضایت به قضا و قدر الهی که ما بحث از آنرا به تفصیل در فصل مترادفات در آثار اطمینان و تواضع آوردیم.

لاهیجی در مفهوم رضا از دیدگاه عرفان در شرح این بیت که از

ص: ۳۶۴

---

۱- ۱. همو.

۲- ۲. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۲، ۶۰.

۳- ۳. فجر، ص ۳۰ \_ ۲۷.

ارادت با رضای حق شود ضم رود چون موسی اندر باب اعظم

می فرماید: ارادت و خواست سالک سایر به جانب حق، با رضای حق منضم شود و اصلاً غیر رضای حق در هیچ امری طلب ننماید، و ارادت خود از میانه بردارد، و در جمیع اقوال و افعال، نظرش بر رضای الهی باشد نه به حظ نفس خود، و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حق محو و متلاشی گشته، به خواست الهی شده باشد. (۱)

و سؤالی که در رضایت به قضاء و قدرالهی ممکن است پیش بیاید این است که آیا راضی بودن به مقدرات الهی با دعا کردن تناقض ندارد؟ علامه شبر در جواب این سؤال می نویسد: بدان که دعا با رضا تناقض ندارد زیرا دعا عبادتی است که بوسیله آن ما خدا را عبادت می کنیم و خداوند کسی را که دعا نکند مستکبر نامیده و مستحق عذاب، چنانچه فرموده است: «ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین» (۲) (۳) مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را همانا کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند با ذلت وارد جهنم خواهند شد.

و اینگونه ما با انکار معاصی و کراهت داشتن آنها خدا را

ص: ۳۶۵

---

۱- ۱. انصاریان حسین، عرفان اسلامی، ج ۱۱ و ۱۲، ۳۲۷.

۲- ۲. غافر، ۶۰.

۳- ۳. شبر، عبد الله، الأخلاق، ۲۳۴.

عبادت می کنیم، و روایت شده که کسی که منکری را ببیند و بدان راضی باشد گویا که آنرا مرتکب شده است و روایت دیگری است که اگر انسانی در مشرق زمین کشته شود و کسی در مغرب زمین به کشتن او راضی باشد در قتل او شریک است. (۱)

و در فایده رضا می نویسد: و بدان که فایده رضا در حال فارغ بودن قلب برای عبادت و راحتی دل از هم و غم است و فایده آن در مال، رضوان الهی و نجات از غضب است، و خدای سبحان فرموده است: کسیکه به قضای من راضی نشود و بر بالای من صبر نکند باید پروردگاری جز من طلب نماید. (۲)

## ۲. عزت و شوکت

انسان محبت باید در برابر دشمنان و کافران سرسخت و پر قدرت باشد و حتی خود را بزرگتر از آن بداند که کوچکترین اعتنایی به عزت کاذب آنان کند (۳) چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه اذله على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومه لائم ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله واسع عليم» (۴) ای کسانی که ایمان آورده اید اگر

ص: ۳۶۶

---

۱- ۱. همو، ص ۲۳۵ \_ ۲۳۴.

۲- ۲. همو، ۲۳۵.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ۶۳۳

۴- ۴. مائده، ۵۴.

کسی از شما از دینش برگردد، بدانید که خدا بزودی مردمی را برای گرایش به دین می آورد که دوستشان دارد و آنان نیز وی را دوست دارند که اینان مردمی هستند در برابر مؤمنین افتاده حال و در برابر کافران سرسخت و مقتدر، مردمی که در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری پروا ندارند و این خود فضلی است از خدا، فضلی که به هر کس صلاح بداند می دهد و خدا دارای فضلی وسیع و علمی وصف ناپذیر است.

مخبت از هر کاری که مایه عزت ظاهری و موجب تقویت کفار گردد، بشدت احتراز نموده و بیزاری می جوید چنانکه قرآن کریم می فرماید: «محمد رسول الله و الذین معه أشدّاء علی الکفار...»<sup>(۱)</sup> محمد رسول خداست و یاران او نسبت به کافران بسیار سرسخت و با اقتدارند.

و اگر خواهان عزت و شرافت و بزرگی است باید آنرا نزد خدا و رسول و مؤمنین جستجو کند چنانچه فرمود: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>(۲)</sup> عزت از آن خداست و پس از او از آن رسول او و مؤمنین است.

و هیچگاه و در هیچ شرایطی طالب عزت و کرامت از کافران نباشد از آن رو که خدای سبحان می فرماید: «أَيُّتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»<sup>(۳)</sup> آیا عزت و بزرگی را نزد آنان

ص: ۳۶۷

---

۱- ۱. فتح، ۲۹.

۲- ۲. منافقین، ۸.

۳- ۳. نساء، ۱۳۹.

می جویند؟ (راه خطا می روند) که عزت همه نزد خداست.

لازم به ذکر است صاحب مجمع البیان در ذیل آیه ۵۴ سوره مائده گفته «بعضی گفته اند: منظور از قومی که می آیند و در برابر مؤمنین متواضع و در برابر کفار شدیدند امام امیر المؤمنین علی علیه السلام و اصحاب اویند که با ناکثین وقاسطین و مارقین جنگیدند»<sup>(۱)</sup>.

### ۳. شب زنده داری

از جمله آثار اخبات شب زنده داری است، مخبتین شب زنده دارند و نماز شب می خوانند صاحب ریاض السالکین در شرح دعای بیست و چهارم از این کتاب نوشته است:

و آگاه کن ما را از آثار کسانیکه بخاطر تو ساعاتی از شب و روز را به نماز ایستادند و در قول خداوند متعال: «و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار»<sup>(۲)</sup>.

تنبیهی است بر سعی بسیار در شأن و جایگاه نماز و عبادت در شب، برای اینکه شب زمان سکون و راحتی و آرام بودن صدهاست، و قیام به عبادت در آن بر نفس سخت تر و در اخلاص واردتر و در محافظت بر خشوع و اخبات نزدیکتر است.<sup>(۳)</sup>

ص: ۳۶۸

---

۱-۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ۲۰۸.

۲-۲. و ساعاتی از شب تار و اطراف روز را، ستایش و تسبیح گوی. طه، ۱۳۰.

۳-۳. الحسینی، السید علی خان، ریاض السالکین، ج ۵، ۴۵۵.



در کتاب مواقف الشیعه پس از آنکه مطالبی درباره ی عاقلترین و نادان ترین مردم اشاره می کند می خوانیم:

«... سلیمان پرسید: مستجاب ترین دعا کدام است؟ ابو حازم پاسخ داد: دعای مخبتان خدا ترس»<sup>(۱)</sup>.

هم چنین با توجه به معنای اخبات از دیدگاه صاحب منازل السائرین میتوان آثار دیگری را نیز برای اخبات بر شمرد که برخی از آنها عبارتند از: اجتناب از معاصی، دوری از غفلت، شرح صدر، عدم تأثیر ملامت گران یا ستایشگران، ذلت نفس به معنای مثبت آن، نادیده انگاشتن اعمال نیک خود، بی عیب و نقص دیدن جهان و هستی و... .

ص: ۳۶۹

---

۱- ۱. الأحمدي الميانجي، مواقف الشیعه، ج ۳، ۴۰.



## بخش سوم: آسیب شناسی اخبات

### اشاره

فصل ۱: نقطه مقابل ایمان و اخبات

فصل ۲: آفات اخبات

ص: ۳۷۱



### اشاره

در این فصل، کفر و شرک بعنوان نقطه مقابل ایمان و اخبات در نظر گرفته شده و در خصوص آن مباحث افترا زندگان به خداوند، ستمکارترین مردم، آینده شوم ستمکاران در قیامت، ویژگیها و سرانجام ستمگران را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

### افترا زندگان به خداوند

در خصوص افترا زندگان به خداوند در آیات ۱۸ الی ۲۲ سوره مبارکه هود می خوانیم:

«و من أظلم ممن افترى على الله كذبا أولئك يعرضون على ربهم و يقول الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله و يبغونها عوجا وهم

ص: ۳۷۳

بالآخرة هم كافرون اولئك لم يكونوا معجزين في الارض و ما كان لهم من دون الله اولياء يضاعف لهم العذاب ما كانوا يستطيعون السمع و ما كانوا يبصرون اولئك الذين خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا يفترون لا جرم انهم في الآخرة هم الاخسرون».

و کیست ستمکارتر از آن کس که دروغ را به خدا افتراء می بندد، اینگونه افراد بر پروردگارشان عرضه می شوند و گواهان خواهند گفت: خدایا اینها بودند کسانی که بر پروردگار خود دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. همانهایی که راه خدا را می بندند و آنرا کج و معوج نشان می دهند و به نشأه قیامت کفر می ورزند. اینها (بدانند) که نمی توانند خدا را در زمین به ستوه آوردند (اصولاً) غیر خدا هیچ اولیایی ندارند (و از ناحیه ی یگانه و لیسان) عذاب مضاعف دارند، نه دیگر قدرت شنوایی برایشان می ماند و نه نیروی بینایی. اینها همانهاییند که (در دنیا) حقیقت ذاتشان را باختند و از دست دادند، و در قیامت اثری از آن افتراءاتشان نمی بینند. در نتیجه در آخرت زیانکارترین افراد همینهایند.

در این آیات افتراء و دروغ بستن به خداوند بالاترین ظلم شمرده شده که به کفر و انکار قیامت می انجامد و خسران ابدی را در پی دارد و پس از آن درباره ی اهل ایمان (مؤمنان) و عمل صالح و اهل اخبات می فرماید:

«إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات و آختبوا الی ربهم اولئك

اصحاب الجنة هم فيها خالدون» (۱).

کسانیکه ایمان آورده اعمال صالح انجام می دهند و به منظور تقرب به خدایشان برای او تواضع می کنند، اهل بهشت و در آن جاودانند.

سپس این دو طایفه را در مقابل هم قرار داد و فرمود:

«مثل الفریقین کالاعمی و الأعمى و البصیر و السَّمیع هل یستویان مثلاً أفلا تذکرون» (۲).

مثل این دو طایفه مثل کور و کر، و بینا و شنوا است، اگر این دو طایفه یکسان باشند آن دو طایفه نیز یکسان خواهند بود، پس چرا به خود نمی آیند.

با توجه به آیات فوق الذکر (۳) کفر و شرک که مطلع آن افترا بستن به خداوند است نقطه مقابل ایمان و عمل صالح و اخبات می باشد که با تفصیل بیشتر به مباحثی در این خصوص می پردازیم.

### ستمکارترین مردم

علامه طباطبایی در خصوص آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على الله كذباً» می نویسد:

منظور از افترای کذب برخدای سبحان، توصیف خدای تعالی

ص: ۳۷۵

---

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. همان، ۲۴.

۳- ۳. ۲۴ \_ ۱۸ سوره هود.

است به صفتی که در او نیست، و یا نسبت دادن چیزی به ناحق، و یا بدون علم و مدرک به او است. و افتراء از روشن ترین مصادیق ظلم و گناه است. و معلوم است که ظلم نسبت به هر کسی یک حکم ندارد، هر قدر آن طرف که مورد ظلم واقع شده بزرگتر باشد، ظلم ما نیز به همان نسبت بزرگتر خواهد بود، تا آنجا که به بزرگترین مقام یعنی به ساحت عظمت و کبریائی پروردگار منتهی شود که افتراء و ظلم به او عظیم ترین خواهد بود. (۱) و کوتاه سخن، اعتقاد مشرکین به غیر دین و سنت خدا و گرویدن به عقاید باطل در مسأله مبدأ و معاد و در زندگی دنیایی و اجتماعی غیر سنت الهی را سنت خود قرار دادن است و این \_ با اینکه سنتی که از ناحیه خدا آمده تنها سنت حق است و نزد خدا به جز دین حق هیچ سنتی نیست \_ افتراء است بر خدا، که بزودی در روزی که بر پروردگارشان عرضه می شوند گواهان علیه آنان شهادت خواهند داد. (۲) صاحب تفسیر نمونه در ذیل آیه فوق آورده است:

در حقیقت این جمله اشاره به انکار توحید است و براسستی ظلمی از این بالا-تر نمی شود که انسان جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند، این کار از سه جهت ظلم محسوب می شود: ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سرحد

ص: ۳۷۶

---

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۰، ۲۷۹ \_ ۲۷۸.

۲- ۲. همو، ۲۷۹.



پرستش یک قطعه سنگ و چوب پایین آورده، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است. (۱)

برخی نیز قائلند بدعت گذاری در دین و انتساب امری خود بافته و دروغین به خداوند از مصادیق ظلم بوده و حرام است. (۲)

## آینده شوم ستمگران در قیامت

### ۱. کیفر و مجازات ستمگران

«اولئک یعرضون علی ربهم...». (۳)

آنها در آن روز به پیشگاه پروردگار با تمامی اعمال و کردارشان عرضه می شوند و در دادگاه عدل او حضور می یابند. (۴) و کیفر و مجازات ستمگران، پرتوی از ربوبیت خداوند است. (۵)

علامه طباطبایی در تفسیر عبارت «اولئک یعرضون علی ربهم» ابتدا کلمه «عرض» را به معنای اظهار چیزی دانسته تا طرف آنرا ببیند و به موضع آن واقف گردد و سپس در معنای این کلمه در آیه مورد بحث می گوید: در روز قیامت حجابها (ی مادیت متیت و عادت و ملکات زشت ناشی از آنها و از غیر آنها) که در دنیا بین مشرکین و پروردگارشان حائل شده بود، بوسیله ظهور

ص: ۳۷۷

---

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیه نمونه، ج ۵، ۱۸۴.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۲.

۳- ۳. هود، ۱۸.

۴- ۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۰.

۵- ۵. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵.

آیات الهی کنار می رود و حق بطور صریح و بدون هیچ شاغلی که آن را از یادها ببرد و انسانها را مشغول به خود سازد روش می گردد، و انسانها برای فصل قضاء (واینکه خدای تعالی بین خود آنان، و بین آنان و نسلها یشان و بین آنان و خودش و اولیاءش داوری می کند) حاضر می شوند، و چون این حضور، حضوری اضطراری خواهد بود که خود انسانها در آن دخالتی ندارند، لذا در آیه مورد بحث از این حضور تعبیر به «عرضه شدن انسانها به پروردگارشان» کرد، هم چنانکه در آیه ای دیگر بخاطر نکته ای دیگر از این حضور تعبیر فرمود به بروز آنان برای پروردگارشان:

«یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ»<sup>(۱)</sup>، و نیز فرموده: «و برزوا لله الواحد القهار»<sup>(۲)</sup> پس اینکه فرمود «اولئك يعرضون على ربهم» معنایش این شد که در آن روز ملائکه موکل بر مشرکین، آنان را می آورند. و در موقفی قرار می دهند که بین آنان و پروردگارشان هیچ حجابی حایل نباشد تا خدای تعالی بین آنان داوری کند.<sup>(۳)</sup>

## ۲. گواهی شاهدان اعمال

«و يقول الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم...»<sup>(۴)</sup>

ص: ۳۷۸

- 
- ۱-۱. روزی که آنان بارز و آشکار هستند و چیزی از آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست. مؤمن، ۱۶.
  - ۲-۲. برای خدای واحد و قهار بارز و هویدا گشتند. ابراهیم، ۴۸.
  - ۳-۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۰، ۲۸۰.
  - ۴-۴. هود، ۱۸.

شاهدان اعمال در محضر خداوند، علیه آنان که بخدا دروغ بسته اند، گواهی خواهند داد.<sup>(۱)</sup>

در اینکه «شاهدان»، فرشتگان الهی هستند؟ یا مأموران ضبط اعمال؟ و یا پیامبران؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی با توجه به اینکه در آیات دیگر قرآن، پیامبران خدا به عنوان شاهدان اعمال معرفی شده اند ظاهر این است که در اینجا نیز منظور همانها هستند و یا مفهوم وسیعتری که آنها و سایر شاهدان اعمال را در بر گیرد.<sup>(۲)</sup>

و اینکه اشهاد در آن روز می گویند: اینها آن کسانی اند که در دنیا به پروردگار خود دروغ بستند شهادتی است از آن گواهان علیه مشرکین که بخدای تعالی افترا بستند که در حقیقت از ناحیه شهادت اشهاد علیه آنان مسجل می شود که آنان مفتری بودند؛ چون آنجا موقفی است که جز حق چیزی گفته نمی شود، و کسی را نیز از گفتن حق و اعتراف و قبول حق چاره و مفتری نیست، هم چنانکه در جایی دیگر فرموده:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»<sup>(۳)</sup>.<sup>(۴)</sup>

ص: ۳۷۹

---

۱- ۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۲.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۰.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۰.

۴- ۴. روزی که هر شخصی در می یابد که آنچه از خیر کرده حاضر است و آنچه بدی کرده نیز حاضر است آن وقت آرزو می کند که ای کاش بین او و بدیهایش فاصله ای زیاد بود. آل عمران، ۳۰.

### ۳. محروم شدن از رحمت خداوند

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۱).

گواهان اعمال که از کار گزاران صحنه قیامتند، دوری ستمگران از رحمت الهی و گرفتار شدن به لعنت او را به همگان اعلام می کنند. (۲)

از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است که فرمود:... اما کافر پس گناهان او در ملأعام و در حضور گواهان خوانده می شود: ایشانند کسانی که به پروردگار خود دروغ بستند. آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران باد. (۳)

برخی بر این باورند که بستن راه خدا و کج نشان دادن آن و انکار قیامت، این سه عمل زشت، علت حرمان ستمگران از رحمت خدا می باشند. (۴)

صاحب تفسیر المیزان ضمن اینکه عبارت «اللا لعنه الله على الظالمين» را تتمه کلام گواهان بحساب می آورده می نویسد: «و این کلام گواهان که خدای تعالی آنرا حکایت کرده تثبیت دوری از رحمت خدا از ناحیه گواهان است برای ستمکاران و مسجل کردن

ص: ۳۸۰

---

۱- ۱. هود، ۱۸.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۳.

۳- ۳. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، و أما الكافر فيقرأ ذنوبه على رؤوس الأشهاد، «هؤلاء الذين كذبوا على ربهم

لعنه الله على الظالمين» سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ج ۴، ۴۷۱.

۴- ۴. قرشي، سيد علي اكبر، تفسير احسن الحديث، ج ۴، ۴۷۱.

عذاب است برای آنان، نه اینکه نظیر لعنت و رحمت دنیایی، صرف نفرین و دعا و مانند لعنتی باشد که در این آیه آمده: «اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون»<sup>(۱)</sup>؛ برای اینکه دنیا دار عمل است و قیامت روز جزا، پس هر لعنت و رحمتی که در قیامت باشد خارجیت آن است نه لفظ و آرزوی آن. لعنت در قیامت رساندن پاداش ذخیره شده است. پس اگر لاعنی در قیامت کسی را لعنت کند معنایش این است که او را از رحمت مخصوص مؤمنین طرد نموده عذاب بُعد را علیه او مسجل کند.<sup>(۲)</sup>

## ویژگیهای بارز ستمگران

### ۱. بازداشتن از راه خدا

«الذین یصدّون عن سبیل اللّهِ...»<sup>(۳)</sup>

کسانی که دین و معارف الهی را نپذیرند (اعراض کنندگان از راه خدا) و مردم را از پیوستن به راه خدا (دین و معارف الهی) بازدارند، از زمره ستمکارانند.<sup>(۴)</sup> اینکار یا از طریق القاء شبهه، و زمانی از طریق تهدید، و گاهی تطمیع، و مانند آن، صورت می گیرد که هدف همه آنان یکی است و آن بازداشتن از راه خدا است.<sup>(۵)</sup>

ص: ۳۸۱

---

۱-۱. آنان را خدا و همه لعنت کنندگان لعنت می کنند. بقره، ص ۲۸۱ و ۱۵۹.

۲-۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۱

۳-۳. هود، ۱۹.

۴-۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۱، ۵۴.

۵-۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۱.

«و یبغونها عوجا...» (۱).

یعنی، در جستجوی انحراف برای راه خدا هستند جستجوی انحراف برای راه خدا، گاهی به ایجاد انحراف در آن است و گاهی منحرف نشان دادن آن می باشد در حالیکه راه خدا (احکام و معارف الهی) از هر گونه، ناهنجاری و انحراف منزّه است. (۲) آنها مخصوصا سعی دارند راه مستقیم الهی را کج و معوج نشان دهند یعنی با انواع تحریفها کم و زیاد کردن، تفسیر به رأی و مخفی ساختن حقایق چنان می کنند که این صراط مستقیم به صورت اصلیش در نظرها جلوه گر نشود، تا مردم نتوانند از این راه بروند، و افراد حق طلب جاده اصلی را پیدا نکنند. (۳)

همانگونه که بیان کردیم، کج نشان دادن راه خدا یکی از دلایل محرومیت ستمگران از رحمت الهی است و این تعبیر «یبغونها» پنج بار در قرآن مجید تکرار شده و در بعضی از آیات آمده: «و تصدون عن سبیل اللّٰه مَٰن به و تبغونها عوجا...» (۴) با اضافه «من آمن» بنظر می آید که «یبغونها عوجا» کج رفتن در راه خدا و

ص: ۳۸۲

---

۱- ۱. هود، ۱۹.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۴.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۱.

۴- ۴. ... و باز داشتن مردم از راه خدا بر نیاید تا هر کس بخدا ایمان آورده او را براه کج و ضلالت اندازید... اعراف، ۸۲

راه شرک رفتن است و در آیه مورد تفسیر «یصدون» به معنی اعراض و «بیغونها» عبارت اخرای آن است، یعنی کسانی که از راه خدا و دین اعراض می کنند و راه خدا را کج می روند و این خلاف اسلام است. (۱)

### ۳. انکار قیامت

«... و هم بالآخره هم کافرون». (۲)

ظالمانی هستند که اذعان و اعتقادی به روز حساب ندارند تا برای آنروز عمل کنند، قهرا هر چه می کنند منحصر برای دنیا می کنند، و از راههای زندگی هر راهی که به منافع مادی آنها منتهی شود پیش می گیرند و بس. و این سنت اجتماعی آنان است، و در این سنت هیچ اعتنایی نمی شود به اینکه معتقد به صانع باشند ولی دین فطرت را که همان اسلام است رها کرده به سنت تحریف شده و منحرف کننده ای گرویده باشند، و چه اینکه اصلاً به صانع معتقد نباشند و از آنهایی باشند که می گویند «جز این زندگی دنیا زندگانی دیگری نیست و ما را جز روزگار کسی نمی میراند» در هر حال ستمکار و مفتتری بر خدا هستند و به خدا دروغ بسته اند. (۳)

ص: ۳۸۳

---

۱-۱. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص ۴۱۶ و ۴۱۵، نیز: همو، ج ۴، ۴۷۳.

۲-۲. هود، ۱۹.

۳-۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۱.

عده ای انکار سرای آخرت را ریشه نپذیرفتن دین و معارف الهی، بازداشتن مردم از روی آوردن به آن و ناهنجار نشان دادن آن می دانند. (۱) به تعبیر دیگر عدم ایمان به معاد سرچشمه سایر انحرافات و تبہکاریهای آنان می شود چرا که ایمان به آن دادگاه بزرگ و عالم وسیع بعد از مرگ روح و جان را تربیت می کند. (۲) کفر پیشگان، مشرکان و آنان که بخدا دروغ می بندند، از شنیدن و دیدن آیات الهی ناتوانند و این عدم درک معارف و حقایق دین ریشه گرایش به کفر و شرک ورزی آنان است. (۳) چنانچه خداوند متعال می فرماید «... ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون» (۴) از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این کلام خداوند فرمود: خداوند آنان را برای آنچه قلبهایشان انجام داده نکوهش نکرده، بلکه برای آنچه خود، انجام داده اند. نکوهش کرده است. (۵)

صاحب تفسیر المیزان نیز در تفسیر آیه فوق می نویسد: اگر اینها کافر شدند و خدای خود را نافرمانی کردند برای این بود که

ص: ۳۸۴

- 
- ۱- ۱. جمله «و هم بالآخره هم کافرون» را می توان جمله حالیه و بیانگر علت اموری دانست که در جمله های قبل بیان شده است. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۵.
  - ۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۱.
  - ۳- ۳. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۸.
  - ۴- ۴. نه دیگر قدرت شنوایی برایشان می ماند و نه نیروی بینایی. هود، ۲۰.
  - ۵- ۵. عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی: «ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون» قال: لم یعتبهم بما صنع قلوبهم و لکن یعا تبهم بما صنعوا...؛ مجلسی، سید محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵، ۳۰۶.



آنان نمی توانستند اندازها و بشارتهایی که از ناحیه خدای تعالی شدند را بشنوند، و یابعث و زجری که از آن ناحیه می شدند را با گوش دل درک کنند، و نیز نمی توانستند آیات خدا را ببینند تا به آن ایمان آورند. آری، وضع آنان آنطور بوده که خدای تعالی در این آیه بیان کرده: «لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالأنعام بل هم أضل» (۱).

و نیز در توصیف وضع آنان فرمود: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه» (۲).

و آیات بسیار دیگری که دلالت می کنند بر اینکه خدای متعال عقل و چشم و گوش را از آنان سلب کرده. چیزی که هست از خود آنان حکایت کرده که در قیامت می گویند: «لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی اصحاب السعیرفا عترفوا بذنبهم» (۳) و در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه گناه خود شمردند با اینکه خدا عقل و گوش را از آنان سلب کرده؟ جوابش اینست که همین خود دلیل بر این است که خودشان در این سرنوشت خود دخالت داشته اند و خود با ارتکاب گناهان باعث سلب این نعمتها از خویش شده اند (۴).

ص: ۳۸۵

- 
- ۱-۱. آنها دلهایی دارند که با آنها نمی فهمند و دیدگانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند، آنان چون چهار پایان و بلکه گمراهترند. اعراف، ۱۷۹.
  - ۲-۲. خدا بر دلها و گوشهایشان مهر زده و بر چشمانشان پرده افکنده. بقره، ۷.
  - ۳-۳. اگر ما می توانستیم بشنویم و یا تعقل کنیم امروز در زمره اهل آتش نبودیم؛ با همین گفته به گناه خود اعتراف کردند. ملک، ۱۱ \_ ۱۰.
  - ۴-۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۴ \_ ۲۸۳.

و این برداشت با تفسیری که از امام صادق علیه السلام درباره ی کلام خدا: «ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون» آوردیم، کاملاً تطبیق می کند.

## سرانجام ستمگران

### ۱. گرفتار شدن به عذاب دنیا

«اولئک لم یکنوا معجزین فی الأرض...» (۱).

منظور خدای تعالی از اینکه فرمود: «آنان در زمین خدای را عاجز نمی کنند»، این است که در زندگی مادی و زمینی خود نمی توانند به صرف خارج شدن از زی بندگی او را به ستوه بیاورند، پس اگر با دست زدن به افتراء، دروغ بخدای تعالی می بندند، و اگر راه خدا را به روی مردم سدّ می کنند، و اگر آن راه را کج و معوج می خواهند همه اینها بدان جهت نیست که قدرت عاریتی آنان بر قدرت خدای سبحان فایق آمده، که توانستند چنین کارهایی بکنند، و نیز برای آن نیست که مشیت آنان بر مشیت خدای سبحان پیشی گرفته است (۲) و آنگونه نیست که آنها بتوانند روی زمین از مجازات پروردگار فرار کنند، و از قلمرو قدرت او خارج شوند (۳)، بلکه کافران به قیامت و آنانکه برای منحرف نشان دادن راه خدا، تلاش می کنند، در خطر گرفتار شدن به عذابهای

ص: ۳۸۶

۱-۱. اینها بدانند که نمی توانند خدا را در زمین به ستوه آورند. هود، ۲۰.

۲-۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۴ \_ ۲۸۳.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۲.

## ۲. گردن نهادن به ولایتهای متعدد و بی اساس

«و ما کان لهم من دون الله اولیاء...» (۲)

کسانیکه ولایت خدا را نپذیرند، خویشان را به ولایتهای متعدد و بی اساس گرفتار خواهند کرد (۳) و این بدان معنا نیست که شرکایی که برای خود گرفته و آنها را اولیای خود نامیده اند، در حقیقت ولایتی دارند و مدبر امور آنهاست و مسبب اصلی واداشتن آنها به این کارهای ناروا یعنی بغی و ظلم می باشند، بلکه ولیشان و مدبر امورشان خدای تعالی است و اوست که امر آنان را تدبیر می کند، و در برابر سوء نیات و اعمال زشتشان که سرانجامش سوء عذاب است کیفر می دهد و آنان را از راهی که خودشان متوجه نشوند استدراج می کند (۴)، گرایش آنها به کفر و شرک، دلالت بر خروج آنان از سیطره الهی نبوده و بیانگر ولایت غیر خدا بر آنان نیست، بلکه

ص: ۳۸۷

- 
- ۱-۱. جمله «اولئک لم یکنوا...» کنایه از تهدید به عذاب است و «فی الأرض» می تواند دلیل بر دنیوی بودن آن عذاب باشد. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ص ۵۷.
  - ۲-۲. و (اصولاً) غیر خدا هیچ اولیایی ندارند. هود، ۲۰.
  - ۳-۳. جمع آوردن کلمه «اولیاء» با وجود اینکه بیان معنای مقصود با کلمه «ولی» نیز ممکن بود، اشاره به این نکته دارد که انسان، اگر ولایت الهی را نپذیرد، گرفتار تعدد اولیا می شود و ناچار است به ولایتهای متعددی گردن نهد. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ص ۵۷.
  - ۴-۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۲۸۲.

این مخالفتها با برنامه های الهی از سوی کافران چنانچه قبلاً بیان کردیم به دلیل ناتوانی آنان از درک معارف الهی است. (۱)

### ۳. عذاب مضاعف

قرآن مجید مجازات سنگین را به ستمگران وعده داده می گوید:

«يضاعف لهم العذاب...» (۲)

چرا که هم خود گمراه و گنهکار و تبهکار بودند، و هم دیگران را به این راهها می کشاندند، به همین دلیل هم بار گناه خویش را بر دوش می کشند و هم بار گناه دیگران را (بی آنکه از گناه دیگران چیزی کاسته شود). (۳)

علامه طباطبایی درباره عذاب مضاعف آنها علاوه بر نظر فوق الذکر می نویسد: خدای تعالی عذاب را برای آنان مضاعف می کند و این مضاعف کردن عذاب برای این است که آنها فاسق شدند، و سپس بر این فسق و تباهی خود سماجت و اصرار کردند. (۴)

همچنین خداوند متعال این مطلب را در جای دیگر خاطر نشان کرده، می فرماید:

«ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيامة و من أوزار الذين

ص: ۳۸۸

---

۱-۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۷.

۲-۲. (و از ناحیه یگانه و لیشان) عذابی مضاعف دارند. هود، ۲۰.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۲.

۴-۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۲.

يَضْلُونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» (۱) و نیز می فرماید: «و لِيَحْمِلَنَّ اِثْقَالَهُمْ و اِثْقَالَ مَعِ اِثْقَالِهِمْ» (۲).

#### ۴. خسران و تباهی سرمایه عمر

خداوند متعال محصول تمام تلاشها و کوششهای نادرست آنها را در یک جمله بیان می کند و

می فرماید: «اولئك الذين خسروا انفسهم...» (۳).

آری دروغ بستن بخدا و باز داری مردم از راه او و تلاش برای منحرف نشان دادن راه خدا و انکار سرای آخرت، موجب خسارت و تباهی سرمایه عمر است (۴) و این بزرگترین خساراتی است که ممکن است دامنگیر انسانی شود که موجودیت انسانی خویش را از دست بدهد. (۵)

صاحب تفسیر المیزان دلیل خسران آنان را اینگونه بیان می کند که: آدمی مالک نیست مگر نفس خود را که البته مالکیتش نسبت به نفس خوش استقلاللی نیست، بلکه به تملیک خدای تعالی است و

ص: ۳۸۹

- 
- ۱- ۱. تا در روز قیامت هم وزرهای گناهان خود را بطور کامل به دوش بگیرند، و هم پاره ای از وزرهای کسانی که آنها را بدون علم و مدرک گمراه کردند. نحل، ۲۵.
  - ۲- ۲. آنها در روز قیامت سنگینی گناه خویش و گناهان دیگری را با آن، بر دوش خود حمل می کنند. عنکبوت، ۱۳.
  - ۳- ۳. اینها همانها هستند که (در دنیا) حقیقت ذاتشان را باختند و از دست دادند... هود، ۲۱.
  - ۴- ۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۹.
  - ۵- ۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۳.

وقتی آدمی چیزی را برای نفس خودش بخرد که مایه هلاکتش باشد؛ و سرمایه عمر و مال و هر چیز دیگر را بدهد و در مقابل کفر و معصیت را بخرد در این معامله ضرر کرده و این ضرر را خودش برای خود فراهم کرده است. پس خسران نفس کنایه است از هلاک کردن نفس. (۱)

### ۵. پی بردن ستمگران به پوچی افتراءات خویش

عقاید و باورهای کفر پیشگان، بافته‌هایی است دروغین و اساس که آنها به پوچی و بی اساس بودن بافته دروغین و عقاید واهی خویش، پی خواهند برد. (۲)

خداوند متعال در این زمینه می فرماید: «... و ضلّ عنهم ما كانوا یفترون». (۳)

آنان با اعراض از راه خدا و کج رفتن آن و انکار آخرت خود را به زیان انداختند و معبودهائی که به آنها دل بسته بودند گم شدند و به دادشان نرسیدند، زیرا پنداری بیش نبودند. سعادت‌تی که انتظار داشتند از آنها ندیدند و سعادت دینی را نیز از دست دادند. (۴)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در دلیل ضلالت افتراء آنان می نویسد:

ص: ۳۹۰

---

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۵.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۹.

۳- ۳. ... و در قیامت اثری از آن افتراءاتشان نمی بینند. هود، ۲۱.

۴- ۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ۴۷۵.

و اما ضلالت در افترائی که بستند علتش این است که عقاید خرافی که داشتند دروغ بود، یعنی وهمی بود که در خارج واقعیت نداشت، خرافاتی بود که هوا و هوسهای دنیوی آن را در نظرشان جلوه داده بود و با برچیده شدن زندگی دنیا و هیچ و پوچ شدن هوسها، آن اوهام و خرافات نیز جلوه و رنگ خود را می بازد، و معلوم می شود چیزی جز دروغ و افتراء نبوده، در آن روز هر کسی می فهمد که حقّ مبین تنها خدای تعالی بوده و آنچه را حق می پنداشتند چیزی جز خیال نبوده است.<sup>(۱)</sup>

## ۶. زیانکارترین افراد در آخرت

کفر پیشگانی که بر خدا دروغ می بندند و مردم را از راه خدا باز می دارند و قیامت را انکار می کنند، در سرای آخرت از دیگر کافران و گنهکاران، تباه تر و زیانکارترند.<sup>(۲)</sup>

۱. چنانچه فرمود: «لا جرم أنهم فی الآخرة هم الأخسرون».<sup>(۳)</sup>

برداشت فوق بر اساس این احتمال است که مقیاس سنجش و تعیین زیانکار و زیانکارتر مراتب کفر باشد. بر این مبنا آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه: همه کافران در آخرت زیانکارند؛ ولی آنان که بر خدا دروغ بستند و... از دیگر کافران و گنهکاران، زیانکارتر می باشند.<sup>(۴)</sup> چرا که هم از نعمت چشم باز و گوش شنوا محروم

ص: ۳۹۱

---

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۵.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۶۰.

۳- ۳. بناچار آنها در سرای آخرت زیانکارترین مردمند. هود، ۲۲.

۴- ۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۶۱.

شدند، و هم تمام سرمایه های انسانی وجود خویش را از دست دادند، و با این حال هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم بار مسئولیت دیگران را!!<sup>(۱)</sup> صاحب تفسیر أحسن الحدیث ریشه این زیانکارتر بودن در آخرت را زیانکارتر بودن در دنیا دانسته که به آخرت منتقل شده است و علت آنرا کارهایی می داند که در راه خلاف انجام می شود و به نتیجه مطلوب نمی رسد و در این زمینه به آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ از سوره ی کهف استناد می کند<sup>(۲)</sup> آنجا که می فرماید: «قل هل ننبئکم با لأخسرین أعمالاً الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسبون صنعا».<sup>(۳)</sup>

ایشان هم چنین می نویسند: دشمنان توحید فایده ای از تلاش ضد خدایی نمی گیرند و تلاششان آنها را به هدف نمی رساند و در آخرت نیز اخسر خواهند بود، به عکس گنهکاران دیگر که فقط خاسرند.<sup>(۴)</sup>

علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه «لاجرم انهم فی الآخره هم الأخسرون» پس از بحث لغوی پیرامون کلمه «لاجرم» به نقل از «فراء» که در اصل به معنای «لابد» و «لامحاله: بناچار» بوده و بعداً در معنای سوگند استعمال شایع بخود گرفته و بتدریج به معنای

ص: ۳۹۲

- 
- ۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۴.
  - ۲- ۲. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ۴۷۵.
  - ۳- ۳. (ای رسول ما به امت) بگو که می خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه سازم. زیانکارترین مردم آنها هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند و بخیال باطل پنداشتند نیکوکاری می کنند. کهف ۱۰۴ \_ ۱۰۳.
  - ۴- ۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ۴۷۵. (با اندکی تصرف)



«حقاً» آمده، اما آنها بخاطر کفر و عنادشان نفس خود را خاسر و ضایع و هلاک کردند، در نتیجه دیگر امیدی در نجاتشان از آتش آخرت نیست همانطور که در دنیا با حفظ آن عنادی که داشتند امیدی به رستگاری و برگشتن از کفر بسوی ایمان در آنان نبود(۱)، و در این زمینه به آیاتی(۲) از قرآن کریم استناد می کند سپس ادامه می دهد: و اگر فرض کنیم که منظور از خاسرتر بودنشان این است که خسران آخرتشان بیش از خسران دنیایی آنان است در این صورت وجه آن این است که این کفار به خاطر کفرشان و بخاطر اینکه مردم را از راه خدا جلوگیری می کردند و در سعادت می دادند که دین حق برای آنان فراهم نموده بود محروم می ساختند، قهرا هم در دنیا زیانکار شوند و هم در آخرت، لیکن خسران آخرتشان شدیدتر است، زیرا دائمی و جاودانی است، (برای اینکه باعث کفر و محرومیت دیگران نیز شدند). پس خسران دنیایشان در

ص: ۳۹۳

---

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۶ - ۲۸۵.

۲- ۲. «الذین خسروا أنفسهم فهم لا يؤمنون» کسانی هستند که نفس خود را باخته خود را هلاک کردند در نتیجه، دیگر ایمان نمی آورند. انعام، ۱۲، «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً و من خلفهم سدّاً فأغشیناهم فهم لا یبصرون و سواءٌ علیهم ءأنذرتهم أم ام تذرههم لا یؤمنون» ما از پیش رو و پشت سرشان سدّی نهادیم و بر چشمشان پرده افکندیم که هیچ (راه حق را) نبینند و تو چه اندازشان بکنی و چه نکنی ایمان نمی آورند. یس، ۹ و ۱۰، «أفرأیت من اتّخذ الهه هواه و أضلّه الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یتهدیه من بعد الله» (ای رسول ما) می نگری آنرا که هوای نفس خود را معبود خود گرفته، و خدا او را با داشتن علم و چشم باز گمراه کرده و بر گوش و دل او مهر زده و بر چشمش پرده افکنده، چه کسی بعد از خدا می تواند او را هدایت کند. جاثیه، ۲۳.

مقایسه با خسران آخرتشان بسیار اندک است و به آیات «کأنهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار»<sup>(۱)</sup>.

و «و من كان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى و أضلّ سبیلاً»<sup>(۲)</sup> استناد می کند و می نویسد: در آخرت اعمال از نظر نتایج، شدیدتر و مضاعف می گردد چنانچه گذشت و در پایان برداشت از ظاهر آیه را ترجیح می دهد مبنی بر اینکه کفار بطور انحصار زیانکارترین طایفه گنہکاران و خاسرانند.<sup>(۳)</sup>

ص: ۳۹۴

---

۱- ۱. روزی که می بینند آنچه که قبلاً وعده اش را شنیده بودند چنین به نظرشان می رسد که در دنیا بیش از ساعتی از یک روز درنگ نکرده اند. احقاف، ۳۵.

۲- ۲. و کسیکه در این جهان کور باشد در آخرت کورتر و گمراهتر است. أُسری، ۷۲.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۰، ۲۸۷ \_ ۲۸۵. (با تلخیص و اندکی تصرف)

آفات اخبات عبارتند از: اعراض از یاد حق، نسیان خدا و انساء الهی، تکبر، تصرف شیطان و نفس اماره، حب دنیا، تلون.

### ۱. اعراض از یاد حق

قرآن مجید در توصیف محبتین می فرماید: «و بشر المحبتین الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم» (۱) و بشارت ده محبتان را آنانکه چون یاد خدا شود دلهاشان هراسناک شود.

همانگونه که در مبحث هراسناکی از حق در اثر یاد خدا بیان کردیم طبق منطوق این آیه ذکر خدا موجب وجل دلها و اخبات

ص: ۳۹۵

است. (۱) به تعبیر دیگر ذکر و یاد حق چنین شأنی دارد که اگر صورت پذیرد حالتی بنام اخبات را در دل به ارمغان می آورد و مفهوم آیه این است که اگر ذکر و یاد حق نباشد بلکه اعراض از آن صورت گیرد، چنین حالتی (اخبات) بوجود نمی آید. عبارت دیگر اعراض از یاد خدا از آفات و موانع اخبات است.

اعراض از یاد خداوند بعنوان یکی از آفات اخبات با توجه به آیات قرآن در دو مقوله قابل بحث است:

۱. اعراض از یاد خداوند باعث معیشت ضنک می شود.

گاه می شود درهای زندگی به روی انسان بسته می شود و دست به هر کاری می زند با درهای بسته روبرو می گردد و گاهی به عکس به هر جا می رود خود را در برابر درهای گشوده می بیند، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از معیشت ضنک که در آیه: «و من اعرض عن ذکری فان له معیسه ضنکا و...» (۲) آمده نیز همین است.

گاهی تنگی معیشت به خاطر این است که درآمد کمی دارد، ای بسا پول و در آمدش هنگفت است ولی بخل و حرص و آز زندگی را بر او تنگ می کند نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند بلکه گوئی نمی خواهد آن را به

ص: ۳۹۶

---

۱-۱. در اینکه ما «وجل» و «اخبات» را به یک معنا در نظر گرفته ایم قولی از ابن ابی حاتم به نقل از ضحاک است که در تفسیر خود نوشته «و بشر المحبتین» یعنی «الوجلین» ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ۲۰۲۰، هم چنین این مطلب از سدی نیز نقل شده است، سیوطی، درالمنثور، ج ۴، ۶۴۹.

۲-۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

روی خویش بگشاید، به فرموده علی علیه السلام همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد.

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید عامل اصلیش اعراض از یاد حق است. هنگامی که انسان مسئولیت‌هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می گردد و پیداست که نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.

البته، اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه ای که از یاد خدا روی گردانده اند وارد شویم، مسأله از این وحشتناک تر خواهد بود، جوامعی که علی رغم پیشرفت شگفت انگیز صنعت و علی رغم فراهم بودن همه وسایل زندگی در اضطراب و نگرانی شدید به سر می برند، در تنگناهای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می بینند.

همه از هم می ترسند، هیچکس به دیگری اعتماد نمی کند. رابطه ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس از جنگ بیشترین امکانات اقتصادی آنان را در کام خود فرو برده، و پشت‌هایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندانیها مملو از جنایتکاران است در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمیشان، قتلها و جنایتهای هولناکی رخ می دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشاء آنها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده ها شان نه نور محبتی است و نه پیوند عاطفی نشاط

بخش، آری این است زندگی سخت و معیشت ضنک آنها! جالب اینکه در روایات اسلامی می خوانیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدند منظور از آیه «و من اعرض عن ذکرى فان له معشیه ضنکا» چیست؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤمنان است.

آری آنکس که الگوی خود را از زندگی علی علیه السلام بگیرد همان ابر مردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزشتر بود آنچنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، او هر کس باشد زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما آنها که این الگوها را فراموش کنند در هر شرایط گرفتار معیشت ضنک هستند. (۱)

از آنجا که ذکر خدا با توجه به آیات «الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم»، «الم یأمنون آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله» موجب خوف و خشیت و خشوع و اخبات در برابر خداوند است و با یاد و توجه به اسماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کل فی الکل است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است و او را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسماء و صفات الهی نزدیک تر می سازد و این خلق و خوی او که سرچشمه اصلی اعمال صالح است زندگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می کند، اعراض و روی گردانی از ذکر خدا او را از این منبع نور دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می کند، و همان سبب معیشت ضنک می شود و زندگی مرگبار در انتظار او می باشد و این یکی از آیاتی است که با

ص: ۳۹۸

صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می سازد.

جمعی از مفسران یا ارباب لغت «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است و به گفته بعضی دیگر از مفسران، افرادی بی ایمان معمولاً دارای حرص شدید و عطش مادی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنمی سوزان علی رغم امکانات گسترده مادی فرو می برد.<sup>(۱)</sup>

زمخشری ذکر را در آیه «و من اعرض عن ذکری فان له معشیه ضنکا و نحسره یوم القیامه اعمی» «دین» گرفته و در توضیح می گوید: روی گردان از دین حرصی بر او مسلط می شود که همواره او را به زیادی طلبی در امور دنیوی می خواند و بخلی بر او مسلط می شود که او را از انفاق باز می دارد پس زندگی سخت و حالتش ظلمانی می شود.

زمخشری در ادامه گفتارش از یکی از متصوفه نقل می کند که از یاد خدا دوری نمی کند مگر کسی که روزش سیاه شود و روزیش بهم می خورد.<sup>(۲)</sup>

در تفسیر «معیشت ضنک» مفسران آراء و اقوال گوناگونی دارند.

طبرسی در مجمع البیان به نقل از مجاهد و قتاده و جبایی در این باره آورده است:

ص: ۳۹۹

---

۱-۱. همو، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۵۶ و ۵۵.

۲-۲. زمخشری، محمود بن عمر، کشاف، ۹۵.

۱. معیشت ضنک اینست که خدا روزی او را به سختی می دهد و این کیفر اعراض اوست، اگر هم به او رزق فراوان می دهد، معیشت را از این راه بر او سخت می گیرد که امساک کند و از آن استفاده نکند، و اگر استفاده کند حرص و تلاش زیاد، زندگی را بر او دشوار می سازد. (۱)

۲. معیشت ضنک، یعنی گرفتار عذاب قبر می شود.

۳. «معیشت ضنک» یعنی گرفتار طعام ضریع و زقوم جهنم می شود گو اینکه در این جهان در فراخ و آسایش باشد.

۴. «معیشت ضنک» یعنی زندگی ناگوار است زیرا همیشه از آینده بیمناک است. (۲)

۵. یعنی گرفتار روزی حرام می شود و نتیجه آن کیفر اخروی است.

۶. یعنی گرفتار زندگی کوتاه و ناگواریهای این جهان می شود و از زندگی آسوده و لذت‌های بهشت محروم می گردد. (۳)

علامه طباطبایی با قول آن دسته از مفسران که معیشت ضنک را عذاب قبر و شقاوتهای زندگی برزخی می دانند، مخالفت نموده و می نویسد: این حرف صحیح نیست، زیرا معیشت چنین افرادی در مقایسه با بهشت فقرا وسیع است و این حرف وقتی صحیح است که بخواهیم میان این دو نحو معیشت مقایسه کنیم و نظر قرآن کریم به آن دو از این جهت نیست که کدام وسیعتر از دیگری است، قرآن کریم کار به خود آن دو گونه ندارد. بلکه به نسبت آنها

ص: ۴۰۰

---

۱-۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۷، ۵۵.

۲-۲. همو، ۵۵.

۳-۳. همو، ۵۶.



به مؤمن و کافر نظر می کند. مؤمن مسلح به یاد خدا و ایمان به او با کافری که مقام خود را فراموش کرده است و زندگیش در دو کلمه خلاصه شده: نارضایتی نسبت به آنچه دارد، و دل بستگی به آنچه ندارد. این است معنای زندگی تنگ. (۱)

۲. اعراض از یاد خداوند باعث ناپیایی درون و برون می گردد.

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیه «و من اعرض عن ذکری فان له معشیه ضنکا و نحشره یوم القیامه أعمی» (۲) تعیین شده یکی معیشت ضنک در این جهان است که در نکته قبل به آن اشاره شد و دیگری ناپیایی در جهان دیگر.

عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیا است و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد، آنها که چشم جانیشان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست در آنجا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند ما قبلاً- بینا بودیم چرا نابینا محسور شدیم؟ به آنها گفته می شود این به خاطر آن است که آیات الهی را بدست فراموشی سپردید و این حالت انعکاس آن حالت است.

در این جا این سؤال پیش می آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن انست که همه مردم در قیامت بینا هستند و به آنها گفته می شود نامه اعمالتان را بخوانید «اقرأ کتابک...» (۳) یا اینکه گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می بینند «و رأی المجرمون النار...» (۴) این

ص: ۴۰۱

---

۱-۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ۲۲۸.

۲-۲. طه، ۱۲۴.

۳-۳. اسراء، ۱۰۴.

۴-۴. كهف، ۱۵۳.

تعبیرات با نابینا بودن گروهی چگونه سازگار است؟

بعضی از مفسران بزرگ گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا و به نقل مرحوم طبرسی باز بعضی از مفسران «انهم اعمی عن جهات الخیر لا یهتدی لشیء منها» آنها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و در برابر آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است بینا می باشند. (۱)

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسمی از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حق و سعادت را ندیده و در ظلمات شهوات مادی فرو رفتند.

## ۲. نسیان خدا و انساء الهی

چنانچه در مباحث سیر لغوی (۲) و تاریخچه بحث اخبات (۳) آوردیم، از معانی «اخبات»، «اطمینان» است و خداوند متعال ذکر را از موجبات اطمینان معرفی کرده است: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله ألا- بذكر الله تطمئن القلوب» (۴) کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد و ذکر خداوند اطمینان و آرامش یافت

ص: ۴۰۲

---

۱- ۱. موسوی همدانی، محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۱ و ۳۳۰.

۲- ۲. زمخشری، اساس البلاغه، ۱۵۱؛ نیز: ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ۲۷؛ نیز: مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۷- ۵.

۳- ۳. طوسی، تفسیر تبیان، ج ۵، ۵۳۵؛ نیز: ابن عربی، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات قرآن، ج ۳، ۱۶۹؛ نیز همو، فتوحات مکیه، ج ۱۱، ۴۷۲؛ نیز: سیوطی، درالمنثور ج ۴، ۶۴۹.

۴- ۴. رعد، ۲۸.

آگاه باشید که دلها فقط با یاد خدا آرام می گیرد.

و از سویی نسیان نقطه مقابل ذکر است (۱) و اگر ذکر نباشد نسیان جای آنرا می گیرد و چنانچه گفتیم ذکر موجب اطمینان و اخبات است، پس نقطه مقابل آن یعنی نسیان، از افات و موانع اخبات خواهد بود.

کوری و بعد انسان از خداوند کوری و بعد یک طرفی است که به واسطه غفلت انسان از خود حاصل می شود، اگر انسان توجه به خود کند همانگونه که قبلاً گذشت (۲) نفس او مرآت و آینه ای است که شناخت آن جدای از شناخت خداوند نمی باشد به دلیل همین وحدت و پیوند ناگسستنی است که فراموشی و نسیان خداوند موجب فراموشی و نسیان نفس می گردد. (۳)

خداوند سبحان در این مورد می فرماید.

«و لا تکنوا کالذین نسوا لله فانسا هم انفسهم». (۴)

چون کسانی نباشید که خداوند را فراموش کردند و خداوند آنها را از یاد خودشان برد.

چون سبب فراموش کردن نفس فراموش کردن خداست، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان، ارتباط مستقیم با آن دارد را نیز فراموش می کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می برد، قهرا انسان نفس خود را مستقل در هستی می پندارد و به خیالش چنین

ص: ۴۰۳

---

۱- ۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ۱۳۱۸.

۲- ۲. در مباحث راههای تحصیل تواضع، خشوع، خوف و خشیت به تفصیل در این زمینه سخن گفتیم.

۳- ۳. جوادی آملی، عبد الله، شناخت شناسی در قرآن، ص ۴۳۲ و ۴۳۱.

۴- ۴. حشر، ۱۹.

می‌رسد که حیات و قدرت و علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تأثیر می‌پندارد و خیال می‌کند که این خود آنهاست که یا تأثیر می‌کنند و یا متأثر می‌شوند.

اینجاست که بر نفس خود اعتماد می‌کند، با اینکه باید به پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند. او خود را موجودی مستقل الوجود و مالک کمالات ظاهری خود، و مستقل در تدبیر امور خود می‌داند. موجودی می‌پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می‌کند، و در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر، و امثال اینها. و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنی و امثال آن دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است و پایان زندگی او و نظائر او، یعنی همه اسباب طبیعی عالم، به پروردگارش است. (۱)

«و از طرفی فراموشی پروردگار سبب می‌شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی خود فرورفته و هدف آفرینش خود را به فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود

ص: ۴۰۴

---

۱- ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ۳۷۸؛ نیز مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ۵۴۰.

را که در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند و همّتش جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود» (۱).

یعنی کیفر نسیان خداوند انساء و از یاد بردن خداوند است، انساء الهی یعنی اینکه خداوند انسان غافل از حق را، از خویشتن خود غافل نماید، به این معنی که قهر خداوند موجب می شود، تا انسان خود را فراموش کند و کسی که خداوند او را از یاد خودش ببرد، نه عبودیت خود را می شناسد و نه به ربوبیت خود آگاه می گردد. (۲)

در سوره مبارکه مائده راجع به اهمیت نفس شناسی و اهتمام سیر در آن و عظمت پیمودن منازل آن می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی اللّٰه مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون» (۳) ای کسانی که ایمان آورده اید، از نفس های خود غافل نمانید که چون هدایت شوید، گمراهی آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی رساند، بازگشت همه شما به نزد خداوند و او شما را به آنچه انجام داده اید آگاه می گرداند.

البته انسان وقتی مهتدی است که تمام وظایف فردی و اجتماعی خویش را که یکی از آنها امر به معروف و نهی از منکر است، عمل کرده باشد در اینحال اگر عده ای با تمامیت محبت و

ص: ۴۰۵

---

۱- ۱. همو.

۲- ۲. جوادی آملی، عبد الله، شناخت شناسی در قرآن، ص ۴۳۲ و ۴۳۱.

۳- ۳. مائده، ۱۰۵.

روشن بودن حق تن به تباهی دادند زیان بزهکاری آنها به وارستگان وظیفه شناس و نفس شناسان مجاهد نمی رسد.

در مقابل انساء الهی که نتیجه نسیان است اشهاد پروردگار است. خداوند می فرماید:

«و اذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهد هم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا» (۱) آنگاه که خداوند فرزندان آدم را گرد آورد و نفس های آنان را بر آنها نشان داده و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و آنها همگی با آری بر این معنا گواهی دادند.

منظور از فراموشی خداوند در آن جا گفته می شود خداوند شما را فراموش می نماید، چیزی جز انساء نیست. توضیح مطلب این است که خداوند می فرماید: «فاذکرونی اذکرکم» (۲). این آیه کریمه منظوقی دارد و مفهومی، منظوق آن این است که مرا یاد نمائید تا شما را یاد کنم و مفهوم آن این است که اگر مرا فراموش کنید من نیز شما را فراموش خواهم کرد. این مفهوم در سوره مبارکه توبه به این صورت ذکر شده است. (۳)

«نسوا الله فنیسهم» (۴) یعنی آنان خداوند را فراموش کردند. پس خداوند نیز آنها را فراموش کرد، فراموش کردن خداوند که در این آیه مذکور است در واقع به همان انساء الهی بازگشت می نماید آنچه که این مطلب را تثبیت می کند براهین عقلی و نقلی ای است

ص: ۴۰۶

---

۱- ۱. اعراف، ۱۷۲.

۲- ۲. بقره، ۱۵۲.

۳- ۳. همو، ۴۳۳ ۴۳۲.

۴- ۴. توبه، ۶۷.

که در این مورد وجود دارد.

برهان عقلی این است که نسیان حقیقی بر خداوند محال است، زیرا خداوند شهود محض است و شهود با نسیان جمع نمی شود.

و اما برهان نقلی از جمله آن آیات، ایه مبارکه سوره مریم است که می فرماید «و ما کان ربک نسیا»<sup>(۱)</sup>. یعنی پروردگار تو هرگز چیزی را فراموش نمی کند.

سوره دیگر سوره مبارکه طه آیات (۵۱ و ۵۲). «قال فما بال القرون الاولى قال علمها عند ربی فی کتاب لایضل و لا ینسی» یعنی فرعون گفت پس حال گذشتگان چگونه است و موسی فرمود که احوال آنان بعلم ازلی خداوند در کتابی که لوح محفوظ است ثبت است و هرگز از حال احدی خدای مرا خطا و فراموشی نیست.

از آیات دیگری که می توان در این زمینه به آن استدلال نمود آیه ۶۱ از سوره مبارکه یونس است.<sup>(۲)</sup>

خلاصه و نتیجه گیری: با توجه به بپراهین یاد شده شکی نیست که نسیان خداوند به انساء او بازگشت می نماید بدین معنا که اگر کسی خداوند را فراموش نماید خداوند نیز شخص را از یاد می برد و بدین معنا که خداوند او را از یاد نفس خود غافل نموده و این ظهور غضب و خشم الهی است که تا قیام قیامت ادامه دارد.

### ۳. تکبر

#### اشاره

ص: ۴۰۷

---

۱- ۱. مریم، ۶۴.

۲- ۲. همو، ۴۳۵ \_ ۴۳۳. (با تلخیص و اندکی تصرف)

قرآن کریم سرچشمه کفر ابلیس و انحراف او از مسیر توحید را تکبر معرفی کرده است:

«و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابا واستکبر وکان من الکافرین»<sup>(۱)</sup> و هنگامیکه به ملائکه گفتیم در برابر آدم سجده کنید پس همه سجده کردند بجز ابلیس که ابا کرد و تکبر ورزید و از کافران شد.

در آیه فوق «استکبار» در برابر «سجده» قرار گرفته است و منظور از سجده در اینجا معنای لغوی آنست که مقصود قرار دادن پیشانی نیست بلکه مجرد تذلل و انقیاد و خضوع است<sup>(۲)</sup> و چنانچه در سیر لغوی<sup>(۳)</sup> و تاریخچه بحث اخبات<sup>(۴)</sup> گذشت، «اخبات» به معنای خضوع، انقیاد و اطاعت است لذا با توجه به این مقدمات به این نتیجه می‌رسیم که خضوع و اخبات در صورتی محقق می‌شود که تکبر و استکبار وجود نداشته باشد بعبارت دیگر تکبر از آفات و موانع ایجاد اخبات است. و ما جهت شفاف نمودن این بحث بعنوان آفت اخبات به مطالبی از قبیل: تعریف و حقیقت تکبر، شاخه‌ها و اقسام تکبر، انگیزه‌های تکبر و ریشه‌یابی آن، می‌پردازیم.

ص: ۴۰۸

۱- ۱. بقره، ۳۴.

۲- ۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ۱۸۵ - ۱۹۱؛ نیز: آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ۲۳۴ - ۲۳۰.

۳- ۳. ابن اثیر، نهاییه فی غریب الحدیث، ج ۲، ۴؛ نیز: فیومی، مصباح المنیر، ۱۹۷؛ نیز: شعرانی، نشر طوبی، ج ۱ و ۲، ۲۱۰.

۴- ۴. زید بن علی بن الحسین، تفسیر غریب القرآن، ۲۱۸، نیز: سیوطی، درالمنثور، ج ۴، ۶۴۹؛ نیز: شیخ طوسی، تفسیر تبیان،

ج ۵، ۵۳۵.



بزرگان اخلاق گفته اند: اساس تکبر این است که انسان از اینکه خود را برتر از دیگری ببیند، احساس آرامش کند، بنابر این تکبر از سه عنصر تشکیل می شود: نخست اینکه برای خود مقامی، قائل شود، دیگر اینکه برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم مقام خود را برتر از آنها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند.

از همین رو گفته اند تکبر (خود بینی) با عجب (خود بزرگ بینی) تفاوت دارد، در عجب هیچ گونه مقایسه ای با دیگری نمی شود، بلکه انسان بخاطر علم یا ثروت یا قدرت و یا حتی عبادت، خود را بزرگ می بیند، هر چند فرضاً کسی جز او در جهان نباشد. ولی در تکبر حتماً خود را با دیگری مقایسه می کند و برتر از او می بیند. (۱)

### شاخه های تکبر

«خود برتر بینی»، «خود محوری»، «خودخواهی»، «برتری جویی» و «فخر فروشی» همه از مفاهیمی هستند که ریشه آنها «تکبر» است هر چند از زوایای مختلف دیده می شود. کسیکه صرفاً خود را بالاتر از دیگران می بیند. «خود برتر بین» است. کسیکه بخاطر این خود برتر بینی سعی دارد در همه جا و در همه امور اجتماعی همه چیز را قبضه کند «خود محور» است. کسیکه سعی می کند در مسائل اجتماعی بالأخص به هنگام مشکلات تنها

ص: ۴۰۹

به فکر منافع خود باشد و برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد. «خود خواه» است. کسیکه سعی دارد سلطه خود را بر دیگران مستحکم کند و آنان را زیر سیطره خود قرار دهد، گرفتار «برتری جویی» است. بالاخره کسیکه سعی می کند مال و ثروت و یا قدرت و مقام خود را به رخ دیگران بکشد «فخر فروش» است. (۱)

## اقسام تکبر

علمای اخلاق تکبر را به سه بخش تقسیم کرده اند.

۱. تکبر در برابر خدا!

۲. تکبر در برابر پیامبران.

۳. تکبر در مقابل خلق خدا.

منظور از تکبر در برابر خداوند که بدترین نوع تکبر است و ناشی از نهایت جهل می باشد این است که انسان ضعیف ادعای الوهیت کند، نه تنها خود را بنده خدا نداند بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید یا همچون فرعون «... انا ربکم الاعلی» (۲) من پروردگار برتر شما هستم! بگوید.

قسم دوم تکبر در برابر پیامبران است، گروهی از مستکبران در امتهای پیشین، از اطاعت انبیای الهی سرباز می زدند و از روی کبر و غرور همچون فرعونیان می گفتند: «... أنؤمن لبشرین مثلنا...» (۳) آیا به دو انسان که همانند خودمان هستند (یعنی موسی و برادرش هارون) ایمان بیاوریم؟ قسم سوم تکبر در برابر بندگان خداست

ص: ۴۱۰

---

۱- ۱. همو، ج ۲، ۴۶.

۲- ۲. نازعات، ۲۴.

۳- ۳. مؤمنون، ۴۷.

بگونه ای که خود را بزرگ بشمرد و دیگران را کوچک و خوار و مقدر، زیربار هیچ کس نرود، خود را از همه برتر ببیند و حق هیچ صاحب حقی را محترم نشمرد و دائما منتظر باشد که دیگران برای او عظمت قائل شوند. (۱)

آری آتش کبر و غرور، نخست از تکبر در برابر بندگان خدا سر می زند، سپس به استکبار در برابر رسولان پروردگار می رسد و سرانجام به تکبر در برابر ذات پاک خداوندگار می انجامد!

### انگیزه های تکبر

تکبر اسباب زیادی دارد و همه آنها به این باز می گردد که انسان در خود کمالی تصور کند و بر اثر حب ذات، بیش از حد آنرا بزرگ نماید و دیگران را در برابر خود کوچک بشمرد.

بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «فیض کاشانی» در محجه البیضاء اسباب کبر را در هفت چیز خلاصه کرده اند، نخست اسباب دینی که «علم» و «عمل» است و اسباب دنیوی که «نسب»، «زیبایی»، «قوت»، «مال» و فزونی یاران و یاوران می باشد و درباره هر کدام، شرحی دارد که به اختصار بیان می گردد.

نخستین اسباب تکبر علم است و چه زود علم سبب غرور گروهی از علما و دانشمندان می گردد همان گونه که در حدیث نبوی آمده است «آفت بزرگ علم، تکبر است» «آفه العلم الخیلاء» عالم واقعی هر قدر بر علمش افزوده شود، خود را نادان تر می بیند، چرا که خود را در برابر اقیانوس عظیمی مشاهده می کند

ص: ۴۱۱

که تنها قطراتی از آنرا در اختیار دارد.

وی بخاطر همان مقدار علمی که بدست آورده مسئولیت خود را سنگین تر می بیند و خوف او بیشتر می شود که گفته اند: «من ازداد علما ازداد خوفا» «هر کس بر علمش افزوده شود، بر خوف او افزوده می شود» سبب دوم، اعمال نیک و عبادت است که موجب کبر و غرور بسیاری از نیکوکاران و عبادت کنندگان می شود، چرا که از این رهگذر، خود را برتر از دیگران می پندارند و انتظار دارند مردم به دیدار آنها بشتابند و مشکلات آنها را حل کنند و در مجالس احترام خاصی برای آنها قائل شوند و از نیکوکاری و حسنات آنها سخن بگویند، گویی عبادت خود را منتی بر دیگران می پندارند.<sup>(۱)</sup>

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم: «کفی بالمرء شراً أن یحقر أخاه المسلم؛ برای انسان این بدی و بدبختی کافی است که برادر مسلمانش را خوار و خفیف بشمرد!»

مرحوم فیض کاشانی در «المحججه البیضاء» بعد از ذکر این سخن می افزاید: چقدر فرق است بین کسیکه عالم یا عابدی را بخاطر علم و عبادتش بزرگ می شمرد، به او احترام می گذارد و خود را در برابر او ناچیز می بیند و آن عالم و عابدی که شخص مزبور را کوچک می داند دوست دارد از او دور شود<sup>(۲)</sup> عامل سوم، نسب و حسب عالم است.

این مسأله بقدری مهم است که پیشوایان بزرگ اسلام کمترین تعبیراتی که در آن نشان از برتری جویی از نظر حسب و نسب بود

ص: ۴۱۲

---

۱- ۱. همو، ج ۲، ص ۵۴ \_ ۵۲.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن. المحججه البیضاء، جلد ۳، ۲۶۹.

تحمل نمی کردند، از جمله در حدیثی می خوانیم که «ابوذر» در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به کسی گفت «یابن السوداء...!» ای فرزند زن سیاه!، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ابوذر! آرام باش، آرام باش، کسیکه مادرش سفید پوست است بر کسی که مادرش سیاه پوست است هیچ برتری ندارد! ابوذر می گوید: من (که متوجه اشتباه خود شدم برای جبران خطا) روی زمین دراز کشیدم و به آن مرد گفتم: برخیز و پایت را به روی صورت من بگذار! (۱)

چهارمین اسباب تکبر، تفاخر به جمال و زیبایی و حسن ظاهر است.

این عامل در تمام کسانی که بهره ای از جمال دارند ممکن است ظاهر شود ولی بیشتر در زنان است که زیبایی خود را به رخ دیگران مخصوصاً کسانی که دارای عیب و نقصی هستند می کشند.

در حدیثی می خوانیم که زن (کوتاه قامتی) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید و (مسائل خود را پرسید) عایشه می گوید:

هنگامیکه آن زن بیرون رفت من با دست اشاره ای به قد و قامت او کردم (یعنی چقدر کوتاه است)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «غیبتش کردی!»

مرحوم فیض بعد از ذکر این حدیث می گوید: منشأ این کار تکبر بود، زیرا اگر خود او هم کوتاه قد بود، چنین چیزی را درباره آن زن نمی گفت و این غیبت از غرور و تکبر سرچشمه می گرفت.

پنجمین اسباب تکبر، داشتن مال و ثروت فراوان است که غالباً در پادشاهان و سرمایه داران بزرگ و صاحبان اراضی وسیع

ص: ۴۱۳

قرآن مجید نمونه هایی از این نوع تکبر و عاقبت آنرا بیان کرده است، از جمله در داستان، قارون می خوانیم: او برای برتری جویی بر بنی اسرائیل، به نمایش ثروت خود پرداخت و در یکی از روزها او با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد تا آنجا که صبر و طاقت را از بینندگان ربود و بسیاری از دنیا پرستان آرزو کردند که ای کاش همانند ثروت قارون را داشتند، «فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیاه الدنیا لیست لنا ما اوتی قارون...» (۲).

ولی این تکبر و برتری جویی چندان نپایید، چیزی نگذشت که زمین به فرمان خدا او و تمام قصرها و ثروتها را در کام خود فرو برد و زندگی این ثروتمند خودخواه و مستکبر و مغرور، درس عبرتی برای تمام انسانها در طول تاریخ شد. (۳)

عامل ششم، قدرت و نیروی جسمانی یا موقعیت سیاسی و اجتماعی است که غالباً در زورمندان و امراء دیده می شود، آنان خود را موجودی برتر و گاه ظل الله فی الارضین سایه خدادر سراسر زمین! می پندارند، و انتظار دارند دیگران همچون غلامان و بردگان در برابر آنها تعظیم کنند، هر گاه کمترین سخن و حرکتی که لایق شأن و مقام کبریایی آنها نباشد از کسی صادر شود قابل بخشش نخواهد بود.

هفتمین سبب، فزونی یاران و اعوان و شاگردان و پیروان و

ص: ۴۱۴

---

۱-۱. همو، ج ۲، ۵۴-۵۲.

۲-۲. قصص، ۷۹.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ۱۶۴.

فرزندان و قوم و قبیله است.

پادشاهان به لشکرهایشان افتخار می کردند. بعضی علما ممکن است بخاطر کثرت شاگردان گرفتار تکبر شوند حتی گاه برخی فاسقان وقیح و بی شرم به کثرت گناهان و شرب خمر و... افتخار می کنند.

این امور هفتگانه اموری است که افراد به سبب همه با برخی از آنها ممکن است به دیگران فخر فروشی کنند.

و البته منحصر به اینها نیست هر نقطه کمال و قوت معنوی یا مادی، صوری و یا حتی خیالی و پنداری می تواند سبب غرور و استکبار صاحبش گردد.<sup>(۱)</sup>

### ریشه های تکبر

بعضی از بزرگان مانند مرحوم «فیض کاشانی» در محجه البیضاء چهار ریشه برای «تکبر» ذکر کرده است: عجب، کینه، حسد و ریا.

او معتقد است تکبر درونی ریشه اش «عجب» خود بزرگ بینی است این خود بزرگ بینی سبب می شود که خود را برتر از آنها بدانند و بر آنها فخر فروشی کند و ریشه های دیگری هم دارد که یکی از آنها «کینه» است که نسبت به شخص خاصی پیدا می کند و همین امر سبب بروز این رذیله اخلاقی می گردد و دیگری «ریاکاری» است که سبب می شود شخص ریاکار امتیازات خود را به دیگران ارائه دهد.<sup>(۲)</sup>

ص: ۴۱۵

این خوی زشت آثار مخربی در روح و جان و اعتقادات در سطح جوامع انسانی دارد بگونه ای که می توان گفت هیچ بخشی از زندگی فردی و اجتماعی از مصایب آن در امان نیست که به چند قسمت از آن اشاره می شود:

۱. نخستین مفسده آن که از همه خطرناک تر است آلودگی به شرک و کفر است. قرآن سر چشمه کفر ابلیس و انحراف او از توحید و سرباز زدن فراعنه و نمرودها و بسیاری از اقوام سرکش از پذیرش دعوت انبیای الهی را تکبر معرفی می کند. (۱)

تکبر به انسان اجازه نمی دهد که در برابر حق تسلیم گردد، چرا که کبر و غرور حجاب سنگینی در برابر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره زیبای حق محروم می کند. بلکه گاهی فرشته حق را بصورت هیولای وحشتناک می بیند! و این بالاترین ضرر و زیان تکبر است.

شاید به همین دلیل است که در حدیثی می خوانیم که راوی از امام صادق علیه السلام درباره کمترین درجه الحاد سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «ان الکبر أدناه!» کمترین درجه کفر و الحاد تکبر است. (۲)

۲. کور دلی و ناتوانی از درک معارف الهی و محروم شدن از علم و دانش، اشرافیت، استکبار و خودبرتری بینی سران قوم نوح، مایه ی کور دلی و ناتوانی آنان از درک دلایل نبوت و فهم معارف

ص: ۴۱۶

---

۱-۱. همو، ۵۵.

۲-۲. عنکبوت، ۳۹.



الهی بود(۱) چنانکه خداوند متعال از زبان نوح علیه السلام می فرماید:

«قال يا قوم ارايتم ان كنت على بينه من ربّي و اتانى رحمه من عنده فعميت عليكم انلزمكموها و انتم لها كارهون»(۲).

نوح قومش را پاسخ داد که شما چه می گوئید هر گاه ببینید که مرا دلیل روشن و رحمت مخصوص از جانب پروردگار عطاء شده باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند آیا (جهالت نیست که) من به رحمت و سعادت شما را اجبار کنم و شما تنفر اظهار کنید.

انسان وقتی به حقیقت علم می رسد که هر جا و نزد هر کس آنرا بیابد همچون گوهر گمشده ای بریاید، حال آنکه اشخاص متکبر به آسانی حاضر نمی شوند، بهترین علوم و دانشها را از افراد همردیف یا زبردست خود بپذیرند.(۳)

آنها علوم و دانشهایی را قبول دارند که از فکر خودشان بجوشد در حالیکه صفت کبر و غرور اجازه نمی دهد مطلب مهمی از کبر آنان بجوشد، به همین دلیل در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام کاظم علیه السلام می خوانیم «ان الزرع ينبت فى السهل ولا ينبت فى الصفا فكذلك الحكمة تعمر فى قلب المتواضع و لا تعمر فى قلب المتكبر الجبار، لأن الله جعل التواضع آله العقل و جعل التكبر من

ص: ۴۱۷

---

۱-۱. «عمیت» فعل مجهول است و فاعل آن، یعنی چیزی که موجب کوردلی و خفای دلیلهای نبوت نوح به کافران باشد، ذکر نشده است. به قرینه صفاتی که برای کافران قوم نوح بیان شده، می توان گفت: همان صفات (از طبقه اشراف و مستکبران بودن و خود را برتر دانستن و...) موجب کوردلی و ناتوانی آنان از درک معارف شده بود. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۷۲.

۲-۲. هود، ۲۸.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۲، ۵۷.

آله الجهل»<sup>(۱)</sup> زراعت در زمینهای نرم و هموار می روید و روی سنگهای سخت هرگز رویش ندارد، همین گونه دانش و حکمت در قلب انسان متواضع رویش دارد، و قلب متکبر جبار هرگز آباد نمی گردد، زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبر را از ابزار جهل قرار داده است.

۳. تکبر سر چشمه اصلی بسیاری از گناهان است.

اگر در حالات افراد حسود، حریص، بد زبان و آلوده به انواع گناهان دقت کنیم می بینیم سرچشمه همه این رذایل در وجود آنها تکبر است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الحرص و الکبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب، حرص و تکبر و حسد سبب می شود که انسان در انواع گناهان فرو رود»<sup>(۲)</sup>.

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام می خوانیم «التکبر یظهر الرذیله، تکبر رذایل اخلاقی را ظاهر می سازد»<sup>(۳)</sup>.

۴. تکبر مایه تنفر و پراکندگی مردم است.

از بلاهای مهمی که بر سر متکبران وارد می شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آنهاست، چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جویی های افراد متکبر و مغرور شود، بهمین دلیل حتی نزدیکترین دوستان و بستگان از آنها فاصله می گیرند مگر به حکم الزامهای اجتماعی مجبور باشند.

در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم «من تکبر علی

ص: ۴۱۸

---

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ۱۵۳.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۷۱، ص ۷۱۸.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و درر الکلم، ۵۲۳.

الناس ذل» کسیکه فخر فروشی کند ذلیل می شود. (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «أُمِّتَ النَّاسِ الْمَتَكْبِرِ». منفورترین مردم متکبر است. (۲)

در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام آمده است: «ثَمَرَةُ الْكِبْرِ الْمَسْبُوهُ، مِوَاهُ دَرَجَتِ تَكْبِيرِ بَدْغَوِيٍّ اسْت». (۳)

این تعبیر که در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است نیز بسیار عبرت انگیز است:

«لَيْسَ لِلْمَتَكْبِرِ صَدِيقٌ» برای متکبر دوستی باقی نمی ماند. (۴)

۵. تکبر سبب از دست دادن امکانات زندگی است.

از آنجا که شخص متکبر نمی تواند بخوبی با دیگران همکاری داشته باشد لذا به انزوا کشیده شده طبعاً این مسئله موفقیت او را در صحنه زندگی ناچیز می کند.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «بِكَثْرَةِ التَّكْبَرِ يَكُونُ التَّلَفُ»، فزونی تکبر مایه اتلاف (اسباب موفقیت) است. (۵)

۶. تکبر موجب حقارت و سبکی است.

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ تَكَبَّرَ حَقَّرَ».

هر که تکبر ورزد تحقیر شود، یعنی مردم او را حقیر و سبک کنند؛ زیرا که تکبر او بر مردم گران آمده و تا آنجا که مقدر آنان است سعی در خفیف و خوار نمودن او کنند تا دیگر تکبر نورزد، یا

ص: ۴۱۹

۱-۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۴، ۳۳۵.

۲-۲. همو، ج ۷۰، ۲۳۱.

۳-۳. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۴۶۱۴.

۴-۴. همو، حدیث ۷۱۶۲.

۵-۵. همو، حدیث ۷۱۶۹.

اینکه خداوند متعال او را به جزای تکبر او حقیر و سبک کرده تا مردم عبرت گیرند. (۱)

## درمان تکبر

بزرگان اخلاق درباره راه درمان تکبر، بحثهای بسیار نموده اند که غالب آنها بر این محور دور می زند که راه درمان تکبر دو راه است: راه «علمی» و راه عملی اما راه علمی، به این صورت است که افراد متکبر درباره خود بیاندیشند که کیستند؟ و کجا بودند؟ و سرانجام به کجا می روند؟

و نیز درباره عظمت خداوند بیاندیشند و تاریخ سراسر عبرت جهان و سرنوشت متکبران را بررسی کنند، تا بدانند پیروزیهای زود گذر جهان چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه کرد و آن را نشانه بزرگی شمرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به اشتر نخعی در این زمینه می فرماید:

«... و اذا أخذت لك ما أنت فيه من سلطانك أبهه أو مخيله، فانظر الى عظم ملك الله فوقك، وقدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك، فان ذلك يطامن اليك من طماحك، ويكف عنك من غربك، و يفيء اليك بما عزب عنك من عقلك!...».

... و اگر با مقام و قدرتی که دارای، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و

ص: ۴۲۰

عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند. (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «عجیبا للمختال الفخور و انما خلق من نطفه ثم يعود جیفه و هو فیما بین ذلک لا یدری ما یصنع به» (۲)، از متکبر فخر فروش در شگفتم! او در آغاز از نطفه ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده ای خواهد بود و در این میان نمی داند به چه سرنوشتی گرفتار می شود و با او چه می کنند.

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که میان سلمان فارسی و مرد خودخواه و متکبری خصومت و سخنی واقع شد آن مرد به سلمان گفت تو کیستی؟ (و چه کاره ای؟!)

سلمان گفت: اما آغاز من و تو هر دو نطفه کثیفی بوده و پایان کار من و تو مردار گندیده ای است، هنگامیکه روز قیامت شود و ترازوهای سنجش برقرار گردد، هر کس ترازوی عملش سنگین باشد کریم و با شخصیت و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک باشد پست و بی مقدار است. (۳)

و اما درمان تکبر از طریق عملی به این طریق حاصل می شود که سعی کند اعمال متواضعان را انجام دهد تا این فضیلت اخلاقی در اعماق وجود او ریشه بدواند، در برابر خداوند و خلق او تواضع کند، سر به سجده و بر روی خاک نهد و لا اله الا الله حقا حقا سجدهت لک تعبدا ورفا لامستکفا ولا مستکبرا و مانند این جمله ها را تکرار کند.

ص: ۴۲۱

۱- ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳، ترجمه محمد دشتی، ۵۶۹.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ۲۲۹.

۳- ۳. همو، ۲۳۱.

در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که روی زمین می نشست و غذا می خورد و می فرمود:

«انما انا عبد آكل كما يأكل العبد؛ من بنده ای هستم مانند غلامان غذا می خورم»<sup>(۱)</sup>.

غالباً این حدیث معروف را درباره امام علی علیه السلام شنیده ایم که روزی دو پیراهن خرید، یکی به چهار درهم و دیگری به سه درهم، پس به غلامش قنبر فرمود: یکی از این دو را انتخاب کند، قنبر پیراهن چهار درهمی را انتخاب کرد امام پیراهن سه درهمی را پوشید!

در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه آمده است که امام علیه السلام درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چنین می فرماید: «و لقد يأكل على الارض و يجلس جلسة العبد يخفض بيده نعله و يرقع بيده ثوبه و يركب الحمار العاری و یردف خلفه».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع همچون بردگان جلوس می کرد و با دست خود کفش خویش را وصله می کرد و بر مرکب برهنه سوار می شد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار می کرد.

خواجه عبد الله انصاری مثال حال افرادی که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است در سر سودای عجب و با زمانه تکبر است را چون ستارگانی می داند که به آفتاب در روشنی شرکت می جویند.

لا جرم هم چنانکه چون آفتاب از مطلع خود سر بزند ستاره

ص: ۴۲۲

---

۱- ۱. کاشانی، ملا محسن، معجزة البيضاء، ج ۶، ۲۵۶.

نقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد، در ظهور نور خود تبری کند، هم چنین خویشتن بین که تکیه بر پنداشت و غرور خود کند و با اعمال و اقوال خود نگرَد، چون آفتاب جلال الهیت از برج کمال صمدیت طالع گردد، روی در نقاب خجالت کشد و انگشت تحیر به دندان تحسّر گیرد و معلومش گردد که به دست وی جز باد نیست. (۱)

و بدان که هرگز از ظلمات غرور و تمنی بیرون نخواهی شد مگر با صدق انابه بسوی خداوند تعالی و اخبات در برابر او و دانستن عیوب احوال خویش، عیوبی که با عقل و علم سازش نداشته و محتمل نیست که جزء دین و شریعت و از سنتهای الگو و روش ائمه ی هدی باشد و اگر خشنود باشی به آنچه در آئی، کسی در عمل، بدبخت تر و در عمر تباه تر از تو نبوده و در روز قیامت کسی در حسرت وارث تر از تو نخواهد بود. (۲)

قال الصادق علیه السلام: «... و أن الراحة فی هوان الدنيا و الفراغ من التمتع بها، و فی إزالة النجاسة من الحرام و الشبهه».

و نیز خواهد دانستن که توشه قیامت سهل گرفتن دنیاست، و دست برداشتن از تمتعات دنیا و ازاله کردن و دوری کردن از نجاسات حرام و شبهه، و هر گاه کم اعتباری دنیا و پستی او باو ظاهر شد هرگز عجب و تکبر بخود راه نمی دهد، و ملازم عجز و شکستگی می شود چنانکه می فرماید:

«فیغلق عن نفسه باب الکبر بعد معرفته ایها».

پس می بندد بر نفس خود در کبر و عجب را بعد از آنکه

ص: ۴۲۳

---

۱- ۱. المبیدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار، ج ۹، ۵۰۴.

۲- ۲. محمدی الری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، حدیث ۲۲۳۸.

شناخت مهالك و آفات دنيا را.

«و يفر من الذنوب و يفتح باب التواضع و التّدم و الحياء».

و از معاصی گریزان می شود، و می گشاید بخود در تواضع و ندامت و حیا را. (۱)

#### ۴. تصرف شیطان و نفس اماره

خداوند متعال در قرآن کریم شیطان را دشمن آشکار آدمی معرفی کرده و درباره نقش بازدارندگی او از ذکر خدا و نماز می فرماید «انما يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة و البغضاء في الخمر و الميسر و يصدّكم عن ذكر الله و عن الصلوه...» (۲)

همانا شیطان قصد آن دارد بوسیله شراب و قمار میان شما عداوت و کینه برانگیزد تا شما را از ذکر خدا باز دارد و مانع برپا داشتن نماز شود.

و چنانچه قبلاً گفتیم ذکر موجب وجل و اخبات است و هر آنچه از ذکر خدا باز دارد از موانع و آفات اخبات نیز هست و بگونه ای دیگر نیز می توان این مسئله را بیان نمود و آن اینکه خداوند در زمینه دوستی و ولایت شیطان می فرماید: «کتب علیه أنّه من تولاه فأنه يضلّه و يهديه الى عذاب السّعير» (۳) (در لوح تقدیر) چنین فرض و لازم شده که هر کس شیطان را دوست و پیشوای خود سازد وی او را گمراه کند و بسوی عذاب دوزخ رهبریش نماید. و از سوی دیگر درباره اهل اخبات می فرماید: «...»

ص: ۴۲۴

---

۱- ۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۷۳ و ۷۲.

۲- ۲. مائده، ۹۱.

۳- ۳. حج، ۰۴.



فتخبت له قلوبهم و ان الله لهاد الذين آمنوا الى صراط مستقيم»<sup>(۱)</sup> پس دل‌هایشان در برابر او خاضع و خاشع گردد و البته خدا اهل ایمان را بسوی راه راست هدایت فرماید.

و نیز می‌فرماید: «انّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون»<sup>(۲)</sup> همانا کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و در برابر پروردگارشان خاشع گردیدند آنان اصحاب بهشتند و ایشان در آن جاودانه اند.

در آیه ۴ سوره حج خداوند دوستی شیطان را موجب ضلالت و گمراهی و هدایت به سوی جهنم و عذاب سوزان آن معرفی کرده است و در مقابل آن در آیه ۵۴ همان سوره قائل است که خداوند اهل اخبات را بر مرکب هدایت سوار نموده و بسوی صراط مستقیم رهنمون می‌سازد و در آیه ۲۳ سوره هود اهل اخبات را بعنوان اصحاب بهشت معرفی نموده است با مقایسه این دو دسته از آیات به این نتیجه می‌رسیم که دوستی شیطان و پیروی از او که موجب ضلالت و گمراهی و در نهایت برای انسان عذاب اخروی را به همراه دارد از موانع و آفات اصلی اخبات است. اخباتی که هدایت خداوند بسوی صراط مستقیم را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

امام خمینی رحمه الله درباره تصرف شیطان و نفس اماره می‌فرماید:

«بر سالک طریق آخرت لازم و حتم است که با هر حدیثی هست معارف و مناسک خود را از تصرف شیطان و نفس اماره

ص: ۴۲۵

---

۱- ۱. حج، ۵۴.

۲- ۲. هود، ۲۳.

تخلیص کند و با کمال دقت و تفتیش در حرکات و سکنتات و طلب و مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل و مبادی حرکت باطنیه و تعدیّات روحیه را به دست آورد و از حيله های نفس اماره و شیطان غفلت نکند و از دامهای نفس اماره و ابلیس غافل نشود... زیرا اگر غذاهای روحانی از تصرف شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم آمدن آنها دخیل باشد، علاوه بر آنکه ارواح و قلوب با آنها تربیت نشوند و به کمال لایق خود نرسند، نقصان فاحش بر آنها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلک شیاطین یا بهائم و سباع منسلک نماید و آنچه مایه سعادت و رأس المال کمال انسانیت و وصول به مدارج عالیّه است نتیجه منعکسه دهد و انسان را به هاویه مظلّمه شقاوت سوق دهد»<sup>(۱)</sup>.

در آیات قرآنی خداوند شیطان را دشمن بشریت معرفی نموده که هیچگاه خیر انسان را نمی خواهد و فرموده:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»<sup>(۲)</sup> دشمنی شیطان بر آدمیان آشکار است.

و در جای دیگر ضمن اینکه اهل ایمان را به در آمدن در مقام تسلیم فراخوانده از آنان می خواهد که از گامهای وسوسه انگیز و تفرقه آور شیطان پیروی نکنند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَأَنَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»<sup>(۳)</sup>.

ص: ۴۲۶

---

۱- ۱. امام خمینی، سر الصلوه، ۲۱.

۲- ۲. یوسف، ۵.

۳- ۳. ای اهل ایمان همه متّفقا نسبت به او امر الهی در مقام تسلیم بر آئید و پیروی مکنید از گامهای وسوسه انگیز و تفرقه آور شیطان که او شما را دشمنی آشکار است. بقره، ۲۰۸.

در لوح محفوظ درباره شیطان چنین نوشته شده که هر کس او را دوست بدارد مسلماً او گمراهش می کند.

«کتب علیه انه من تولاه فانه يضلّه» (۱).

خداوند نحوه عملکرد شیطان را نیز بیان فرموده و بر این نکته تأکید می کند که شیطان از طریق وسوسه القا آتی در قلب او ایجاد می کند (می افکند) و در نتیجه او را گمراه می سازد آنجا که می فرماید:

«یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان... انه یراکم و قبیلہ من حیث لا ترونهم» (۲) ای فرزندان آدم مبادا شیطان شما را فریب دهد...

آن شیطان و بستگانش شما را می بینند در صورتیکه شما آنها را نمی بینید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«فأحذروا عباد الله أن يعدیکم بدائه، و ان یستفزکم بندائه، و أن یجلب علیکم بخيله و رجله. فلعمری لقد فوق لکم سهم الوعید، و اغرق الیکم بالفزع الشدید، و رماکم من مکان قریب، فقال: رب بما اغویتنی لأزیننّ لهم فی الارض ولا یغویئهم اجمعین (حجر، ۳۹) قذفا بغیب بعید، و رجما بظنّ غیر مصیب، صدقه به ابناء الحمیه، و اخوان العصبیه و فرسان الکبر و الجاهلیه، حتی اذا انقادت له الجامحه منکم، و استحکمت الطماعیه منه فیکم، فنجمت الحال من السرّ الخفیّ الی الامر الجلی، استفحل سلطانه علیکم و دلف بجنوده نحوکم، فأقحموکم و لجات الذل و احلوکم و رطات القتل

ص: ۴۲۷

---

۱- ۱. حج، ۴.

۲- ۲. اعراف، ۲۷..

و اوطؤوكم اثخان الجراحه، طعنا في عيونكم، و حزا القهر الى النار المعدّه لكم، فاصبح اعظم في دينكم حرجا و أوری فی دنیاكم قدحا من الذين اصبحتم لهم مناصبين، و عليهم متألين.

فاجعلوا عليه حدّكم، و له جدّكم، فلعمر الله لقد فخر على اصلكم، و وقع في حسبكم، و دفع في نسبكم، و اجلب بخيله عليكم و قصد برجله، سبيلكم يقتنصونكم بكل مكان و يضربون منكم كلّ بنان. لا تمتنعون بحيله، و لا تدفعون بعزيمه، في حومه ذل، و حلقة ضيق، و عرصه موت»<sup>(۱)</sup>.

ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبدا شما را به بیماری خود مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد! بجانم سوگند، شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده، و تا حد توان کشیده و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده است، و خطاب به خدا گفته «پروردگارا! به سبب آن که مرا دور کردی، دنیا را در چشمهایشان جلوه می دهم، و همه را گمراه خواهم کرد» اما تیری در تاریکی ها و سنگی بدون نشانه روی رها ساخت. گرچه فرزندان خود پسندی، و برادران تعصب و خودخواهی، و سواران مرکب جهالت و خودپرستی، او را تصدیق کردند.

افراد سرکش شما تسلیم شیطان شدند و طمع ورزی او در شما کارگزار افتاد، این حقیقت بر همه آشکار گردید، و حکومت شیطان بر شما استوار شد، و با لشکر خویش به شما یورش برد، و شما را به ذلت سقوط کشانید و شما را به مرز کشتار و خونریزی کشاند، و

ص: ۴۲۸

---

۱- ۱. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۳ و ۳۸۲.

شما را با فرو کردن نیزه در چشم‌ها، بریدن گلوها، کوبیدن مغزها پایمال کرد، تا شما را به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیا گردید.

پس شیطان بزرگ‌ترین مانع برای دینداری، و زیانبارترین و آتش‌افروزترین فرد برای دنیای شماست! شیطان از کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای در هم شکستنشان کمر بسته‌اید خطرناک‌تر است. مردم! آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کارگیرید، و ارتباط خود را با او قطع کنید، به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت، و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عیب گرفت، و با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد و بالشکر پیاده راه شما را بست، که هر کجا شما را بیابند شکار می‌کنند، و دست و پای شما را قطع می‌کنند نه می‌توانید با حيله و نقشه آنها را بپراکنید، و نه با سوگندها قادرید از سر راهتان دور کنید. زیرا کمین‌گاه شیطان ذلت‌آور، تنگ و تاریک و مرگ‌آور است.

خداوند فرموده است که دعوت او نظیر دعوت یک انسانی از دیگری به گفتن او و شنیدن آن دیگر نیست بلکه به گونه‌ای است که داعی (شیطان) مدعو (انسان) را می‌بیند و لکن مدعو داعی را نمی‌بیند و آیه شریفه «من شر الوسواس الخناس» در حقیقت تفصیل همین اجمال است چه صریحا می‌فرماید: عملیات شیطان به تصرف و القاء در دلهاست و از این راه است که انسان را به ضلالت دعوت می‌کند. (۱)

حضرت امام خمینی رحمه الله درباره تدریس شیطان و وعده‌هایی که

ص: ۴۲۹

به انسان می دهد می فرماید:

«تدلّیس شیطان و نفس اماره بسیار دقیق است و هرامر باطلی را به صورت حق به انسان تعبیه می کند و انسان را فریب می دهند، گاهی به امید توبه در آخر عمر (۱) گاهی به وعده شفاعت شافعین علیهم السلام و گاهی با وعده رحمت واسعه ارحم الراحمین» (۲).

## ۵. حب دنیا و هوای نفس

از دیگر آفات اخبات حب دنیا و هوای نفس است که مانع ذکر خداوند متعال است.

خداوند متعال در سوره نجم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«فاعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحيوه الدنيا» (۳)، تو هم ای رسول از هر کس از یاد ما رو گردانید و جز زندگانی دنیا را نخواست بکلی اعراض کن.

علامه در توضیح این آیه می فرماید: این مشرکین، علم را رها کرده دنبال ظن، را گرفته اند و تابع هوای نفس خویشند. اگر چنین اند برای این است که از ذکر ما روی گردان هستند، و تنها همتشان زندگی دنیا است و بس، پس بهره شان از علم منحصر به مسائل مادی و دنیوی است و چون چنین است تو هم از آنان اعراض کن، برای اینکه ایشان گمراهند. (۴)

ص: ۴۳۰

---

۱-۱. امام خمینی، آداب الصلوه، ۳۵.

۲-۲. همو، ۳۶.

۳-۳. نجم، ۲۹.

۴-۴. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ۴۱.

در سوره کهف نیز خداوند ضمن آیاتی که رسولش را به تأسف خوردن و ناشکیبی از اینکه چرا مردم ایمان نمی آورند تسلیت می دهد.

«و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا» (۱).

یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که به زینتهای دنیا مایل شوی و هرگز با آنانکه ما دلهای آنها را از خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند متابعت نکن.

در این جمله مراد به اغفال قلب، مسلط کردن غفلت بر قلب است به اینکه یاد خدای سبحان را فراموش کند، که البته این اغفال بر سبیل مجازات است، چون ایشان با حق در افتادند و عناد ورزیدند، و لذا خدایتعالی چنین کیفرشان داد که یاد خود را از دلشان برد. (۲)

ناگفته نماند آنچه لازم است علاقه و حب و توجه به دنیاست نه خود دنیا.

امام علی علیه السلام در رابطه با دنیا پرستی هشدار می دهد و چنین می فرماید:

«و اما بعد، فانی احذر کم الدنیا، فانها حلوه خضره، حفت بالشهوات، و تحببت بالعاجله، و راقت بالقلیل، و تحلت بالامال، و تزینت بالغرور، لاتدوم حبرتها و لاتومن فجعتها» (۳).

پس از ستایش پروردگار، همانا من شما را از دنیای حرام

ص: ۴۳۱

---

۱- ۱. کهف، ۲۸.

۲- ۲. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ۳۰۱.

۳- ۳. دشتی محمد، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱، ص ۲۱۰.

می ترسانم، زیرا در کام شیرین، و در دیده انسان سبز و رنگارنگ است، در شهوات و خواهش های نفسانی پوشیده شده و با نعمتهای زودگذر دوستی می ورزد، با متاع اندک زیبا جلوه می کند، و در لباس آرزوها خود را نشان می دهد و با زینت غرور خود را می آراید، شادی آن دوام ندارد و کسی از اندوه آن ایمن نیست.

حب دنیا و دنیا طلبی خود دارای نمودهایی است که ما به برخی از آنها از جمله اموال و فرزندان، کثرت خواب و خوراک می پردازیم. قرآن کریم درباره اموال و فرزندان هشدار داده و می فرماید: «المال و البنون زينه الحياه الدنيا»<sup>(۱)</sup> مال و فرزندان زیب و زینت دنیا است. اشتغال به این زینت دل را پر می کند و دیگر جایی برای یاد خدا که اول گام در جهت اخبات است باقی نمی گذارد و واضح است که محبت این دو با محبت خدای متعال و اخبات در برابر او جمع نمی گردد.

خداوند اهل ایمان را هشدار می دهد که مال و اولاد، شما را از یاد من غافل نسازد و می فرماید:

«يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله...»<sup>(۲)</sup>

(آگاه باشید) ای اهل ایمان هرگز مبادا شما را اموال و فرزندان از یاد خدا غافل سازد....

منظور از الهاء اموال و اولاد از ذکر خدا این است که اشتغال به مال و اولاد انسان را از یاد خدا غافل کند، چون خاصیت زینت حیات دنیا همین است که آدمی را از توجه به خدایتعالی باز

ص: ۴۳۲

---

۱- ۱. كهف، ۴۶.

۲- ۲. المنافقون، ۹.



محقق داماد مؤمنان مخبت را از دنیای فانی بر حذر داشته، دنیایی که به تعبیر ایشان دار آدمیان و محل نقص و کاستی است، ساکن آن مورد طعن و مقیم آن تارک آن است. (۲)

حضرت امام خمینی رحمه الله حب دنیا را شیطان قاطع الطریق می داند که راه قرب و وصول را بر انسان می بندد و می فرماید: «آنچه خار طریق وصول به کمالات و شیطان قاطع الطریق مقام قرب و وصول است و انسان را از حق منحرف می کند و از لذات مناجات با او محروم می نماید و قلب را ظلمانی و کدر می کند حب به دنیاست که در احادیث شریفه آنرا رأس کل خطیئه و مجتمع کل معاصی شمرده اند. (۳)

امام صادق علیه السلام درباره کثرت خواب و عوامل و آثار زیانبار آن هشدار داده، می فرماید: «... و کثره النوم یتولد من کثره الشرب و کثره الشرب من کثره الشبع، و هما یثقلان النفس عن الطاعة و یقیمان القلب عن التفکر و الخضوع».

خواب بسیار از خوردن آب بسیار ناشی می شود، و خوردن آب بسیار از خوردن غذای بسیار، و افراط در اکل و شرب موجب ثقل و گرانی نفس و باعث قساوت و تیرگی دلند، و تیرگی دل سبب کسالت و عدم اقدام بطاعت و بازماندن از تفکر و خضوع و خشوع، و بسیار خوردن که این همه عیبهای نتیجه او باشد معلوم است که به چه مرتبه حساست و بدی دارد. (۴)

ص: ۴۳۳

---

۱- ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ۲۹۱.

۲- ۲. المحقق الداماد، اثنا عشر رساله، ج ۸، ص ۸۵.

۳- ۳. امام خمینی، سرّ الصلوه، ۳۱

یکی دیگر از آفات اخبات تلون است قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«و من الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان به و إن اصابته فتنه انقلب على وجهه خسر الدنيا و الآخره ذلك هو الخسران المبین» (۱).

و برخی از مردم کسانی هستند که خدا را تنها به زبان می پرستند (و ایمان قلبی شان بسیار ضعیف است) همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها رسد دگرگون می شوند و به کفر روی می آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است!

و از سوی دیگر همانگونه که قبلاً گفتیم خداوند محبتین را به صفت صبر و پایداری در برابر مصائب ستوده است: «و بشر المحبتین... و الصابرين علی ما اصابهم» (۲) و بشارت ده محبتین را... آنانکه در برابر مصائب و مشکلات صبر پیشه می کنند.

امام صادق علیه السلام نیز صبر و پایداری را تنها شایسته محبتان دانسته، می فرماید:

«الصبر يدعيه كل احد و ما يثبت عنده الا المحبتون» (۳) صبر را

ص: ۴۳۴

---

۱-۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۲۵۴ و ۲۵۳.

۲-۲. حج، ۱۱.

۳-۳. حج، ۳۵ و ۳۴.

هر کسی ادعا می کند و در ادعای خود ثابت و استوار نیستند مگر مخبتان. و نیز در ادامه می فرماید:

«... و کل نازله خلت اوائلها من الإخبات و الإنابه و التضرع الی الله فصاحبها جزوع غیر صابر»<sup>(۱)</sup> هر گاه مصیبتی و حادثه ای بر کسی فرود آید و آن کس در اول آن حادثه ملازم صبر و شکیبایی نشود و انابه و رجوع به حضرت باری عز اسمه ننماید هر آینه آن کس از اهل جزع است نه از اهل صبر.

با توجه به آیه ۳۵ سوره مبارکه حج و روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام بیان نمودیم، وصول به جایگاه اخبات از صراط صبر و پایداری و مقاومت در برابر سختیها و مشکلات می گذرد و انسانی که در چنین شرایط شکیبایی نیست و در برابر مصائب و به تعبیر قرآن در برابر فتنه ها و ابتلائات، جا می زند و پایداری و استحکام خود را از دست می دهد، اهل اخبات نیست و در این سرا جایی ندارد و با مقایسه و تطبیق این آیات و روایات عدم استحکام و بی ثباتی و تزلزل و به تعبیری تلون از آفات و موانع اخبات است صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ۱۱ سوره مبارکه حج، در این زمینه می نویسد: این آیه صنفی از اصناف مردم بی ایمان و غیر صالح را بر می شمارد و آنها کسانی هستند که خدای سبحان را می پرستند اما یک طرفی نه از هر طرف، به تعبیری: به یک فرض و تقدیر می پرستند و اما بر سایر تقادیر نمی پرستند و آن فرضی که بر آن فرض خدا را می پرستند در صورتی است که پرستش او خیر دنیا را برایشان داشته باشد. و معلوم است که لازمه این طور پرستش این

ص: ۴۳۵

است که دین را برای دنیا استخدام کنند اگر سودی مادی داشت پرستش خدا را استمرار دهند و بدان دل ببندند و اطمینان یابند و اما اگر دچار فتنه و امتحان شوند روی گردانیده به عقب برگردند به طوری که حتی به چپ و راست هم ننگرند و از دین خدا مرتد شوند و آنرا شرم بدانند و یا اگر شرم هم ندانند به نجات از آن آزمایش و مهلکه از دین خدا روی بگردانند و این روش عادت آنان در پرستش بتها نیز هست یعنی بت را می پرستند تا به خیر مورد آرزوی خود برسند یا به شفاعت آنها از شر دنیایی رهایی و نجات یابند. و اینکه گفتیم از شر دنیایی بدان جهت است که بت پرستان معتقد به آخرت نیستند. (۱)

آنگاه که می فرماید: این سرگردانهایی که تکیه گاهی ندارند و هر دم رو به سویی دارند، بخاطر وقوعشان در محنت و مهلکه، زیانکار در دنیا، و بخاطر روی گرداندنشان از خدا و دین، و ارتداد و کفر، زیانکار در آخرت هستند، زیانکاری آشکار. (۲)

صاحب تفسیر نمونه بر این نظر است که: تعبیر به «علی حرف» در این آیه ممکن است اشاره به این نکته باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کم رنگی از ایمان نتابیده است. و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه آنند، زیرا یکی از معانی «حرف» لبه کوه و کناره اشیاء است و می دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند مستقر و پا برجایستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند، چنین است که حال افراد

ص: ۴۳۶

---

۱- ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ۴۹۴.

۲- ۲. همو.

ضعیف الایمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود. (۱) و این افراد درست نقطه مقابل محبتین اند که در ایمانشان کاملاً مستحکم و پابرجا می باشند و چنانچه در فصل صفات محبتین و آثار اخبات آوردیم، تحت هر شرایطی دچار تزلزل ایمانی و اخلاقی و... نشده و هم چنان ثابت و استوارند.

ابن عباس و برخی از مفسران گذشته در شأن نزول این آیه آورده اند: گاهی اوقات عده ای از صحرانشیان به خدمت پیامبر می رسیدند، اگر وضع جسمانی آنها بهبود می یافت، اسب آنها کره مناسبی می آورد، زن آنها پسر می زایید و اموال و چهارپایانشان افزایش می یافت خوشحال می شدند و به اسلام و پیامبر ایمان می آوردند، ولی اگر بیمار می شدند، همسرشان دختر می آورد و اموالشان رو به کاستی می نهاد و سوسه های شیطانی دلهایشان را فرا گرفته و به آنها می گفت تمام این بدبختیها بخاطر دینی است که قبول کرده ای و آنها هم روی گردان می شدند. (۲)

البته بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته اند، اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست این بر خلاف ظاهر آیه است، زیرا جمله «یعبدا لله» و هم چنین «اطمان به» و جمله «انقلب علی وجهه» نشان می دهد قبلاً ایمان ضعیفی داشته است و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند با آنچه گفتیم منافاتی ندارد و قابل قبول است. (۳)

ص: ۴۳۷

---

۱-۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ۳۳.

۲-۲. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۲۳، ۱۳.

۳-۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ۳۵.

اللهم اجعلنى من المخبئين اليك، الذين اذا ذكرت، وجلت قلوبهم، و المستمسكين مناسكهم، و الصابرين فى البلاء، و الشاكرين فى الرخاء، و المطيعين لأمرك فيما أمرتهم به، و المقيمين الصلاة، و المؤتين الزكاه، و المتوكلين عليك.

الحمد لله رب العالمين

ص: ٤٣٨

۱. اخلاق درقرآن، محمد تقی مصباح یزدی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، قم، ۱۳۷۸هـ. ش.
۲. اثنا عشر رساله، محقق داماد، ناشر: مکتبه السید الداماد، بیجا، بیتا.
۳. اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، محمد بن الحسن الطوسی، مصحح: حسن المصطفوی ناشر: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸هـ. ش.
۴. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی و...، مدرسه الأمام علی بن ابیطالب، قم، ۱۳۷۸هـ. ش.
۵. اخلاق ناصری، خواجه نصیر الدین طوسی، انتشارات علمیه الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳هـ. ق.
۶. الاخلاق، عبد الله شبر مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۵هـ. ق.
۷. آداب تعلیم و تربیت در اسلام، سید محمد باقر حجتی چاپ هفدهم چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱هـ. ش.
۸. آداب الصلوه، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۸هـ. ش.
۹. الأدب المفرد، محمد بن اسماعیل البخاری، ناشر و مطبعه: مؤسسه

الكتب الثقافيه، بيروت، ۱۴۰۹هـ.ق.

۱۰. ارشاد القلوب، حسن بن محمد ديلمى مؤسسه اعلمى، بيروت ۱۴۱۳هـ.ق.

۱۱. اساس البلاغه، محمود بن عمر، زمخشرى، ناشر: دار صادر، بيروت، ۱۴۱۲هـ.ق.

۱۲. آشنایى با قرآن، مرتضى مطهرى، چاپ دوم، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۲هـ.ش.

۱۳. اصول كافی، محمد بن يعقوب كلینى، دارالأضواء؛ بيروت، لبنان، ۱۴۱۳هـ.ق.

۱۴. الأقبال الى الأعمال الحسنه (معروف به اقبال الأعمال)، سيد رضى الدين على بن موسى بن طاووس، تحقيق: جواد قيومى اصفهانى، ناشر: مكتب الاعلام الاسلامى، ۱۴۱۴هـ.ق.

۱۵. امالى، على بن حسن بن موسى «معروف به سيد مرتضى» مكتبه آيه اله المرعى النجفى، قم، ۱۴۰۳هـ.ق.

۱۶. امالى، محمد بن حسن طوسى، مؤسسه الوفاء، بيروت، ۱۴۰۱هـ.ق.

۱۷. اوصاف الاشراف، خواجه نصير الدين طوسى، انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، تهران، ۱۳۶۹هـ.ش.

۱۸. اهل بيت عليهم السلام در قرآن، ولى الله نقى پور فر، ناشر: مركز آموزش مدیریت دولتى، تهران، ۱۳۸۰هـ.ش.

۱۹. آيه الكرسى، محمد تقى فلسفى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ۱۳۷۰هـ.ش.

۲۰. بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، دار احياء تراث العربى، بيروت، لبنان، ۱۴۱۲هـ.ق.

۲۱. بررسى مفهوم ذكر از دیدگاه وحى «پایان نامه» منصوره تربتى

ص: ۴۴۰



مقدم محمد آباد، استاد راهنما دکتر محمد علی لسانی فشارکی دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۳هـ.ش.

۲۲. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، تحقیق: میرزا محسن کوچه باغی، ناشر: مؤسسه الأعلمی طهران، ۱۴۰۴هـ.ق.

۲۳. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ناصر مکارم شیرازی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۱هـ.ش.

۲۴. تاج العروس، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، محقق: علی شیری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴هـ.ق.

۲۵. تاج اللغة و صحاح العربیه، ابی نصر اسماعیل بن حمّاد جوهری، تحقیق امیل بدیع یعقوب و...، منشورات محمد علی بیضون دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق.

۲۶. تأویل الآیات الظاهره، السید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی، مؤسسه النشرالاسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.

۲۷. تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه الحرانی، تصحیح: علی اکبر غفاری، مؤسسه نشراسلامی، قم، ۱۴۰۴هـ.ق.

۲۸. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، تهران، ۱۴۱۶هـ.ق.

۲۹. ترجمه تفسیرالمیزان، سیدمحمدباقرموسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین قم، ۱۳۷۵هـ.ش.

۳۰. ترجمه نهج البلاغه، محمد دشتی، نشر مشرقین، قم، ۱۳۷۹هـ.ش.

۳۱. تفسیر القرآن الحکیم «الشهیر بتفسیر المنار» محمد رشید رضا، دارالفکر، بیروت، بی تا.

٣٢. تفسير القرآن العظيم، عبد الرحمن ابن ابي حاتم التميمي الحنظلي، مكتبة الدار المدينه المنوره، ١٤٠٨هـ.ق.
٣٣. تفسير الكبير، محمد بن عمر فخر الدين رازي، المطبعه البهيه المصريه، بي تا
٣٤. تفسير المراغي، احمد مصطفى المراغي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٩٨٥ م.
٣٥. تفسير الميزان، محمد حسين الطباطبائي، أعلمى، بيروت، ١٣٩١ق.
٣٦. تفسير تبيان، محمد بن حسن طوسى (التبيان فى تفسير القرآن) ناشر: داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٣٨٣هـ.ق.
٣٧. تفسير جامع البيان، محمد بن جرير طبرى، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٥هـ.ق.
٣٨. تفسير درالمنثور، جلال الدين سيوطى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ق.
٣٩. تفسير راهنما، اكبر هاشمى رفسنجانى و جمعى از مؤلفان، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ١٣٧٨هـ.ش.
٤٠. تفسير عياشى، محمد بن مسعود كوفى عياشى، مؤسسه البعثه، قم، ١٤٢١هـ.ق.
٤١. تفسير غريب القرآن، زيد بن على بن الحسين عليه السلام، تحقيق: محمد جواد الحسينى الجلالى، دفتر تبليغات اسلامى، قم، ١٤١٤هـ.ق.
٤٢. تفسير فى ظلال القرآن، سيد قطب، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٣٩١هـ.ق.
٤٣. تفسير كشاف، محمود بن عمر زمخشرى: دارالكتب العربي، بيروت، بي تا
٤٤. تفسير كشف الاسرار وعده الابرار «معروف به تفسير خواجه عبد الله انصارى» ابوالفضل رشيد الدين ميبدي، چاپخانه دولتى ايران،

٤٥. تفسير مجمع البيان، ابو علي فضل بن حسن طبرسي، مؤسسه الأعلمی، بیروت، لبنان، ١٤١٥هـ.ق.

٤٦. تفسير مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسي، دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤١٨هـ.ق.

٤٧. تفسير نمونه، ناصر مکارم شیرازی و...، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ١٣٧٨هـ.ش.

٤٨. تفسير نور الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ١٤١٢هـ.ق.

٤٩. تفصیل و سائل الشیعہ، محمد بن حسن الحرالعاملی، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤٠٩هـ.ق.

٥٠. التمهیص، محمد بن همام الاسکافی، تحقیق و نشر: مدرسه الامام المهدي عليه السلام، قم المقدسه، بیتا.

٥١. تهذیب الأحكام، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: سید حسن الخراسان، تصحیح: شیخ محمد الآخوندی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ١٣٦٥هـ.ش.

٥٢. التواضع و الخمول، عبد الله بن محمد بن عبيد بن أبي الدنيا البغدادي، تحقیق: محمد عبد القادر أحمد عطا، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤٠٩هـ.ق.

٥٣. ثواب الأعمال، محمد بن علی بن بابويه قمي «صدوق»، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ١٤١٠هـ.ق.

٥٤. الجاسوس علی القاموس، احمد فارس الشدياق، دارصادر افندی صاحب الجوائب، قسطنطنیه طبع فی مطبعه الجوائب، ١٢٩٩هـ.ق.

٥٥. جامع الاخبار، بی نا، مؤسسه ال البيت لاهیاء التراث، قم، ١٤١٤هـ.ق.

۵۶. جامع بیان العلم و فضلہ، ابی عمر یوسف بن عبد اللہ، تحقیق: ابی الأشبال الزھیری، دار ابن الجوزی للنشر و التوزیع، المملكة العربیة السعودیة، ۱۴۱۶هـ.ق.
۵۷. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، تحقیق و تعلیق سید محمد کلانتر، مقدمه شیخ محمد رضا مظفر، چاپ چهارم دارالنعمان للطباعة و النشر، نجف اشرف، بی تا.
۵۸. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، منشورات الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، بیروت، بی تا
۵۹. الجامع لأحكام القرآن «معروف به تفسیر قرطبی» محمد بن احمد بن ابی بکر قرطبی، دارالکتاب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۰هـ.ق.
۶۰. جمال الاسبوع، سید بن طاووس، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، مطبعه: اختر شمال، بیجا، ۱۳۷۱ ه ش.
۶۱. چهل حدیث، امام خمینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴هـ.ق.
۶۲. حج برنامه کامل، سید محمد رضا ضیاء آبادی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۱هـ.ق.
۶۳. خاتمه تفصیل و سایل الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۲هـ.ق.
۶۴. خاتمه المستدرک، میرزای نوری، تحقیق: مؤسسه آل البیت، ناشر: مؤسسه آل البیت، مطبعه: ستاره قم، ۱۴۱۵هـ.ق.
۶۵. خصال، محمد بن علی ابن بابویه قمی (صدوق)، جماعه المدرسین للحوزه العلمیة، قم، ۱۴۱۴هـ.ق.
۶۶. خلاصه معراج السعاده، شیخ عباس قمی، از انتشارات مؤسسه در راه حق، قم، ۱۳۷۰هـ.ش

٦٧. دایره المعارف تشیع، احمد صدر حاج سید جوادی و...، نشر سعید محبی، تهران، ١٣٧٨هـ. ش.
٦٨. دراسات فی علم الدراییه، علامه مامقانی، تحقیق و تلخیص: علی اکبر غفاری، ناشر: جامعه الامام الصادق علیه السلام، طهران، ١٣٦٩هـ. ش.
٦٩. الدروع الواقیه، سید بن طاووس، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت، مطبعه: یاران، قم، ١٤١٤هـ. ق.
٧٠. الرائد، جبران مسعود، «ترجمه رضا انزابی نژاد»، ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ١٣٧٣هـ. ش.
٧١. رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، محی الدین ابن عربی، مطبعه نشر دمشق، ١٤٢١هـ. ق.
٧٢. روضه کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ١٣٤٨هـ. ش.
٧٣. ریاض السالکین فی شرح الصحیفه، السید علی خان الحسینی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ١٤١٢هـ. ق.
٧٤. زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤٢٢هـ. ق.
٧٥. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، مؤلف: مرتضی الانصاری، چاپخانه اتحاد اهواز، ١٣٣٩هـ. ش.
٧٦. سبل الهدی و الرشاد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، تحقیق: شیخ عادل احمد عبد الموجود، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤١٤هـ. ق.
٧٧. سرالصلوه، امام خمینی (با مقدمه آیه... جوادی آملی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی، تهران، ١٣٦٩هـ. ش.
٧٨. سفینه البحار، الشیخ عباس قمی، دارالأسوه للطباعه و النشر،

۷۹. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دارالفكر، بيروت، بيتا.
۸۰. سنن ابى داود، سليمان بين الأشعث السجستاني، تحقيق: سعيد محمد اللحام ناشر و مطبوعه: دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۰هـ.ق.
۸۱. سنن الترمذى، محمد بن عيسى الترمذى، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، ناشر: دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۳هـ.ق.
۸۲. سيمای محبتين «شرح زیارت امين الله» محمود تحریری، مؤسسه انتشارات مشکوه، تهران، ۱۳۷۹ ه ش
۸۳. شرح زیارت امين الله، محمد محمدی گیلانی، نشر سایه، قم، ۱۳۷۴هـ.ش.
۸۴. شرح غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، با مقدمه و تصحیح و تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تاریخ انتشار: بهمن ماه ۱۳۶۶
۸۵. شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، عبدالرزاق گیلانی، صدوق بهارستان نظامیه، ۱۳۶۶هـ.ش.
۸۶. شرح لغات قرآن، جعفر شریعتمداری، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۳۷۲ ه ش.
۸۷. شرح منازل السائرين، عبدالرزاق کاشانی، انتشارات کتابخانه علمیه حامدی، تهران، بی تا
۸۸. شناخت شناسی در قرآن، عبدالله جوادی آملی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰هـ.ش.
۸۹. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البيت علیه السلام،

عبيد الله بن احمد المعروف بالحاكم الحسكاني، ناشر: مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي، طهران، ايران، ١٤١١هـ.ق.

٩٠. الصافي في تفسير القرآن، ملامحسن فيض كاشاني، دارالكتاب الاسلاميه، تهران، ١٣٧٧ هـ ش

٩١. صحيح ابن حبان، علاء الدين علي بن بلبان الفارسي (محمد بن حبان بن أحمد)، تحقيق: شعيب الارنؤوط، ناشر: مؤسسه الرساله، ١٤١٤هـ.ق.

٩٢. صحيفه نور، امام خميني، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله، تهران، ١٣٧٢هـ.ش

٩٣. عرفان اسلامي، حسين انصاريان، نشر حجت، اصفهان، ١٣٧١هـ.ش

٩٤. علل الشرايع، محمد بن علي بن بابويه قمي «صدوق»، منشورات المكتبه الحيدريه، نجف، ١٩٦٦ م

٩٥. عوالي اللئالي، محمد بن علي بن ابي الجمهور احسائي، مطبعه السيد الشهداء قم، ١٤٠٣هـ.ق.

٩٦. الغارات، ابراهيم بن محمد الثقفي، تحقيق: سيد جلال الدين محدث، ناشر: سلسله انتشارات انجمن آثار ملي، تهران، ١٣٥٥هـ.ش.

٩٧. العين، خليل ابن احمد فراهيدى، مؤسسه دارالهجره، قم، ١٤٠٩هـ.ق.

٩٨. الفتوحات المكيه، محي الدين عربي، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٠هـ.ق.

٩٩. فرحه الغري (في يقين قبر امير المؤمنين عليه السلام) سيد عبد الكريم بن طاووس الحسيني، تحقيق: سيد تحسين آل شيب الموسوي، ناشر: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، مطبعه: محمد، بيجا،

۱۰۰. فرهنگ تفصیلی نهج البلاغه، عبدالمجید معادیخواه، ناشر: نشر ذره، تهران، ۱۳۷۲ هـ ش
۱۰۱. فرهنگ فلسفی، مؤلف: جمیل صلیبا، مترجم: صانعی ناشر: حکمت، تهران، ۱۳۶۶ هـ.ش
۱۰۲. فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، ناشر: انتشارات کومش، تهران، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۱۰۳. فرهنگ معاصر عربی فارسی، آذرتاش آذرنوش، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹ هـ.ش
۱۰۴. الفصول المهمه فی اصول الائمہ، محمد بن الحسن الحر العاملی، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا
۱۰۵. فلاح السائل، سید بن طاووس مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بیتا.
۱۰۶. غرر الحکم و دررالکلم، عبد الواحد آمدی، با شرح و ترجمه هاشم رسولی محلاتی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۱۰۷. قاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروز آبادی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۷ هـ.ق
۱۰۸. قاموس قرآن، علی اکبر قریشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۱ هـ ش
۱۰۹. قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه ای، انتشارات پیراسته (اسماعیلیان)، تهران، ۱۳۷۰ هـ.ش
۱۱۰. قره العیون، ملا محمد مهدی نراقی (با تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی)، انتشارات انجمن شاهنشاهی فلسفه



۱۱۱. کامل الزیارات، ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، تحقیق: الشیخ جواد القیومی، لجنه التحقیق، المطبعه: مؤسسه النشر الاسلامی، مؤسسه: نشر الفقاهه ۱۴۱۷هـ. ق.
۱۱۲. کتاب الدعاء، سلیمان بن احمد الطبرانی، تحقیق: مصطفی عبد القادر غطا، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳هـ. ق.
۱۱۳. کتاب الرضا عن الله بقضائه، عبد الله بن محمد بن أبی الدنيا البغدادی، تحقیق: ضیاء الحسن السلفی ناشر: الدار السلفیه، بومبای، ۱۴۱۰هـ. ق.
۱۱۴. كشف الغمه فی معرفه الأئمه، علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، ناشر: دارالأضواء، بیروت، ۱۴۰۵هـ. ق.
۱۱۵. كشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، علامه حلّی، تحقیق: حسین درگاهی، ۱۴۱۱هـ. ق.
۱۱۶. کنز العمال، علاء الدین بن حسام الدین علی المتقی الهندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۱هـ. ق.
۱۱۷. لسان العرب: محمد بن مکرم، ابن منظور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۶هـ. ق.
۱۱۸. مجمع البحرین، فخر الدین طریحی، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه. ناشر الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳هـ. ق.
۱۱۹. مجمع الزوائد (و منبع الفوائد)، نور الدین الهیثمی، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸هـ. ق.
۱۲۰. محجبه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ملا محسن فیض کاشانی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.

١٢١. محجه البيضاء فى تهذيب الاحياء، ملا محسن فيض كاشانى، مكتبه الاسلاميه، تهران، بى تا

١٢٢. المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابن عطيه اندلسى، منشورات محمد على بيضون دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٢هـ.ق.

١٢٣. مرآه العقول، محمد باقر مجلسى، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٣ش.

١٢٤. المزار الكبير، محمد بن جعفر المشهدى، تحقيق جواد القيومى الاصفهانى، نشر: مؤسسه النشر الاسلامى قم المقدسه ١٤١٩هـ.ق.

١٢٥. مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٧هـ.ق.

١٢٦. مستدرک سفينه البحار، على نمازى شاهرودى، مؤسسه بعثت، تهران، ١٤١٢هـ.ق.

١٢٧. مسند أحمد، احمد بن حنبل، ناشر: دارصادر، بيروت، بيتا.

١٢٨. مشارق الدرارى، سعيد الدين سعيد فرغانى، انجمن اسلامى حكمت و فلسفه ايران، ١٣٥٧هـ.ش.

١٢٩. مشارق الدرارى، سعيد الدين سعيد فرغانى، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٩هـ.ش.

١٣٠. مشكاه الأنوار، فضل بن حسن طبرسى، مؤسسه الأعلمى، بيروت، ١٤١١هـ.ق.

١٣١. مصباح الزائر، السيد على بن موسى، ابن طاووس، تحقيق ونشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، قم، ١٤١٧هـ.ق.

١٣٢. مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، منسوب به امام صادق عليه السلام، مؤسسه الاعلمى، بيروت، بى تا.

١٣٣. مصباح المنير، احمد بن محمد المقرئ فيومي، صححه محي الدين عبد الحميد، الأزهر، مصر، ١٣٤٧هـ. ق.
١٣٤. مصباح الهداية، امام خميني رحمه الله ، (ترجمه سيد احمد فهري)، انتشارات پیام آزادي، تهران، بی تا.
١٣٥. المصنف، ابن ابی شيبه الكوفي، تحقيق: سعيد محمد اللحام، ناشر: دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩هـ. ق.
١٣٦. معاني الاخبار، محمد بن علي ابن بابويه قمي «صدوق»، مؤسسه الأعلمی، بيروت، ١٤١٠هـ. ق.
١٣٧. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: ابراهيم الحسيني، ناشر: دارالحرمين، بیجا، بی تا.
١٣٨. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفی، ناشر: مكتبة ابن تيميه، القاهرة، مطبعه: داراحياء التراث العربي، بی تا.
١٣٩. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، محمدفؤاد عبدالباقي، انتشارات اسلامي، تهران، ١٣٧٢هـ. ش.
١٤٠. معجم المقاييس في اللغة، احمد بن فارس ابن ذكريا، دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت، ١٤١٥هـ. ق.
١٤١. معجم الوسيط، ابراهيم مصطفى و...، مكتبة الاسلاميه، استانبول، تركيه، بی تا.
١٤٢. معجم تهذيب اللغة، ابی منصور محمد بن احمد أزهری، دارالمعرفه، بيروت، لبنان، ١٤٢٢هـ. ق.
١٤٣. معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ناشر: انتشارات دهقان، تهران، ١٣٧١هـ. ش.
١٤٤. مفردات في اللغة، راغب اصفهانی، دارالقلم، دمشق دارالشاميه،

بيروت، ١٤١٢هـ.ق.

١٤٥. مقامات معنوى، شرح منازل السائرين، محسن بينا، مؤسسه مطبوعاتي بينا، ١٣٤٥هـ.ش.

١٤٦. مكارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١٦هـ.ق.

١٤٧. المناقب، الموفق بن أحمد بن محمد المكي الخوارزمي، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامى، تحقيق: فضيله الشيخ مالك المحمودى، قم، ١٤١١هـ.ق.

١٤٨. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على ابن بابويه قمى «صدوق»، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩٠هـ.ق.

١٤٩. منازل السائرين، خواجه عبدالله انصارى، بيهقى كتاب خپرولو مؤسسه ثور، ١٣٥٥هـ.ش.

١٥٠. مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، تحقيق: لجنة من اساتذه النجف الأشرف مطبعه: الحيدريه، النجف الأشرف، ١٣٧٦هـ.ش.

١٥١. المنتخب من مسند عبد بن حميد، أبى محمد عبد بن حميد، تحقيق: السيد صبحى البدرى السامرائى محمود محمد خليل الصعدي، ناشر: مكتبه النهضه العربيه، بيجا، ١٤٠٨هـ.ق.

١٥٢. منيه المرید، شهيد ثانى، دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم، ١٣٨٠هـ.ش.

١٥٣. موارد الظمان (الى زوائد ابن حبان)، على بن ابى بكر الهيثمى، ناشر: دارالكتب العلميه، تحقيق: محمد عبد الرزاق حمزه، بيروت، بيتا.

١٥٤. مواقف الشيعة، على الأحمدي الميانجى، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١٦هـ.ق.

ص: ٤٥٢

١٥٥. الموسوعه الذهبيه للعلوم الاسلاميه، فاطمه محجوب، ناشر: دارالفدا العربى، قاهره، مصر، بى تا.
١٥٦. موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام، محمود شريفى، دارالمعروف، قم، ١٤١٥هـ.ق.
١٥٧. ميزان الحكمة، محمد محمدى رى شهرى، مؤسسه فرهنگى دارالحديث، قم، ١٣٧٧هـ.ق.
١٥٨. الميزان فى تفسير القرآن، محمد حسين طباطبايى، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم، ١٣٩٣هـ.ق.
١٥٩. نثر طوبى، ابوالحسن شعرانى، انتشارات اسلاميه، تهران، تا.
١٦٠. نور البراهين، سيد نعمت الله جزائرى، تحقيق: السيد الرجائى، ناشر: جامعه مدرسين قم، مطبعه، مؤسسه نشر اسلامى، قم، ١٤١٧هـ.ق.
١٦١. النهايه فى غريب الحديث و الأثر، مبارك ابن محمد، ابن اثير، ناشر: مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٧هـ.ش.
١٦٢. نهج البلاغه، صبحى صالح، دارالأسوه، تهران، ١٤١٥هـ.ق.
١٦٣. نهج السعاده فى مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودى، مؤسسه التضامن الفكرى، بيروت، بى تا.
١٦٤. نهج الفصاحه، به قلم ابوالحسن شعرانى، كتابفروشى اسلاميه، تهران، ١٣٤١هـ.ش.
١٦٥. وافى، ملا محسن فيض كاشانى، كتابخانه اميرالمؤمنين عليه السلام اصفهان، ١٤٠٦هـ.ق.
١٦٦. وسايل الشيعه، محمد بن الحسن الحر العاملى، مكتبه الاسلاميه، تهران، ١٣٨٣هـ.ق.

What faces you is a book with the title of the features of the humbles in Qoran and .narratives

The holy Qoran and narratives such as aminallah ziarat has been referred to the word of humble. The idiom of humble is very important in the ethology and behaviour .toward god but it is less paid attention, studied or been investigated on

.Thanks God we have researched it from different aspects

.We have brought the first part as the generalities after introduction, in this book and their synonyms We have said the state of humble and servility in Qoran and .narratives

ned that humbles originally reach to humility and fear of God because of God remembrance and finally come to be certain and calm. Meantime types, degrees and .results of humbles are expressed

self and love of this world and under control Satan and tint in belief for discussion , and expressed Qoran and traditions reasons related to humbles of which in this .respect

Key words

.Modesty, Humility, Tranquility, Ascertain, Fear from Allah, Sincerity, Returning

ص: ٤٥٥

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

